

انتشارات دانشگاه پهلوی

۵۸

مجموعه مقالات

چهارمین گنگره تحقیقات ایرانی

شامل ۲۴ مقاله

در زمینه ادب و فرهنگ ایران

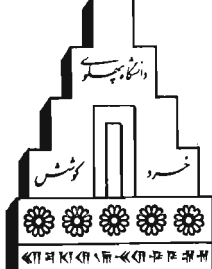
به کوشش :

دکتر محمد حسین اسکندری

جلد دوم



بهاء ۷۷۰ ریال



انتشارات دانشگاه پهلوی

۵۸



کتابخانه و اسناد ملی ایران

مجموعه مقالات

چهارمین گنگره تحقیقات ایرانی

شامل ۲۴ مقاله

در زمینه ادب و فرهنگ ایران

به کوشش :

دکتر محمد حسین اسکندری

جلد دوم

این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه در تاریخ اول شهریور ۱۳۵۳
در چاپخانه دانشگاه پهلوی شیراز چاپ رسید

فهرست مندرجات کتاب

صفحه

	متن خطابه خیرمقدم به پیشگاه مبارک
الف	علیاحضرت شهبانوی ایران
پ	بیانات ریاست دانشگاه پهلوی
ج	پیام دانشگاه صنعتی آریامهر
ح	پیام ریاست دانشگاه اصفهان
د	پیام دانشگاه تبریز
ز	پیام دانشسرای عالی
ژ	پیام دانشگاه مشهد
س	قطعه نامه چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی
ض	انشاد شعر از ابراهیم صهبا
	مقدمه
ظ	«دکتر محمدحسین اسکندی»
غ	فهرست اعضاء کنگره
	چهارشنبه سوری و جشن نزول فروهرها
۱	«دکتر فرهاد آبادانی»
	پژوهش دربارهٔ وزرای دورهٔ ساسانی
۱۰	«دکتر علاءالدین آذری»
	پاوستوس بیوزاند «تاریخ نگار ارمنی قرن پنجم میلادی»
۳۸	«لیدا بربریانس»
	کاوشهای علمی فسا و آثار باستانی آن حوزه
۵۲	«فریدون توللی»
	روش داورى و آموزش قضائى در ایران باستان
۶۷	«دکتر علی رضا حکمت»
	«کیخسرو» در کوههای فارس
۷۷	«جلیل دوستخواه»

	امارت و فرمانروائی بنی عیار در غرب ایران
	از سال ۳۸۰ هجری تا سال ۵۱۰ هجری
۹۱	«محمد جمیل ژوربیانی»
	طوایف کرد زعفرانلو
۱۱۴	«قدرت‌الله روشنی زعفرانلو»
	سکه‌های شاهان آل اینجو و آل مظفر در فارس و نموداری
	از پیشرفت مذهب تشیع در شیراز و فارس
۱۲۱	«علی سامی»
	مکتب کبرویه
۱۲۸	«دکتر ابوالقاسم سلامیان»
	سازهای موسیقی ملی ایران و رابطه آنها با سازهای غربی
۱۳۸	«عزیز شعبانی»
	ایلات امروزی ایران
۱۴۲	«سیروس شفقی»
	مفسران شیعی مذهب ایران
۱۵۱	«دکتر محمد شفیع»
	سیاق در علم حساب و «کتابهای درباره آن»
۱۷۸	«محمد شیروانی»
	مراسم مربوط به مردن
۱۸۹	«بانو دولت شهریاری»
	نظریات اقتصادی خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری
۱۹۸	«دکتر محسن صبا»
	دین در فارس عهد هخامنشی
۲۱۸	«ریچارد نلس فرای»
	صوفیه و فرقه حروفیه
۲۲۲	«حمید فرزام»

۲۳۲	معانی بیان فارسی باروش جدید «دکتر محمد فشارکی»
۲۵۶	حواث در ترانه‌های محلی «ابوالقاسم فقیری»
۲۶۷	دادگستری در ایران پیش از اسلام «دکتر جواد قره‌آغاچلو»
۲۷۴	ایران در عصر ملک‌شاه سلجوقی «دکتر حسنقلی مؤیدی»
۲۹۸	سهم خراسان در تدوین علوم اسلامی «کاظم مدیرشانه‌چی»
۳۲۳	منابع آریانی دین یهود و مسیحیت «عباس آریانپور کاشانی و دکتر منوچهر آریانپور کاشانی»
۳۷۹	نسخه خطی اختیارات منظوم و ذکرفوائد ادبی آن * «دکتر جلال متینی»



مجموعه

مقالات چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

(۱۱ تا ۱۶ شهریور ماه ۱۳۵۲)

که توسط دانشگاه پهلوی شیراز

برگزار گردیده است

اعضای شورای انتشارات دانشگاه پهلوی (به ترتیب حروف الفباء)

دکتر احمد بنی‌هاشمی

« علی‌اصغر پارسا

« محمد حمصی

« رضا رازانی

« منصور رستگار

« فرهنگ مهر

« محمود وصال

متن تلگرام آقای دکتر فرهنگ مهر

رئیس دانشگاه پهلوی به پیشگاه مبارك

اعلیحضرت همایون شاهنشاه، آریامهر

به مناسبت

تشکیل چهارمین کنگره تحقیقات

ایرانی در دانشگاه پهلوی

پیشگاه مبارک

اعلی حضرت همایون شاهنشاه آریامهر

اعضای چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی بانهایت افتخار
مراتب سپاس وحق شناسی بیکران خود را به پیشگاه مبارک تقدیم
می دارند و از توفیق عظیمی که بر اثر عنایات و مراحم عالیّه و توجه خاص
ذات اقدس شهرباری به تاریخ و فرهنگ و ادب ایران، نصیب آنان
شده است صمیمانه تشکر می کنند و از درگاه پروردگار توانا دوام عمر
و بقاء سلطنت شاهنشاه آریامهر را مسئلت می نمایند .

جان نثار فرهنگ مهر

رئیس چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

و

رئیس دانشگاه پهلوی

(۸ - ۱۰)
۵۲/۶/۱۵

متن خطابه خیر مقدم به پیشگاه مبارک

علیا حضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

به مناسبت

تشریف فرمائی ایشان به انجمن شرکت کنندگان

در چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی *

* این خطابه توسط جناب آقای دکتر فرهنگ مهر ریاست دانشگاه پهلوی و رئیس
چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی ایراد گردید .

از اینکه شهبانوی ادب پرور و فرهنگ گستر ایران به شرکت کنندگان در چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی افتخار شرفیابی ارزانی فرموده‌اند با فروتنی از سوی خود و همه شرکت کنندگان سپاسگزاری مینماید.

بررسی و پژوهشهای مربوط به ایران و فرهنگ و تمدن آن در سالهای اخیر مورد توجه مستمر محققان و دانشمندان ایرانی و خارجی قرار گرفته است. به منظور آگاهی بیشتر محققان این رشته از کارها و فعالیتهای یکدیگر و آشنائی بیشتر با توسعه تحقیقات و مطالعات ایران شناسی به پیشنهاد مشترک دانشکده ادبیات و علوم انسانی و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نخستین کنگره تحقیقات ایرانی در شهریورماه ۱۳۴۹ در دانشگاه تهران تشکیل شد. دومین کنگره در شهریورماه سال بعد در دانشگاه مشهد و سومین کنگره، سال قبل بدعوت بنیاد فرهنگ ایران در تهران تشکیل گردید و اینک مؤسسه آمیائی دانشگاه پهلوی مفتخر است که میزبان چهارمین کنگره باشد.

در این کنگره نزدیک به ۲۳۰ نفر از دانشمندان و محققان ایرانی و خارجی از سراسر کشور شرکت دارند و درباره زبان شناسی، باستان شناسی، ادبیات، تاریخ و جغرافیا، مردم شناسی، فرهنگ عامه، کتاب شناسی، دین و عرفان و فلسفه و مطالعات اجتماعی به بحث و مذاقه خواهند نشست.

در روزگار پر آشوب امروز که ارزشهای واقعی زندگی، اهمیت خود را از دست داده، برادری و بشردوستی جای خود را به دشمنی و خود پرستی سپرده‌اند، اهمیت کار و ارزش تشکیل چنین مجامعی بخوبی روشن است.

فرهنگ ایران مشحون از حکمت و فضائل و خصوصیات برجسته فرهنگیهای مختلف، و سرچشمه عشق بزیبائی، راستی، دوستی و نیکی است. آنجا که فرهنگ و هنر نباشد بشر در خطر تباهی و زوال است و آنجا که مفاهیم زیبایی تجلی نکنند

شادمانی از زندگی رخت برمی بندد. ایران در جهان کهن ملکه آسیا بود . باشد که
به خواست خدای ایران ، با ارشاد و رهبری خردمندان شاهنشاه آریامهر و شهبانوی
دانش پرور و ادب گستر و به همت فرزندان دانشمند این مرز و بوم ارزش پیام ژرف
فرهنگ کهن خود را دریافته و مقام شایسته خود را بعنوان یکی از پایه گذاران علم
و فلسفه و حکمت در جهان باز یابیم .

بیانات جناب آقای دکتر فرهنگ مهر

ریاست دانشگاه پهلوی

ورئیس چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی در جلسه افتتاحیه کنگره

از کمیته مرکزی کنگره تحقیقات ایرانی بسیار سپاسگزارم که به دانشگاه پهلوی و اینجانب فرصت دادند که مهماندار چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی باشیم. از سوی همکاران و خودم از همه دانشمندان و اساتیدی که بر ما منت گذارده و در این اجتماع شرکت فرموده‌اند صمیمانه تشکر می‌کنم.

کنگره تحقیقات ایرانی هر سال بمنظور بحث و فحوص، در همه موضوعات و مسائل مربوط به ایران اعم از زبان، باستانشناسی و هنر، تاریخ و جغرافیا، فرهنگ عامه، دین و عرفان و فلسفه، ادبیات و مسائل اجتماعی تشکیل میشود و این تنوع موضوع، اهمیت و کشش خاصی برای این کنگره بوجود آورده است.

ایران از یک فرهنگ کهن، غنی و درخشان برخوردار است.

سرزمین ما در طی اعصار حلقه مرتبط میان شرق و غرب و بمنزله چهارراهی بود که مدنیت‌های مختلف در آن با یکدیگر برخورد میکرد و از تماس آنها فرهنگی حاوی فضائل و خصوصیات برجسته فرهنگهای مختلف بوجود آمد. از ویژگیهای این فرهنگ، نوع دوستی، عقل عملی، نشاط و کوشش و عشق به زیبایی و فلسفه دقیق و عمیقی است که توانائی جوابگوئی به مسائل معضل حیات را داراست.

از جهت دین و عرفان و فلسفه: ایران کشوری است که نخستین دین توحیدی را با همه ارزشهای عالی و اصول اخلاقی و مبانی عقلی به جهانیان عرضه داشت. پیدایش اشو زرتشت و پذیرش پیام او در ایران واقعه بزرگی بود. در نظر گزنفون و افلاطون، ایرانیان باستان برخوردار از حکمت و متصف به همه فضائل اخلاقی بودند. تأثیر مهرپرستی که از ایران برخاست در مذهب مسیح سالهاست

مورد بحث دانشمندان است .

ایرانیان درپدیدآوردن فلسفه و عرفان اسلامی سهم بسزائی داشته‌اند .
ازجهت هنر: هزاران سال است که جهان متمدن، نبوغ ایرانی را برای درك زیبایی ستوده است . خرابه‌های تخت جمشید معرف يك هنر معماری وصنعت عالی است. معماری مساجد وابنيه تاريخی وصنایع ظریفه ایران اسلامی نشان دهنده‌عالیترین ذوق هنری وهم آهنگی ونظم فکری است .
در صنایع هنری ایران، حساسیت وخلاقیت، هر دو دیده میشود .
دل وعقل هر دو به ندای هنرمند پاسخ میگویند .

ازجهت شعر و ادبیات : کشور ما شهرت جهانگیر دارد واشعار و نغمه‌های شاعران شیرین سخن ما چون فردوسی وسعدی وحافظ وصدها شاعر نامدار دیگر همه جادلها رابه هیجان میآورد وانديشه‌ها را به اعلی مراتب کمال رسانده، ما رابانجام اعمال شریف الهام میبخشد .

ازجهت سیاست وكشور داری : ایرانیان، عالیترین روشهای حکومت را وضع وبنيان نهادند . اعطای آزادی به مردم كشورهای مفتوحه، بردباری و عدم تعصب نسبت به پیروان مذاهب، از خصوصیات كشور داری هخامنشیان بود. ایرانیان باستان از حیث دریافت روح حقیقی دین ونظم عالی اخلاقی، بر همه ملت‌های آنروز برتری داشتند .

كورش بزرگ در نظر یهودیان مسیح خدا وفرستاده یهوه ، در نظر بابلیان فرزند مردوخ، و در ایران برگزیده اهورامزدا بود .

بسط سخن در موضوعات بالا در محضر دانشمندان متخصصی که در اینجا گردآمده اند گستاخی است .

منظور من فقط نشان دادن اهمیت موضوعاتی است که در این کنگره مورد گفتگو قرار میگیرد و خدمتی که شما دانشمندان به شناختن و شناساندن فرهنگ ایران به ایرانیان وجهانیان بعهده خواهید داشت . از دیرگاه خاورشناسان غرب

در راه شناسائی و اشاعه فرهنگ ما اقدام میکرده اند و اینک ما به مرحله ای رسیده ایم که دیگر نباید به مطالعات خارجیان قناعت کنیم بلکه باید خود نسبت به شناسائی میراث هنری، تاریخ و افتخارات ایران، کوشش نمائیم. تاریخ و فرهنگ هر قومی شناسنامه ملی آن قوم را تشکیل میدهد تنها با شناخت هویت خودمان میتوانیم انتظار احترام از دیگران داشته باشیم.

در این عصر تکنولوژی، سرعت لزوم شناخت این هویت و این فرهنگ از هر زمان دیگری بیشتر شده است. تکنولوژی بدون فرهنگ انسان را به ماشین تبدیل میکند. بدون شک علت سرگردانی بسیاری از جوانان، همین دور بودن از فرهنگ و عدم شناخت خصوصیات ملی است.

فرهنگ سرچشمه عشق زیبایی، دوستی، راستی و نیکی است. آنجا که فرهنگ و هنر نباشد بشر در خطر تباهی و زوال است و آنجا که مفاهیم زیبایی تجلی نکند شادمانی از زندگی رخت برمی بندد.

در روزگار پر آشوب امروز که ارزشهای واقعی زندگی اهمیت خود را از دست داده و برادری و بشردوستی جای خود را به دشمنی و خودپرستی سپرده اند، اهمیت کار و ارزش خدمت دانشمندانی که در این کنگره جمع شده اند بخوبی روشن میشود.

ایران در جهان کهن ملکه آسیا بود. باشد که به خواست خدای ایران و با ارشاد و رهبری شاهنشاه آریامهر و به همت فرزندان دانشمند این مرز و بوم ارزش پیام عمیق فرهنگ کهن خود را دریافته و مقام شایسته خود را بعنوان یکی از بانیان علم و فلسفه و حکمت در جهان باز یابیم.

امیدوارم در شیراز بهمه شما خوش بگذرد و در انجام هدفهای کنگره پژوهشهای ایرانی توفیق یابید.

پیام دانشگاه صنعتی آریامهر

دانشمندان گرامی - اعضای محترم کنگره تحقیقات ایرانی
دانشگاه صنعتی آریامهر تشکیل چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی رافرصتی
مغتنم می‌داند تا بهترین درودها و تهنیت‌های خود را به حضور اعضاء محترم آن
کنگره تقدیم دارد و توفیق بیش از پیش آن کنگره را در شناخت و توسعه فرهنگ
و تمدن و علوم ایرانی آرزو کند .

ایجاد این کنگره و استمرار آن در سالهای اخیر نشانه آن است که محققان
و فرهنگ شناسان ایرانی اهمیت تحقیق و تدوین فرهنگ اصیل این مرز و بوم را
بخوبی دریافته‌اند و بر این نکته وقوف کامل دارند که احراز هویت تاریخی و ارتباط
بامواریث ملی شرط لازم سربلندی و سرافرازی هر قوم و ملت است، و هیچ درختی
تا در خاک خویش ریشه نداشته باشد به برگ و بار نمی‌نشیند و برومند نمی‌شود .

دانشگاه صنعتی آریامهر که در حال حاضر سهم مهمی از وظیفه خطیر تربیت
مهندسان و متخصصان صنعتی کشور را بر عهده دارد در عین حال که بر آن است
تا در انجام این وظیفه از هیچ کوششی فروگذاری نکند، سعی دارد که از توجه به
جنبه‌های فرهنگی و انسانی نیز غافل نماند . جای انکار نیست که خطر بزرگی که
امروزه جهان را تهدید می‌کند همانا جدائی علم و صنعت از معنویت و فرهنگ
است . نتیجه این جدائی جهانی است که هر چند بیش از تمام اعصار گذشته جنبش
و حرکت دارد، در آن کمتر از همه اعصار جهت و غایت مشخص انسانی به چشم
می‌خورد .

دانشگاه صنعتی آریامهر خوشوقت است که بدنبال احساس این نیاز مبرم
مرکز ویژه‌ای بنام « مرکز تعلیمات عمومی » تأسیس کرده و با ارائه بیش از بیست
فقره درسهای مربوط به مسائل انسانی و فرهنگی، کوشیده است تا دانشجویان این

واحد بزرگ تعلیمات علمی و صنعتی را با علوم انسانی آشناسازد .
امید است تحقیقات اعضای کنگره در راه شناختن و شناساندن عناصر
ارزشمند و اصیل تمدن ایرانی، گام مؤثری باشد و مراکز آموزشی کشور را در امر
پرورش نسلی که دور از هر گونه تعصب زیانمند، به تمام ارکان حیات بخش فرهنگ
خویش آشنا و دلبسته باشد، یاری دهد .

سید حسین نصر

نیابت تولیت عظامی دانشگاه صنعتی آریامهر

پیام جناب آقای دکتر قاسم معتمدی رئیس دانشگاه اصفهان

به چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

با اظهار تأسف از عدم امکان حضور در آن مجمع عالی، تشکیل چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی در دانشگاه پهلوی را که براساس علاقه و همت همکار ارجمندم جناب آقای دکتر فرهنگ مهر صورت پذیرفته و بویژه از این نظر که این کنگره بابرگزاری جشن هنر شیراز یعنی یکی دیگر از مظاهر تلاش و کوشش فرهنگی در جهت بهتر شناختن و بیشتر شناساندن هنرهای ملی ایران تقارن یافته است، با کمال مسرت و خوشوقتی تهنیت گفته، درود فراوان و صمیمانه اعضاء هیئت علمی دانشگاه اصفهان را با احترامات شایسته بمحضر گرامی دانشوران و ایرانشناسان گرانقدر داخلی و خارجی که در این کنگره شرکت جسته اند تقدیم می دارد. تردیدی نیست که انقلاب عظیم اجتماعی ایران، **انقلاب شاه و ملت**، بموازت ایجاد تحولات بنیادی و دیگر گونیهای نظام سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، ثمرات چشمگیر دیگری هم به بار آورد که یکی از آنها پایه گذاری نهضت بیسابقه ایرانشناسی در سطح جهانی و بین المللی است که اعاده حیثیت تاریخی و تثبیت موقعیت همه جانبه ایران و جامعه ایرانی در بین ملل مختلف جهان، چنین نهضت پرارزشی را ایجاب مینمود.

از آن پس، موجبات و عوامل دیگری که اهم آنها عبارتند از: اجرای کامل سیاست مستقل ملی و توسعه دوستی و بسط روابط ایران با کشورهای دور و نزدیک جهان براساس این سیاست، و دیگر عظمت و شکوه مندی برگزاری جشنهای دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی مستمرا ایران و شرکت سران و زمامداران و دانشمندان و شخصیت های ممتاز جهان امروز در مراسم این جشنهای بی نظیر و تاریخی، همچنین برگزاری مراسم هفته بزرگداشت دهه اول انقلاب ایران که با آنهمه شور و شادی و افتخار، سراسر این کشور پهناورا در زیر پوششی

اعجاب انگیز از همبستگی ملی قرارداد داده بود، و اخیراً نیز پیروزی بزرگ ملت ایران بر مسئله هفتاد و دو ساله نفت که نتیجه مستقیم تدابیر خردمندان و مرمون شجاعت و صراحت شهریار بزرگ ایران شاهنشاه آریامهر میباشد، در گسترش و نفوذ عمیق نهضت ایران شناسی در سطحی نامحدود، تأثیر بسزائی داشته اند. وجود این عوامل و موجبات، خواه ناخواه اندیشمندان و متفکران دنیا را برانگیخت تا ایران، یعنی کشور و ملتی را که در اندک زمانی با سرعت و جهشی خیره کننده بدرجه ای از ترقی و تعالی رسیده است که مورد تحسین و ستایش جهانیان و حتی سرمشق بعضی از ملل راقیه قرار میگیرد، بهتر و بیشتر بشناسند و در تاریخ فرهنگ و تمدن و خصایص و ویژه این کشور یعنی سرزمینی که فرهنگ آن بفرموده شاهنشاه آریامهر به اصيل ترین ارزشهای اندیشه و اخلاق تکیه داشته است بررسیها و پژوهشهای دامنه داری انجام دهند و به راز بقا و سرتحولات گذشته و حال آن دست یابند.

این انگیزه اساسی نهضت ایران شناسی، در داخل کشور نیز اثر فراوان بجای نهاده و رسالت خطیری را بر عهده دانشمندان ایرانی بخصوص دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی محول داشته است. چاپ و نشر این همه تألیفات و نشریات کم سابقه در زمینه جوانب مختلف فرهنگ و تمدن و آداب و سنن ملی ایران در ظرف ده سال اخیر و پژوهشهای با ارزشی که سرچشمه فیاض نویسندگان و مؤلفین گرانمایه ماست، و همچنین تشکیل کنگره های متعدد، تحت عناوین ایران شناسی و نامهای دیگر در دانشگاهها و مؤسسات فرهنگی مشابه، دلیل روشنی بر احساس و ادراک مسئولیت در قبال رسالتی است که بدان اشاره شد.

بدیهی است که فعالیت دانشگاههای ایران در زمینه رسالت مذکور منحصراً به چاپ و نشر کتب و رسالات یا تشکیل کنگره ها و کنفرانسها نبوده بلکه هر یک در جنب این تلاشهای پی گیر، در محدوده فعالیت های علمی و پژوهشی خود، دست با اجرای يك سلسله برنامه هایی زده اند که امید است به نتایج مطلوب و عالی منتهی گردد.

دانشگاه اصفهان چون در شهری قرار گرفته است که روزگار درازی مرکز فرمانروائی پادشاهان نامدار صفوی بوده، و از نظر فرهنگ و تمدن و دانش و هنر نیز قسمت قابل توجهی از تاریخ کشور ما را دربر گرفته است، میکوشد تا هر چه بیشتر به روشن ساختن زوایای ناشناخته این قسمت از تاریخ ایران توفیق یابد، و بر اساس این نظر، تأسیس مرکز تحقیقاتی **صفویه‌شناسی و بنیانگذاری دانشکده هنرهای ملی** را در برنامه توسعه واحدهای خود قرار داده و بدیهی است که در اجرای این برنامه‌ها از وجود دانشمندان عزیز و محققین عالی‌قدر ملی و بین‌المللی استفاده خواهد نمود.

دانشگاه اصفهان با کمال اشتیاق در انتظار ایامی است که بر گزاری پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را در پایتخت سلاطین صفوی با کمال افتخار بعهده بگیرد تا ایران‌شناسان داخلی و خارجی با عرضه داشتن تحقیقات جدید خود دربارهٔ دوران باشکوه عصر صفوی، فصلهای جدیدی، بر آنچه که تاکنون از طریق پژوهشهای مداوم، فراهم آمده است بیفزایند.

از صمیم قلب برای شما ایران‌شناسان گرامی که در این مجمع عالی حضور یافته اید تار و شنگر افتخارات فرهنگی و تمدن با عظمت ایران باشید آرزوی موفقیت دارم و امیدوارم سال آینده پذیرای مقدم عزیز شما در دانشگاه اصفهان باشم.

پیام دانشگاه تبریز

بمناسبت برگزاری چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

فرهنگ و ادب سرزمین کهنسال ایران یکی از غنی ترین و وسیعترین فرهنگها و ادب جهان است. سابقه این فرهنگ بارور و نامدار چنانکه از لابلای یشتهابه چشم میخورد بدوران زندگی مشترک هند و ایرانی می پیوندد. اهمیت این فرهنگ سرشار را میتوان از تعدد مراکز ایران شناسی در جهان امروز مورد سنجش قرار داد. درهمه دانشگاههای بزرگ و پیشرفته جهان شعبه پژوهش در زبان و فرهنگ ایران یکی از شعبه های مهم تحقیقاتی بشمار میرود.

اگرچه در قلمرو فرهنگ وسیع و دیرپای میهن ما ادب دری از لحاظ دارا بودن نتایج و آثار فراوان، مقام برجسته یی را حائز است ولی برای دریافتن ریشه های دیرین این ادب بارور که حاصل اندیشه جوال مردمان این سرزمین است بی نیاز از پژوهش دقیق و کامل در ادب و فرهنگ پیشین خود نیستیم. کشف هر نکته مبهم و تاریک از ادب و فرهنگ ایران پیش از اسلام کوششی بایسته است برای شناسائی دقیق مقام و کیفیت به وجود آمدن آثار زبان دری.

زبان شیرین دری براستی سزاوار آن است که از هر لحاظ مورد تحقیق قرار گیرد و در ریشه و بن آن پژوهشی کامل بعمل آید تا بر غنای آن افزوده گردد. در این زمان که واژه های بیگانه پیشاپیش تمدن غرب به میهن ما سرازیر میشود ضرورت قطعی و تاریخی ایجاب میکند که ما با یاری گرفتن از زبان غنی و نیرومند خود به مقابله این هجوم ناگزیر بشتابیم و نیازهای زبانی میهن خود را تأمین بکنیم تا مبادا واژه های بیگانه چندان فزونی بگیرد که شیرینی و لطافت زبان دری را از میان ببرد.

حصول توانائی بایسته برای تأمین این مقاصد، جز با شناسائی دقیق کیفیت بارز زبان فارسی و ریشه و بن دیرین آن مقدور نیست.

سرزمین پهناور و کهنسال ما همچنین از دیدگاه اندیشه‌های مذهبی که فراخترین پهنهٔ جولان فکری بشری است سابقه‌ی دیرین و اهمیتی بیشترین دارد. **نامهٔ مینوی اوستا** که خود یکی از کهنترین کتابهای مذهبی جهان بشمار می‌آید گواه راستین این مدعاست. این نامهٔ مینوی به علاوهٔ متون دینی پهلوی گنجینه‌ی است عظیم برای مطالعهٔ جریان و سیر اندیشهٔ ایرانی در طول قرون و اعصار و تأثیر کم نظیر آن در مذاهب و ادیان جهان، تأثیری که کمتر دین و مذهب جهان از آن برکنار مانده است.

پژوهش و تحقیق در جزء جزء هر يك از مسایل یادشده امری ناگزیر است و ضرورت کامل دارد که با تشکیل کنگره‌های متعدد ادب و فرهنگ ایران از دیدگاه‌های گوناگون مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد. تشکیل کنگره تحقیقات ایرانی گامی بلند برای پاسخ‌گوئی به این نیازهای ملی و میهنی بشمار می‌آید و اقدام دانشگاه پهلوی در فراهم آوردن امکانات تشکیل چهارمین اجلاس این کنگره در شهر تاریخی شیراز، زادگاه سعدی و حافظ پاسداران بزرگ ادب دری، از هر حیث درخور ستایش است. دانشگاه تبریز توفیقات درخشان چهارمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی را در نیل به هدفهای ملی و میهنی آرزومند است و درودهای خود را به دانشمندان شرکت‌کننده در این مجلس بزرگ تقدیم میدارد و افتخار دارد که میزبانی پنجمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی را که در سال آینده برگزار خواهد شد برعهده داشته باشد.

حمید زاهدی

رئیس دانشگاه

پیام دانشسرای عالی به چهارمین کنگره

تحقیقات ایرانی

دانشسرای عالی بامسرت فراوان تشکیل و برگزاری چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی را به رئیس و اعضاء محترم آن تبریک میگوید و توفیق دانشمندان و محققان را در راه پژوهش و گسترش دامنه تحقیقات مربوط به فرهنگ و تاریخ و تمدن کشور باستانی و پرافتخار ما آرزو میکند، و برای آنکه این مؤسسه عالی آموزشی که بیش از نیم قرن در آموزش و پرورش فرزندان این سرزمین مؤثر بوده، بیشتر با تحقیقات و پژوهش ها و فعالیت های علمی دانشگاهی همگام و همراه باشد، از دانشمندان و دانش پژوهان دعوت میکند که پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی را از ۱۱ تا ۱۶ شهریور ماه ۵۳ در دانشسرای عالی تشکیل دهند و دانشسرای عالی میزبان اعضاء دانشمند این کنگره باشد.

رئیس دانشسرای عالی

پیام دانشگاه مشهد به چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

دانشگاه مشهد که به اهمیت مطالعات و تحقیقات درباره تمدن و فرهنگ غنی و پرارزش ایران عزیز و قوف کامل دارد و آنرا ارج بسیار می‌نهد، به دانشمندان و اعضای «چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی» که در شهر شیراز گرد آمده‌اند، درود می‌فرستد، و نیز به مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی که توفیق تشکیل این کنگره علمی ملی را در شهر سعدی و حافظ کسب کرده است، تهنیت می‌گوید. موجب کمال خوشوقتی است که کنگره تحقیقات ایرانی که چهار سال پیش، نخستین جلسه آن به همت اولیای دانشکده ادبیات و علوم انسانی و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تشکیل گردید، و سال بعد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد افتخار میزبانی دومین کنگره تحقیقات ایرانی را یافت، بر طبق آرزوی همه محققان و دانشمندان ایران شناس ایران دوست توانسته است تا به امروز به حیات و فعالیت علمی خود ادامه دهد. دانشگاه مشهد اطمینان کامل دارد که این کنگره به همت پژوهندگان و دانشمندان ایرانی در آینده نیز با موفقیت بیشتر، کارهای علمی خود را تعقیب خواهد کرد.

قطعه‌نامه چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی

شیراز ۱۶ - ۱۱ شهریور ۵۲

بیاری پروردگار توانادر روزگار فرخنده سلطنت شاهنشاه آریامهر چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی به دعوت دانشگاه پهلوی از یازدهم تا پانزدهم شهریور ۱۳۵۲ در شیراز تشکیل گردید .

در این کنگره ۲۲۶ دانشمند ایرانی وهفت ایرانشناس خارجی شرکت داشتند . پس از اینکه آمادگی کار کنگره اعلام شد شرکت کنندگان افتخاریافتند که به پیشگاه علیاحضرت شهبانوی ایران شرفیاب گردند . این شرفیابی موجب سرافرازی شرکت کنندگان بود ونکته‌هایی که شهبانوی گرامی وهنرپروایران در زمینه‌های مربوط به پیشرفت تحقیقات ایرانی ولزوم تشکیل منظم کنگره ابراز فرمودند ، گویای آنست که دانشمندان وادیبان کشور وظایف مهمی در راه نگاہبانی و شناسائی مآثر فکری وذوقی ومظاهر فرهنگی ومدنی ایران برعهده دارند .

کنگروه به دوازده شعبه تقسیم شده بود و جمعاً یکصد ویست وهشت خطابه در شعبه‌ها خوانده شد .

تصمیمات وپیشنهادهایی که رسیده ویالینکه از مذاکرات جلسه‌ها به دست آمده به شرح زیر جهت اطلاع شرکت کنندگان وعلاقمندان وتوجه مسئولان کنگره پنجم اعلام میشود .

- ۱- دعوت جناب آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس محترم دانشگاه پهلوی و زحماتی که همکاران ایشان متحمل شده اند موجب نهایت تشکر است
- ۲- از دانشگاه تهران بمناسبت اداره امور دبیرخانه ثابت کنگره ودانشگاههای آریامهر ، اصفهان ، تبریز ، تهران ، دانشسرای عالی واتحادیه جهانی ایرانشناسان به مناسبت ارسال پیام واز دبیر کل شورای عالی فرهنگ وهنر بمناسبت ارسال تلگرام واز دانشکده ادبیات وعلوم انسانی مشهد به مناسبت انتشار جلد دوم خطابه‌های

کنگره دوم قدردانی به عمل می آید .

۳- توجه وزارت فرهنگ و هنر که از راه دعوت ها و پذیرائیهایی که بوسیله مدیر کل محترم فرهنگ و هنر فارس انجام شد، موجب امتنان است .

۴- توصیه میشود که دانشگاه پهلوی، خطابه های ایراد شده در این کنگره را به چاپ برساند .

۵- چون امسال سال سی ام انتشار مجله سخن به پایان میرسد، و این مجله در نشر آثار منشور و منظوم ادبی و تحقیقات مربوط به ادبیات و دستور، در این سی ساله خدمتهای شایان کرده است و در پیشرفت تحقیقات مؤثر بوده و بسیاری از مقالات مندرجه در آن رهنمای دیگران بوده است، از زحمات جناب آقای دکتر پرویز خانلری قدردانی به عمل می آید و به نشان این قدردانی، امید است مجموعه ای از مقالات تحقیقی و ادبی و اشعار، چاپ و منتشر شود که یادگار جشن سی سالگی انتشار مجله سخن باشد.

۶- ضمن اظهار تشکر از دانشگاههای اصفهان و تبریز و دانشسرای عالی که دعوت کرده اند تا پنجمین کنگره دریکی از آن مراکز علمی تشکیل شود، چون دانشگاه اصفهان سال قبل نیز دعوت کرده بوده است، دعوت مجدد آن دانشگاه با امتنان تمام پذیرفته میشود تا کنگره از یازدهم تا شانزدهم شهریور ۱۳۵۳ در شهر اصفهان برگزار گردد و ضمناً اعلام میشود که کنگره ششم به دعوت دانشگاه تبریز، در تبریز منعقد خواهد شد .

۷- بمنظور تهیه مقدمات انتقال کنگره پنجم و همکاری با دانشگاه اصفهان کمیته مرکزی مرکب از افراد دیگر معرفی میشوند .

۸- تأیید میشود که ده درصد از حق عضویت دریافتی برای مخارج دفتری، تا انعقاد مجدد کنگره در اختیار دبیرخانه ثابت قرار گیرد .

۹- موافقت میشود که کمیته مرکزی اساسنامه ای برای دبیرخانه ثابت کنگره تهیه نماید و براساس موازین به ثبت رساند .

۱۰- توصیه میشود که کمیته مرکزی نسبت به نحوه عضویت و طرز ترکیب

شعب کنگره، تجدیدنظر کند و در مورد سخنرانیها سعی شود که در هر روز مجموعاً بیشتر از بیست سخنرانی گنجانده نشود.

۱۱- توصیه میشود که چند خطابه که جنبه عامتری دارد و عده بیشتری مایل به شنیدن آن هستند در جلسات عمومی خوانده شود.

۱۲- توصیه میشود که در جزوه برنامه کار کنگره سمت و محل کار هر يك از اعضاء درج شود.

۱۳- توصیه میشود که با توجه به نظر ابراز شده از طرف رئیس محترم دانشگاه پهلوی مجمع بحث مخصوص (سمینار)، در باب اینکه چگونه باید روشهای تحقیق در زمینه تحقیقات ایرانی را تقویت کرد- در کنگره بعد تشکیل شود-.

اعضای مقیم تهران

فیروز باقرزاده، پرویز ناتل خانلری، جمال رضائی، غلامعلی رعدی آذرخشی
سید ضیاءالدین سجادی، ذبیح‌الصفاء، محمد تقی مصطفوی، مجتبی مینوی، ناصح-
ناطق، سید حسین نصر، عزت‌اله نگهبان، حبیب یغمائی، ایرج افشار (دبیر ثابت)

اعضاء شهرستانها

اصفهان - فرهاد آبادانی، عبدالباقی نواب، لطف‌اله هنرفر
تبریز - ناصر بقائی، عبدالحی کارنگ، منوچهر مرتضوی
شیراز - علی محمد مژده، یحیی ماهیارنوابی، عبد الوهاب نورانی وصال
مشهد - محمود فرخ، جلال متینی، غلامحسین یوسفی

انشاد شعر توسط ابراهیم صهبا

آقای ابراهیم صهبا، شاعر معاصر، دوبیت زیر را به مناسبت شرفیابی
اعضاء کنگره به پیشگاه علیاحضرت شهبانوی ایران فرح پهلوی، در حضور ایشان
انشاد کرد.

برزشور و شادمانی گشته شیراز گل افشان
افتخاری شد نصیب مجمع ایرانشناسان
موسم جشن هنر، در مرکز فرهنگ و دانش
چون بر آنها تافت نور لطف شهبانوی ایران
شعر زیر نیز اثر طبع ایشان است که به مناسبت تشکیل چهارمین کنگره تحقیقات
ایرانی سروده شده است:

يك جهان را ميشناسد آنكه ايران را شناسد
سرزمين شهرياران و دليران را شناسد
کرده در شیراز زیبا انجمن «ایران شناسان»
خوش بر احوالش که این شهر گل افشان را شناسد
نخبه دانشوران و زبده دانش پژوهان
جمع باشد آنکه فرهنگی درخشان را شناسد
قبله سازد بارگاه حافظ شیرین سخن را
چون مقام خواجه مست غزل خوان را شناسد
بر گلستان ادب رو کرده و بستان حکمت
آنکه با چشم حقیقت بین گلستان را شناسد
بانوان فاضل و مردان دانش را تحیت
ز آنکه با جان و دل آثار بزرگان را شناسد

نام فردوسی خیام است و طوسی بر زبانش
 اهل تحقیقی که اقلیم خراسان را شناسد
 بوعلی سینا و رازی و ابوریحان و ملا
 پیشوایان بزرگ علم و عرفان را شناسد
 انوری و صائب و عطار و جامی و نظامی
 شاعران زبده پر شور دوران را شناسد
 کورش نام آور و نوشیروان دادگستر
 دوره صفاریان و آل سامان را شناسد
 شاه اسمعیل و شاه عباس و نادرشاه ما را
 پهلوانان دلیر و مرد میدان را شناسد
 نیک داند سرگذشت دودمان پهلوی را
 و آن طلوع کوکب رخشان تابان را شناسد
 داند احوال رضاشاه بزرگ کاردان را
 مظهر اندیشه و سعی فراوان را شناسد
 آریامهر و ظهور انقلاب شاه و ملت
 نهضت فرهنگ و آزادی دهقان را شناسد
 گشته چون مشهور عالم خدمت تاریخی او
 سرنوشت نفت و آن فرخنده فرمان را شناسد
 در ره ارشاد اهل دانش و علم و هنر، هم
 کوشش شایان شهبانوی ایران را شناسد
 یادگاری از خودای «صهبا» در این کشور بجای نه
 زآنکه ایران ارزش مرد سخن دان را شناسد

مقدمه

اکنون که بیاری خدای بزرگ و مساعدتهای بیدریغ جناب آقای دکتر فرهنگ مهرریاست محترم دانشگاه پهلوی و رئیس چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، مجلد دوم از مجموعه مقالات ارائه شده در کنگره بزیور طبع آراسته می گردد، بر ذمه خود میدانم، از دانشمندان و پژوهشگرانی که آثار پرجشان در این مجلد بچاپ میرسد، بعلت بهره هائی که از مطالعه مقالات آنان نصیب این بنده شده است، سپاسگزاری کند.

ضمناً توجه خوانندگان را بتذکرات زیر جلب می نماید.

۱- چون همکار دانشمند آقای دکتر محمدعلی صادقیان در مقدمه نخستین مجلد، پیرامون برگزاری کنگره و اعضاء شرکت کننده در آن مبسوطاً گزارش داده اند، از این تکرار آن ضرورتی نداشت.

۲- این کتاب تنها حاوی مقالاتی است که بشورای انتشارات دانشگاه - پهلوی فرستاده شده و پس از بررسی و تصویب بدست چاپ سپرده شده است. و در ضمن بسیاری از مقالات تحقیقی چون بموقع بدست ما نرسید از عدم چاپ آنها پوزش می طلبد.

۳- از محققان و دانشمندانی که آثارشان در این مجموعه بچاپ رسیده بعلت لغزشهای احتمالی که در چاپ رخ داده است پوزش می خواهم و امیدوار است که بدیده اغماض بدانها بنگرند، بویژه که بسبب دیر رسیدن مقالات کار چاپ

زیاد بتأخیر افتاد و بالا جبار با شتاب هر چه بیشتر و در مدت بسیار اندک بطبع آنها مبادرت شد.

۴- یادآوری این نکته نیز ضرورت دارد که پاره‌ای از خطاها و لغزشهای چاپی بعلمت نقص فنی چاپخانه و نداشتن نشانه‌ها و حروف مخصوص و بویژه موجود نبودن علامات عربی (مانند تنوین، حرکات) بوده است که در بسیاری از جاها، مخصوصاً در مورد چاپ آیات قرآنی و احادیث وجود آنها ضرورت کامل داشت.

۵- چون تعداد مقالات رسیده متنوع بود، از اینرو گروه بندی آنها و ثبت هر مقاله در بخش مربوط موجب تشمت و پراکندگی فراوان میشد، ناچار از تقسیم کتاب به بخشهای مختلف خود داری گردید و مقالات به ترتیب حروف الفبا - بر مبنای نام خانوادگی نویسنده - تنظیم یافت.

در پایان، سپاس فراوان خود را به همکار دانشمند و فعال آقای دکتر منصور رستگار دبیر محترم شورای انتشارات دانشگاه که از هر گونه یاری دریغ - نفرمودند و با فراهم ساختن وسائل تسهیل چاپ، پیمودن این راه دشوار را بر ما هموار کردند، تقدیم میدارد.

فہرست اعضاء کنگرہ

۱۔ آبادانی	فرہاد	۲۳۔ امین مدنی	صادق
۲۔ آذری	علاء الدین	۲۴۔ انجوی شیرازی	ابوالقاسم
۳۔ آریانپور کاشانی	عباس	۲۵۔ انصاری	نوش آفرین
۴۔ آزمودہ	ابوالفضل	۲۶۔ انوار	امیر محمود
۵۔ آقا بخشی	محمد کاظم	۲۷۔ ایزدپناہ	حمید
۶۔ ازکائی	پرویز	۲۸۔ باستانی پاریزی	محمد ابراہیم
۷۔ اردلان	ظفر دخت	۲۹۔ باقرزادہ	علی
۸۔ استروناخ	دیوید	۳۰۔ باقری	علی
۹۔ استعلامی	محمد	۳۱۔ بامداد	پروین
۱۰۔ اسد اللہی	محمود	۳۲۔ بربریانس	لیدا
۱۱۔ اسکندری	محمد حسین	۳۳۔ برکشلی	مہدی
۱۲۔ اسکندری	منوچہر	۳۴۔ بقائی نائینی	جلال
۱۳۔ اشراقی	احسان	۳۵۔ بہروزی	علی نقی
۱۴۔ افراسیابی	غلامرضا	۳۶۔ بہزادی اندوہجردی	حسین
۱۵۔ افشار	ایرج	۳۷۔ بیانی	منیرہ
۱۶۔ اقتداری	احمد	۳۸۔ بیضائی ذکائی	نعمت الہ
۱۷۔ امام	سید محمد کاظم	۳۹۔ بینش	تقی
۱۸۔ امداد	حسن	۴۰۔ پانوسی	استفان
۱۹۔ امیری	شہلا	۴۱۔ پورجوادی	نصر اللہ
۲۰۔ امیری	محمد ناصر	۴۲۔ تاج بخش	احمد
۲۱۔ امیری	ہوشنگ	۴۳۔ تجربہ کار	نصرت
۲۲۔ امیری فیروز کوهی		۴۴۔ تجلیل	جلیل

۴۵- تراپی طباطبائی	سید جمال	۶۹- دانش پژوه	محمد تقی
۴۶- توللی	فریدون	۷۰- داوری اردکانی	رضا
۴۷- ثقفی اعزاز	حسین	۷۱- درخشان	مهدی
۴۸- ثمره	یداله	۷۲- دوستخواه	جلیل
۴۹- جاف	حسن	۷۳- دهدشتی	آذر میدخت
۵۰- جبّاری	رحمت الله	۷۴- دهقان	ابوالحسن
۵۱- حاتمی	حسن	۷۵- دهقان	ایرج
۵۲- حاکمی	اسماعیل	۷۶- ذبیحی	مسیح
۵۳- حاکمی	علی	۷۷- ذکاء	یحیی
۵۴- حبیب الهی	ابوالقاسم	۷۸- رادمنش	سید محمد
۵۵- حبیب الهی	محمد	۷۹- راشد محصل	محمد تقی
۵۶- حداد عادل	غلامعلی	۸۰- راشد محصل	محمد رضا
۵۷- حقوقی	عسکر	۸۱- رجائی زفره ای	محمد حسن
۵۸- حکمت	علیرضا	۸۲- رجب نیا	مسعود
۵۹- خانلری ناتل	پرویز	۸۳- رستگار	منصور
۶۰- خائفی	پرویز	۸۴- رضائزاد	غلامحسین
۶۱- خدا بخشی	دکتر سهراب	۸۵- رضائی	جمال
۶۲- خدایار محبی	منوچهر	۸۶- رضوانی	محمد اسماعیل
۶۳- خدیو جم	حسین	۸۷- رضوی	سلطان علی
۶۴- خراسانی	سید احمد	۸۸- رواقی	علی
۶۵- خزائلی	عذرا	۸۹- روزیانی	محمد جمیل
۶۶- خطیب رهبر	خلیل	۹۰- روشن	محمد
۶۷- خنجری	خداداد	۹۱- روشن ضمیر	مهدی
۶۸- دامادی	محمد	۹۲- روشنی زعفرانلو	قدرت الله

۹۳- ریاحی	محمد امین	۱۱۷- شفقی	سیروس
۹۴- زرین کوب	حمید	۱۱۸- شفیعی	محمود
۹۵- ژیان	عزیز	۱۱۹- شفیعی	محمد
۹۶- سادات ناصری	سید حسن	۱۲۰- شکورزاده	ابراهیم
۹۷- ساتن	الول	۱۲۱- شهریاری	دولت
۹۸- سامی	علی	۱۲۲- شهری باف	جعفر
۹۹- سپنتا	ساسان	۱۲۳- شهیدی	سید جعفر
۱۰۰- ستوده	غلامرضا	۱۲۴- شبانی	حسنعلی
۱۰۱- سجادی	ضیاءالدین	۱۲۵- شیخ الاسلامی	جواد
۱۰۲- سخاوتی	حسین	۱۲۶- شیخ الاسلامی	علی
۱۰۳- سرفراز	علی اکبر	۱۲۷- شیروانی	محمد
۱۰۴- سعیدی	علی	۱۲۸- صادقی	محمد
۱۰۵- سلامیان	ابوالقاسم	۱۲۹- صادقیان	محمدعلی
۱۰۶- سلامی پور	سید مرتضی	۱۳۰- صبا	محسن
۱۰۷- سلماسی زاده	جواد	۱۳۱- صفا	ذبیح الله
۱۰۸- سلمی	عباس	۱۳۲- صفارزاده	جعفر
۱۰۹- سیدیونسی	میرودود	۱۳۳- صفای اصفهانی	نزهت
۱۱۰- شاپوریان	رضا	۱۳۴- صفی زاده	فریدون
۱۱۱- شاه حسینی	ناصرالدین	۱۳۵- طالبی	حبیب الله
۱۱۲- شاه محمدی	محمد	۱۳۶- طاهر	غلامرضا
۱۱۳- شجعی	پوران	۱۳۷- عجمی	اسماعیل
۱۱۴- شریعت	محمد جواد	۱۳۸- غفیفی	رحیم
۱۱۵- شعار	جعفر	۱۳۹- علوی مقدم	محمد
۱۱۶- شعبانی	عزیز	۱۴۰- عمادی	عبدالرحمن

۱۴۱- عموحیدری	رحمت الله	۱۶۵- گلشنی	عبدالکریم
۱۴۲- غلامرضائی	ناصر	۱۶۶- لسان	حسین
۱۴۳- فاضلی	محمد	۱۶۷- ماهیارنوابی	یحیی
۱۴۴- فرای	ریچارد	۱۶۸- متینی	جلال
۱۴۵- فرخ	سید محمود	۱۶۹- مجتبائی	فتح الله
۱۴۶- فرزاد	مسعود	۱۷۰- مجتهدزاده	سید علیرضا
۱۴۷- فرزاد	حمید	۱۷۱- محامدی	حمید
۱۴۸- فرشیدورد	خسرو	۱۷۲- محقق	مهدی
۱۴۹- فرهوشی	احمد	۱۷۳- محلاتی	صدرالدین
۱۵۰- فشارکی	محمد	۱۷۴- مدرس	محمد مهدی
۱۵۱- فقیری	ابوالقاسم	۱۷۵- مدیرشانهچی	کاظم
۱۵۲- فقیهی	محمد حنیف	۱۷۶- مرادیان	خدا مراد
۱۵۳- فلاح رستگار	گیتی	۱۷۷- مروج	سید جلال
۱۵۴- قائم مقامی	جهانگیر	۱۷۸- مزده	علیمحمد
۱۵۵- قریشی		۱۷۹- مشار	خان بابا
۱۵۶- قره آغا جلو	جواد	۱۸۰- مشکوه الدینی	عبدالمحسن
۱۵۷- کارنگ	عبدالعلی	۱۸۱- مصطفوی کاشانی	سید محمد تقی
۱۵۸- کازرونی	حسینعلی	۱۸۲- معین آل داود	فریمان
۱۵۹- کاظمی	اصغر	۱۸۳- ملا ابراهیمی	غلامعلی
۱۶۰- کامبخش فرد	سیف الله	۱۸۴- متزوی	احمد
۱۶۱- کدی	نیکي	۱۸۵- منصوری	احمد
۱۶۲- کلباسی	ایران	۱۸۶- مولائی	عفت
۱۶۳- کلینتون	جروم	۱۸۷- مولائی	محمد سرور
۱۶۴- گلزاری	مسعود	۱۸۸- مؤیدی	حسنعلی

۱۸۹- مهاجر	صمد	۲۰۸- نیر نوری	حمید
۱۹۰- مهدوی	اصغر	۲۰۹- واثقی	صدر
۱۹۱- مهریار	امیر هوشنگ	۲۱۰- واعظ جواد	اسماعیل
۱۹۲- میثاقی	فواد	۲۱۱- وثوقی	حسین
۱۹۳- میر	دکتر محمد تقی	۲۱۲- وحیدیان کامیار	تقی
۱۹۴- میر جعفری	حسین	۲۱۳- ودیعی	جمال
۱۹۵- میر مطهری	هوشنگ	۲۱۴- ورجاوند	پرویز
۱۹۶- میلانیا	هرمز	۲۱۵- هوفمن	کارل
۱۹۷- مینوی	مجتبی	۲۱۶- همای	همام الدین
۱۹۸- ناطق	ناصر	۲۱۷- همایونفرخ	رکن الدین
۱۹۹- نخعی	حسین	۲۱۸- همایونی	صادق
۲۰۰- نراقی	حسن	۲۱۹- هنر فر	لطف الله
۲۰۱- نصر	سید حسین	۲۲۰- هویدا	رحیم
۲۰۲- نصیری امینی	فخر الدین	۲۲۱- هیلمن	مایکل
۲۰۳- نفیسی	پریمرز	۲۲۲- یار محمدی	لطف الله
۲۰۴- نگهبان	عزت الله	۲۲۳- یغمائی	افسانه
۲۰۵- نورانی وصال	عبدالوهاب	۲۲۴- یغمائی	حبیب
۲۰۶- نوروزی	جهانبخش	۲۲۵- یمینی	عبدالعظیم
۲۰۷- نور محمدی	معصومه		

بنام اهورا مزداى توانا

چهارشنبه سوری و جشن نزول فروهرها

یکی از مراسم باستانی مربوط به جشن نوروز، آتش افروزی‌های شب چهارشنبه آخر سال است که از دیر زمانی، از نیاکان با فروجاه ما بر جای مانده است. این جشن در دهات و قصبات با همان تشریفات روزگاران کهن برپای می‌شود.

آئین پیادداشتن چهارشنبه سوری یا شب چهارشنبه آخر سال، تقریباً در میان تمام مردم ایران مشترک است و این آئین آتش افروزی است که از کرمان تا آذربایجان و از خراسان تا خوزستان و از گیلان تا فارس و خلاصه در تمام نقاط این مرز و بوم کهن، برپاداشته می‌شود. آئین‌های دیگری نیز در این شب برپاداشته می‌شود - از قبیل کوزه شکستن و آجیل مشکل گشا و فال گوش و گره گشائی و دفع چشم زخم و بخت گشائی و فال گرفتن با بولونی (= کوزه) و غیره - که چون خارج از موضوع انتخابی اینجانب است، از ذکر آن‌ها خودداری می‌گردد. درباره پیادداشتن آئین جشن چهارشنبه سوری، روایات مختلف ذکر شده است از جمله اینکه چون شب چهارشنبه آخر سال به نحوست در احادیث یاد شده و آتش نماینده فروغ یزدانی و پاک کننده هر پلیدی است، از این جهت آتش می‌افروزند که تمام نحوست و پلیدیها را از میان برده پاک کنند. لذا با پیروی از همین شیوه کهن و بدون آنکه بدانند این جشن از کجا آمده است، فقط از روی تقلید از روش گذشتگان، آتش می‌افروزند و با افروختن آتش زن و مرد و پیر و جوان، از روی آن می‌پرند و در هنگام عبور از روی آتش این جمله را بزبان می‌رانند و می‌گویند:

« زردی من از تو و سرخی تو از من ». همانطور که میدانیم، در ایران باستان

هفته نبوده است، بلکه هر ماه سی روز داشته که هر روزی بنام یکی از ایزدان خوانده می شده است. سال نیز دوازده ماه داشته که بنام یکی از روزهای ماه نامگذاری میشده است. هرگاه نام روز با نام ماه برابر میافتاد آنروز را جشن می گرفتند، مانند جشن مهرگان که در روز مهر از ماه مهر و یا جشن فروردگان که در روز فروردین از ماه فروردین بوده است. بموجب تقویم ایران باستان سال ۳۶۰ روز میشده ولی برای اینکه سال ۳۶۵ روز باشد، پنجروز آخر سال را بنام « پنجه وه » و هر روزی را بنام یکی از گاتهای پنجگانه نامگذاری کرده بودند بدین ترتیب:

- ۱- اهنودگاه Ahunavaéti
- ۲- اشتودگاه Ustavaéti
- ۳- سپنمدگاه Spentá Maénio
- ۴- وهوخشترگاه Vohú-Xsathsa
- ۵- وهیشتعشگاه Vahéto-ésti

چون مدت سال شمسی سیصد و شصت و پنجروز و یکربع روز است، لازم میآمد که این ربع هارا جمع نموده و در هر چهار سال یکروز بسال بیفزایند و اینروز را اورداد Avardad نام می گذاشتند. در دنیگرد آمده است که: « در هر چهل سال ده روز و یا در هر صد و بیست سال یک ماه تمام افزوده شود... اما در دین نیک مزد- یسنا خبر داده شده که این بهیزک (کبیسه) پیش از کامل شدن یک ماه تمام نباید گرفته شود ». (۱)

در روزگاران قدیم پیدا است که بعد از هر یکصد و بیست سال، یکماه را بسال اضافه مینمودند و آن سال دارای سیزده ماه بود تا دوباره نوروز بجای اصلی خود برگردد. در این پنجروز آخر سال که بنام « پنجه وه » خوانده میشده مصادف با ششمین یا آخرین گهنبار بود که بنام همسپث میدیوم Hamaspath maedaya خوانده میشد.

اینک بطور اختصار از شش گهنبار که جشن های بزرگ مذهبی در ایران باستان بوده اند، گفتگو میکنیم

گهنبار چیست؟

کلمه گهنبار یا گاهنبار، که در پهلوی گاس انبار شده است، جزء اول آن (گاه) بمعنی وقت است. اما در باره جزء دوم آن سخن ها گفته اند و اشتقاقهای دور و دراز ساخته اند. احتمالاً باید اصل این کلمه گاهان بار بوده باشد که جزء اول (گاه) بمعنی « وقت » و « بار » بمعنی دفعه و نوبت یا « بار » بمعنی بخش و پاره و قسمت و الف و نون در این کلمه نظیر الف و نون در سحر گاهان و صبحگاهان و بامدادان و امثال آنها علامت جمع است و بهر صورت کلمه گاهانبار که در تخفیف گاهنبار و گهنبار شده بمعنی چند گاه و چند نوبت است که در آنها آفرینش جهان بعقیده مزدیسنا پایان رسید.

گهنبارشش تا است و برای هر کدام پنج روز جشن میگیرند که روز پنجم از همه مهمتر و چهار روز اول بمنزله مقدمات آن روز است.

این رأی که جهان و موجودات آسمان و زمین درش گاه آفریده شده عیناً در دیانت اسلام و قرآن مجید آمده است که: **ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام (۱)**. - اسامی گهنبار و ایام آنها را بیرونی در آثار الباقیه آورده اما نسخه چاپی بی تحریف نیست و درست آنها بشرح زیر است:

گهنبار اول - در چهل و پنجمین روز سال در اردی بهشت ماه بنام میدیوزرم «Maidyu - Zarem» است در این گهنبار آسمان آفریده شده است. این واژه بمعنی میان بهار است، هنگامی که زمین سبز و خرم است و گیاهها شیره میگیرند.

گهنبار دوم - در صد و پنجمین روز سال در ماه تیر که نام میدیوشهم - Maidyu Sahem نامگذاری شده است در این گهنبار آب آفریده شده. این واژه یعنی میان تابستان هنگامی که علوفه ها درو میشوند.

گهنبارسوم - در صد و هشتادمین روز سال و در شهریور ماه است که بنام پیتی شهیم «Paity Sahem» خوانده میشود و در این گهنبار زمین آفریده شده است. این واژه یعنی دانه آو و آن هنگامی اراده شده است که گندم رسیده و خرمن بدست میآید. در آثار الباقیه (فیشهم) نوشته اند.

گهنبار چهارم - در دو یست و دهمین روز سال و در مهر ماه است و نامش ایاترم گاه «Aya-tharem» است. در این گهنبار نباتات و درختها خلق شده اند. این کلمه یعنی برگشت و آن هنگامی اراده شده که چوپان گله خود را برای پیش آمد زمستان از چراگاه تابستانی بخانه برمیگرداند. (هنگام جفت گیری)

گهنبار پنجم - در دو یست و نودمین روز سال است و در دی ماه واقع شده و نامش میدیایرم Maidhyairya است. در این گهنبار بهائم آفریده شده اند. کلمه با صفت سرد همراه است. در آثار الباقیه (میدیایرم گاه) نوشته شده.

گهنبار ششم - در سیصد و شصت و پنجمین روز سال واقع شده و در آخرین روز یعنی (اندرگاه) و (هیشتواش). و نام این گهنبار همس پسمیدیم گاه - Hamaspath maideya در این گهنبار انسان آفریده شده است. و محترم ترین روز سال است. معنی این کلمه را نیریوسنگ در سانسکریت به (خلقت همه گروهان) گرفته است. دانشمند دیگر پارسی کانگا Kanga آنرا بمعنی اعتدال و مساوات میان گرمی و سردی و تقسیم مدت ۲۴ ساعت شبانه روز بدو قسمت مساوی و یا بعبارت دیگر مساوی شدن روز و شب گرفته است.

این جشنها بفاصله های غیر متساوی از همدیگر برگزار میشدند و هر کدام پنج روز بطول می انجامید. در کتاب دینی یهود (توراة) در سفر پیدایش، آمده است که خداوند جهان خلقت و آنچه در آن است مانند آسمانها و خورشید و ماه و آب و گیاه و روشنایی و ستارگان و جانوران و انسان و غیره را در شش روز بیافرید و در هفتمین روز از کار جهان آفرینش بیاسود و در مزدیسنا نیز اهورا مزدا، جهان آفرینش و آنچه در آن است بمدت شش جشن گهنبار بیافرید. کتاب پهلوی بندهشن

فصل ۲۵ که درباره تقویم مزدیسنا سخن بمیان است، آمده است که: «آفرینش جهان از من (اهورامزدا) در مدت سیصد و شصت و پنج روز که شش گهنبارسال باشد، انجام گرفت»

گفتیم که در پنجروز آخر سال یعنی پنجروز اضافی، گهنبار «پنجه وه» باشد. این گهنبار از دیگر گهنبارهای پنجگانه این مزیت را دارد که در این جشن خداوند مردم را بیافرید. در این پنجروز و پنجروز پیش از آن زرتشتیان، خانمان رامیآراستند و بیاك و تمیز کردن جا و مکان میپرداختند - زیرا معتقد بودند که فروهرهای پاکان و نامداران و درگذشتگان خانواده، بروی زمین باز میگردند و برای سرکشی بخانواده ها می آیند و از دینداری و پرهیزکاری و داد و دهش بازماندگان خوشنود میشوند و از درگاه خداوند خوشی و تندرستی برای ایشان درخواست مینمایند.

ابوریحان بیرونی نیز در خصوص این جشن آخرین گهنبارسال مینویسد که: «این عید ده روز طول میکشیده، آخرین پنجروز اسفندماه رانخستین فروردگان و پنجه وه را دومین فروردگان میگفته اند.» آنچه از نوشته مورخین بدست می آید این است که این جشن ده روز بوده است و از باب احترام باین جشن نوشته اند که خسرو انوشیروان، در مدت ده روز جشن فروردگان، سفیر امپراطور روم ژوستینیان «Justinian» را بحضور پذیرفت، زیرا مشغول بجای آوردن اعمال جشن بود.

آنچه ابو عثمان جاحظ در کتاب معروف خویش بنام «المحاسن والاضداد» و ابوریحان بیرونی در کتاب «آثار الباقیه» نوشته اند، قابل استفاده است. این دو دانشمند بواسطه قدمت زمان و نزدیک بودنشان بر روزگار ساسانیان، آنچه درباره نوروز و مهرگان و فروردگان و سایر مراسم مذهبی پیش از اسلام نوشته اند، دقیق تر از نوشته مورخین بعد از خودشان است. ابوریحان باز درباره جشن فروردگان مینویسد که: «در اوقات فروردگان در اطاق مرده و بالای بام خانه در فارس و خوارزم برای پذیرایی از ارواح غذا میگذارند و بوی خوش بخور میکنند.» این مراسم امروز نیز کم و بیش در بعضی از نقاط یزد و کرمان برپا داشته میشود. گذشته

از آنکه نخستین ماه سال باسم فروهر است، نوزدهمین روز هر ماه نیز به نگهبانی این فرشته سپرده شده است.

فروردین روز در فروردین ماه موسوم است بفروردگان و این روز خود جشنی است که بیاد گذشتگان برپا میشود و بیشتر بخواندن اوستا و اجراء بعضی مراسم دینی دیگر برگزار میشود. در روز آخر «پنجه وه» که سیصد و شصت و پنجمین روز از سال باشد و آخرین روز گهنبار، جشن مفصلی بوده است و شب آخرین روز که فردا صبح آن نوروز بوده است، بر پشت بام ها آتش میافروختند و آمدن سال نور را بدهات اطراف و مردم دور و نزدیک خبر میدادند. همین آتش است که بعدها در میان زرتشتیان، در قرون اول اسلامی روشن میشده است، کما اینکه این رسم امروز هم در میان زرتشتیان در یزد و کرمان اجرا میشود. در یکی از سالهای روزگاران عباسیان، چون روز چهارشنبه نوروز بوده و در شب پیش از آن که شب چهارشنبه باشد زرتشتیان در پشت بام آتش افروختند و آمدن نوروز را ب دیگران خبر دادند این رسم کم کم در میان ایرانیان غیر زرتشتی نیز باقی ماند و چون ایرانیان غیر زرتشتی روزهای هفته را بجای اسامی روزهای ایران کهن بکار میبردند و این واقعه نیز یکبار در شب چهارشنبه اتفاق افتاده بود، در سالهای بعد نیز در همان شب چهارشنبه این رسم را معمول داشتند و کم کم این رسم در ایران برجای ماند و تا با امروز نیز کشیده شده است. اینکه گفتیم در روزگار عباسیان، از آن جهت است که خلفای عباسی مانند هارون الرشید و وزیرای ایرانی آنها، از خاندان برمک بودند که بآداب و رسوم ایران پیش از اسلام توجه مخصوص داشتند که از آن جمله همین آتش افروزی نوروزی بود که مردم در شب نوروز آتش هایی میافروختند و گرد آن شادی و جست و خیز میکردند. این رسم بعدها باقیمانده و در روزگار عباسی، در بغداد متداول گردید و بعدها آتش افروزی چهارشنبه سوری از همین جا بیادگار مانده است.

اعمال فروهرها

در این باره استاد پورداد مینویسد: «عملیات فروهرها منحصر بعالم مادی

جهان خاکی نیست، عالم بالا و مینوی نیز از یاری فروهرهایی نیاز نیست چون هریک از آفریدگان خرد و بزرگ اهورامزدا را خواه معنوی و خواه مادی فروهری است. ناگزیر قوه محرکه در دست این روح ایزدی سپرده شده است. اگر یاری فروهرهای پاکان نبود هر آینه، نه گیتی پایدار ماندی و نه انسان و نه ستور - سراسر جهان گرفتار چنگال دیودروغ میشدی - از پرتو فروهرهاست که زن به نعمت فرزند رسد و آسانی وضع حمل کند - از پرتو فروهرهاست که مرد فصیح زبان گردد - از پرتو فروهرهاست که آفتاب و ماه و ستارگان راه خود پیمایند - در آغاز آفرینش مدت زمانی آفتاب و ماه و ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و آب و گیاه هریک در جان خویش غیر متحرک بودند - از پرتو فروهرهای پاکان است که کواکب به جنبش درآمده راه سیر پیش گرفتند و آب روان گردید و گیاه بالیدن آغاز نمود و بطرف باغ و بوستان بخرامید - فروهرها در قوه و قدرت باهم مساوی نیستند - فروهرهای نخستین آموزگاران دین، قوی ترین شمرده شده اند و پس از آن فروهرهایی که هنوز بقالب جسمانی در نیامده و آن فروهرهای سوشیانس هائی است که از ظهور خویش بجهان، جان نودمند - فروهرهای مقدسین زنده قوی تر اند تا فروهرهای مقدسین مرده ها. معمولاً بفروهر نخستین بشر، کیومرث، درود فرستاده میشود تا به آخرین سوشیانت موعود مزدیسنا که آخرین آفریده اهوراست.

بویژه در میدانهای جنگ از فروهرها یاری طلب میشود - فتح و پیروزی با امیرو شهر یاری است که بیشتر فروهرها را از داد و دهش خویش خوشنود میکند - ملت دلیر ایران، از فروهرهای نامداران ویلان خویش باید استغاثه کند و شکست لشکر دشمن را از آنها بخواهد. فروهرها خود نیز دلیرانه خود بر سر گذاشته و سپر بدوش انداخته و خنجر بمیان بسته بهمراهی ایزدمهر و ایزد رشن و ایزد باد صفوف لشکر دشمن، دیویسنارا از چپ و راست درهم میشکنند. (۱)

در کلیه مصائب و سختی ها و در ناخوشی ها و بیم و هراس باید از فروهرهای

نیکان یاد نمود - یاوری و دستگیری آنها را خواستار شد. فروهر هر يك از نامداران برای رفع بلای مخصوصی خوانده میشود مثلاً فروهر جمشید بصد فقر و خشکسالی، فروهر فریدون برای رفع تب و ناخوشی، فروهر گرشاسب بصد دشمن و دزد و غیره. اساساً چون فروهر مقدس است از این رو بعموم آنها درود فرستاده میشود. از فروهرهای نخستین پیشوایان دین و نخستین رزمیان و نخستین کشاورزان و خانوادۀ و قبیله و ده و ناحیه و کشور - خواه آریائی و خواه غیر آریائی - یاد شده - نسبت به هر يك تعظیم و تکریم میشود - نظام عالم بدست فروهرها سپرده شده است، آنچه بوده و هست و خواهد بود - بی نیاز از پاسبانی فروهرها نیست (۱)

باپیروی از همین عقیده است که تابحال ایرانیان این رسم کهن را از دست نداده و آنرا برپای میدارند - اما همانطور که عرض شد عده زیادی از مردم ایران، از چگونگی این جشن اطلاع نداشتند و فقط از روی تقلید از روش پیشینگان آنرا برپا میداشته و تا با امروز نیز کشیده شده است.

آداب و رسوم دیگری مانند فال گوش و گره گشائی و کوزه شکستن و غیره هم با جشن چهارشنبه سوری، انجام میشود، پیداست که این آداب و رسوم، بعداً و بتدریج، با آداب و رسوم این جشن، افزوده شده است.

امید است که این رسم کهن که از یادگارهای ایران باستان و نموداری است از ذوق و خوش بینی و امید بنندگان، برای قرنهای و در زیر سایه شاهنشاه دادگستر و روشن بین ما باقی و پایدار بماند. **پایندۀ ایران ، زنده باد شاهنشاه ایران**

« پایان »

کتبی که در نوشتن مقاله « چهارشنبه سوری و جشن نزول فروهرها » از آنها استفاده شده است:

- ۱- یشتها، تفسیر و تألیف استادپورداد - جلد اول و دوم - بمبئی ۱۳۰۷ و ۱۳۱۰ شمسی
- ۲- گاتها، ترجمه و تألیف » بمبئی - سال ۱۳۰۵ شمسی
- ۳- یسنا، » جلد اول - بمبئی - ۱۳۱۲ شمسی
- ۴- یسنا، » جلد دوم - تهران - ۱۳۲۷ شمسی
- ۵- ویسپرد، » جلد اول - تهران - ۱۳۴۳ شمسی
- ۶- گاتها، چاپ دوم - بمبئی - آبان ماه ۱۳۲۹ شمسی
- ۷- فرهنگ ایران باستان - تهران - امرداد ماه ۱۳۲۶ شمسی
- ۸- هر مزدنامه - تهران - دی ماه ۱۳۳۱ شمسی
- ۹- آناهیتا - تهران - ۱۳۴۳ شمسی
- ۱۰- مزدیستا و تأثیر آن در ادبیات فارسی - دکتر محمد معین - تهران - ۱۳۲۶ شمسی
- ۱۱- جشن های باستانی ایران - گردآورده علی خورش دیلمانی - تهران - ۱۳۴۲ شمسی
- ۱۲- چهارشنبه سوری - مقاله - بقلم استاد فقید سعید نفیسی - مجله مهر - سال اول
- ۱۳- جشن های ایران باستان - سرگرداورنگ - تهران - ۱۳۳۸
- ۱۴- خرده اوستا - تفسیر و تألیف استادپورداد - بمبئی - مهر ماه ۱۳۱۰ شمسی

پژوهشی دربارهٔ وزرای دورهٔ ساسانی

با اینکه درباره تاریخ ساسانیان تحقیق بسیار شده و با استفاده از کشفیات باستانشناسی و کتب و نوشته‌های پهلوی و یونانی و رومی و ارمنی و اسلامی و غیره، در سالهای اخیر اطلاعات ما درباره این سلسله عظیم الشان و بزرگوار و نهاده است، معین نکات مبهم و تاریک بسیاری وجود دارد که هنوز پیرامون آن سخن گفته نشده و قلت منابع، فکر تحقیق و تتبع را در آن مسائل از سرها بدر کرده است. بوده‌اند و هستند کسانی که برای کشف حقایق تاریخ این دوره ایران دامن همت بکمر زده و از دشواریها نهراسیده‌اند؛ حاصل زحمات چندین ساله آنها همواره مورد توجه پژوهشگران تاریخ ساسانی است...

یکی از موارد تاریک تاریخ ساسانیان کمبود اطلاعات و معلومات ما درباره وزرای آن دوره است. هنوز بدستی نمیدانیم آیا همه پادشاهان آن سلسله برای پیشبرد امور مملکت و توسعه قلمرو خویش از وجود وزیر یا وزراء استفاده مینموده‌اند یا خیر؟ یا درباره مشهورترین وزیر آن دوره یعنی بزرگمهر که بیشتر تاریخ نگاران دوره اسلامی از فضل و کمال وی سخن گفته‌اند نمیدانیم برآستی وجود تاریخی داشته است یا آنچه گفته شده تماماً حکایت و افسانه است.

درباره منصب و مقام نخست وزیر یا بزرگ فرمذار (۱) و حدود اختیارات او کمابیش آگاهی‌هایی داریم و میدانیم که صاحب این شغل باید هم از امور سیاسی

(۱) FRAMADÂR FRAMADHÊR - بزرگفرمذار - وزیر فرمذار -

وزیر گفرمدار - بزرگفرممدار (بزرگ فرماندار) آرامنه وزیر اعظم ایران را « هزار پت درن اریس HAZARAPET DRAN ARIATS خوانده‌اند (ایران در زمان ساسانیان - پروفیسور

آرتور کریستن سن ص ۱۳۴

سر رشته داشته باشد و هم در فنون نظامی ، باید کار آزموده و سرد و گرم چشیده باشد، و علاوه بر اطاعت محض از شهریار ساسانی گهگاه از راه خلوص نیت و عقیدت بوی پند دهد و راه صواب را بنمایاند، بزرگفرمذار باید جامع علوم زمان خود باشد و.....

کریستنسن در این باره گفته است: «وی بایستی امور مملکت را در تحت نظارت شاه و حتی غالب آنهارانه از پیش خود بلکه بعد از آنکه شخص شاه در آن باب دستوری داد و سخنی گفت انجام دهد بعباره آخری هم وزیر تفویض است و هم وزیر تنفیذ، بعلاوه چون شاه بسفر یا بجنگ میرود وی تاهنگام بازگشتش باید جانشینش باشد. وزارت مختار و سفارت غیر عادی بدربار دول دیگر نیز از جمله کارهایی بود که باو تعلق میگرفت، فرماندهی لشکر و سفرهای نظامی نیز ممکن بود باور جوع شود، باری وی بمنزله مستشار عمده شاه بر تمامی اطراف و اقسام امور دولت احاطه داشت و در هر کاری میتواندست مداخله کند. وزرگ فرماندار بطور دلخواه مردی بود در فرهنگ و ادب تمام، در همه رفتار و کردار خویش برترین مردان و مقدم بر اقران، جامع خصال علو نفس و دوربینی، حاذق در حکمت علمی و نظری (از نوع بزرگمهر حکیم) و مستوجب آنکه رعیت از او متوقع باشند که در مزاج شاه نفوذ کند و اخلاق بد او باصلاح آورد...» (۱)

شادروان سعید نفیسی در باره مقام بزرگ فرماندار مطالبی بدین شرح نوشته است: «پس از موبدان موبد مهمترین کس در دربار ساسانیان وزرگ فرماندار (بزرگ فرماندار) بوده است. او بر همه صاحبمنصبان کشوری و لشگری برتری و ریاست داشته و مانند صدر اعظم و وزیر اعظم و نخست وزیر زمانهای بعد بوده است؛ حدس زده می شود که در برخی از ادوار بجای بزرگفرمذار «در اندرزید» گفته اند، بمعنای رایزن و مشاور دربار...»

(۱) ر.ک به کتاب وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان - پرفسور کریستنسن

ترجمه مجتبی مینوی - ۱۳۱۴ - ص ۴۷

این منصب در برخی از درباها معمول بوده و در موارد دیگر بزرگ فرماندار
انتخاب نمی‌کرده‌اند (۱)

در کتاب دستورالوزراء هم راجع به وزراء و وظائف آنها مطالبی بدین شرح ذکر
شده «پادشاهان ایران بیش از هر سلطانی وزراء خویش را محترم می‌شمردند و می‌گفتند
وزیر مرتب کننده امور ما و وزیر ملک ما و زبان ماست، وزیر سلاحی است که حاضر
و آماده داریم تا خصم ما را در ممالك بعیده هلاک کند.» (۲)

اکنون درباره برخی از وزرای دوره ساسانی که خبرهائی جسته و گریخته،
راست یادروغ از آنها به ما رسیده است سخن می‌گوئیم:

۱- ابرسام :

نخستین وزیر دوره ساسانی (۳) که نام او را شنیده ایم ابرسام بود (۴) که مقام
بزرگ فرمانداری اردشیر پاپکان را داشت و در عین حال موبدان موبد (۵) زمان
خویش بود. گویند ابرسام همان تنسر (۶) موبد مشهور است که بفرمان سردودمان
سلسله ساسانی مأموریت یافت که نسخه‌های پراکنده اوستا را گردآوری کند.
البته این کاریکبار در زمان اشکانیان و در سلطنت بلاش اول انجام گرفته بود.

در تاریخ طبری از این وزیر تحت عنوان ابرسام بن رحفر نام برده شده است (۷)
بگفته مؤلف مروج الذهب، اردشیر مردم را بهفت طبقه تقسیم کرد و طبقه اول نخست
وزیران بودند و بعد موبدان (۸)

معلوم میشود که ابرسام که عهده دار هر دو مقام بوده چه اهمیتی در دربار شهریار

(۱) ر. ک. به تمدن ایران ساسانی - ص ۲۳۸ تا ۲۴۰ - نقل باختصار - (۲) ر. ک. دستور به الوزراء با
تصحیح و مقدمه سعید نفیسی (۳) شاید قبل از او هم کسی بوده ولی ما اطلاعی نداریم (۴) ابرسام -
برشام - برسام (۵) مگوتیان مگوت Magouptan Magoupath (۶) بنا بر روایات
اردشیر پاپکان مؤسس سلسله ساسانی، موبدان موبد، تنسر را دستور داد تا مجدداً اوستا را تدوین
کند و او چنین کرد و اوستا را در گنج شهبان نگاهداشته بنشر تعارف آن پرداخت - دینگرد، کتاب
سوم بعد ۸۰۶ (۷) تاریخ الطبری - القسم الاول ۲ تاریخ الرسل والملوک لابی جعفر بن جریر الطبری
- بیروت، لبنان ص ۸۱۶ (۸) مروج الذهب مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده ص ۲۴۰

ساسانی اردشیر پاپکان داشته است.

بلعمی در ترجمه و تکمله تاریخ طبری چند جا نام او را باختلاف ذکر کرده است؛ در یکجا از او بعنوان وزیر یاد میکند، در جای دیگر فرمانده لشکر و بالاخره موبدان موبد، و میدانیم که وزرای آندوره میتوانند شاغل هر سه پست باشند، «اردشیر با صخر آمد و بر تخت نشست و تاج بر سر نهاد و ملک پارس بگرفت و مردی بود نام او سام بن زحفر (او را) وزیر کرد...» (۱)

«اردشیر از آنجا با صخر آمد و مردی را با سپاه آنجا خلیفت کرد، نام او ابرسام، پس روز گار بر نیامد که نامه آمد از ابرسام ب اردشیر، که ملک اهو از بحرب من آمد و من او را بشکستم.» (۲)

ایضاً در تاریخ بلعمی از دلبستگی اردشیر به کنیزکی که بعد معلوم شد از دودمان اشکانی است و اردشیر سوگند یاد کرده بود که بهر يك از افراد آن خاندان دست یابد فرمان قتلشان را صادر نماید، اشاره میکند و از وزیر بزرگ که موبد موبدان هم بوده و تدبیر و چاره جوئی اوسخن بمیان میآورد: «او را وزیری بود موبدی بزرگ، نام وی هر چند بن سام با حکمت بسیار، اردشیر از وایمن بود، زنان و خواسته همه بدو استوار داشتی، اردشیر او را بخواند و گفت کنیزکی بود چنین و مرابدل خوش آمد و من دست بدو کردم و اکنون مرا گفت که من از نسل اشکانیان ام و من سوگند خود را وفا دوستردارم از هوای دل، این را بیرو بکش، آن موبد آن کنیزک را ببرد، چون خواست که بکشد گفت من بار دارم از ملک، موبد زنان را بفرستاد تا بنگریستند، بار داشت، موبد او را بخانه اندر کرد زیر زمین و قفل نهاد و پیامد و ذکر خویش ببرید و بحقه اندر کرد و مهری بر نهاد و سوی اردشیر آمد، گفت چه کردی؟ گفت زیر زمین اندر کردمش. اردشیر پنداشت که او را بکشت، پس آن

(۱) - ص ۸۷۸ - مصحح طبری - چاپ لیدن (نولدکه) معتقد است که کلمه زحفر بقیه کلمه (بر زحفر مدار) است.

(۲) همان کتاب - ص ۸۸۱

حقه پیش اردشیر آورد و بنهاد و گفت ملک بفرماید تا این همه چنین با این مهراندر
خزانه بنهند...» (۱)

باقی داستان را همه خوانده یا شنیده ایم و میدانیم که ظاهراً از آن کنیزك
شاپور بدنیا می آید (برای اطلاع بیشتر به کارنامه اردشیر پاپکان و یا تاریخ بلعمی
مراجعه شود). در مورد انتخاب ابرسام بمقام بزرگفرمرداری شاید بتوان گفت که
چون اردشیر خود از خاندان روحانی بود و در راه پیشرفت آیین زرتشتی جدی بلیغ
داشت و او را که موبدی و الامقام بود باین سمت برگزیده است. کریستن سن نوشته
است که ابرسام مقام ارگبندی هم داشته، بنابراین بخاندان سلطنتی وابسته بوده است.
ضمناً از کتیبه ای در فیروزآباد یاد میکند که به ابرسام تعلق داشته و موضوع آن
ساختمان پلی است (۲)

در کتاب اقلیم پارس، ضمن بحث در باب نقوش برجسته زمان اردشیر پاپکان،
دردوجا از ابرسام یاد شده و نقش برجسته ای را هم باین وزیر نسبت داده اند (البته
ابرسام، ابرسان ذکر شده است). «... بجانب فیروزآباد بر بالای کوهستان نزدیک
جاده در همان قسمت یعنی جانب راست رودخانه تنگاب، محوطه کوچکی را مسطح
نموده، نقش برجسته دیگری از اردشیر پاپکان را بر کوه کنده اند، این نقش صدمه و
خرابی بسیار دیده است و صحنه پیروزی اردشیر را بردشمنان وی نشان میدهد.
اردشیر سوار بر اسب بردشمن خود تاخته او را بانیزه از پای در آورده، پشت سر او
سوار دیگری است که تصور می رود ابرسان وزیر اردشیر باشد.» (۳)

البته در کتاب مذکور عکس نقش برجسته منسوب به ابرسام موجود است.

۲- وزیرای دوره ساسانی از شاپور اول تا یزدگرد اول :

در نوشته های مورخان اسلامی و همچنین در کتاب بندهشن اطلاعات ناقصی

(۱)- ایضاً تاریخ بلعمی - ص ۸۸۷-۸۸۸

(۲)- ر.ک به کتاب ایران در زمان ساسانیان- ص ۱۳۴

(۳)- ر.ک به اقلیم پارس تألیف سید محمد تقی مصطفوی- ص ۱۰۰

درباره وزرای شاهنشاهان ساسانی از شاپور اول تا یزدگرد اول بما رسیده است. البته کمتر ذکر از نام وزیر بمیان میآید، بلکه تنها در شرح وقایع و حوادث، داستانی از شاه و وزیر صحبت میشود و امکان بی اساس بودن آن داستانها هم بعید بنظر نمیرسد. ذکر برخی از آن داستانها علاوه بر اینکه ممکن است حقایقی هم دربر داشته باشد خالی از لطف نیست. بلعمی هنگام بحث درباره چگونگی بنای شهر جندی شاپور (گندی شاپور) بوسیله شاپور اول، ضمن داستانی از وزیر این پادشاه یاد میکند: «چون شاپور آنجا برسد و آن خرمی بدید، آرزو شد که آنجا شهری بنا کند، شبانی را بخواند و گفت چه نامی؟ گفت بیل، گفت ایدر (اینجا) شهرتوان کردن؟ گفت اگر ایدر شهر آید از من دبیری آید! از تعجب گفت، شاپور آنجا فرو آمد و آن شبان را به وزیر دادش و گفت، بهیچ حال از ایدر نروم تا این پیرا دبیری کنی. وزیر یکسال زمان خواست شاپور زمانش داد و خود با سپاه یک جابدان صحرا فرود آمد، و وزیر آن پیرا ببرد و معلمی بیاورد و گفت بنشین و این را شمار گرفتن بیاموز و هر روزی بسیاری میاموز، کین پیراست و فراموش کند، ویرا هر روز یک مسئله آموز تا یاد دارد و سر سال سیصد و شصت و پنج مسئله دانسته باشد و بدان علم اندر عالم بود، چون سر سال بیود شاپور آن وزیر را با آن پیر پیش خود خواند و گفت: یا بیل ایدر شهر آید؟ گفت ای ملک هر چند خواهی (آید!) چون مرا دبیر توانستی کردن ایدر نیز شهرتوانی کردن. پس شاپور آن شهر بنا کرد و جندی شاپور نام کرد...» (۱)

درباره وزرای پادشاهان بعد از شاپور اول تا شاپور دوم نیز اطلاعی نداریم. لو کونین مورخ روسی در کتاب تمدن ایران ساسانی (ترجمه دکتر عنایت الله رضا) از وزیری بنام و هونم Vahunam نام میبرد که در زمان پادشاهان اولیه ساسانی میزیسته و از یاران وفادار موبد بزرگ کرتیر بوده است میدانیم: که کرتیر در زمان سلطنت بیش از پنج پادشاه ساسانی زندگی میکرده و نقش برجسته و سنگنبشته هائی از وی

بیادگار مانده است. وهونم که بزرگفرمذار بود در زمان بهرام اول و بهرام دوم در فعالیت‌های موبدان موبد سهیم بوده و اقتدار بسیار داشته است، زمانی که نرسی با برکناری بهرام سوم به سلطنت رسید و هونم از در مخالفت با او در آمده و سپاهیانی فراهم آورده به جنگ نرسی شتافت ولی شکست یافته و دستگیر شد. در کتیبه نرسی از این شخص و اعمال او صحبت شده است. در نوشته‌های مورخان اسلامی گاهی اشاراتی بوجود وزیر در این دوره میشود، در زمان خردی و کودکی شاپور دوم، وزیر او بر تمام امور نظارت داشت. در این باره مطالبی در آثار قدما میتوان یافت. نام وزیر شاپور دوم یا ذوالاکتاف راکت نوشته‌اند فقط همین، دیگر خبری از او بما نرسیده است. در کتاب بندهشن از روحانی مشهوری بنام «Ātaro-pad» آتروپاد-آذربد (آذرباد) یاد میشود که پسر ماراسپند (ماراسفند) «Maraspend» پسر داداردا Dadarda و پسر بوده و در پاورقی این کتاب ذکر شده که نامبرده نخست وزیر شاپور دوم بوده است. (۱)

۳- وزرای یزدگرد اول و بهرام گور و یزدگرد دوم: (۱- خسرو یزدگرد

۲- مهر نرسی ۳- سون پهلوی)

در پادشاهی یزدگرد اول، ائیم یا بز هکار یا بقول بلعمی بزه گر (۴۲۱-۳۹۹) که درباره شخصیت او مطالب ضد و نقیضی نوشته‌اند، و بهرام پنجم (جور، گور) و یزدگرد دوم نام وزرائی برده میشود که از شرح زندگانی و کارهای برخی از آنها آگاهی‌هایی داریم، نخست خسرو یزدگرد بود که بمقام بزرگفرمداری رسید. کریستن سن درباره او نوشته است: «که با یزدگرد دوتن از بزرگترین صاحبان مراتب یعنی خسرو یزدگرد و زرگ فرمذار و مهر شاپور که ملقب بارگبذ بود، بمناسبت همین

The sacred Books of the East-pahlavi texts-Translated By-(۱)
E. W. west part 1 The Bundahis-Bahman yast. And shayast
Là shayast - p. 145.

در تاریخ طبری نام شخصی بنام ماراسفند ذکر شده و معلوم میدارد که این نام در زمان ساسانیان معمول بوده است. ص ۴۶، ۱۰

لقب او را باید از خاندان سلطنت دانست، اساقفه را بدربار سلطنتی خواندند و از جانب پادشاه با آنان سخن راندند و مجدداً بعیسویان اطمینان دادند که در پیروی کیش خود آزادند و حق بنای کلیسا دارند و اظهار داشتند که هر کس از او امر جاثلیق اسحق و ماروتا سرپیچی کند، شدیداً مجازات خواهد شد.» (۱)

لازم‌تذکر است که یزدگرد اول شهریار ساسانی نسبت باقلیتهای مذهبی، چه مسیحی و چه کلیمی گذشت و بردباری زیادی از خود نشان داد. همین اغماض او سبب شد که مورد تنفر روحانیون زرتشتی قرار گیرد، ولی در اواخر سلطنت این پادشاه مشاهده میکنیم که با اصطلاح ورق بر می‌گردد و دیگر روزگار برادر مسیحیان نمی‌گردد، البته تغییر رفتار یزدگرد نسبت باقلیت مسیحی بعلت خلافکاری خود ایشان بوده است. از داستان خراب کردن آتشکده‌ای که در جوار کلیسائی قرار داشته است بوسیله کشیشی متعصب و حمایت کشیش و الامقامی از او، و دستگیری آنها بوسیله مامورین حکومت و پس از آن محاکمه و سیاست ایشان، مطالبی کم و بیش موثق شنیده‌ایم. شاید فشار موبدان و درباریانیکه در آئین زرتشتی تعصب داشته‌اند عامل اصلی تغییر سیاست شاهنشاه ساسانی نسبت به عیسویان بوده باشد، بهر حال میتوان نتیجه گرفت که خسرو یزدگرد در زمانی که بین شاه و اتباع مسیحی او روابط حسنه برقرار بود پست بزرگفرمداری را بر عهده داشت، ولی با تغییر سیاست دربار نسبت به نصاری مهرنرسی در صحنه سیاست ظاهر گردید. با این حساب روی کار آمدن مهرنرسی را باید پیروزی بزرگی برای روحانیون متعصب زرتشتی قلمداد کرد، چه او در مدت طولانی وزارت خویش نشان داد که مخالف ادیان دیگر بوده و مایل با آزادی بیحد و حصر آنها نیست. مورخان مسیحی هم همه جا از او بیدی یاد میکنند. زجر و شکنجه‌هایی که گروهی از مسیحیان در زمان سلطنت برخی از شهریاران ساسانی متحمل شده‌اند در کتب محققان مسیحی آنچنان بزرگ جلوه داده شده که حدی بر آن متصور نیست. عده‌ای بیگناه و معصوم بدون آنکه تخلفی بتحریک موبدان دستگیر و پس از شکنجه‌های خوفناک شهید میشوند و حاضر نیستند تا دم مرگ دست

از عقیده و ایمان خود بردارند، اینست آنچه که مورخان عیسوی درباره همکیشان خویش برشته تحریر در آورده اند. هیچیک از آنها بدرستی نمیخواهند علل این جفاکاری مأمورین دولت ساسانی را بازگو نمایند چون در آن صورت نخواهند توانست درباره مقتولین نوحه سرایی کنند و آنان را شهید جلوه گرزازند. در کتاب تاریخ کلیسای قدیم میلر کشتار چند تن از مسیحیان که عده ای از آنها واقعاً مستحق مجازات بوده اند با آب و تاب فراوان نقل شده است، همچنین است کتاب مسیحیت در ایران نوشته سعید نفیسی با سرمایه مؤسسه نور جهان.

در تاریخ طبری به مطالب جالبی درباره مهرنرسی یا مهرنر سه برمیخوریم، بقیه مورخان با اندک تغییری عین نوشته های او را بازگو کرده اند.

مهرنرسی بن برازة (۱) در قصبه ابروان (آبروان) از رستاق دشتبارین از کوره اردشیر خره بدنیا آمد. از دوران کودکی و همچنین چگونگی رسیدن وی بمقام بزرگفرمذاری یزدگرد اول خبری بمانرسیده است، گویند پدرش مقام بزرگ و استریوشان سالاری (یعنی ریاست صنف کشاورز و دهقان) را برعهده داشته که خود در واقع سمت وزارت است و بعد خواهیم دید که یکی از فرزندان مهرنرسی هم عهده دار همین سمت خواهد شد.

مهرنرسی از خاندان اسپندیاز (اسفندیار) یکی از هفت خانواده اشرافی ایران باستان بود. (۲)

وی بگفته طبری وزارت سه پادشاه (یزدگرد اول - بهرام پنجم - یزدگرد دوم) را داشت. (۳)

(۱) - کریستن سن - مهرنر سه پسر ورازگ (ص ۳۰۱) - طبری - پسر برازة بن فرخزاد بن خورهباز - بن سبغاذ بن سبسنایر - بن کی اشک بن دارا بن دارا بن بهمن بن اسفندیار بن بشتاسب (ص ۸۶۸ و ۸۶۹)

(۲) - اسپهبد، سورن، قارن، یزید پهلوی، مهران، اسپندیاز و خاندان سلطنتی چه پارتی و چه ساسانی.

(۳) - تاریخ طبری - ص ۸۷۱ - القسم الاول البته نمیتوان گفت که از ابتدای سلطنت یزدگرد اول (۳۹۹ میلادی) تا پایان سلطنت یزدگرد دوم (۴۵۹) یعنی مدت ۶۰ سال مهرنرسی مقام وزارت داشته است بلکه همانطور که قبلاً اشاره شد محتمل است که او از اواخر سلطنت یزدگرد اول تا اوایل سلطنت یزدگرد دوم این سمت را داشته است.

عمری را در نیکنامی سپری ساخت و آثار و یادگارهایی از خود برای آیندگان بجا گذاشت، نامبرده بعمران و آبادی عشق میورزید، فرزندان او هم در زمان حیات پدر عاقبت بخیر شدند و باعث خشنودی پدر گردیدند، سه پسر او (۱) بزرگترین مقامات مملکتی را در شاهنشاهی ساسانی تصاحب کردند.

نگارنده، مهرنرسی را با وزیر بزرگ، خواجه نظام الملك که در زمان سلجوقیان سالها برمسند وزارت تکیه زده بود مقایسه مینماید: هم مهرنرسی و هم خواجه در مذهب خویش تعصب داشتند، مهرنرسی نسبت به مسیحیان و خواجه در مورد قرامطه یا ملاحده یا اسماعیلیه نظر خوشی نداشتند، هر دو وزیر در زمان چندین پادشاه مقام خود را حفظ کردند (مهرنرسی ۳ و خواجه دو پادشاه) فرزندان ایشان بمقامات و مشاغل درجه اول کشور رسیدند، هر دو علاقه مند بعمران و آبادی بودند و خیلی مطالب دیگر که میتوان نوشت، البته اینطور که ما میدانیم مهرنرسی سرانجام خوشی داشت و بعمر طبعی از جهان رفت ولی خواجه را کاردزدند و هلاکش ساختند... طبری، نام فرزندان مهرنرسی و سمت آنها را این چنین ذکر مینماید:

«زراوند از که بهرام با و مقام هر بدان هر بد (هیر بدان هیر بد) که مرتبه ای شبیه بمرتبه موبدان موبد بود داد ۲- ماجشنس (ماه گشنسپ) که بسمت راسترای و شانسلا (واستریوشان سالار) (رئیس طبقه کشاورزان) رسید ۳- نام سومی را کارد (۲) (کاردار) نوشته و مقام او را اسطران سلا (ارتیشاران سالار) که مقامی فوق مرتبه اسپهبد و نزدیک به مرتبه ارجبد (ارگبد) ذکر کرده است.

مهرنرسی در روستای آبروان آتشکده ای بنا نهاد بنام مهرنرسیان که هنوز معتقدند که پابرجاست. وی همچنین برای خود و فرزندان چهار قریه در مجاورت زادگاه خویش ایجاد کرد و در هر یک از آنها آتشکده ای ساخت، اولی که متعلق به خود

(۱) - شاید پسران دیگری هم داشته است که ما را از آنها اطلاعی نیست.

(۲) - بلعمی نام این پسر را سمکان نوشته است - ظاهر آ مهرنرسی و پدرش هم سمت واستریوشان سالاری داشته اند.

او بود (فراز مرا آور خدایان) (۱) نام داشت و سه آتشکده دیگر) بنام زرو اندازان و ماه گشنسپان و کاردازان (کارداران) ... اکنون درباره آن آتشکده ها یا بقول بلعمی آتش خانه ها که همه آنها هنوز پس از هزار و پانصد سال (بعقیده مولف دانشمند کتاب اقلیم پارس) پابرجا هستند سخن میگوئیم: آتشکده بزرگ جره چارطاقی است که تمام آن از سنگ بادیرو ملاط گچ است، درازای هر پهلوی آن بیش از چهارده متر میباشد و از وجود بقایای ساختمانی زیاد بالای بلندی مزبور معلوم میگردد که در زمان قدیم در آنجا شهری وجود داشته است. این آتشکده یکی از پنج آتشکده ایست که مهرنرسی در نقاط بین کازرون تا فراشبند بنا نموده است. آتشکده دوم چارطاق بزرگ بیرون بالاده است که بمسافت قریب ۵۵ کیلومتری کازرون واقع شده. آتشکده سوم که بنام تون سبز مشهور است در دشت بارین واقع است. قریه آبروان که در نوشته طبری بدان اشاره شده وزادگاه مهرنرسی بوده است نیز در دشت بارین قرار داشته است، بدینقرار چارطاقی تون سبز همان آتشکده ای است که در طبری بنام آتشکده مهرنرسیان معرفی گردیده است. چارطاقی تون سبز از نظر وضع ساختمان و اندازه همانند چارطاقی بزرگ جره است. آتشکده چهارم که بنام آتشکده فراشبند معروف است و در آبادی فراشبند واقع است چارطاقی کوچکی است که وضع ساختمانی و اندازه آن شبیه چارطاقی نزدیک کازرون است و چهارمین آتشکده موجود در ناحیه جره و حول و حوش آن بشمار میرود.

بالاخره پنجمین آتشکده که نقشه آن نسبت به چهار آتشکده تمایز دارد و محل آنهم در کوهستان است لذا چنین بنظر میرسد همان آتشکده ای باشد که مهرنرسی آنرا مخصوص خود نموده است و نام فراز مرا آور خدایا با موقعیت آن در بالای کوهسار هم مؤید این معنی تواند بود (۲) دیگر از آثاری که به مهرنرسی

(۱) - کریستنسن. فراز مرا آور خدایا - خدایا نزد من آی (ایران در زمان ساسانیان ص ۳۰۱)

(۳۰۳)

(۲) - نقل باختصار از کتاب اقلیم پارس، تالیف محمد تقی مصطفوی، ص ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و

۱۱۹ و ۱۲۰

نسبت میدهند خرابه قصری است که هم اکنون بنام سروستان در سر راه شیراز به دارا بگرد قرار دارد. بعقیده هر تسفلدنظر بکوچکی، شایستگی اقامتگاه شاهنشاه را نداشته خاصه که تالار بارگاه آن بسیار حقیر است، در دیوارها در بسیاری تعبیه شده و بنای سقفها نشان میدهد که در آن زمان فن معماری ساسانی پیاپی نسبتاً بلندی رسیده بوده است (۱)

درباره کاخ سروستان مطالبی باختصار از کتاب اقلیم پارس نقل مینمائیم: «این کاخ بمسافت قریب ۹ کیلومتری جنوب غربی سروستان واقع گردیده است و هنگامیکه از شیراز به سروستان میروند بمسافت زیادی پیش از رسیدن به سروستان سواد آن از دور در جانب جنوب پدیدار مییابد، بنای معظمی است، از سنگ و گچ ساخته شده است، گنبد ها و ایوانها و اطاقها و دهلیزهای متعدد دارد و از آثار بهرام گوریا بهرام پنجم ساسانی (۴۲۰-۴۳۸) است که بوسیله مهرنرسی وزیر معروف او که صدارت یزدگرد اول و یزدگرد دوم را نیز عهده دار بوده است ساخته شده، از سال ۱۳۳۵ شمسی تعمیرات مفصل و اساسی این کاخ بوسیله باستانشناسی فارس انجام میشود، ناهمواریهای زمینهای مجاور نشانه ابنیه ایست که در حول و حوش آن بنیاد نهاد بودند.» (۲)

احداث باغهایی را هم طبری به مهرنرسی نسبت میدهد که یکی مختص کشت زیتون؛ دیگری نخل و سومی سرو. هر باغی دارای دوازده هزار درخت بود. (۳) قبلاً گفتیم که بزرگفرمذارید در فنون نظامی ورزیده و خبره باشد و از سرحدات مملکت در قبال تجاوز بیگانگان دفاع نماید؛ مورخان نوشته اند که مهرنرسی به جنگ رومیان رفت و این جنگ در سالهای ۴۲۰ و ۴۲۱ بوقوع پیوست و فرماندهی سپاه ایران بامهرنرسی بود.

(۱) - کریستنسن - ایران در زمان ساسانیان - ص ۳۰۳

(۲) - ص ۸۷

(۳) - بلعمی هر باغی را دارای هزار درخت ذکر کرده است ص ۹۵۰

همچنین لازمست گفته شود که لقب مهرنرسی هزاربندك (صاحب هزار غلام) بوده و ارامنه او را بنام هزاربیت درن اریاتس (هزاربند دربار ایران) خوانده اند و درنامه ای به مهرنرسی وزیراعظم یزدگرد دوم او را هزاربند ایران و جزایران لقب میدهند و حال آنکه خود او درنامه ای که بارمنیان نوشته است عنوان وزرگفرمذار ایران و جزایران بخود داده است. (۱)

در پایان این بخش مطالبی را که بلعمی درباره مهرنرسی نوشته و ماکمتر از آن سخن گفته ایم برای تکمیل شرح احوال این وزیر درج مینمائیم:

« مردی بود اندر عجم نام او مهرنرسی و مهرنرسه هم گفتند، مردی بزرگوار با اصل بزرگ از فرزندان اسفندیار بن گشتاسب ملك، و او مردی بود با علم بسیار و بعجم اندر ازو بزرگوار تر نبود و او را هم چون ملك و پادشاه داشتندی و او را بلقب هزاربند خواندندی از بس بندگان که او را بود؛ یزدگرد او را وزیر کرده بود، پس بهرام او را وزیر خویش کرد و کار خویش بدو سپرد و خلق بدان شاد بودند و او دو سال اندر میان خلق بود، وزیر را گفت که مرا آرزوست که از شهر هندوستان و زمین سندوهند و هر چه گردا گرد زمین مملکت منست مرا بودی و من میخواهم که بزمن هندوستان اندر شوم تنها... (بعد از حوادثی که بر بهرام در هند گذشت و دختر پادشاه آن دیار را بهمسری برگزید) گوید: « و خود دختر برگرفت و پادشاهی خویش باز گشت و پیامد و همه پادشاهی بدست مهرنرسی یافت بسلامت از پس دو سال، و آنگاه مهرنرسی را با سپاهی نزد ملك روم بفرستاد تا شهرهای روم بگشاید یا خراج بملك روم برنهد، ... مهرنرسی برفت با سپاه و ملك روم با او صلح کرد و خراج پذیرفت و او سپاه باز بر بهرام آورد بسلامت و بهرام شاد شد و او را بزرگ کرد، (و مرتبه او بزرگتر مدار بود و معنای آن بتازی رئیس الرؤسا یا وزیرالوزرا بود... این نرسی دستوری خواست از بهرام و گفت: « مرا سال بسیار برآمد و پیر

(۱) - ر.ك به كتاب وضع ملت و دولت و دربار شاهنشاهی ساسانیان - کریستنسن - ترجمه مجتبی -

شدم اکنون عبادت کنم و کار آن جهان کنم، بهرام اورا (دستوری) داد او بشهر خویش باز شد و نام آن شهر اردشیر خره و آنجا عبادت همی کرد...

(آنگاه پس از نابودی اسرار آمیز بهرام گورو روی کار آمدن یزدگرد دوم (۴۵۹-۴۳۸) درباره مهرنرسی گوید: « این مهرنرسی که وزیر پدرش بود اورا پیش خود آورد، وزیر کرد و کارش بتدبیر او راست شد، پس چون يك چند برآمد ملك روم خراج باز گرفت و وی مهرنرسی را بفرستاد با سپاهی چنانکه پدرش فرستاده بود تا ملك روم را بطاعت آورد...» (۱)

در سلطنت بهرام گور از وزیر دیگری یاد میکنند که سورن پهلو نام داشت و میدانیم که نام حقیقی او نمیتواند باشد، زیرا که خاندان سورن جزو خاندانهای هفتگانه مشهور بوده و در زمان اشکانیان رئیس این خانواده تاج را بر سر شاه میگذاشت... متأسفانه از زندگانی و کارهای این وزیر اطلاع چندانی نداریم...

۴- وزرای دوره ساسانی از یزدگرد دوم تا یزدگرد سوم:

(الف - بزرگمهر ب - بخیراریم ج - آذین گشنسپ د - برمک بن فیروز ه - مهآذر گشنسپ و - پوس فروخ (فسفرخ)

درباره وزیر یزدگرد دوم (مهرنرسی) مطالبی در فصل گذشته نگاشته شد، از وزرای پادشاهان دیگر ساسانی تا خسرو انوشیروان ما را آگاهی نیست، البته اختیارات بزرگفرمذار در دوره شهریاری قباد اول کاسته شده است...

الف = بزرگمهر: مشهورترین وزیری که در اواخر دوره ساسانیان برمسند وزارت تکیه زد و نام او را مورخان اسلامی بلند آواز ساختند بزرگمهر (بوزرجمهر بوزرجمهر - ابوذرجمهر بوزرجمهر (۲) بود در منابع غربی نام او را نمیابیم و برخی

(۱) - نقل باختصار از تاریخ بلعمی از ص ۹۴۴ تا ۹۵۱

(۲) - این نام باشکال بوزرجمهر و بزرگمهر و بوزرجمهر در دوره اسلامی ضبط گردیده اما شکل قدیم آن در کنیه سرخ کوتل بغلان بزبان تغاری و رسم الخط یونانی در حدود ۱۶۰ م بورزو - مهراست پاورقی کتاب زین الاخبار گردیزی، با مقابله و تصحیح و تفسیر و تعلیق عبدالحی حبیبی ص ۳۳ - مرحوم علامه قزوینی در نامه مورخ ۹ خرداد ۱۳۲۵ در پاسخ نگارنده (مرحوم

از مورخان اسلامی هم چون طبری و حمزه اصفهانی از او صحبتی بمیان نمی آورند، ولی مسعودی و گردیزی و ابن ندیم در کتب خود بکرات از وی یاد کرده و خصال حمیده اش راستوده اند.

همانطوریکه در مقدمه این مقاله اشاره کردیم معلوم نیست آیا این وزیر وجود تاریخی داشته است یا خیر و در این مسئله شك و تردید بسیار است، بعضی از محققان نوشته اند که ممکن است بزرگمهر همان برزویه، طبیب مشهور باشد و در این مورد دلایلی هم عرضه داشته اند.^(۱) گروهی را عقیده بر آنست که بزرگمهر از بزرگمزار بمعنی صدر اعظم یا نخست وزیر مشتق شده و کلمه مهر اشتبهاً جای فرمزار را گرفته است و این اشتباهی است که مورخان اسلامی مرتکب شده اند، در هر حال در این باب سخن بسیار گفته شده ولی هیچکدام قانع کننده نیست، سعید نفیسی گوید: «داستان بزرگمهر پسر بختگان»^(۲) که در قصص ایرانی او را وزیر خسرو و نوشین روان و انمود کرده اند حقیقت تاریخی ندارد، ظاهراً تحریفی از بن صفت و وظایف بزرگمزاران دوره ساسانیست که آنرا در شخص بزرگمهر گرد آورده و بدان حقیقت تاریخی داده اند و شاید کلمه بزرگمهر هم تقلیدی از همان کلمه بزرگمزار باشد...^(۳)

دکترمعین (نوشته اند « شبهه » نیست که بوذرجمهر و ابوذر جمهر یا هراملای دیگری برای کلمه که با ذال معجمه باشد غلط فاحش و اشتباه عامیانه است که جزء اول این کلمه را با کیه ابوذر معروف از صحابه مشهور حضرت رسول اشتباه کرده اند و حتماً بزاء معجمه درست است، ولی بوذرجمهر در تاریخ بیهقی چاپ مرحوم ادیب گمان میکنم بکلی صحیح و منطقی باشد چه در خط امروزی فارسی هیچ اهمیتی ندارد که ضم را بنحو اشباع با و او هم بنویسند یا بدون اشباع بی و او... (نقل از پاورقی برهان قاطع تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص برهان، ج اول، باهتمام دکترمحمد معین، ص ۲۷۳

(۱) - مانند کریستن سن.

(۲) - بختک یا بوختک شاید جزئی باشد از نام مرکبی که جزء پیشین یا پسین آن افتاده باشد. « بوخت

خسرو - بوخت یزد - بوختیشوع - بوخت شیوهر » (نقل از یادگار بزرگمهر - متن پهلوی و ترجمه فارسی از دکترمهایار نوایی - نشریه دانشکده ادبیات تبریز - شماره پانز سال یازدهم.

(۳) - ر.ک به تمدن ایران ساسانی - ص ۲۳۸

از طرفی بزرگمهر را فرزند سوخرا (زر مهر) که از رجال جاه طلب اوایل دوران سلطنت قباد بود و لقب بختگان داشت ذکر کرده اند، ضرب المثل: «باد سوخرا فرونشست و باد مهران وزیدن گرفت» در تاریخ ساسانی مشهور است و از نابودی رجل مزبور با اشاره قباد و بوسیله شاپور مهران سردار بزرگ حکایت میکنند. ذکر این مطلب ضرورت دارد که بگوئیم نفوذ و قدرت بزرگفرمذاران در سلطنت قباد و فرزندش خسرو انوشک روان بسیار کاسته شده و موبدان موبد در مقام او پس از شاه قرار گرفته است، ولی در کتاب فارسنامه ابن بلخی عکس این مطلب ذکر شده: «... در پیش تخت، کرسی زر بودی کی بزرگمهر بر آن نشستی و فرو ترا از آن کرسی موبد موبدان بودی وزیر ترا از آن چند کرسی از بهر مرزبانان و بزرگان و جای هر یک بترتیب معین بودی کی هیچکس منازعت دیگری نتوانستی کرد. (۱)»

ولی همین مؤلف در جای دیگر از محدود شدن اختیارات بزرگمهر سخن میگوید و برای او شرکائی در ترتیب امور و ملک قائل است: «باهمه بزرگی و حکمت بزرگمهر کی وزیر او بود انوشیروان ترتیب وزارت او چنان کرد کی دبیر بزرگمهر و نایب نزدیک کسری آمد شد توانستی کرد و ما این نایب را وکیل (در) خوانیم و بیهلوی ایرانماز غر گفتندی و نیابت وزیر دارد، و هر سه گماشته کسری انوشیروان بودندی در خدمت وزیر او بزرگمهر و وزیر بذات خود، ازین سه کس هیچیک را نتوانستی گماشت و غرض انوشیروان آن بود تا دبیر هر نامه کی بجوانب بزرگ و اطراف نبستی و خواندندی نکت آن در سر معلوم انوشیروان میکرد و وکیل (در) از آنچ رفتی از نیک و بد بر راستی مشافهه میگفتی و راه وجوه مصالح باز مینمودی و نایب مال و معاملات نگاه داشتی و این هر سه مردمان اصیل عاقل و فاضل زبان دان سدید بودندی. «۲»»

(۱) فارسنامه ابن بلخی - بسعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و رینولدالن نیکلسون در مطبعه دارالفنون کعبریح بطبع رسید - سنه ۱۳۳۹ هجری مطابق سنه ۱۹۲۱ مسیحی - ص ۹۷

(۲) - همان کتاب ص ۹۱ و ۹۲

کریستنسن سالها پیش، این نوشته فارسنامه را تفسیر کرده که درج آن در این قسمت ضرورت دارد، وی مینویسد:

«در باب این عبارت فارسنامه نخست گوئیم که لفظ وکیل در، تصحیحی که طبع کنندگان کتاب حدساً بعمل آورده اند، در نسخه های خطی در مورد اول (وکیلدار) و (کنید) نوشته شده است و در مورد ثانی (وکیلدار) و (کلیدار) آمده است و بنابراین سیاق کلام عبارت از دو عنوان مختلف بوده اند، اما در باب لفظ ایرانماغر هم گوئیم که قابل بحث و تردید است، در نسخه های خطی فارسنامه (ایرانماغر) و ایرزانماغر نوشته شده است بدیهی است که میان آغاز و انجام این عبارت فارسنامه تناقضی است، در اول، سخن از دبیر و نایب و بزرگمهر است و در آخر سخن از سه تن گماشته نوشیروان میراند و صلاحیت هر یک را بنا بر اصلاحات نوشیروان بیان میکند، آن سه رتبه عالی منصب دبیر و... دار (کلیدار) یا (وکیلدار) و نایب بوده است.

بعقیده ما اغتشاش و فساد این عبارت از این راه پیدا شده که در موقع ذکر عنوان سه تن مزبور یعنی دبیر و وزیر گمهر و نایب، نویسنده کتاب لفظ وزیر گمهر را که در فارسی کنونی بزرگمهر نویسند یکبار دیگر داخل این جمله بغلط جایگزین لفظ دیگری کرده است، ما گمان میکنیم که بجای دبیر بزرگمهر باید دبیر بزرگ گذاشت و این دبیر بزرگ همان است که او را دبیران مهشت و ایران دبیرند هم میگفته اند.

بنابر این جمله مذکور پس از اصلاح چنین میشود. دبیر بزرگ (نگیربزار) و نایب. اما راجع به نایب که جانشین وزیر بوده در عبارت فارسنامه گوید: ما این نایب را (وکیل در) خوانیم و پهلوی ایرانماغر و ایرانماغر گفتندی. مقصود از ما معاصران مؤلف فارسنامه یا معاصران مؤلف کتاب قدیمتری است که مؤلف فارسنامه این عبارت را از آنجا نقل کرده است، در کتاب یعقوبی لفظی است باین صورت، المر دممار عدو در تجارب الامم این مسکویه نایب بزرگ فرمدار (ایر امارهر)

نوشته شده است.

من تردیدی ندارم که در اصل پهلوی بجای وزر گمهر، وزرگ فرمدار نوشته بوده است و در واقع انوشیروان اختیارات وزرگ فرمدار را تخفیف داده و سه تن از عمال بزرگ دولت را شخصاً معین کرده که در کارهای وزرگ فرمدار سهیم باشند...» (۱)

اکنون درباره زندگانی بزرگمهر با استفاده از برخی از منابع موجود مطالبی ذکر مینمائیم: خسرو انوشک روان شیی خواب هولناکی دید که خوکی بر تخت او نشسته و شراب مینوشد و با خود وی هر زمان میل بشراب میکند آن حیوان مانع شده و بجای او جام شراب را مینوشد و مطالب دیگر... شاه خوابگزاران را طلبید و از آنها تغییر این خواب عجیب را خواست ولی کسی از عهده بر نیامد، لاجرم گروهی از لشکریان را بر سر اسرمملکت پهناور خویش گسیل داشت تا شخصی را بیابند که از عهده تعبیر آن بر آید.

مردی آزاد سرو نام که او هم چنین ماموریتی داشت بشهر مرو (۲) رسید و گذارش بدبیرستانی افتاد، از معلم آن مدرسه پرسید آیا میتواند چنان خوابی را تعبیر کند؟ جواب منفی بود، اما در میان دانش آموزان آن مدرسه نوجوانی بود بزرگمهر نام، گفت من از عهده بر میآیم! استاد گفت خاموش باش، ولی آزاد سرو واسطه شد و چگونه خواب انوشیروان را بیان کرد، بزرگمهر گفت: «نگویم من این نکته جز نزد شاه.»

بهر حال پس از مدتی بدربار شاهنشاه رسیدند و خسرو با او خلوت کرد، بزرگمهر در تعبیر خواب گفت: «که در شبستان پادشاه غلامیست که بیکى از اهل حرم الفت

(۱) - ر، ک به کتاب ایران در زمان ساسانیان ص ۵۴۷ و ۵۴۸

(۲) - مؤلف نزهة القلوب درباره این شهر و بزرگانیکه از آن برخاسته اند گوید: «اکنون آن شهر خرابست و از آنجا اکابر و عقلاء، بسیار خاسته اند، در عهد اکسره بر زویه طیب و بزرگمهر بختگان و یار بد مطرب... (نزهة القلوب - حمد الله مستوفی - ۷۴۰ هجری قمری بکوشش دبیر سیاقی - ص ۱۹۳ و ۱۹۴)

گرفته و اگر خاطر همایون خواهد که حقیقت این حال مکشوف گردد حکم فرماید که کنیز کان يك يك از پیش او بگذرند، کسری همان لحظه فرمود که کنیز کان حاضر گشته يك يك گذشتند لیکن چون غلام متلبس بلباس ایشان بود آن امر مهم ظاهر نشد و انوشیروان بر آشفته بزرگمهر گفت که در انکشاف تعبیر آنست که کنیز کان برهنه شوند، و فرمان واجب الاذعان برین نهج صدور یافته غلامی پدید آمد (۱) اندرمیان بیالای سرو و بچهر کیان،

تنی لرز لرزان بکردار بید دل از جان شیرین شده نا امید
و بعد از تفتیش بوضوح انجامید که آن غلام را دختر حاکم چاچ بنابر آنکه از خردی باز باو متعلق بوده از خانه پدر همراه آورده، پنهان در شبستان نگاه میداشته، القصه کسری دختر و غلام را بسیاست رسانیده بزرگمهر را ملازم گردانید و روز بروز کار آن حکیم بزرگوار در ترقی بود تا بدرجه بلند وزارت صعود نمود. (۲) آنچه نقل شد خلاصه مطالبی بود که مؤلف کتاب دستورالوزراء بطور افسانه و حکایت درباره چگونگی رسیدن بزرگمهر بمقام وزارت ذکر کرده بود، این مؤلف مانند دیگران برای اینکه آثار و تألیفاتش مورد توجه عامه قرار گیرد آغاز مطلبی را با روایت و داستان همراه ساخته است.

مؤلف کتاب آثارالوزراء هم عین همین داستان را البته باشاخ و برگ بیشتری نقل کرده و شاید دروغ بیشتری گفته است! مثلاً میگوید که «هفتاد موبد از دربار برای یافتن کسیکه اواز عهده تعبیر خواب نوشیروان بر آید عازم نواحی مختلف میشوند، شصت و نه نفر مأیوسانه باز میگردند و تنها يك موبد در شهر مرو موفق بیافتن شخص مورد نظر میشود و او را بحضور شاهنشاه میآورد. »

بعد درباره زندگی بزرگمهر میگوید که «... گفتند چند وقت است که پدر

(۱) شخص امردی در میان ایشان بود، دختر قیصر روم فریاد برآورد که او بامن کلان شده است و با یکدیگر شیر خورده ایم مرا بی اوطاقت نبود بدان جهت او را بدین لباس میدارم (آثارالوزراء ص ۱۶)
(۲) - ر. ک به کتاب دستورالوزراء - خوند میر، باتصیح و مقدمه سعید نفوسی (۱۳۱۷) - ص ۱۵ تا ۱۷ ...

اووفات یافته و پیرمادری دارد. »

یاکنیز کی که درداستان فوق ذکر شده است که دختر حاکم چاچ بوده، مؤلف اخیر نوشته است که فرزند قیصر روم بوده است... (۱)

بهر حال از این قبیل روایات و افسانه ها که اکثر آنها هم بی اساس است در باره مردی که در وجود او هم تردید بسیار است نوشته شده، وقایع نگاران یکی پس از دیگری از روی نوشته های یکدیگر استنساخ کرده و بمیل خود تغییراتی دلچسب و مردم پسند در داستانها وارد کرده اند.

اکنون دنباله صحبت را راجع بزرگمهر ادامه میدهیم:

بزرگمهر قبل از رسیدن بسمت وزارت مدتی معلم و مربی هرمز فرزند انوشیروان بود و پس از نیل بمقام بزرگفرمذاری همواره طرف مشورت باشاه بود، یکبار بدستور خسرو اول بزدان افتاد، راجع بزندانی شدن او مینویسند: « در وقتی که انوشیروان بوذرجمهر را محبوس کرده مقرر نموده بود که هر روز دو قرص نان جو و کوزه آب وظیفه او ساختند و در موضع تنگ و تاریک و با وحشت دست و پای او بآهن ببستند و موکلان را فرمود که منتظر و مترصد باشند که هر کلمه که بر زبان آورد حرفا بحرف تحریر کنند که مبادا گفته های او ضایع شود، و چند ماه در آن حبس بماند... یک کلمه از زبان او نشنوند، انوشیروان جماعی از ندما که با او اختصاص داشتند فرمود که بنزدیک او روند و از او سؤال کنند،... آنچه گوید بنقیرو قلم میر تقریر نمایند، چون آن جماعت رفتند گفتند ایها الحکیم، در چنین واقعه سخت و شدت بکمال رنگ و روی و قوت جسم تو برقرار است و هیچ ضعف و تغییر در ذات تو پدید نیامده است؟ جواب داد من گوارشی ساخته ام از شش خلط و هر روز از آن گوارش شربت میخورم و اعتدال مزاج من بسبب آن برقرار است.

گفتند یا حکیم شرح آن گوارش بمابگوی که اگر نعوذ بالله روزی بدین نوع

(۱) - آثار الوزراء تألیف سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی - تصحیح و تعلیق میر جلال الدین

حسینی ارموی (محدث) - ص ۱۵ و ۱۶

گرفتار شویم یا یاری از یاران را بدان احتیاج افتد بدان مشغول شویم. گفت خلط اول و ثوقی است بفضل باری تعالی که بهمه حال دستگیری درماندگان کند، و خلط دوم علم بدانکه هر چه مقدر است واقع و کائن خواهد بود، اضطراب و جزع مفید نباشد، خلط سیم دانستن که صبر بهترین دوائیست که ممتحن آنرا وسیله شفا سازد، و خلط چهارم آنکه اگر صبر نکنم چه کنم زیرا که چون دست بحیله زنم که از این ورطه مخلص باشد دور نیست که مرا بدان کسی یاری نکند، خلط پنجم آنکه از آن می اندیشم که بلائی تواند بود سختتر از این که من در آنم، خلط ششم آنکه امید میدارم که ساعت بساعت فرج باشد...» (۱)

داستان ابداع بازی نرد بوسیله بزرگمهر بختگان و رفتن او با هدایای فراوان به هندوستان از جانب خسرو نوشیروان و ذکر فضل و دانش بیکران او را در آثار قدما میابیم.

وقتی خسرو دوم (ا پرویز - ابرويز) نوه انوشیروان بسطنت رسید بزرگمهر وزارت او را داشت ولی دیری نپایید که وزیر با تدبیر معصوب او شد و دیگر بار راهی زندان گردید. بزرگمهر از این زندان رهائی نیافت و بفجیعترین وضعی بهلاکت رسید، (۲) البته بهجرم گرویدن بزندقان.

مسعودی در این باره گوید: «وزیر پرویز که در او نفوذ داشت و مدیر امور وی بود یکی از حکمای ایران یعنی بزرگمهر پسر بختگان بود و چون سیزده سال از پادشاهی وی بگذشت وزیر را متهم کرد که بزندقان ثنوی مذهب متمایل است و بفرمود تا او را حبس کنند و بدو نوشت «ثمر علم و نتیجه عقل تو این بود که درخور

(۱) - همان کتاب - ص ۲۰ و ۲۱...

(۲) - بعقیده برخی از مورخان چون یکماه از وفات انوشیروان سپری شد بزرگمهر در شهر مرو دیده از جهان فرو بست - عده ای وفات او را بسال ۵۹۰ یعنی آخرین سال سلطنت هرمز چهارم نوشته اند، و دسته ای قتل او را بفرمان خسرو پرویز در سال ۶۰۳ میلادی - ذکر این مطلب لازمست که امکان دارد زندانی شدن بزرگمهر در زمان انوشیروان و خسرو پرویز زائیده تخیلات مورخان باشد تا برای نقل پند و اندرز، دستاویز بهتری داشته باشند!

کشتن و سزاوار مجازات شدی» و بزرگمهر بدو نوشت «اگر بخت با من بود از عقل خودم بهره ور میشدم و اکنون که بخت یار من نیست از صبر بهره میگیرم، اگر نیکی فراوان را از دست داده‌ام از بدی بسیار نیز آسوده شده‌ام» پرویز را بر ضد بزرگمهر تحریک کردند که او را پیش خواند و بگفت تادهان و بینیش بشکستند، بزرگمهر گفت «دهان من در خور بدتر از این بود» پرویز گفت چرا ای دشمن و مخالف خدا؟ گفت برای آنکه من پیش خواص و عوام از اوصاف تو چیزها می‌گفتم که نداشتی و ترا محبوب ایشان می‌کردم و از کارهای نیک تو چیزها می‌گفتم که خلاف واقع بود، تو که از همه پادشاهان بدطینت تر و زشتکار تر و بد رفتارتری آیا مرا بگمان می‌کشی و از یقین خود که مرا همیشه دلبسته شریعت دیده‌ای چشم می‌پوشی؟ در این صورت کی بعدل تو امید خواهد داشت و بگفتارت تکیه و بکارت اطمینان خواهد کرد؟ پرویز خشمگین شد و بگفت تا گردنش را بزنند (۱)

پندنامه‌هایی منسوب بزرگمهر بزبان پهلوی بدست ما رسیده که ترجمه یکی از آنها را در اینجا می‌آوریم

«من بزرگمهر بختگان، دیوانبد (۲) شبستان شهر استیکان (۳) خسرو، در یکبد (۴) این یادگار بیاری و نیروی یزدان و دیگر مینویان به آموز، بفرمان خسرو شاهنشاه، بهبود فرهنگ (را) و شایسته شدن آنها را که بپذیرفتاری از برگران (۵) بخوبی و ارجمندی آفریده شده‌اند (آماده) کرده و به گنج شایگان نهاد...» (۶)

(۱) ر.ک به مروج الذهب - ص ۲۷۰ و ۲۷۱

(۲) دیوانبد = حاجب

(۳) استیکان یا خومتیکان، ارمنی Ostikan = استوار، معتمد، وفادار و لقب حکامیکه از جانب خلفا مأمور کشورهای مختلف میشدند نیز بوده است.

(۴) در یکبد Drêkpet؟ منسوب به «در» (دربار) + پسوند بمعنی رئیس و سر - رویهم = وزیر دربار؟ ...

(۵) برگر = بخشنده سرنوشت، کسیکه تقدیر و سرنوشت آدمی ازوست.

(۶) ر.ک به یادگار بزرگمهر - متن پهلوی و ترجمه فارسی - دکتر ماهیار نوایی - نشریه دانشکده ادبیات تبریز - شماره پائیز سال یازدهم.

برخی از مورخان اسلامی هم صفحاتی از کتابهای خود را اختصاص
 بدکریند و اندرزهای حکیمانه بزرگمهر داده‌اند (مانند : مسعودی و خوند میر
 و حمدالله مستوفی و غیره) اکنون آنچه مسعودی در این باب نگاشته است ذکر
 می‌گردد: « يك روز انوشیروان با حکیمان نشست که از آرای آنها بهره گیرد و چون
 بترتیب در مجلس وی نشستند گفت « مرا بحکمتی رهبری کنید که هم برای رعیت
 سودمند باشد » هر يك رأی خویش بگفتند و انوشیروان سرفرو برده بود، در گفتارشان
 اندیشه میکرد، چون نوبت سخن به بزرگمهر پسر بختگان رسید گفت:

« ای پادشاه من همه مطلب را در دوازده کلمه برای تو خلاصه میکنم » گفت
 بگو، گفت:

« نخست ترس از خدا در شهوت و رغبت و ترس و خشم و هوس و میباید در
 همه این موارد خدا نه خلق را منظور داشته باشی.

دوم - راستی در گفتار و کردار و وفا بوعده و شرط و عهد و پیمان.

سوم - مشورت با علما در حادثات.

چهارم - احترام علما و اشراف و مزدداران و سرداران و دبیران و بندگان هر يك
 بقدر مراتبشان.

پنجم - مراقبت قضات و تفتیش کارشان باقتضای عدالت و پاداش درستکار و
 کیفر بدکار.

ششم - مراقبت زندانیان که روزها در کارشان بنگری و از وضع بدکار مطمئن
 شوی و بیگناه را رها کنی.

هفتم - مراقبت راهها و بازارها و نرخ و داد و ستدها.

هشتم - حسن تأدیب رعایای مجرم و اجرای مجازاتها.

نهم - فراهم آوردن سلاح و لوازم جنگ.

دهم - احترام فرزندان و کسان و خویشاوندان و تأمل در مصالح آنها.

یازدهم - گماشتن مراقبان بدربندها تا حوادث بیم انگیز را پیش بینی کنند.

دوازدهم - مراقبت وزیران و بندگان و تعویض آنها که نادرست یا ناتوانند. (۱)

(۱) - ر.ک به مروج الذهب - ص ۲۶۲ و ۲۶۳

انوشیروان فرمان داد تا این سخنان را باطلا نوشتند و گفت « همه تدبیر و سیاستهای شاهانه در این گفتار است. »

ب - بخیر اریس : گفته شد که انوشیروان اختیارات بزرگمهر را محدود نمود و برای اداره امور مملکت از وجود مردان کار آزموده دیگری هم کمک گرفت، باین ترتیب بزرگمهر مذار بر همه کارها زیر نظر مستقیم شاهنشاه نظارت نداشت و کارهای کشور بوسیله دیگران هم بازرسی و کنترل میشد، یکی از وزرائی که دستیار و معاون بزرگمهر بود و نسبت بسایر وزراء ارجحیت داشت بخیر اریس بود، ما نام حقیقی او را نمیدانیم و ظاهر آتنها مسعودی در مروج الذهب از چنین شخصی نام میبرد. (۱) چون بزرگمهر بهلاکت رسید (؟) بخیر اریس موقعیت خویش را در خطر دید، خسرو پرویز از قتل وزیر مدبر خود پشیمان و شرمند بود و مانند همه پادشاهان مستبد آن روزگار دنبال کسی میگردد که گناه را بگردن او اندازد، در این موقع بخیر اریس که نسبت بشاه بدین بود بگفته مسعودی سخنان درشت بر زبان آورد که قابل تحمل برای پرویز نبود از اینرو پرویز دوم خویش خشم گرفت و فرمان داد تا او را بقتل آورده جسدش را بدجله اندازند باین ترتیب بخیر اریس نیز بسر نوشت بزرگمهر دچار شد.

ج - آذین گشنسپ:

در زمان سلطنت هرمز چهارم، فرزند انوشیروان که از جانب مادر نواده خلقان ترك بود آذین گشنسپ منصب وزارت داشت با اینکه ذکر شده که بزرگمهر وزارت انوشیروان و هرمز و خسرو پرویز را داشته است معلوم نیست چگونه آذین گشنسپ میتواند وزیر هرمز باشد مگر اینکه بگوئیم یا بزرگمهری وجود نداشته و یا شخص مورد نظر ما یکی از وزیران زیر دست بزرگمهر بوده است، اما بلعمی نوشته است که او مهمتراز همه وزیران بوده است. (۲)

بهر حال نام این وزیر در بیشتر کتب مورخان اسلامی باختلاف ذکر شده،

(۱) - همان کتاب - ص ۲۷۱

(۲) - ص ۱۰۷۹

مسعودی نام او را از بخشیس خوزی نوشته، طبری و یعقوبی آذین جشنس، بلعمی یزدان بخش، و بلاخره مؤلف کتاب غررملوك الفرس، آذین گشنسپ، و ما این آخری را برگزیده ایم.

درباره این وزیر نوشته اند که با بهرام چوبین (اندک زمانی پس از قیام برضد هرمز و فرزندش خسرو پرویز، تحت عنوان بهرام ششم پادشاهی رسید) سردار مشهور هرمز کینه و عداوتی سخت داشت و شاید مانند پادشاه از پیروزیهای این سردار رنج میبرد و کهنگاه از بهرام نزد هرمز بدگوئی میکرد، میدانیم که سردار مذکور در جنگ برضد خاقان ترك پیروزی درخشانی کسب کرد. (۱)

ولی درنبرد بارو میان موفقیتی بدست نیاورد، هر بار که بهرام در جنگی فاتح میشد قسمتی از غنائم جنگ را بحضور شاهنشاه به تیسفون میفرستاد، در يك نوبت وقتی غنائم بدربار رسید وزیر از سردشمنی کاری کرد که شاه را از سردار خویش دل آزرده و خشمگین ساخت. اکنون برای روشن شدن علل اختلاف شاه و سردار عین واقعه را از زبان گردیزی و بلعمی میشنویم: «آذین جشنس جوری که وزیر هرمز بود با بهرام چوبین بکینه بود، و ازین کار که بردست بهرام چوبین برآمد آذین جشنس را حسد آمد، صورت آن زشت کرد سوی هرمز، و اندران غنائم یکی موزه یافتند مرصع بجواهر، آذین جشنس گفت این موزه دو پای بوده است که یافته اند، و بهرام همه مال که یافت بدو نیمه کرده است، نیمی خود باز گرفت و نیمی بتوفرستاد، دلیل، این يك پای موزه، و هرمز را آن دشوار آمد و خشم گرفت و فرمود تا دوک و پنبه فرستادند بنزدیک بهرام، و نامه نوشت بدو که تو خیانت کردی، و باز گسفتی مال، و هر که خیانت کند عاصی باشد و هر که اندر ما عاصی باشد، از زن بتر باشد» (۲)

(۱) بخشی از غنائمی که نصیب بهرام چوبین در جنگ با خاقان ترك شد شامل ۲۵۶ بارشتر طلا و جواهر بود.

(۲) - البته این داستان را پس از شکست بهرام از رومیان ذکر کرده اند.

و چون این نامه به بهرام رسید با پیشروان لشکر بگفت، همه خشم گرفتند. (۱)
باقی داستان را که قیام بر ضد هرمز است از تاریخ بلعی می‌شنویم، بلعی
همچنین درباره سرانجام شوم آذین گشنسپ (که او یزدان بخش نوشته) و جوانمردی
بهرام چوبینه مطالبی آورده است:

« چون قوای بهرام بر سپاه هرمز چیره شد و امکان تسخیر پایتخت از جانب وی
میرفت، هرمز بیمناک شده وزیر را طلبید و تصمیم گرفت او را برای عذرخواهی بنزد
سردار شورشی بفرستد، شاه روبو زیر کرده گفت: «... این همه تو کردی، ترا سوی
بهرام باید شد و عذرخواستن و گفتن که این من کردم و خطا کردم که بهرام کریمست،
ترا عفو کند.»

وزیر اجابت کرد و برفت، پسرعی بودش او را با خود ببرد، این پسر عم
خواست که بجای بهرام کاری کند. (۲)

یزدان بخش را اندر راه بکشت و سرش را برگرفت و پیش بهرام برد و گفت
سردشمن ترا آوردم، آنکه ترا بدگفت و بهرام اندر دل داشت که عذر او بپذیرد
(یعنی عذر وزیر را و از گناه او درگذرد) و با هرمز صلح کند.

بهرام گفت ای سگ! تو یارستی مردی چنین بزرگ و فاضل را که بر من
همی آمد بز نهار، او را بکشتی؟ بفرمود تا او را گردن بزدند، چون خبر کشتن یزدان-
بخش به مدائن رسید همه مهتران گرد آمدند و گفتند تا کی بود ما را این ترک زاده
و خون ریختن وی، برفتند و اندر سرای هرمز افتادند و او را از تخت بزر آورده
و هر دو چشمش بکنند و تاج بدست بنده وی سوی پرویز فرستادند به آذربایگان. (۳)
د - بزمک بن فیروز: در تاریخ طبری نام این وزیر تنها فیروز ذکر شده (۴)

و از بزمک خبری نیست ولی بلعی معتقد است که او جد بزمکیان بوده و وزارت

(۱) - ر.ک به زین الاخبار گردیزی - ص ۳۴

(۲) - شاید پنهانی از جانب هرمز این چنین مأموریتی داشت.

(۳) - تاریخ بلعی - ص ۱۰۸۱

(۴) - طبری، مهاذرجشنس - القسم الاول ۲ ص ۱۰۶۱

شیرویه یا قباد دوم را داشته است.

هـ- ماه آذر گشنسب: ماه آذر گشنسب (۱) یا مه آذر جشنس وزیر اردشیر سوم بود، چون شیرویه بسال ۶۲۹ به بیماری مرموزی (طاعون؟) درگذشت، بزرگان فرزند خردسالش اردشیر را بشاهی برداشتند و وزارت او را ماه آذر گشنسب که مردی لایق و کاردان و از انجام امور مملکت بخوبی برمیآمد تقبل کرد، در واقع ماه آذر گشنسب را باید هم وزیر و هم نایب السلطنه دانست.

نامبرده در زمان خسرو پرویز منصب خوانسالاری داشت. سلطنت پادشاه خردسال بیش از یکسال و نیم بطول نینجامید، سردار معروف خسرو پرویز شهربراز (شهروراز- شهرگراز- گراز شهر؟) فاتح مصر و شام (۲) بخيال سلطنت افتاد و تصمیم گرفت از اوضاع پرسیشان و آشفته کشور برفع خویش استفاده کند. او از سرانجام بهرام چوبین عبرت نگرفته بود و غرور چنان بر او مسلط شده بود که نمیدانست بزرگان مملکت، کسی را که از دو دمان ساسانی نباشد نمیتوانند شاه بدانند و از او تمکین کنند، بهر حال سردار بزرگ بكمك دوتن از بزرگان دربار که خیانت پیشه کرده بودند بر تیسفون استیلا یافته اردشیر کوچک را بنامردی بکشت و جمعی از رجال دربار را بجرم اینکه چرا به خسرو پرویز وفادار نبودند بهلاکت آورد، وزیر باتدبیر ماه آذر گشنسب هم قربانی جاه طلبی شهربراز شد.

و- پوس فرخ: نام او را طبری فسفرخ (به ضم ف اول) ذکر کرده است. (۳) چون شهربراز غاصب پس از قتل اردشیر، بسطنت رسید همانطور که گفته شد بزرگان روی دیدن او را نداشتند (چشم دیدن او را نداشتند) توطئه برای واژگون کردن او بزودی چیده شد، جمعی از بزرگان برهبری مردی پوس فرخ -

(۱)- دینوری در اخبار الطوال - ماه آذر گشنسب.

(۲)- «حمزه اصفهانی، نام او را شهر بزد نوشته: «چون به شهریز اد صاحب مرز مغرب آگاهی رسید که بچه ایرا پادشاهی برداشته اند نزد وی آمد و ویرادر خانه اش کشت.» (تاریخ پیامبران و شاهان) سنی ملوک الارض والانام، ترجمه دکتر جعفر شعار، ص ۵۹ و ۵۸

(۳)- ص ۱۰۶۴

نام (۱) تصمیم بنا بودی وی گرفتند و روزانجام اینکار را تعیین کردند. زمانیکه شهربراز بتقلید از شاهنشاهان ساسانی می‌خواست بارعام دهد، وقتی سوار براسب از میان دو صف قراولان سلطنتی که جملگی از اصیل زادگان بودند میگذشت، بناگاه پوس فرخ ودوتن از برادرانش که از افراد گارد بودند بانیزه و زوبین به شهربراز حمله ور شده و بکمک دیگران او را بقتل رساندند، آنگاه طنابی پیاپیست به جسدش را در محلات شهر بزرگ تیسفون گردانیده بانگ میزدند «هر که نه از خاندان ملوک باشد ودعوی پادشاهی کند جزای وی این باشد!» (۲)

مدت پادشاهی شهربراز فقط ۴۰ روز بود.

پپاس خدمتی که پوس فرخ بخاندان ساسانی کرده بود وسلطنت را بآن دودمان باز گردانیده بود از جانب ملکه عادل پوراندخت (صحیح آن بوران است - شادروان پوردادود در کتاب اناهیتا این موضوع را تأکید کرده است که پوران و پوراندخت صحیح نیست و بوران درست است) که بسلطنت رسیده بود مقام وزارت یافت.

طبری پوس فرخ را از مردم اصطخر فارس ونام پدرش را ماخرشیدان (ماه خورشیدان) ذکر کرده است (۳) ولسی بلعمی زادگاه او را خراسان نوشته است. (۴)

آنچه گذشت مطالبی بود که نگارنده پس از چند ماه تحقیق، گردآوری کرده است و یقین دارد که افراد دیگری هم بوده‌اند که مقام بزرگفرمذاری ساسانیان را داشته‌اند، از اینرو امید دارد که در آینده مقاله ونوشته کاملتری در این باب انتشار یابد.

بتاریخ تیرماه ۱۳۵۲

(۱) - پوردادود، پس فرخ، پسر فرخ را میداند = بعد فرخ، فرزند فرخ

(۲) - بلعمی - ص ۱۱۹۷

(۳) - ص ۱۰۶۳ (۴) - ص ۱۲۰۱

پاوستوس بیوزاند «تاریخ نگار ارمنی قرن پنجم میلادی»

در تاریخ ارمنستان، قرن پنجم میلادی به «عصر طلائی» معروف است زیرا در این دوره ادبیات کلاسیک و فن ترجمه سرعت شکوفان شد و بمنتهای درجه تکامل خود رسید. و تألیفاتی که مورخین این دوره از خود پیادگار گذاشتند چه بعنوان اسناد تاریخی و چه از نظر ارزش ادبی بسیار گرانبها و منحصر بفرد است. کشور ارمنستان بناموقع جغرافیائی، عبارت دیگر بدلیل قرار گرفتن میان شرق و غرب از دیرزمان اهمیت فراوانی از نظر نظامی برای قدرتهای همجوار داشته، لذا همواره مورد کشمش یونان، ایران و بعداً روم بوده است. بهمین دلیل جنگ و ستیز همواره در این سرزمین بوقوع پیوسته و این خود باعث گردیده که در ادبیات ارمن، تاریخ نگاری اهمیت بسزائی پیدا نماید.

یکی از مورخین سده پنجم میلادی پاوستوس بیوزاند (۱) میباشد، تاریخ-نگار مزبور از این نظر با اهمیت تلقی میشود که قبل از مووسس خورناتسی (۲) (موسی خورنی) اثر خود را تحت عنوان «تاریخ ارمنستان» تالیف نموده هر چند محققین، بزرگترین مورخ ارمنستان را مووسس خورناتسی میدانند (مورخی که درباره او درسومین کنگره تحقیقاتی ایرانی بتفصل سخن رفت) ولی تألیف پاوستوس بیوزاند نیز دارای نکات پراهمیتی است و گوشه هائی از ارتباط سیاسی ایران،

(۱) - P, avstôs Biuzand بعقیده کادمیسین مالخصیان S. Malkhasian نام بیوزاند ازدوریشه zand و By تشکیل شده است. جزء اول در زبان مانسکریت bhav و bhu در زبان اسلاو by بمعنی وجود داشتن یا بودن است و از ریشه مزبور کلماتی بمفهوم حکایت و افسانه مشتق میشود، جزء دوم آن zand که در زبان زندگی بصورت zend و zandik دیده میشود، بمعنی تفسیر و توضیح را در بردارد، رویهم رفته عنوان بیوزاند را میتوان بمفهوم «مفسر داستانها» معنی نمود و اما در باره انتخاب چنین اسم غیر متداولی از طرف مؤلف، مالخصیان باین گونه توضیح میدهد: در نیمه دوم قرن نوزدهم، زمانی که Servandzian

ارمنستان و یونان را در قرن چهارم میلادی روشن میکند.

پاوستوس بیوزاند بطور دقیق شرح سالهای ۳۸۷ - ۳۳۰ میلادی را در یک کتاب حاوی چهار بخش تحت عنوان کتابت (۱) سوم، چهارم، پنجم و ششم تألیف نمود. از وجود کتابت‌های اول و دوم اطلاعی در دست نیست. بادر نظر گرفتن اینکه تاریخ پاوستوس ادامه کتاب تاریخ «آگاتانگیقوس»^{۲*} میباشد، بعضی از محققین، کتابت‌های اول و دوم را همان کتاب آگاتانگیقوس دانسته‌اند.

یکی از انتقادهائی که به تألیف بیوزاند شده عدم ذکر تاریخ حوادث مهم در کتاب است، ولی نباید فراموش کرد که او برای ثبت موضوعهای مورد نظر خود، هیچ منبع کتبی دیگری در دسترس نداشته و بضافه در ۱۵ قرن پیش تاریخ نگاری سیستماتیک بمفهوم امروزی مرسوم نبوده، لذا پاوستوس بیوزاند تألیف خود را بر مبنای گفتارهای شفاهی قرارداد و طبیعتاً چون بتاریخ وقوع حوادث، اطمینان کافی نداشته لذا از ذکر آنها خودداری نموده است، ولی از مطالعه کتاب چنین برمیآید که او شاهد بسیاری از رویدادها نیز بوده و از اطلاعاتی که نویسنده درباره زندگی خود بما میدهد، معلوم میشود که او یکی از دوازده مشاور اسقف اعظم وقت

(یک شخصیت روحانی) حماسه «ساسونتسی داوید» را که بطور شفاهی در طی قرون سینه به سینه نقل شده بود جمع‌آوری نمود، نسبت بکار خود اظهار شک و تردید نموده بود که آیا اقدام او را بچگونه نخواهند خواند؟ آیا او را استهزاء نخواهند کرد؟ پس بآسانی میتوان تصور نمود که ۱۵ قرن قبل پاوستون بیوزاند (این نخستین گردآورنده) نیز در مورد تألیف کتابی که منبع آن گفتارهای شفاهی بوده بخود شک و تردید راه داده و بخاطر آنکه کتاب خود را از نابودی و تحقیر رهایی بخشیدک اسم وزین وارزشمند انتخاب کرده است. «پاوستوس بیوزانه» ترجمه مالخصیان

۱۹۶۷ ایروان صفحه ۳۱۰ و ۴ - Mòvsès Khòrènat'si

- (۱) - در متن اصلی کتاب سرآغاز هر یک از بخشها کلمه Dbrououtoun آمده که مشتق از دبیر زبان پهلوی میباشد، ما در اینجا بر مبنای فرهنگ وارتان‌ها روتیونیان کتابت ترجمه نمودیم (ل. ب.)
- (۲) - در کتاب Agat'angeghòs مباحث جالبی از پرستش خدایان مشترک ایران باستان و ارمنستان وجود دارد، و بعد چگونگی ورود مسیحیت بارمنستان توسط یکی از بازماندگان

←

نرسس بزرگ^۱ بوده، از این رو اغلب موبه موبشرح حوادثی پرداخته که خود ناظر آنها بوده است.

بادر نظر گرفتن اینکه بیوزاند در جرگه و کسوت روحانیون بوده خصوصیاتى نظیر سادگى و ایمان عمیق نسبت بمسائل مذهبی که معمولاً در افراد این طبقه بیشتر دیده میشود در شخصیت و نوشته های اونیز متجلی گردیده و بهمین دلیل در تشریح حوادث گاهى راه اغراق را پیموده و در جای دیگر بشرح معجزه ها پرداخته است. اما باید متذکر شد که حتى موارد مزبور نیز ساخته و پرداخته ذهن شخصى اون بوده، زیرا حوادث تاریخی و حماسی همیشه مورد علاقه مردم بوده و هست و در نزد اکثر ملل دنیا همواره بایک مقدار رنگ آمیزی و غلو همراه بوده است. بادرنظر گرفتن اینکه نویسنده عموماً از منابع شفاهی استفاده کرده بنابراین تا اندازه ای تحت تأثیر عوامل یاد شده قرار گرفته است، ولی امر مزبور هرگز مانع آن نشده که محققین اروپائی پی بارزش واقعی تألیف بیوزاند نبینند. سن مارتین، خاورشناس معروف فرانسوی نخستین کسی بود که تاریخ پاوستوس را مورد بررسی و ارزیابی دقیق قرار داد و نیز او بود که اعلام نمود تاریخ پاوستوس بیوزاند در مقایسه با تاریخ مووسس خورناتسی آگاهیهای دقیق تری درباره اوضاع ارمنستان در قرن چهارم میلادی بماندهد. (۲)

گودشمیت^۳ «محقق آلمانی، پاوستوس بیوزاند را پس از آگاتا نگیقوس نخستین و مهمترین نگار ارمن میدانند.

مالخاسیان که یکی از بهترین معرفین «تاریخ ارمنستان» پاوستوس بیوزاند

خاندان پارت در قرن سوم میلادی شرح داده میشود.

توضیح: در سال ۳۰۱ میلادی ارمنستان با قبول مسیحیت نخستین کشور مسیحی دنیای قدیم میگردد (ل . ب)

(۱) - Meds Nerses

(۲) - پاوستوس بیوزاند مالخاسیان ۱۹۶۸، صفحه ۸، ایروان

(۳) - Ueber die Glaubwürdigkeit der armenischen Geschichte des Moses von khoren, Leipzig 1876.

میباشد، در مقدمه کتاب مزبور در مقام مقایسه دو مورخ چنین مینویسد: «موسس خورناتسی و پاستوس بیوزاند دارای دوشیوه متفاوت تاریخ نویسی میباشند، خورناتسی صرفاً تاریخ نگار است و حتی از کتاب پاستوس مطالبی را که خود ضروری دانسته بعنوان منبع استفاده نموده است، در صورتیکه پاستوس بیوزاند مبنای کار خود را منابع اشفاهی و گفتار داستانسرایان، قرارداد است، ولی تألیفات آنها نه تنها ناقص یکدیگر نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند. آثار آنها دو گنجینه گرانبهاست که با مطالعه و مقایسه آنها با هم میتوان به واقعیتهای تاریخی و به بسیاری از موضوعهای دیگر در ادوار گذشته پی برد.» (۱)

تاریخ پاستوس بیوزاند این امتیاز بزرگ را دارد که با مطالعه آن به اوضاع جغرافیائی ارمنستان، با اعتقادات مردم در آن زمان، با اوضاع کلیسای آغاز مسیحیت، بنحوه جنگها و به بسیاری از مسائل دیگری میسریم.

او اطلاع دقیقی از روابط پادشاهان ایران (سلسله ساسانیان) با پادشاهان ارمنستان (سلسله اشکانیان) در اختیار ما میگذارد. نویسنده گذشته از تشریح روابط سیاسی، گاهی استادانه بتوصیف جزئیات نیز میپردازد، مثلاً شرح میدهد که در زمان صلح چگونه پادشاه پارس شاپور دوم، ارشاک (۲) (پادشاه ارمنستان) را احترام بسیار میگذاشت و او را همچون برادر و همچون فرزند خویش عزیز میشمرد، آنها با هم در کشور آترپاتاکان روی یک تخت می نشستند، لباسهایشان هم رنگ، هم نوع و نشانهایشان همانند بود. پادشاه پارس برای هر دو نفرشان هر روز یک تاج جدید می آراست، آنها همچو دو برادر همیشه نزد هم بودند و در جشنهای با شکوهی که ترتیب میدادند از لذت سرمست میشدند (۳)

سبک نگارش پاستوس بیوزاند زیبا، طبیعی و دور از هر نوع تلاش تصنعی

(۱) - پاستوس بیوزاند مالخصیان ۱۹۶۸، صفحه ۵۷.

(۲) - Arshak

(۳) - در زبان پهلوی Aturpataakan با تلفظ کنونی (آذربایجان)، پاستوس بیوزاند، صفحه ۱۷۵

برای زینت بخشیدن کلام است. شیوه نویسنده‌گی او بسیاری از خصوصیات زبان کلاسیک عصر طلایی و همچنین اصطلاحات عامیانه را دارا می‌باشد، تلفیق استادانه این دو عنصر بدون شك مشکل است.

آیدینیان در مقاله پرارزش خود «^۱ شیوه نگارش پاوستوس را تلفیقی از منطق دستوری، زبان عامیانه، و سبک شرقی دانسته و آن را منحصر بفرد و گران بها قلمداد نموده است.

برای آشنائی با سبک مزبور و همچنین گوشه‌ای از تاریخ مشترک ایران، یونان و ارمنستان ذیلا از کتابت چهارم، فصل دهم چند صفحه آورده میشود. پاوستوس در آغاز شرح میدهد که چگونه جنگ بین ایران و یونان شدت پیدا نمود، لذا پادشاه پارس پیکهای صلح نزد ارشاک فرستاده، سوگند دیرین را به یاد او آورد و گفت: «برادر لطف کن و به کمک من بیا، با سپاه خود نزد من بشتاب. اگر تو جانب ما را بگیری مطمئنم پیروزی از آن ما خواهد بود.»

وقتی که ارشاک پادشاه ارمن این را شنید با خوشحالی تمام عزم کرد که به کمک شاپور رود. پس به سپهد خود «واساک» (۲) فرمان داد تا افراد را جمع آوری نموده و سپاه را آماده نماید، واساک بشتاب فرمان شاه را اجرا کرد و سپاهی مرکب از چهار صد هزار مرد جنگی و با سلاحها و تجهیزات کامل آماده نمود. اینها رزم آوران برگزیده و جنگجویان سلحشوری بودند که سلاحهایشان را نیزه، تیر و کمان و تبر تشکیل میداد. همچنین تیراندازان ماهر و پرزور و دلاورانی که در مقابل رقیبان هرگز تسلیم نمیشدند. تمام سواره نظام زیر پوشش زرهی بود و سواران خودهای زره دار بر سر داشتند. تمامی سپاه بایر قها و نشانها و شیپورهای رزمی پرطنین مجهز بود.

آنگاه ارشاک با امرای بی شمار خود برخاسته از قلمرو حکومتی خود گذشت

(۱) - صفحه ۵۸ A. Aydinian, Qnarakan Qerakanoutian

(۲) - Vasak

وبه داخل سرزمین «آروازاستان» (۱) (درمقابل شهرمزین) (۲) که محل نبرد تعیین شده بود، یورش برد. پس از ورود به منطقه جنگ دید که قوای یونان قبل از پارسیها بدانجا رسیده وبه تعداد بیشمار همچون شنهای ساحل دریا اردوزده اند. قوای ارشاک نیز که پیش از سپاهیان پارس به محل نبرد رسیده بودند در همانجا متوقف گشته وانتظار می کشیدند. پس سپاهیان ارمن از بیکار نشستن در آنجا به تنگ آمده حاضر نبودند تا آمدن نیروهای شاهپور منتظر بمانند، بلکه میل داشتند خود پیش از رسیدل آنها به قوای یونان حمله برده وبه تنهایی کار جنگ رایکسره کنند. هریک از واحدهای سپاه ارمن به میل خود مانورهای جسورانه انجام میداد واز میان تمام لشکریان، واساک سردار سپاه از همه ییشتربقرا ری مینمود، بطوریکه لگامهارا گسیخته وآماده بود که قبل از رسیدن قوای پارس رأساً جنگ را شروع وبه پایان برساند.

پس سپاهیان نزد ارشاک پادشاه خود رفتند واز اوالتماس کردند که آنان را تا آمدن شاهپور معطل نگذارد بلکه اجازه دهد کاری را که بخاطر آن بدانجا آمده اند آغاز کنند یعنی اجازه دهد فوراً (به سپاه یونان) حمله کنند. آنها از بیکار نشستن در یک سرزمین بیگانه دلتنگ گشته وترجیح میدادند در چنین سرزمینی بمیرند تا به بطالت وقت بگذرانند. آنگاه ارشاک اجازه داد و کار جنگ را بدانان واگذار نمود. پس واساک سپهد سرزمین «هایک بزرگ» (۳) و سپهسالار جنگ، لشکریان را آرایش داد و مهبای جنگ شد. سپس خود سرتاپا مسلح شد و در لحظه موعود با سپاه خود (که معروف بسپاه آرات بود) به قوای یونان تاخت. جنگجویان ارمن تمامی افراد یونانی را ا ز دم تیغ گذراندند و هیچ کس از آنان را زنده نگذاشتند و آنقدر از سپاه یونان مال و شیئی گرانبها به غنیمت گرفتند که افزون از شمارش بود.

(۱) - Arvatsastan نام کشور آسور.

(۲) - Mesbin

(۳) - Meds Hayq

پس از این پیروزی پادشاه ارمنستان با سپاه خود در همانجا منتظر ماند تا اینکه شاپور بالشگریان بیشمار خود از راه رسید، هنگامیکه شاپور بدانجا آمد و دلیری و شجاعت سپاه ارمن را دید و مشاهده نمود که چطور جنگ را آغاز و پیروز-
مندان آن را پایان رسانده بودند بی اندازه متعجب گشت. ارشاک را اعزاز و
تکریم فراوان نمود، همچنین کلیه امرا و فرماندهان و نیز واساک سپهد سپاه ارمن
را مورد تفقد فراوان قرارداد.

سپس با سپاه خود سخن گفته از ایشان سؤال نمود که با چه هدایا و
پاداشی میتوانند این کار ارشاک را بطور شایسته ای جبران نمایند زیرا که وی با
شجاعتی بی نظیر چنین خصمی را در چنان نبرد عظیمی از پای در آورده و موجب
عظمت نام ما گردیده است و اگر ما تمام سپاهیان آریائی را به اینجا حرکت
میدادیم و جنگ را آغاز میکردیم مشکل میتوانستیم به چنین پیروزی دست یابیم
مگر به همراهی سپاه ارمن، اما اینک ارشاک با سپاه خود به جای ما به میدان
جنگ آمده و چنان رشادتی از خود نشان داده که هیچ کس را یارای آن نبود. حال
باچه هدایا و نعماتی باید کار او را جبران نمائیم؟ امرای پارس به شاپور چنین پاسخ
دادند: «هر طور که بخواهی و با هر چه اراده کنی او را پادش ده، از زر و سیم، از
ابریشم و از مروارید هایت هر چه بخواهی با و ببخش.» شاپور بدانان چنین گفت:
«آنچه شما پیشنهاد میکنید خالی از عنصردوستی و محبت است، بیائید پیوند
ناگسستنی با ارشاک برقرار کنیم تا او هرگز از ما جدا نشود. من دختر خود را به
همسری ارشاک در می آورم و چنان سرزمین وسیعی با و خواهیم بخشید که هنگام آمدن
در نزد ما از ارمنستان تا تیسفون همواره در ملک خود فرود آید تا به نزد ما برسد.
لیک به سپهسالار واساک و امرا و فرماندهان دیگر ارمن طلا و نقره و ابریشم و مروارید
فراوان دهید.» بزرگان و مشاوران پادشاه پارس رای شاپور را تأیید نموده و گفتند
خوبست همچنان کنیم.

پس شاپور پادشاه پارس از ارشاک خواش نمود که همراه او به آشور برود

تا در آنجا باشکوه و جلال عظیم، وی را داماد خود سازد، اما ارشاك و تمامی سپاهیان او پیمودن چنین راه طولانی را خسته کننده می یافتند و هر يك از افراد - بنا به عادت طبیعی هر فرد از من حدش برای خانه و موطن خود تنگ شده بود. از سوی دیگر هنگامی که «آندوك» (۱) حکمران سرزمین سیونی (۲) فهمید که پادشاه پارس شاپور می خواهد دخترش را به زنی ارشاك در آورد و هر اسان شده و مضطرب گشت زیرا که میدانست اگر ارشاك دختر پادشاه پارس را بزنی بگیرد، آنگاه به دختر او بی احترامی خواهد شد، چه در آن هنگام «پارانزم» (۳) دختر آندوك که زمانی همسر «گئل» (۴) بود، اکنون زن ارشاك بود. بدین جهت آندوك می ترسید که اگر پادشاه زن دیگری بگیرد موجب خفت و خواری دخترش خواهد شد.

از آن بیعدندوك همواره مرد در گریبان تفکر داشت و میخواست تدبیری بیاندیشد تا بلکه بتواند پیوند دوستی دو پادشاه را بگسلد. قبل از همه طلای فراوانی به واساك سپهسالار بخشید. همچنین به تمام امراء و بزرگان سپاه رشوه داد تا آنها را با خود همراه نموده و بدین وسیله محبت بین دو پادشاه را از بین ببرد پس باطلایی که بدنان بخشید همگی آنها را فریب داده و آنان کور کورانه با وی همراه شدند. آنگاه آندوك یکی از مشاوران پادشاه پارس را نیز راضی نمود که با يك تدبیر و با مکر و حیله بین شاپور و ارشاك پادشاهان پارس و ارمن اختلاف بیاندازد. آندوك طلائی فراوان باین شخص بخشید و بوی تعلیم داد که به شکل پیشگودر نزد ارشاك درآمده و به او بگوید: «چاره ای بحال خود بیاندیش، پادشاه پارس تصمیم دارد که ترا دستگیر و نابود سازد.» و بوی چنین آموخت: «پس از اینکه به شاه گفתי، بوی پیشنهاد کن که از ما نظر بخواهد، پس همه امرا و فرماندهان

(۱) - Andôq

(۲) - Siuni

(۳) - Parandzem

(۴) - Gnél

حرف تر اتأید خواهند کرد.» آنگاه مشاور پادشاه پارس نزد پادشاه ارمن درآمده و آنچه را که آنسوك تبھكار باو یاد داده بود به ارشاك گفت و چنین هشدار داد: «چاره‌ای بحال خود بیندیش زیرا که شاپور تصمیم دارد تو را دستگیر و به قتل برساند.» ارشاك با شنیدن سخنان او بهت زده شد و گفت: «آیا در مقابل این همه خدمت و فداکاری پاداش پاریسیها به من این است؟» پس فرمان داد تا تمام بزرگان و مشاوران از جمله سپهسالار خود و اساك و پدرزنش اندوك و به طور کلی تمام امراء و وزیرانش نزد او بیایند تا آنچه را که از شخص پاریسی شنیده بود برای ایشان بازگوید. آنان پس از شنیدن سخنان وی بالاتفاق گفتند «ما اینرا از قبل شنیده بودیم، اما جرات نمی‌کردیم به تو بگوئیم ولی بدان که این موضوع حقیقت دارد. حال تو باید تصمیم بگیری که چگونه خودت و همچنین ما را از این مهلكه نجات دهی.» آنگاه ارشاك هدایای بیشماری از زر و سیم به آن شخص پاریسی که خبر را برای او آورده بود بخشید، سپس تدبیری اندیشید و فرمان حرکت داد. پس دريك شب همگی سلاح و تجهیزات خود را برداشته سوار بر اسبان خود شدند و در حالیکه چادرها، خیمه‌ها، اسباب و اثاثیه و اشیاء و اموال خود را در همانجاها می‌کردند، به طور پنهانی منطقه را ترك نموده و رفتند، بطوریکه از سپاه پارس هیچ کس تا بامداد متوجه حرکت آنان نگردید. صبحگاه، زمانیکه همه پادشاهان و امرای بزرگ برای صبح بخیر گفتن به پادشاه پارس نزد او می‌رفتند فقط ارشاك و امرای سرداران او بودند که در هیچ جا دیده نمی‌شدند. پس شاپور به افراد خود فرمان داد تا به اردوی ارشاك بروند و ببینند چه اتفاقی برای او رخ داده که آمدن او را (برای عرض صبح بخیر) اینقدر به تاخیر انداخته است. آنگاه پاریسیان به اردوگاه سپاه ارمن رفته و مشاهده نمودند که اردو از افراد و نفرات خالی است. سپاهیان هنگام حرکت، چادرها، خیمه‌ها، سایبانها، سالنها، تختهای تکیه دار، رختخوابها، اسباب و اثاثیه و حتی اموال گرانبها و گنجهای خود را گذاشته و فقط سلاحها و تجهیزات جنگی خود را برداشته و رفته بودند. پس مامورانی که عازم اردو بودند نزد شاپور

پادشاه پارس بازگشته و تمام ماجرا را برای او بازگفتند. هنگامیکه شاپور مطالب را شنید بفرست هوش خود دریافت که توطئه‌ای در کار بوده است. آنگاه به سپاهیان خود گفت: «این گریز شاه ارمن بی شک کار افراد من بوده است، آنکسانی که ارشاک را فراری دادند از افراد ما بوده‌اند.» پس عده زیادی از امرا و صاحب منصبان عالی مقام خود را سواره از پس ارشاک گسیل داشت تا سوگند محبت و اتحاد او را به ارشاک رسانده و ویرا نزد او برگردانند. آنگاه خواهند توانست مشترکاً توطئه را کشف و تبهکاران را مجازات نمایند. اما ارشاک پیام شاپور پادشاه پارس را ندیده گرفت و دیگر به سرزمین پارس برنگشت. از آن روز بعد جنگها و محاربات طولانی بین ارشاک پادشاه ارمنستان و پادشاه پارس بروز نمود که بیش از سی سال طول کشید.

آنگاه پاپوستوس بیوزاند در تشریح جنگها می نویسد که چگونه پادشاه پارس شاپور نیز در جنگها شرکت مینمود، جنگهایی که در آنها فیلهای بیشماری همراه سپاهیان بودند و آندسته از فیلهائی که شخصیت های مهم بر آن سوار بودند با نشانهای درباری تزئین یافته بود.

پاپوستوس بیوزاند بطور دقیق اسامی نظامیان پارسی را نیز با توضیح مختصری درباره آنها يك يك ذكر ميكند:

Vin	
سپهسالار	Andikan
سپهسالار	Hazaravoukht
از قوم Kavosakan	Dimavound Vsèmakàn
پسر Vahnitj	Vahritj
	Goumand Shapouh
سرداری که منسوب بخاندان پادشاهان ارمنستان بوده (از خاندان مامیکونیان)	Dehkan
فامیل نزدیک ارشاک پادشاه ارمنستان	Souren Pahlavi

	Zik	
پارسی	Souren	
ازفامیل پادشاه ارمنستان	Hryevshoghoun	1
پهلوی، از خاندان اشکانی	Alanayozan	
وزیر بزرگ	Bôyekan	
یکی از وزرای پارسی	Vatchakan	
یکی از وزرای پارسی	Mshkan	
وزیر بزرگ	Maroutian	
	Shapstan takarapet	2
	Sakstan anderdzapet	3
	Mogatz anderdzapet	
	Mrikan	
سپهسالار	Zindkapet	4

پاوستوس بیوزاند در کتابت چهارم شرح میدهد که چگونه عاقبت ارشاک،

(۱) - از کلمه Hour زبان پهلوی، yev حرف عطف و Shoghoun زبان ارمنی بمعنی نورانی تشکیل شده است (ل. ب.)

(۲) - در کتاب بیوزاند takarapet با حرف کوچک بصورت اسم عام نوشته شده مالخصیان در صفحه ۳۲۹ چنین توضیح میدهد: takar در زبان پهلوی معادل تغار در زبان فارسی است که معنی خمره شراب را در بر دارد. شبستان تا کاراپت رویهمرفته سمت شخصی رامیر مانند که مسئول پخش شراب در شبستان بوده است.

(۳) - anderdzapet در اصل کلمه پهلوی است، anderzpat بمعنی مشاوران در زدهنده. در ایران قدیم بکسانی که در اداره امور مملکت نقش مهمی داشتند و مشاوران بزرگان نیز بودند چنین عنوانی بخشیده میشد.

(۴) - Zindkapet به احتمال قوی کلمه پهلوی است ولی معنی آن تا بحال روشن نشده است. بعضی عقیده دارند که جزء اول کلمه Zanta بمفهوم قبل است و زینتکاپت بمعنی صاحب فیله می باشد. Zandput در زبان پهلوی معنی هم بستگی را نیز میدهد، هیو بشمان Hubschmann اسم Zindik را پیشنهاد کرده ولی معنی آنرا ننوشته است.

در قلعه آندمیشن^(۱) که به دژ «آنهوش» معروف بود بزنجیر کشیده شد و چگونه این امر باعث بروز جنگهای تازه ای بین سپهسالار موشغ^(۲) (پسر واساک) با شاپور پادشاه پارس گردید. آنگاه شرح میدهد که در یکی از این جنگها بود که موشغ پیروز گردید و حتی خیمه زنان شاپور را با سارت گرفت و در ادامه آن چنین مینویسد: «اما موشغ سپهسالار من اجازه نداد که نسبت بزنان شاپور پادشاه پارس هتک حرمتی شود، بلکه فرمان داد که برای همه آنها کجاوه و تخت روان آماده کنند و ایشان را آزاد گذاشت تا نزد شاهپور شوهرشان بروند. از پارسیان نیز افرادی را آزاد کرد تا آنها نیز صحیح و سالم نزد پادشاه پارس شاهپور برگردند، آنگاه شاپور از پاك طینتی، نجابت و شجاعت موشغ متعجب شد. موشغ در آن موقع يك اسب سفید داشت، پس پادشاه پارس هر بار که برای سپاهیان خود بزم شادی و سرور میگسترد جام شراب را بدست میگرفت و چنین میگفت: «شراب به کام سپید اسب نوش باد.» بروی يك جام شراب نقش موشغ را در حالیکه سوار بر اسب بود کنده و در مجالس شادی جام را در مقابل خود میگذاشت و همواره این جمله را بر زبان میراند: «شراب به کام سپید اسب نوش باد.»

پاوستوس بیوزاند اطلاع جالبی نیز درباره قلعه آندمیشن در اختیار خواننده میگذازد، این اطلاع هر چند اندک است ولی قابل ملاحظه می باشد و شاید یکی از معدود منابعی باشد که امروزه درباره این قلعه در اختیار ما هست.

(۱) - Anhush-Andmashn بعقیده هیو بشمان نام آندمیشن از اسم شهر اندیمشك بوجود آمده که شهری است از شهرهای خوزستان، در حال حاضر دزفول (شاید منظور محقق نزدیک شهر دزفول باشد) در این قلعه زندانیان را بجنس ایدم محکوم میکردند و کسانی که جرات میکردند نزد پادشاهان پارس اسمی از زندانی ببرند بمجازات محکوم میشدند و چون زندانی خاطرات خویش را در زندان از دست میداد لذا به قلعه مزبور نام آنهوش (بمعنی فاقد هوش، یا دنیا وردانی) اطلاق شده است.

امید است محققین ایرانی درباره قلعه مزبور و همچنین کلمه زینتکاپت اطلاعات بیشتری در دسترس بگذارند.

(۲) - Moushégh - پاوستوس بیوزاند - صفحه ۲۳۳

بیوزاند در ابتدا مینویسد که چگونه یکی از بزرگان ارمن بنام دراستامات (۱) که همراه ارشاک پارس آمده بود، شاپور را در جنگ با کوشانها از مرگ نجات داد. بیوزاند در ادامه مینویسد: «شخص نامبرده یعنی دراستامات در فبردی که بین کوشانها و شاپور در گرفت و به شکست شاپور انجامید شرکت داشت، وی در این جنگ رشادتهای غیر قابل وصفی از خود نشان داد، خود شاپور را هنگامی که افراد دشمن در کوران نبرد او را محاصره نموده و عرصه را برایش تنگ کرده بودند از مرگ نجات داد و بخاطر او چنان جنگید که عده زیادی از کوشانها را به قتل رسانده و سربساری از سربازان خصم را برای پادشاه آورد. پس هنگامی که شاپور به سرزمین آشور مراجعت کرد از دراستامات بخاطر رشادتها و فداکاری- هایش تشکر فراوان نموده و بوی گفت: «هر چه میخواهی از من طلب کن، خواهش تو بپذیرفته خواهد شد.» آنگاه دراستامات به شاپور چنین گفت: «هیچ چیز از تو نمیخواهم جز اینکه بمن اجازه دهی به نزد سرورم ارشاک رفته و او را ببینم و برای یکروز در نزد او باشم و تو فرمان دهی که فقط در آن روز او را از بند آزاد کنند تا من بتوانم سر او را شسته به روغن آغشته کنم و لباسهای فاخر بر تن او نموده، بزمی برای او مهیا کنم و غذاهای مطبوع در سفره او بگذارم و شراب باو بدهم و با اسبابهای موسیقی او را شاد سازم، فقط یکروز.» شاپور جواب داد: «چیز بسیار مشکلی را از من خواستی، زیرا از زمانی که پادشاهی پارس برقرار است و آن قلعه، آنهوش نامیده شده احدی جرات ننموده یاد آور شود که یکی از پادشاهان در آنجا زندانی است. نام هیچ يك از کسانی که در آنجا زندانی بوده اند ذکر نشده، چه رسد نام يك پادشاه، شیخ هم شأن من که دشمن من است و هم اکنون در آن قلعه زندانی میباشد. تو با این سخت مارا ناراحت کردی، تو مرگ را بجان خریدی و آنهوش- یاد نشدنی را که نباید هرگز بیاد آورده شود بخاطر آوردی، از آغاز پادشاهی آریائی تا بحال چنین چیزی سابقه نداشته اما چون خدمت بزرگی برای

من انجام دادی خواهش تو پذیرفته میشود، برو آنچه را طلب کردی بتو میبخشم، لیکن تو میبایست منفعت شخصی خویش را در نظر میگرفتی و از من ملک ولایت و گنج مطالبه میکردی، اما حال که خواست تو این است بگذار این يك استثناء در قانون پادشاهان آریائی باشد برو آنچه را که در عوض خدمتت از من خواستی بتو دادم.»

پاوستوس بیوزاند در کتاب خود از مطالب جالب دیگری، نظیر پارسیهای مسیحی که در تیسفون میزیستند، شیوه سوگند یاد کردن پادشاهان پارس و ارمن، نوع هدایائی که پادشاهان مزبور بیکدیگر میدادند، تشریح مراسم قدیم که بعضی از آنها مربوط به قبل از مسیحیت میشد نظیر تشییع جنازه که با ساز و آواز و رقص همراه بود، ذکر نام اسبابهای قدیم موسیقی و نیز درباره بسیاری از مسائل دیگر صحبت میکند.

چنانچه این کتاب بر اساس موازین علمی و دور از هر گونه برداشت شخصی مطالعه شود، نتیجه مطلوب را بدست خواهد داد.

تمام رسمهائی که با حروف لاتین در این مقاله ذکر شده بر مبنای حروف لاتینی است که هیو بشمان با معادل حروف زبان ارمنی تعیین نموده است.

کاوشهای علمی فسا و آثار باستانی آن حوزه

برای بیشتر علاقه‌مندان آثار تاریخی فارس، وحتى آن دسته از مردم این سامان، که جز از راه مطالعه تواریخ و کتب و فهریس معمول، اطلاعی از گذشته خود ندارند، یادگارهای کهن این سرزمین، در وجود **تخت جمشید و پاسارگاد و نقش رستم و مسجد وکیل و مدرسه خان و مسجد جامع** و احياناً چند مقبره و مناره دیگر، در گوشه و کنار فارس، خلاصه میشود و چنانچه برخی از آنان، اطلاعات مبسوط‌تری داشته باشند، و فی المثل، نظری هم به صفحات (فارسنامه ناصری) یا (آثار عجم فرصت شیرازی) انداخته باشند، باز هم چندان تفاوتی در اصل موضوع نمیکند، زیرا آثار یادشده در این کتابها، وحتى گزارشنامه‌های چاپی بعد از آن، اعم از نقوش و ابنیه و آتشکده و نظائر آن، همه آثاری است که از دل خاک بیرون مانده، و طبعاً در تصاریف زمان، نظر هر بیننده علاقه‌مند، یا غیر علاقه‌مندی را، بخود جلب کرده است.

ولی از چشم من، که نه تنها دوران تحصیلات دانشگاهی خود را، در رشته باستانشناسی، باشور و شوق تمام پایان برده‌ام، بلکه متجاوز از بیست سال نیز، تحت عناوین بازرسی فنی، و سرپرستی کاوشهای علمی، و ریاست بنگاه علمی تخت جمشید و پاسارگاد، و باستانشناسی فارس، بسیاری از نقاط این سرزمین را، از سر تحقیق و تدقیق، به کاوش گرفته‌ام، آثار باستانی فارس، نه تنها از آن اقلام محدود و معدود تجاوز میکند، بلکه به جرأت میتوانم گفت، که این استان پهناور، از نظر وجود آثار و گنجینه‌های علمی زیر خاکی، چنان غنی است که کمتر نقطه‌ای از نقاط آنرا، فاقد این ذخائر ارزنده میتوان شمرد، و جای خوشوقتی است که دست امین خاک، در سرزمینی وسیع و ناشناخته، همه آن ذخائر پنهان را، به انتظار

تیشه رازجوی کاوندگان و دانش پژوهان، در دل خود نگاهداشته است.

برای يك باستانشناس، همانقدر كه كشف يك اثر ارزنده، يا كليد يك معما، فتحی بزرگ و غرور آمیز بشمار ميرود، از میان رفتن عمدي، يا تصادفی آن اثر نیز، جانگداز و مصیبت بار است، آنهم مصیبتی، كه هرگز تسلائی بر آن نتوان یافت! برای مثن، داستانی دارم، كه اینك برای شما و همدلان عزیز، بیان خواهم كرد، و آرزویی كه دارم این است، كه هرگز نظیر چنین واقعه دلخراشی، برای بازمانده آثار باستانی این آب و خاك رخ ندهد:

باری، بسال ۱۳۴۲ كه همچنان مدیر کلی باستانشناسی این استان را برعهده داشتم، روزی، اطلاهی ای، همراه بایك آجر منقوش، بدست من رسید، و آن اطلاعی، حاوی این خبر بود، كه مقاطعه كار فرودگاه ناتمام و نو بنیاد بوشهر، از آنجا كه برای استحكام زیر سازی باند اسفالتی فرودگاه، سنگریزه کافی در دسترس نداشته، و فاصله ۶۰ كيلومتری آن فرودگاه، تا نزدیکترین كوه سنگی، از نظر اقتصادی، مشکلاتی در كارش ایجاد مینموده، پس از تخریب و برداشت قسمتی از حصار سنگی و ساسانی بندرگاه باستانی ریشهر و درمستحكم آن، اخیراً، متوجه منطقه ای در ۱۸ كيلومتری بوشهر بنام (تل پی تل) شده و در مرتفع ترین اتلال آن منطقه، به ذخائر فراوانی از خشت پخته دست یافته، كه همگی آن آجرها، نظیر نمونه ارسالی منقوش است و ظاهراً، (بنظر فروشنده اطلاعی) خطوط همه آنها، از نوع خط **نسطوری** است، و اگر شما و دستگاه شما، بوسیله دولت، از عمل این مقاطعه كار جاهل و سودجو، جلوگیری كنید، همچنانكه تا كنون، ده ها كامیون از این آجرهای نوشته دار را، بجای خرده سنگ، زیر اسفالت ریخته، بقیه را نیز، در اندك زمان، معدوم خواهد كرد.

من، با اولین نظربه نمونه آجر ارسالی، دریافتم كه خط آجر، **میخی عیلامی** است نه نسطوری! چرا كه سالها، با دكتر گیرشمن، در كاوشهای علمی شوش، همکاری داشتم و نظائر آن آجرها را، زیاد از دل خاك بر كشیده بودم. لذا، با

پا گذاشتن بر سلسله مراتب اداری، فوراً مراتب را به نخست وزیر و وزیر فرهنگ و وزیر کشور اطلاع دادم و اطلاع اخیر از آن جهت بود که بتازگی، بوشهر و مناطق وابسته بآن، در تقسیمات جدید کشوری، از فارس جدا شده و ضمیمه استان ساحلی گردیده بود، و بدین سبب، فرماندار بوشهر، از استاندار فارس و من که رئیس باستانشناسی آن بودم، هیچگونه حرف شنوی نداشت.

بهر حال، تلگرافها و مراسلات پیاپی من، که هم اینک نیز، متأسفانه سوابق همه آنها در آرشیو مربوطه موجود است، آنقدر در تهران دست بدست شد و به دست اندازهای اداری افتاد، تا آن مقطعه کار، تمامی آجرهای نفیس و بیهمتای مزبور را، زیر قیرمذاب خرد و مدفون کرد! و چون ماهی ازین فاجعه برآمد، جواب نگاره گیری و عکس برداری من، از همان آجر نمونه، که برای مطالعه متخصصان خواندن خط ایلامی، به آمریکا فرستاده بودم رسید و از قرائت متن همان يك آجر، معلوم شد که:

- ۱- اولاً: آن آجر، یکی از هزاران هزار، آجر کتابخانه معبدی ایلامی بوده
 - ۲- ثانیاً: آن معبد را، یکی از پادشاهان ایلامی، بنام (آن- شا- شو- شی- ناک) برای شادی روان همسر از دست رفته خود، و خشنودی الهه نگهبان منطقه، بنهاد نهاده بوده است
 - ۳- ثالثاً: نام باستانی منطقه و بندرگاه بوشهر، در زمان عیلامی ها (لیان) بوده است.
 - ۴- رابعاً: شهر یار عیلامی، نخست آن پرستشگاه را، از خشت خام میسازد و، چون از پس چند فرو میریزد، دیگر بار، آنرا با خشت پخته، بر همان اسلوب، بنیاد می نهد و کتابخانه را هم بآن می افزاید.
- این بود، یکی از ماجراهای دردناکی، که من در دوران فعالیت های باستانشناسی خود در فارس، بدان گرفتار آمدم و اگر آن کتابخانه، بر باد فنا نرفته بود، خدا میداند، چه قسمتهای تاریک دیگری را، از تاریخ این سرزمین، روشن میتوانست کرد.

بازکر این مقدمه، اینک به موضوع اصلی کنفرانس خود باز میگردم، یعنی به آثار باستانی فسا.

من از سال ۱۳۳۷، که سرپرستی موزه پارس را بر عهده داشتم، تا سال ۱۳۴۵، که با ترک مدیر کلی باستانشناسی این استان، به دانشگاه پهلوی انتقال یافتم، بطور متواتر و بر حسب اعتبارات بسیار اندکی که بدستم میرسید، با علاقه مندی فراوان، در منطقه باستانی فسا، کاوشها و گمانه زنیهای متعددی کرده ام، که ذیلا خلاصه ای از آنرا یاد خواهم کرد:

مسافری که از شیراز، راهی فسا میشود، پس از خروج از دروازه خاوری، در ۱۸ کیلومتری شهر، به دوراهه ای میرسد که آنرا پل فسا مینامند. این مسافر، چنانچه راه دست چپ را برگزیند، پس از عبور از مناطق مهارلو و سروستان، در فاصله ۱۵۶ کیلومتری شیراز به فسا خواهد رسید. ولی از قرائن، چنان مینماید که در گذشته دور، دستکم تادوران هخامنشیان، راه شیراز به فسا، از دست راست میگذشته، و پس از عبور از منطقه فعلی **کوار**، که تلفظی نزدیک به (خور) و (خوار) و (خاور) دارد، و اینک دهستانی بیش نیست، منطقه غنی و آباد (خفر) را پشت سر مینماده، و قبل از رسیدن به **جهرم**، با انحرافی بچپ، به شهرستان **فسا** می پیوسته است!

در لوحه پنجاه و سوم، از سی هزار الواح گلی تخت جمشید، که بسیاری از آنها، در آمریکا، به ترجمه پروفیسور **جرج کامرون** رسیده، و در نتیجه، اطلاعات گرانبهائی از کیفیت ساختمان تخت جمشید و نحوه پرداخت دستمزد نقدی و جنسی کارگران آن زمان، نصیب دانش پژوهان کرده است، از منطقه (خفر) بنام **کبر پیش** یاد شده و تصور اینجانب این است، که بامر کزیت دادن به منطقه غنی و آباد خفر، به قیاس نامگذاری پیش کوه و نطائر آن، در آن روزگاران (پیش خفر) و (پس خفری) وجود داشته، و منطقه **کوار** فعلی، **پیش خفر** یا **کبر پیش** بوده و بهمین قیاس منطقه **فسا** هم، نامی چون (**کبر پسا**) یا (**کبر پس**) داشته که بعدها، به مرور زمان با اسقاط واژه (کبر)، **پس** یا (**پسا**) ی آن، بازمانده، و پس از تسلط اعراب، تلفظ (**فسا**)

بخود گرفته است.

قرینه دیگر، وجود ته ستون های مدور سیاه، و زیر ستون های مخصوص معماری و حجاری هخامنشی، در اطراف (تل ضحاک) فسا است که وسیله این جانب، در سال ۱۳۳۷ کشف گردید و با کشف بازمانده ساختمان کوچکی از همین دست، در ناحیه **فرمشکان خفر**، و نیز کشف شیر سنگی کوچک و بدون سری، در قبرستان آن ناحیه، که آن نیز، دارای تراش هخامنشی بوده و بیاغ موزه پارس انتقال یافته، این چند نکته مسلم گردید که:

اولاً: برخلاف تصور برخی از باستان شناسان، که وجود یکی دودرگاه و ته ستون و حجاری سبک هخامنشی را، بر فراز تپه معروف به **قصر ابونصر**، در نزدیکی شیراز، ناشی از انتقال آن احجار، از تخت جمشید، در زمان دیالمه، یا بعد از آن میدانند، آثار مزبور، صورت انتقالی نداشته، بلکه، براستی، برای توقف های کوتاه شهریاران هخامنشی، در حین شکار و غیره در آن محل بنیاد گردیده

ثانیاً: تکرار این ساختمان های هخامنشی باشکوه و در عین حال کوچک، در (**فرمشکان خفر**) و (**تل ضحاک فسا**) مؤید این نظر است، که در دوران هخامنشیان، راه تخت جمشید به فسا، از طریق خفر و مناطق پیش و پس آن میگذشته است.

ثالثاً: اینکه، چنانچه در مسیر این راه، و اتلال و آثار زیر خاکی آن، و حتی در انحرافات و انشعابات کوه های این مسیر، گمانه زنیها و کاوش های علمی چندی وسیله اهل تحقیق بعمل آید، چه بسا، که اشیاء و آثار و اطلاعات ارزنده تری نیز بدست افتد، چنانکه، در چند کیلومتری ساختمان هخامنشی **فرمشکان خفر**، در یکی از تنگه های کوه شامخ و سرسبز **سپیدار**، بسال ۱۳۳۹، در داخل غاری، بر گمرکش رفیع و صیقلی و دست نیافتی آن کوه (بر شیوه دخمه گاه داریوش در نقش رستم) پنج دخمه شاهی متصل بهم، بدست فتودال مقتدر آن ناحیه افتاد، که متأسفانه، تمامی آلات و ادوات و سلاح سیم وزر شهریاران گمنام آن دخمه ها، پیش از آنکه، چشم باستان شناسی بر آن افتد، به غارت رفت و آن خود،

ضایعه دیگری بود، که حتی اعلام جرم من و مداخله سازمان بازرسی شاهنشاهی، و فعالیت سازمان بازرسی کل کشور، و برکنار شدن تنی چند از دیوانیان همدست نیز، نتوانست، از فرار آن آثار به خارج از کشور جلوگیری کند.

باری، کاوشهای علمی من در فسا، نخست بسال ۱۳۳۷، از منطقه **تل ضحاک** شروع گردید، و آن، تپه‌ای عظیم، به ارتفاع تقریبی ۲۵ متر است، که بر جنوب شهر فعلی فسا، به فاصله فرسنگی از شهر، قرار گرفته، و باستانشناس معروف انگلیسی **(سراورل استین)** نیز نه تنها از آن یاد کرده، بلکه با فرصت اندکی که داشته، به روزگار شاهنشاه فقید، با اصطلاح باستانشناسان، **توانشه‌ای** هم، در طرف جنوبی آن حفر نموده است.

این تپه عظیم، که خندق بزرگ و مدوری هم، گرداگرد آن بنظر میرسد، به حقیقت يك **زیگورات ایلامی** است، که بعدها، مسیر مارپیچ صعودی آن، به گذشت زمان، از میان رفته، و صورت مخروط به خود گرفته است.

من در کمرکش این **زیگورات**، و نیز در پایه آن، به چندین گور ماقبل تاریخی برخورددم، که نقوش خم‌ها و کاسه‌ها و دیگر ظروف داخل آن مقابر، همه متعلق به هزاره سوم تا چهارم قبل از میلاد مسیح بودند، و به گونه ظروف سفالین هم‌عصر خود، درشوش و بین‌النهرین و سیالک کاشان و غیره، در ترمیم خورشید و گیاهان و جانوران، **جنبه استلیزاسیون** داشتند، مگر خم‌های بزرگ کبسول مانند حاوی آرد و غیره، که اکثراً بی‌نقش بودند.

در اینجا از ذکر کلمات (ماقبل تاریخ) مطلبی بنظم رسید، که بدنیست اندکی در حاشیه، از آن گفتگو شود.

در شیراز ما، هم اینک نیز، هنگامیکه، مردم عادی با هم سخن می‌گویند، بجای (سن) کلمه (داد) را بکار می‌برند، و فی‌المثل می‌پرسند: «داد فرزند تو علی، چقدر است؟» و طرف جواب می‌گوید: «چون علی ما با حسن شما، همداد است، بنابراین، باید او هم پنجساله باشد.» و این کلمه (داد) که در کارنامه اردشیر پاپکان

هم، از آن بهمین مفهوم یادشده، درحقیقت همان است که به فرانسه Date و به انگلیسی Date (دیت) و به آلمانی Datum (داتوم) گفته میشود، و گاه نیز، در واژه‌های مرکب پارسی، از قبیل بامداد و غیره، خودنمایی میکند و بهر حال مفهوم آن، بامفوم کلمه (تاریخ) اختلاف دارد، و من یک روز، هنگامیکه شاهنامه فردوسی را درپیش داشتم، و درسر آغاز آن، به واژه (پیشدادیان) برخورددم، ناگهان، این معنی در دلم شکفت، که عجیباً! فردوسی نیز، براساس کارمایه باستانی کتاب خود، تاریخ مارا؛ به وقایع تاریخی، و ماقبل تاریخی، تقسیم فرموده و از (پیشدادیان) همان اراده را کرده است، که ما از شهریاران ماقبل تاریخ میکنیم، و شك نیست، که فردوسی هم (تاریخ) یا (داد) یا بزبان پهلوی (دات) را، از اختراع خط بآن طرف منظور داشته، چه بطوریکه بعداً میگوید، ظاهرأ، تازمان (طهمورث دیوبند) هنوز ایرانیان، یا بهتر بگویم آریائی‌ها، بانوشتن آشنا نبوده‌اند. بهر حال، درپشت خندق مدوری که زیگورات ایلامی تل ضحاک فسا را، دربر گرفته است، به شعاع تقریبی یک کیلومتر، و گاهی هم بیشتر، اتلالی پی درپی کوتاهتری، قرار گرفته‌اند، که ارتفاع متوسط آنها، از سه چهارمتر؛ تجاوز نمیکند، و این اتلال نیز، به خندق بزرگ دیگری، منتهی میشوند، که ظاهرأ، در ادوار اسلامی، فراپشت باروی شهر، قرار داشته.

و اما آثار اسلامی منطقه تل ضحاک: از گمانه زنیهای چندی، که من در میان سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۱، در تپه‌های کوچک مزبور، انجام دادم، چنین معلوم شد، که این منطقه پس از عصر ایلامیان، از اهمیت پیشین خود فرو افتاده، و تا دوران هخامنشیان نیز، به گواهی ته ستونهای بازمانده از قصر، یا قصور کوچک شکار-گاهی آن زمان، هنوز، ارج و قدری داشته و دگر باره، در دوران سلطنت دیلمیان، و حدود قرن چهارم بعد از اسلام، اهمیت پیشین خود را بازیافته است.

نتایج کاوشهای علمی من، در Couché (کوش اسلامی منطقه تل ضحاک) از نظر بدست آمدن ظروف مینائی نقش برجسته، و سکه‌های دیالمه، و آلات و ابزار

آن زمان، بقدری درخشان بود، که قریب پانزده صندوق بزرگ از آن اشیاء روانه تهران گردید، و زیباترین شیئی و نفیسی که از این کاوشها بدست آمد، يك جام فیروزه رنگ و سفالی شیپورمانند بود که لعابی مینائی، به اندرون و برون داشت، و برگردلبه آن، به سبب حرمت ترسیم نقوش جانوران و گیاهان، کلمات کوفی سپیدرنگی را، بنحوی برجسته و زیبا، تکرار کرده بودند و نیز، بريك سفال مسطح و مدور، نقش برجسته شیرى خورشید بر پشت، بدست آمد، که از نظر سابقه این نقش، در دوره دیالمه، جالب مینمود. ضمناً، يك کارگاه سفالگری با کوره و ظروف پخته و ناپخته داخل آن بدست افتاد، که در زیر آواری گران، آسیب فراوان دیده بود، و از مشاهده نظائر این آوار، در اتلال دیگر چنین بنظر میرسید، که زلزله‌ای سخت در دوره دیلمیان، آن منطقه را، درهم کوفته و بکلی زیرو زبر کرده است. با اینهمه، عروض زلزله، مانع آن نبود، که ما بر حسب تصادف شیشه‌های کوچکی، چون عطردان و غیره را، زیر خروارها سنگ، بطور سالم بدر کشیم، و با پیشیزهائی را، که مردم، قبل از دخول به گرمابه، بر پیشخوان نهاده، و خود با گرمابه دار و کیسه کش، به هلاکت رسیده بودند، گردآوری نکنیم.

ضمناً بر سطح نخستین برخی از اتلال كوچك نیز، كاشی‌های طلائی رنگ و هشت پری، از نوع كاشیکاریهای قرن هفتم هجری، با نقش انسان و گیاه، بر زمینه سپید، بدست افتاد، که معلوم بود، بعد از آن زلزله عظیم، به فاصلهٔ قرن‌ی چند، دیگر بار، مردم آن سامان، برویرانهٔ بعضی از آن اتلال کهن، بنیادخانه نهاده‌اند.

كاوشهای علمی در رُونیرِ فسا

در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰، كشف تصادفی يك هاون و دستهٔ مفرغی، در بلوك رُونیرِ فسا، که دهقانی به فاصلهٔ هفت فرسنگ، بر شمال این شهرستان است، سبب گردید که من، در منطقه‌ای بنام (رُونیر ده پائین) بردامنهٔ خرمن کوه، که اطراف آن مملو از آثار ساسانی است، كاوشهایی انجام دهم.

در این ناحیه نیز، شهرستان بزرگی، به قطر تقریبی ۵ کیلومتر، زیر خاک مانده، که اتلال پیاپی حاصله از ویرانی آن، بیننده را، به اندیشه فرومی برد. این شهرستان نیز، بحکایت سکه ها و خم ها و ظروف سفالین لعابدار و بی- لعاب خود، تادوران دیالمه، برپا بوده، و ظاهراً، در همان زلزله عظیمی، که قسمت اسلامی تل ضحاک را، در جنوب فسا، ویران کرده، به حیات خود خاتمه بخشیده- است. آنچه من از دو فصل حفاری کوتاه، در این ناحیه بدست آوردم، سوای ظروف شیشه ای صراحی مانند و ظرفی، که در داخل یک تاپوی محکم سفالی، از آسیب زلزله، در امان مانده بود، یک خمخانه، یا بهتر بگویم، یک کارگاه شراب سازی بزرگ بود که تصادفاً دامنه آن، به زیر یک امامزاده جدید التأسیس روستائی، کشیده میشد، ولذا، ادامه کامل حفاری، در آن تپه، بعلت تعصب دینی کشاورزان، ممکن نیفتاد، با اینهمه، فراخنای این شهر مدفون و گمنام، چنان است که میتوان سالها، در اتلال غنی و پر برکت آن، به کاوشهای علمی پرداخت.

گمانه زنیهای علمی در منطقه فدشکویه:

دیگر از حوزه های باستانی فسا، دهستانی بنام (فدشکو)، یا (فدشکویه) است، که بفاصله سه فرسنگ، بر جنوب فسا، در سر راه این شهرستان، به جهرم قرار گرفته، و برخی بر آنند، که نام اصلی آن، بسبب غنی بودن کوهسار مجاور آن، از گیاهان طبی، (پزشك كوه) بوده، و اندك اندك، به (فدشکویه) تغییر نام داده است!

راه سابق فسا، باین حوزه، که هنوز هم، محل عبور روستائیان است، از میان تنگی، بنام (تنگ خوار) میگذشته، که با آنکه با سوادان بی اطلاع، رفته رفته، آن نام را اصلاح کرده، و شاید پس از وقوع چند راهزنی خونین، محملی هم بر آن جسته، و آنرا (تنگ خونبار) خوانده و نوشته اند، هنوز مردم محل، آن تنگ را، بر شیوه نامگذاری کهن (میترا ایسم)، (تنگ خوال)، یا (تنگ خور) مینامند، که بمعنی

تنگ خورشید، یاتنگ خاوران می باشد و قرینه دیگری، که این حدس نزدیک به یقین را، تأیید میکند، وجود دهکده آبادی، بردامنه آن کوه است، که تا قبل از اجرای قانون اصلاحات ارضی، بنام باستانی خود (**خرنجان**) نامیده میشد، که بیگمان، تلفظ قدیمی تری، چون (**خاورنگان**)، مشتق از نام باستانی خورشید داشته، ولی، در گرما گرم اصلاحات ارضی 'ناگهان' اهالی این دهکده، به فرمانداری شهرستان ریختند، و باین ادعا، که منظور پلید خوانین و مالکین سابق، از اطلاق نام (**خرنجان**) باین دهکده، خرسردن، و اهانت کردن به اهالی آن بوده است. تقاضای تعویض نام آن قریه را نمودند، و عجب تر اینکه، انجمن شهر فسا، بجای مراجعه بدانشگاه پهلوی، یا پرسش این مسئله، از فرهنگستان، و مراجع ذیصلاح لغت شناسی، دعوی آن دهقانان را، بصحت گرفت، و از آنجا، که آنان از برکت اجرای قانون مزبور، به سعادت رسیده و به زعم خود، از توهینی چنان مالکانه و بیرحمانه، نجات یافته بودند، به اتفاق آراء، ضمن تصویب نامه ای، نام (**خرنجان**) را به (سعادت آباد) تبدیل فرمود! حال آنکه، از نظر من، و هر پژوهنده دیگری، که ممکن است، روزی ازین اسامی کهن، سرنخی، برای کشف ریشه لغات، و تغییرات زمانی آنها، بدست آورد، اینگونه تغییر نامهای جاهلانه و عجولانه، همانقدر برای مملکت زیانبخش است، که شکستن و ریختن هزاران آجر نوشته دار کتابخانه شهریار ایلامی، به زیر اسفالت فرودگاه بوشهر، که شرح آن کمی پیش به تفصیل بیان گردید.

باری، بر فراز کوهی که (تنگ خوار) از آن میگذرد، نه تنها؛ باقی ماندن دو چاه سنگی مستطیل مانند، که دو **استودان** کامل بوده، و در ادوار مهر پرستی و زردشتی، بقایای استخوانی اجساد مردگان شهر را، در آن میریخته اند، گویای دیرینگی این محل است، بلکه، در امتداد شرقی همین کوه، بفاصله تقریبی دوسه فرسنگ، از مرکز دهستان، نوعی دخمه های متعدد و عجیب، بردامنه، مشاهده میشود، که من نظیر آنها را در هیچ نقطه باستانی دیگر، ندیده و حتی در کتب باستانشناسی و رسالات و گزارشهای مربوط باین فن نیز، مطالعه نکرده ام.

توضیح آنکه، در نقطه ای از دامنه این کوه که روستائیان آنرا (پیشه زرد) میخوانند، به فواصل نامعین، نوعی بنا، یا دخمه بر جسته از زمین، مشاهده میشود، که اغلب مانند کیک های مدور و مطابق تولد (که متداول امر و زاست) دارای سه طبقه بوده، و قطر هر طبقه نسبت به طبقه زیرین، اندازه کمتری دارد، و از آنجا، که در آن ناحیه، کیفیت کوه چنان است که سنگها و پاره سنگها، ورقه ورقه، به قطر پنج شش سانتیمتر، از بدنه کوه به آسانی جدا میشوند، لذا سازندگان دخمه های مزبور، آن سنگهارا، مانند آجرهای مسطح، بدون هیچ گل و گچ و ملاط دیگری، بر هم چیده و آن شکل هارا، بوجود آورده، و در هر طبقه، از طبقات دخمه، لا اقل سه جسد را، در شبکه های میان شعاع های دوایر مزبور، جا داده اند... دریغ، که در سال ۱۳۲۴ شمسی، که من بطور خصوصی وبدون داشتن هیچ مأموریت وبودجه ای، از آن محل، بر حسب علاقه شخصی خود، دیدن میکردم، منطقه، بخاطر هرج و مرج بعد از شهریور ۲۰، نا امن بود، و بیش از این مجال تحقیق و درنگ نداشتم.

باری، در جگله **فدشکویه**، صرف نظر از اتلال باستانی کم ارتفاع و متعددی، که اکثرا، در اثر مرور و دهور، رفته رفته، هم سطح زمین گردیده است، و اغلب بر آنها، یا برگرد آنها، چاقوهای سنگی حنائی رنگ، بانهایت تیزی و خوشتراشی، از دوره (حجر صیقلی) یا به زبان فنی (پالئولیتیک) یافت میشود، تل باستانی بزرگی هم، بنام (تل سیاه) با ارتفاع تقریبی ۸ متر، خود نمائی میکند، که من، پس از برداشتن نخستین (کوش) یا طبقه آن، به ظروف سفالین بی نقش و قرمز رنگی، رسیدم، که معمولاً، از نظر **کرونولوژی**، به اواسط، یا اواخر هزاره دوم قبل از میلاد، متعلق است، ولی پس از برداشتن تقریبی ۳ متر از سطح تپه، ظروف نخودی رنگ و منقوش هزاره سوم و چهارم قبل از میلاد، بدست افتاد، که مشابهت کاملی، به ظروف یافت شده در عمق (زیگورات ایلامی **تل ضحاک**) داشت، و اغلب، با اشکال هندسی، و تصاویر استلیزه آن عهد، اعم از انسان و حیوان و گیاه، آراسته شده بود.

كاوشهای علمی جلیان فسا یا چشم و چراغ كاوشهای این منطقه:

دیگر از مناطق باستانی فسا، منطقه (جلیان) یا (گلیان) است، که بفاصله سی کیلومتری از این شهرستان، بر سر راه داراب، در جهت مشرق قرار گرفته، و من در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ در یکی از تپه‌های مهم آن، به كاوشهای علمی پرداخته‌ام.

این تپه باستانی، که بردامن کوهی، در مجاورت يك چشمه سار طبیعی، قرار گرفته، واجد تعدادی قبور ماقبل تاریخی، مربوط به هزاره سوم و چهارم قبل از میلاد بود، و مطلقاً از آثار جدیدتر، نشانی بر سطح آن یافت نمیشد. قبور ماقبل تاریخی این تپه را، تماماً، در امتداد شرقی و غربی، از کلوخه‌های سنگی درشتی، به حجم متوسط يك هندوانه، بنیاد نهاده بودند، بطوریکه هر دخمه، بعد از خاکبرداری از سطح فوقانی و طرفین آن، به پالانی میمانست، و از عجایب آنکه، این قبور، بقدری سالم و دست نخورده مانده بودند، که انسان، پس از دست یافتن به توشه رستخیز مردگان، و پاک کردن غبار قرون، از ظروف سفالین داخل قبر، چنان می‌پنداشت، که آن ظروف را، همین دیروز، بداخل مقبره نهاده‌اند! در این قبور، استخوانها، در اثر گذشت زمانی نزدیک به شش هزار سال بکلی پوسیده و غبار آسا شده بود، ولی، در برخی از جمجمه‌ها، خاصه دندانها، هنوز صلابت پیشین، بکلی از میان نرفته بود. وجه تمایزی، که در تدفین این مردگان، با سایر مردگان ماقبل تاریخی دیگر نقاط، دیده میشد، بالش‌های گلی خامی بود، که بر گونه بادنجان‌ی درشت، تعبیه کرده، و زیر آرنج مردگان نهاده بودند! بشقابها، و جام‌ها، و کوزه‌های مدفون بامرده‌نیز، تماماً، بر شیوه (استیلیزاسیون)، به صورت طيور آبی، و چارپایان، و وحوش و گیاهان، تزئین شده بود، و اغلب، بامردگان، سلاحی نیز، از نوع قمه و فلاخن، همراه بسود و بطور خلاصه، ظروف و اشیاء و ادواتی، که اکثراً، سالم و تمیز و بی‌عیب، از دل این قبور، بدست افتاد، چندان زیاد بود، که نه تنها قسمت اعظمی، از قفسه‌های موزه پارس شیراز را، مملو نمود،

بلکه تعداد زیادی، از این ظروف هم، که کمال هنر نقاشی را، برپیننده عرضه مینمود، از جهت مقایسه، با سایر آثار یافت شده از این دوره، در نقاط دیگر ایران، به موزه ایران باستان فرستاده شد.

و اما، عالیترین ظرفی، که متأسفانه بصورت قطعات شکسته، از این گورستان بدست آمد، و سپس در شیراز، توسط من و همسرم، برای نگهداری در موزه پارس، وصالی گردید، ظرف سفالی مدوری است، که تقریباً، نیم متر قطر، و ۷۵ سانتیمتر ارتفاع دارد، و سطح خارجی این ظرف دهانه تنگ، چنان تقسیم گردیده، که میتواند سه است، چهار مجلس تصویری را، در خود بطور جداگانه، جای دهد، ولی از آنجا، که ظاهراً این ظرف را، در گوشه اطاق، جا میداده اند، هنرمند، برای آن یکچهارم پنهان از نظر، مجلسی تصویر نکرده، و محل مجلس مزبور را، با اشکال هندسی پر کرده است.

ولی در ترسیم ۳ مجلس دیگر، که جمعاً، نمایشگر قدرت، یا مظهر قدرت در زمین و آب و هواست، نخست شیرخشمگینی را، در حال حمله به دو غزال، تصویر کرده، و در مجلس دوم، عقاب عضبناک و بال گسترده ای را، در حال شکار کردن و در پنجه فشردن دوبرخ، ترسیم نموده، و در مجلس سوم، نهنگ عظیم - الجثه ای را، در میان چند ماهی نشان داده است، که چنانکه عرض شد، از همگی این مجالس، اراده ای جز اراده باز نمودن قدرت مطلق نداشته است و جالبترینکه، در گوشه هر یک از این سه مجلس، علامت خاص مهرپرستی، بصورت بهلاوه مانند، خودنمایی میکند، و بطور کلی، نقاشی این ظرف بیهمتا، که رادیو بی بی سی لندن نیز، اندکی پس از کشف آن، به شرح وبسطی تمام، در ارزش و ستایش آن، سخن گفت، بقدری کامل است، که بیننده، بی اختیار، نزدیک شدن کمال نقاشی را، به سر آغاز اختراع خط، احساس میکند، و من، براساس این کشف، و اکتشافات دیگری، از این دست، که بعداً در سیستان، و شهداد، و نقاط دیگر جنوبی و مرکزی ایران، انجام گردیده، بر آنم که، برخلاف تصور قبلی بسیاری از باستانشناسان،

که اختراع خط را، از بین النهرین قدیم میدانند، منشاء اختراع خط، در جنوب ایران کنونی بوده، و شگفت اینکه، فردوسی نیز، در بیان پادشاهی طهمورث- دیوبند، این مطلب را با قرائنی، که در شاهنامه بدست میدهد، تأیید میکند.

همگان میدانیم، که پیش از هجوم آریائی ها به ایران، این آب و خاک، بی سکنه نبوده، بلکه ساکنانی داشته، که مخصوصاً، در سواحل خلیج و قسمتهای جنوبی ایران، رنگ پوستی سیاه داشته اند. همچنانکه، هم امروز نیز، در بلوچستان و دشتستان فارس، و بسیاری دیگر از نقاط جنوبی، مردمی باین رنگ- پوست، و موهای مجعد، زندگی میکنند. نهایت اینکه، اینان، با وجود سیاهی- رنگ، از نوع سیاه پوستان آفریقائی نیستند، و آن دماغ کوفته، و پهن و افطس را، ندارند. دیولافوا، باستانشناس معروف فرانسوی، بهنگام انجام نخستین کاوشهای علمی در شوش، باین امر عنایتی بلیغ، مبذول داشته، و با تحقیقاتی که از نظر انسان شناسی، بر روی زندگان و مردگان باستانی دزفول، انجام داده، نخستین ساکنان ایران را، لااقل در استانهای جنوبی و جزائر هرمز و قشم و غیره از نژادی، شبیه به سیاهان جزائر مالزی، میدانند، و شگفت آنکه، هم اینک نیز، در منطقه فسا، و شهرستانهای دیگر نزدیک بآن، قوم سیاه پوستی، زندگی میکنند، که آنها را، در اصطلاح محلی، (کولو) مینامند، و اینان و نظائر اینان، بیگمان، از بقایای همان نژاد سیاهی هستند، که بنابه شواهد و مدارك حاصله از کاوشهای علمی من و دیگران، مردمی آرام و صلحجو، و آشنا به هنر و نقاشی و موسیقی و طبابت بوده، و با ساختن مفرغ، و ادوات و جنگ افزارهای مفرغی نیز، آشنائی- داشته اند.

با اینهمه، میدانیم، که آریاها، در هجوم خود، از دوزمیت فوق العاده، برخوردار بودند، که ساکنان قبلی ایران، آنها را نداشتند، و آن، دسترسی به ذوب آهن، و پرورش اسب بود. لذا، میان مهاجم و مدافع، جنگهایی متواتر و عظیم، در پیوست، که بگفته فردوسی، بیش از یکصد سال، بطول انجامید، و آن ستیز

بی باکانه کیومرث و سیامک و هوشنگ و طهمورث، با دیوسپاه، یعنی همان سپاهان بود. در این جنگ‌ها، غلبه موقت سپاهان، نه تنها، به کشته شدن سیامک انجامید، بلکه آن زدو خورد، چندان مداومت یافت، تا طهمورث شاه، قریب به دوسوم، از آن سپاهان را، در واپسین نبرد، از پای در آورد، و یک سوم دیگر را، بتمام و کمال بکشت، و از آنرو، لقب (دیوبند) بخود گرفت.

بالجمله بطوری که فردوسی میگوید:

چو طهمورث، آگه شد، از کارشان بر آشت و بشکست، بازارشان
 دمنده، سیه دیوشان، پیش رو همی بآسمان، برکشیدند غو
 جهاندار طهورث پاک دین بیامد، کمر بسته رزم و کین
 یکا یک، بیاراست با دیو، جنگ نبذ جنگشان را، فراوان درنگ
 از ایشان، دوبهره، به افسون بیست دگرشان، به گرز گران کرد پست
 سرانجام، دیوان سپاه، از پا درآمدند، و از طهمورث، امان خواستند، و گفتند، اگر بقیه مارا، از کشته شدن معاف کنی، و باما، در صلح در آئی ما را هنری است، که شما با همه فتح و غلبه، فاقد آئید، و آن هنر نوشتن است، که در ازاء مصالحه، بشما یاد خواهیم داد:

که ما را مکش، تا یکی نوهنر بیاموزی از ما، کت آید ببر
 نوشتن به خسرو بیاموختند دلش را، بدانش بر افروختند
 البته، حاجت بتوضیح نیست، که در اوستا، و دیگر متون زرتشتی، هر جا از (دیو) یاد شده، مراد کسانی بوده اند، که از دین زرتشتی، خارج بوده، و با پیروان آن کیش و آیین جدید، به سبب تعصب در بت پرستی، و مذاهب اجدادی خود، سرسبز و عناد، داشته اند، و آن موجود موهوم و شاخداری، که بادار شمشاد و تن- خالدار، در تصور عوام، دیو خوانده میشود، هر گز نه مراد فردوسی بوده است، و نه مراد ما، مگر در مواردی، که داستان، صورت خیالبافی و افسانه پردازی، بخود میگیرد، که آن خود بحثی جداگانه است. شیراز: ۵۲/۶/۱۱

آنچه حق است پسند من است
و آنچه ناحق، از آن بیزارم
« داریوش »

روش داوری و آموزش قضائی در ایران باستان

مردم، مردی روستائی را از میان خود برای داوری برگزیدند و شکایتها و داوریهای خود را پیش او بردند.

سپس چون او را مردی راست و داوری نیک یافتند از شهرها و روستاهای دیگر نیز داوری پیش او آوردند، تا روزی رسید که همه ی مردم روستاها و شهرها پیش او به داوری می آمدند و او را چون پدری مهربان و استادی بزرگ و داوری دادگزار ج می نهادند و ستایش میکردند.

سرانجام چون راستی و بزرگی و دادگری او بر همگی آشکار شد او را به پادشاهی خود برگزیدند.

این داور بزرگ « دیو کو » نخستین پادشاه ماد، اولین قاضی ایران باستان بلکه جهان باستان است که از پیش از سه هزار سال نامش در تاریخ حقوق قضائی به نیکی و دادگری ثبت شده است.

او داوری بزرگ و دادگری بی مانند بود و در پادشاهی خود اساس قوانین حکومت ایرانیان را بر دادگری بنیاد نهاد، آنچنان که قوانین دادگری در شاهنشاهی ایران و جبهی متمایز از دیگر کشورهای جهان باستان گردید.

کژی، دروغ، ستم و کینه را خصلت اهریمنان و (پندار، گفتار و کردار نیک) و دادگری و خدمت به نوع را از اهورامزدا میدانستند.

بر این اساس ایرانیان باستان داوری میکردند و از آن پس بر این پایه قوانین و عدالت در جهان کهن شکل گرفت.

قدیمترین مجموعه‌ی قوانین و اصول محاکماتی که در جهان یافت شده از سومریهاست که در حدود شش هزار سال پیش نوشته شده و قانون «حمورابی» بعد از آن نوشته شده است.

پس از آن که آیین زرتشت در نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس رواج یافت، تشخیص حق از باطل، بیشتر طبق دستورات اوستا داوری میشد و ایرانیان بیش از پیش به این داوری و داد گستری توجه داشتند.

امر قضاوت ابتدا بار و حانیون (مغان) بود ولی پس از چندی آنان، فقط به جرایمی که جنبه‌ی مذهبی داشت رسیدگی میکردند و داوری کلی و عمومی به دستگاه قضایی کشور واگذار شد.

نیاکان ما، جوانان را چه در خانواده و چه در طول دوران تحصیل، برای داوری درست، تربیت میکردند و به آنان میآموختند که در داوری میان دوست و دشمن تفاوتی نیست و هرگز از دادگری و عدالتخواهی دور نشوند. در مدارس مفهوم عدالت را به دانش آموزان تعلیم میدادند و آنانرا منصف و عدالت پرور بار میآوردند.

گزنفون میگوید: «کودکان پارسی را برای فرا گرفتن داد و آموختن داوری به دبستان میفرستند، چنانکه در کشور ما آنانرا برای یاد گرفتن ادبیات به دبستان می‌سپارند. کار ارزنده آموزگاران آنست که بکار پر خاشجویان رسیدگی کرده و داد گرانه داوری کنند.»

کوروش بزرگ خود میگوید: «بهنگام کودکی یکبار استاد از من خواست که درباره دو کودک که جامه‌ی یکدیگر را پوشیده بودند، داوری کنم. کودکی که بلند بالا بود جامه‌ی کوتاه خود را بدیگری که کوتاه بود، داده و جامه‌ی بلند وی را بزور گرفته و پوشیده بود، من که جامه‌ها را در خور اندام آنان دیدم به سود کودک بلند بالا داوری کردم. استاد مرا آنکاهی سرزنش آمیز کرد و گفت از راه داد بیرون شدی و درست داوری نکردی؟! »

در عصر هخامنشی که محاکم داد گستری بوجود آمد، جوانان را برای (کار

آموزی) و آشناسدن به اصول عدالت و داورى به به داد گاهها میبردند تا جریان دادرسی را از نزدیک ببینند.

شاهنشاهان هخامنشی حتی حاضر نبودند بادولتهایی که از اصول عدالت و انسانیت بدور بودند روابطی داشته باشند و قراردادی ببندند. چنانکه یکی از شرایط عهدنامه داریوش کبیر که با حکومت قراطجنه (کارتاژ) بست آن بود که ایشان باید از سوزاندن اطفال و قربانی کردن آنها در راه خدای بزرگ فنیقیه بنام ملخ (Melkh) خودداری کنند.

داریوش پس از آگاهی بعرف و عادت مردم کشورهای گوناگون شاهنشاهی ایران و در نظر گرفتن قوانین موجود در آن روزگاران، برای ایران، مصر، آسیای غربی و مردم کشورهای مشرق، قانون نامه هایی تدوین کرد. در این قوانین جدید نیکو کاری، درستی و راستی اساس داوریهها بود. به روح قوانین داریوش، میتوان از گفتار او که بردخمه در نقش رستم نبشته شده پی برد.

او چنین میگوید: « آنچه حق است پسند من است و آنچه ناحق از آن بیزارم. »

قوانین موضوعه را «دات، داد» می نامیدند و تادوران سلوکی ها باید اروپا بر جا و غیر قابل تغییر بود و این موضوع سبب شد که ضرب المثل مگر قانون مادو ایرانی است؟! رواج یابد. افلاطون عقیده داشت که شاهنشاهی ایران را، قوانین داریوش حفظ کرده است.

قوانین و احکام سلطنتی برای هر يك از کشورها به خط و زبان آن مردم و یکی از زبانهای رسمی در زبانهای: پارسی، بابلی و آرامی، تهیه و ارسال میشد. همین قوانین است که در کتب یهودیان و آثاریونانی، از آن به نیکی یاد شده است. داریوش نخستین شاهنشاه ایران است که يك قانون جامع مدنی برای تمام کشورهای آن دوران به تناسب موقع و مقتضیات اجتماعی و احتیاج آنان وضع و تدوین نمود. قوانین داریوش پایه ی قوانین روم و سرانجام اساس قوانین کنونی جهان میباشد.

قوانین و آموختن آئین نامه های اجرایی مربوط به آنها در مدارس (تعلیم حقوق) تدریس میشده است و دانش آموزان این مدارس پس از گذراندن دروس نظری، در جلسات محاکمه شرکت کرده و بطور عملی کارآموزی میکردند و در صورتیکه گذشته از آشنایی کامل به علم حقوق، دارای حسن شهرت و سلوک در قضاوت بودند، بعنوان قاضی انتخاب و به کار داوری میپرداختند.

داوران را پس از آزمایشهای بسیار و اطمینان ازدانایی و پاکی و پرهیز - گاری، بدآوری برمیگزیده اند، زیرا بادست ایشان بود که میبایست دادخواهی در سراسر کشور انجام شود. گاهی خود شاهنشاه در آزمایش و انتخاب داوران مشارکت میکرد، تا کسانی که شایستگی این مقام اجتماعی را داشته باشند برگزیده شوند.

انتخاب قضات مانع از آن نبود که همواره آراء صادره از طرف آنان مورد مطالعه قرار گیرد و اگر داوری، درمسند قضاوت برخلاف حق و عدالت ایراد رأی نموده بود، سخت ترین مجازاتها دربارهی وی اجرا میشد.

سازمان قضائی ایران در عهد هخامنشی تا آنجا که از اسناد و مدارك تاریخی برمیآید عبارت از دیوان و محاکم متعددی بوده است که در رأس آنها دیوان عالی قضائی قرار داشت که بر تمام قضات حکومت میکرد. ریاست افتخاری این دیوان باشاهنشاه بود و او بطور معمول این اختیار را به یکی از دانشمندان سالخوردهی دربار واگذار میکرد.

قضات شاهی مرکب از هفت قاضی بودند که در محکمه ی عالی در پایتخت به تقصیرات سیاسی و جرایم راجع به امنیت کشور را زیر نظر شاه رسیدگی میکردند، شورائی از داوران شاهی، برای مدت عمر تعیین میشدند و در مسائل مشکل حقوقی به او کمک میکردند. این شورا خود نیز حق داوری داشت و پادشاه برداوریهای این شورا همچنان نظارت داشت تا مرتکب اشتباهات و تجاوزاتی در احکام صادره نگردد.

همچنین محاکم ایالتی وجود داشته است که زیر نظر ساتراپ ایالات به وسیلهی چند قاضی تشکیل میگردد ولی محاکم محلی در شهرها بوسیلهی يك قاضی و منشی اداره میشده است.

محاکم شرعی را روحانیون تشکیل میدادند و به جرائم مذهبی مردم رسیدگی میکردند.

باز دیاد سوابق قضائی و تنوع جرمها، بامشورت شورای قضات و تصویب پادشاه، قوانین قضائی تغییر می یافت و قوانین جدیدی به وجود می آمد.

به تدریج گروه خاصی بنام «سخنگویان قانون» پیداشدند، که در کارهای قضائی، مردم با آنان مشورت میکردند و برای پیش بردن دعاوی شویش از ایشان کمک میگرفتند. اینان در علم حقوق دارای تحصیلات عالی و تجارب ممتد بوده اند و مردم را در مقابل دستمزدهایی، راهنمایی و هدایت میکردند. کار این گروه را میتوان همانند وکلای دادگستری امروزی دانست.

از آنچه گذشت می توان سازمان قضائی عهد هخامنشی را به اختصار چنین بیان نمود:

- ۱- دیوان عالی قضائی
- ۲- محکمه ی عالی، مرکب از قضات شاهی
- ۳- محاکم ایالتی
- ۴- محاکم محلی
- ۵- محاکم شرعی
- ۶- دارالوکاله ها و وکلای دادگستری

در دیوان قضائی ایران باستان برای هر جرمی، کیفری تعیین شده بود، ولی سوابق گذشته ی بزهکار را همواره در نظر میگرفتند. اگر سابقه ی ارتکاب جرم داشت کیفری شدیدتر میدید، و در صورتیکه بزه وی برای نخستین بار بود، سابقه و کارهای گذشته ی او را در نظر میگرفتند و چه بسا با گرفتن قول مبنی بر عدم تکرار

جرم، اورا آزاد میکردند.

هیچگاه تبهکاران، دربار اول محکوم به اعدام نمی شدند و به آنان فرصت داده میشد که خود را اصلاح کنند و به انجام خدمات ارزنده با علاقه ی بیشتری مشغول شوند و بادر نظر گرفتن این خصوصیات حتی از طرف پادشاه هم حکم اعدام خطاکاران برای بار اول صادر نمیشد و این رسم در جهان کهن از خصائص ایرانیان بوده است.

اما هرگاه تبهکار به جنایات و تبهکاریهای خود ادامه میداد، مجازاتهای شدید و حکم اعدام درباره ی وی صادر و اجرا میشد.

بزرگترین مجازاتها متوجه قضاتی بود که با علم به حقیقت امر و از روی تعمد، بعلت رشوه خواری یا هر تعلق خاطر دیگری از راه داد و عدالت منحرف میشدند، زیرا شاهنشاهان ایران به گسترش عدالت بسیار اهمیت میدادند و داوری غلط را دشمنی به مردم و کشور میدانستند و چنین آمده است که کمبوجیه هنگامی که در حیات پدر حکومت بابل را داشت یکی از قضات را که به فسادگراییده و رشوه خواری کرده بود محکوم کرد. به دستور کمبوجیه پوست از تن قاضی برکنندند و برمسند قضاوت او گستردند و پسروی را که جانشین قاضی بود بر آن مسند بقضاوت بنشانند تا سرنوشت پدر در داوری، عبرت او و سایرین گردد. مسلم است که قاضی مذکور برای چندمین بار به رشوه خواری دست زده بود، زیرا با وجود سختی جرم اگر برای اولین بار خطا کرده بود هرگز به چنان سرنوشتی گرفتار نمیشد. «چنانکه داریوش بزرگ درباره ی یکی از قضات که به اعدام محکوم شده بود، فرمان داد تا او را از دار بزر آورند و گفت که این مرد پیش از این خدماتی هم کرده است!»

خصوصیات دادرسی در ایران باستان بدین ترتیب بوده است:

۱- برای هر نوع شکایت و مدافعه یی مدت معینی مقرر بود و باید ظرف آن مدت حکم صادر شود.

- ۲- در محاکمات از راه ورسم منظم و خاصی پیروی میکردند.
 - ۳- در دعاوی غیرمهم ضمانت را می پذیرفتند.
 - ۴- به طرفین دعوی پیشنهاد سازش از طریق داوری میکردند که از طریق مسالمت آمیز، اختلاف خود را مرتفع کنند.
 - ۵- باریت شاکی سوگند دادن متهم، و اگذاشتن او به حکم الهی مرسوم بود.
 - ۶- هنگام رسیدگی به گناه متهم کارهای نیک و خدمات او را نیز به حساب می آوردند.
 - ۷- محاکم همانطور که کیفرهای سخت را و امید داشتند در ازاء نیکی ها پاداش نیز میدادند.
- کیفرها به قرار زیر بود :
- ۱- اعدام برای مرتکبین خیانت ، داوری برخلاف حق و غیره .
 - ۲- شلاق برای مرتکبین به کشتن سگ گله، شکستن استخوان دیگران و کسانی که دیگران را مجروح و خون آلود کنند.
 - ۳- حبس، بازنجیر و اعمال شاقه، برای راهزنان و غیره .
 - ۴- داغ کردن و مثله کردن .
 - ۵- جریمه نقدی ، برای خلافهای کوچک.
 - ۶- جریمه های گوناگون و توبه کردن و انابه به درگاه خدا برای مرتکبین جرایم مذهبی .
- علم حقوق و قضاوت در ایران باستان متناسب با تمدن درخشان آن عهد توسعه یافته بود، و متخصصین و دانشمندان حقوق سالها در این رشته تحصیل میکردند. خاصه قضات که گذشته از تحصیلات عالی می باید دارای آن اندازه از تجارب حاصل از کارآموزیهای لازم باشند که هنگام صدور رأی بتوانند دقیقاً کیفر را با جرائم و احکام صادره تطبیق دهند.
- وجه تمایز حقوق قضائی در ایران باستان با حقوق مشابه جوامع آن دوران ارج نهادن بر زنان و تساوی حقوق آنان با مردان میباشد . آئین زرتشت حتی در مورد کار قضاوت، زنان را از یاد نبرده و در کتاب «دینکرد» به شایستگی

زنان در کار قضاوت اشاره شده و مقام زنانی که دارای تحصیلات حقوق و قضائی بوده‌اند از موبدانی که دارای این معلومات نبوده‌اند در اجتماع مقدم شمرده شده است.

در ایران باستان دختران پس از سن پانزده سالگی حق اختیار همسر را، حتی بدون رضایت پدر و مادر به شرط همدین بودن داشتند و طلاق مگر در موارد استثنائی که محاکم شرعی و عرفی تأیید نمایند معمول نبود.

سرجان ملکم میگوید: «طریقه زرتشتی، مقام زنان را با مقام مردان در درجات عالیه بدون تباین، برابر قرار داده است و ترقیات ایرانیان قدیم يك علت بزرگش همین بوده، همان احتراماتی که نسبت به زنان منظور میشده است بسی- گمان باعث آنهمه ترقیات ایرانیان قدیم در علم و فرهنگ شده است.»

اشکانیان به احیای آداب و رسوم و قوانین عهد هخامنشی همت گماردند و به آیین زرتشت آزادی عمل تام دادند و بدین ترتیب فرهنگ و تمدن باستانی را زنده نمودند و در بسیاری از موارد بسی پیش تر رفتند که آزادی و دموکراسی و احترام به قوانین و ایجاد قانون اساسی و اهمیت دادن به مجالس شیوخ و عامه و مغستان که در حقیقت مجالس مقننه بودند، از جمله‌ی آنهاست.

سازمان قضائی در عهد ساسانیان وسعت گرفت و قوانین در همه‌ی زمینه‌ها گسترده تر گردید. ولی باید یاد آور شد که اساس و زیربنای آنها، قوانین موضوعه‌ی نیاکان و دستورات آیین زرتشت بود که همگی برداد خواهی و داد گستری استوار بوده است.

اردشیر بابکان پس از انتقال سلطنت به خاندان ساسان برنامه‌ی خویش را چنین اعلام میدارد:

«ای مردم! دل آسوده باشید که داد گری من، زورمند و کم زور، زبردست و فرا دست، هردو را در بر خواهد گرفت. من داد گستری را آیین ستوده و راهی به سوی آرمان شناخته‌ام و در رفتار به آنجا خواهم رسید که ما را بستانیید...

وصایای اردشیر را شاهنشاهان ساسانی به خوبی جامه‌ی عمل پوشاندند و کوشیدند که از راه عدل و داد خارج نشوند.

مجموعه‌ی قوانین عهد ساسانی که بنیاد داد بر آنها بود در کتابی بنام **ماتیگان** - **هزار داستان** موجود است که به نظر میرسد در زمان خسرو پرویز به رشته‌ی تحریر درآمده است. این مجموعه نشان می‌دهد که دانش حقوق (قضایی و جزایی و سیاسی) در مرتبه‌ی والایی بوده و آموزش و تحصیلات عالی در آن رشته وجود داشته است. در دوره‌ی ساسانیان بر حسب تحولات اجتماعی، در سازمان قضایی تغییراتی روی می‌دهد. دیوان دادرسی بوجود می‌آید که در آن افراد و مقاماتی بنام **هموند** کار می‌کردند. هموندها عبارت بودند از:

۱- **دادور** «قاضی» که در جریان دادرسی کشف می‌کرد که چه قسمت‌هایی از ادعاهای طرفین برحق است.

۲- **اندرزگر** «مفتی» که دشواری‌ها و تاریکی‌های قوانین را روشن ساخته، تفسیر-مینمود.

۳- **دبیر دیوان** «منشی» که مأمور ثبت اظهارات طرفین دعوا و تحریر حکم دیوان بود.

۴- **گواهان** که احکام صادره را رسیدگی و برحقیقت آن نگرا بودند.

۵- **نگهبانان** «یارمندان» که زورمندان را بجهت دادرسی به دیوان می‌آوردند و سرکشان و زورگویان را طبق دستور قضات و محکمه مجازات می‌کردند. میدان عمل این دیوان بسیار وسیع و بهمان نسبت نیز از تشکیلات گسترده‌یی برخوردار بود.

در دادگاهها شهود را با تعیین يك مدت معین برای ادای شهادت دعوت می‌کردند و زمان رسیدگی به شکایت نیز محدود و مشخص بوده است.

در کتاب **ماتیگان هزار داستان** مذکور است که روزی در راه دادگستری، پنج بانو به یکی از مشاوران قضایی برخوردند و از او سؤالاتی درباره ضمانت و رهن کردند.»

از این گفته چنین پیداست که در این عهد عده‌یی از تحصیل کرده های حقوق به شغل مشاوره قضایی اشتغال داشته اند.

در انطباق کفرها با جرایم، جرح و تعدیل هایی صورت گرفته بود، اما اساس بر همان مبنای عهد باستان بود با این تفاوت که مجازات خیانتکاران و فراریان از جنگ سنگین تر شده بود و حتی گاه خانواده های خیانتکاران در اثر عدم تماس مردم و دوری همگان از آنان در وضع اجتماعی بسیار دشوار و غیر قابل تحملی قرار داشته و در زمره فراموش شدگان محسوب شده و بتدریج از میان میرفته اند. چگونگی داوری و آموزش قضائی در ایران باستان بطور اعم و در دوران ساسانیان بطور اخص احتیاج به تحقیق مفصلتر با کمک تجزیه و تحلیل عمیقتر اوضاع اجتماعی آن دوران دارد، که امید است در آینده توفیق حاصل شود.



«کیخسرو» در کوههای فارس

گمان می‌برم نیازچندانی به تأکید بر اهمیت پیوند بسیاری از مثنی‌های ادبی و هنری فارسی با فرهنگ و ادب توده این سرزمین که امروزه آن را «فولکلور» یا «فرهنگ عامه» یا «فرهنگ مردم» می‌نامند، نباشد.

در طول سده‌های گذشته، در گسترده میهن فراخ دامن ما، مردم ذاتاً با ذوق و ادراک این مرزوبوم که غالباً از سواد و مکتب و معلم رسمی برخوردار نبوده و یا بهره‌ای اندک داشته‌اند، مثنی‌های ادبی و هنری فارسی را از راه نشستن پای سخن نقالان و سخنوران در قهوه‌خانه‌ها و میدانهای روستاها و شهرها یا منبر سخنگویان و واعظان مذهبی و چه بسا در کانون خانواده و سیاه چادر قبیله شنیده‌اند و به مفهوم دقیق کلمه، بیشتر و بهتر از روشنفکر مدرسد رفته و کتاب خوانده‌امروزی، با این داستانهای جاودانه در آمیخته و زندگی کرده‌اند.

بسیاری از داستانهای مشهور ادبی و هنری ما، از دیرباز روایت‌های گوناگون شفاهی و سینه به سینه‌ای در میان مردم نواحی مختلف ایران و همسایگان فارسی زبان و ایرانی فرهنگ مادر دارد که در دوران ما برای نخستین بار از سوی برخی از پژوهشگران و فرهنگ‌شناسان دلسوز، کوششهایی در راه گردآوری و بازشناسی آنها بعمل آمده است.

«شاهنامه» اثر جاویدان سخنور و هنرمند بزرگ توس از این حیث در میان مثنی‌های ادبی و هنری ما پایگاه و ویژه‌ای دارد و می‌توان باطمینان خاطر گفت که بیشترین توفیق را در پیوند با فرهنگ مردم یافته است.

در این گفتار، به اهمیت عظیم کار نقالان - به گفته «شاهرخ مسکوب» - خادمان بی‌نام و نشان شاهنامه - و دیگر موارد نقل و گسترش داستانهای حماسه بزرگ

ایرانیان اشاره نمی‌کنم که در این باره اندکی نوشته‌اند و بسیارها باید نوشت. ناگزیر دامن سخن را فراهم می‌آورم و به سرزمین فارس و به میان یکی از طایفه‌های چادر نشین این ناحیه می‌روم تا پژواک آوای سخنور توس و چکا - چاک مهیب شمشیرها و غرش زهره دران کوسهای پهلوانان سترک شاهنامه را از پس پردهٔ سترقرون، از دل صخره‌های کوه «دنا» بشنوم.

طایفه «فارسی مدان» یکی از طوایف ایل قشقایی است که بهار و تابستان را در دره‌ها و گردنه‌ها و دامنه‌های کوه بلند «دنا» می‌گذرانند. مردم این طایفه، همانند دیگر تیره‌ها و خاندانهای قشقایی به گونه‌ای از زبان ترکی سخن می‌گویند، اما آداب و رسوم و فرهنگ آنان کاملاً ایرانی است و در حالی که غالباً برای ادای مقصود و بیان مطالب روزمره به زبان فارسی توانائی چندانی ندارند. وقتی از هیاهوی گوسفندان و سگان و خستگی کوهنوردیهای روزانه در گوشه سیاه چادر و گرداگرد اجاق خانوادگی می‌آسایند و مجلس شاهنامه خوانی برپا می‌کنند، همه سر تا پا گوشند، و نه گوش سر که گوش جان و دل، و چه بسا آنقدر شیفته و مستغرق در داستان که در نیمه راه خواندن شاهنامه، سخن در میان سخن می‌آورند و بالهجه‌ای نیمه ترکی، نیمه فارسی به تفسیر و شرح و نقل روایت‌های گوناگون داستان مورد بحث می‌پردازند.

هر چه از شور و گرمی نشستهای شاهنامه خوانی این مردم ساده کوه نشین گفته شود، کم است و نمی‌تواند ترجمان واقعی آن حال باشد. از کودک هفت - هشت ساله تا پیر فرتوت هشتاد نود ساله، همه و همه با شاهنامه و پهلوانان دمسازند و دلاوریها و مردانگیها و حتی سخنان پهلوانان دیرینه سال شاهنامه، تکیه گاه فکری و روحی آنهاست. مادری پنجاه و چند ساله، صاحب نه فرزند برومند که کوچکترین آنها هشت سالی دارد، با سیمائی غرور آمیز که یاد آور چهرهٔ زنان شاهنامه است، می‌گوید که بیشتر داستانهای شاهنامه را در دوران کودکی فرزندانش به عنوان لالائی شبانه برای آنان خوانده است. پیر مردی هفتاد ساله،

سرگذشت پهلوانان و جنگاوران را بدان گونه گرم و دلچسب برایت باز گوئی -
 کند که گوئی خود شاهد و ناظر پهنه های رزم و درگیری های گند آوران بوده است
 و از این دست فزون و فراوان می توانی بینی و بشنوی.

«کیخسرو» پسر «سیاوش» و «فرنگیس»، شاه و سردار و پهلوان و مرد سرنواشت
 ایرانیان، یکی از درخشان ترین و اصیل ترین چهره ها در حماسه ملی ماست. مقدمه و
 متن زندگی و کردار این پهلوان سرآمد، بخش بزرگی از اسطوره ها و افسانه های
 کهن ایرانی را در بر میگیرد. در این گفتار، دو داستان، یکی از آغاز فرمانروائی و
 دیگری از واپسین روزهای زندگی کیخسرو در جهان و بازتاب این داستانها در
 میان چادر نشینان «دنا» مورد اشاره قرار میگیرد.

در «شاهنامه» هنگامی که «گیو» و «کیخسرو» از توران زمین به ایران
 می آیند و «کاووس» بر آن است تا فرمانروائی یکصد و پنجاه ساله خویش را پایان
 بخشد و نبیره جوانمرد و پهلوان خویش را بر تخت فرمانروائی ایران بنشاند،
 «فریبرز» و پسر «کاووس» و عموی «کیخسرو» بنابه و سوسه و تحریک «توس» پهلوان،
 دعوی سزاواری برای شاهی میکند و چون کار کشمکش بالا میگیرد، «کاووس»
 گشودن «دژ بهمن» را که در چنگ «اهریمن» و دستیاران اوست، شرط رسیدن
 به فرمانروائی قرار می دهد:

«دو فرزند ما را کنون بر دو خیل	بباید شدن تا در اردبیل»
«به مرزی که آنجا دژ بهمن است	همه ساله پر خاش آهر من است»
«به رنج است ز آهر من آتش پرست	نباشد بدان مرز کس را نشست»
«از یشان یکی کان بگیرد به تیغ	ندارم از او تحت شاهی دریغ»

(شاهنامه، چاپ شوروی - ج ۳ - ص ۲۴۱)

«فریبرز» و «توس» برای گشودن آن دژ سترگ لشکر می کشند، اما پس از گشت
 و گذاری بی سرانجام، ناکام باز میگردند:

« به پا اندرون کرده زرينه كفش »
 « به پيش اندرون توس و پيل و سپاه »
 « زمين همچو آتش همي بردميد »
 « به تندی سوي دژ نهادند روي »
 « ندیدند جنگ هوا كس روا »
 « میان زره مرد جنگي بسوخت »
 « هوا دام آهرمن سرکش است »
 « به چيزي چو آيد به دشت نبرد »
 « بكوشد كه آرد به چيزي گزند »
 « ز آتش كسي را دل ای شاه نيست »
 « تن بارکش بر فروزد همي »
 « به دیده ندیدند جای درش »
 « نيامد بر از رنج راه دراز »

(شاهنامه ، چاپ شوروي-ج ۳-ص ۲۴۳)

آنگاه نوبت به « كيخسرو » مي رسد كه همراه « گيو » و « گودرز » و ديگر
 پهلوانان با سپاهي رهسپار دژ مي شود و پس از جنگي سخت ، دژ را مي گشايد و
 پيروزمند بر تخت شاهی مي نشيند :

بر پير گودرز كشوادگان
 نيارست رفتن بر دژ فراز
 بيايد سپاه جهاندار نو
 نهاد از بر پيل و بستند بار
 به پا اندرون کرده زرينه كفش
 به سربرش تاجي و گريزي به دست
 به زر اندرون نقش کرده گهر

« بشد توس با كاوياني درفش »
 « فريبرز كاووس در قليبگاه »
 « چو نزديك بهمن دژاندر رسيد »
 « بشد توس با لشكري جنگگوي »
 « سر باره دژ بيد اندر هوا »
 « سنانها ز گرمي همي بر فروخت »
 « جهان سربسركفتي از آتش است »
 « سپهبد فريبرز را گفت : مرد ، »
 « به گرزگران و به تيغ و كمند »
 « به پيرامن دژ يكي راه نيست »
 « ميان زير جوشن بسوزد همي »
 « بگشتند يك هفته گرد اندرش »
 « بنوميدي از جنگ گشتند باز »

« چو آگاهي آمد به آزادگان »
 « كه توس و فريبرز گشتند باز »
 « بياراست پيلان و برخاست غو »
 « يكي تخت زرین زبرجد نگار »
 « به گرد اندرش با درفش بنفش »
 « جهانجوي بر تخت زرین نشست »
 « دو ياره ز ياقوت و طوقی بزر »

«همی رفت لشکر گروها گروه
 «چو نزدیک دژ شد همی برنشت
 «نویسنده‌ای، خواست بر پشت زین
 «ز عنبر نوشتند بر پهلوی
 «که این نامه از بنده کردگار
 «که از بند آهرمن بد بجست
 «که اویست جاوید برتر خدای
 «خداوند بهرام و کیوان و هور
 که از سم اسبان زمین شد چو کوه»
 بپوشید درع و میان را بیست»
 یکی نامه فرمود با آفرین»
 چنان چون بود نامه خسروی»
 جهانجوی کیخسرو نامدار»
 به یزدان زدا از هر بدی پاک دست»
 خداوند نیکی ده و رهنمای»
 خداوند فر و خداوند زور»
 (شاهنامه، چاپ شوروی- ج ۳ - ص ۷-۲۴۴)

در این قسمت از ابیات شاهنامه که تمام آن بعلت طول سخن یاد نشد حماسه سرای توس، جای دژ بهمن را در نزدیکی اردبیل می‌داند و آن را با محل آتشکده آذر گشنسب یکی می‌شمارد. می‌دانیم که محل تاریخی آذر گشنسب که ویرانه‌های آن تا به امروز باقی مانده، شهر باستانی «شیز» (تخت سلیمان کنونی) در نزدیکی دریایچه ارومیه (رضائیه کنونی) است که البته نمی‌تواند با «در اردبیل» شاهنامه تطبیق دقیق داشته باشد. اما با آنکه تسامح و با در نظر گرفتن افسانه گونگی فاصله‌ها و ابعاد جغرافیائی در شاهنامه، می‌توان گفت که به هر حال «دژ بهمن» در افسانه شاهنامه و آذر گشنسب در افسانه و تاریخ، هر دو در آذربایجان بوده است. (۱)

حال ببینیم که داستان گشودن «دژ بهمن» را چادر نشینان و روستائیان سرزمین فارس چگونه به زادبوم خود نسبت داده و بازسازی کرده و از آن افسانه پر شور پهلوانی، داستانی نیمه پهلوانی و نیمه غنائی به شیوه معمول داستانپردازی

(۱) حمزه اصفهانی می‌گوید: «در اخبار ایرانیان آمده است که کیخسرو را گفتند که در میانته انتهای فارس و آغاز اصفهان کوه سرخی بنام کوشید است و در آنجا اژدهائی است که بر کشتزارها و آدمیان تسلط یافته. وی بامردان خود بدانجا رفت و اژدها را کشت و آتشکده‌ای بر کوه بنیاد نهاد که به آتش کوشید معروف شد.» (تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۳۶)

سده‌های میانه پرداخته‌اند.

روستای «قلعه مختارخان» در دره‌ای از رشته کوه‌های پیوسته به دامنه «دنا» قرار دارد و باریکه آبگیر و چشمه سار و مرغزار میان این دره را مردم محل «گود بهمن زاد» می‌خوانند. بر فراز یکی از کوهپایه‌های شمالی این روستا، در فاصله‌ای حدود یک ساعت راه با اسب، بازمانده‌های آبادی و دژی وجود دارد که نزد مردم محل به نام «دژ بهمن پادشاه» مشهور است. در این محل گذشته از چند سنگ نوشته دوران دسترس که به خط پهلوی نگاشته شده است، بازمانده سفالها و ظرفهای بلورین در میان سنگ و خاک کوه به چشم می‌خورد و به هر حال از دیدگاه باستانشناسی می‌تواند جالب توجه باشد و من نمی‌دانم که آیا تاکنون کوششی در راه شناخت آثار بازمانده در این ناحیه بعمل آمده است یا نه؟

اهالی روستای قلعه مختارخان و دیگر مردم آن نواحی، داستان «دژ بهمن» را که شرح آن در شاهنامه آمده است بدون ذکری از شکست توس و فریبرز و مسئله رقابت بر سر دست یافتن به پادشاهی ایران میان توس و فریبرز از یکسو و کیخسرو از سوی دیگر، بدین محل نسبت می‌دهند و در روایتشان کیخسرو را - البته به گونه یک شاه تاریخی - روانه این دژ می‌سازند.

بهرتر است روایت را از زبان «میرزا یعقوب محمدی» پیرمردی از اهالی روستای «قلعه مختارخان» بشنویم:

«عرض کنم در موضوع دژ بهمن پادشاه، این یک قلعه دوری بوده و عده‌ای داشته. البته می‌رفتند مال دنیا را یغما می‌کردند و می‌آوردند در این کوه و گذرون می‌کردند و هیشکی هم بش فایق نمی‌اومد. عرض شود به حضور مبارک، اونچه کیون کشیدند دورش، علاجی نشد تا زمان کیخسرو که از این گود بهمن زاد اردوئی کشید که این قلعه را بگیره و بهمن پادشاه را تلف کنه. البته مدت مدیدی این جا نشستند و اینم سحر و جادو می‌کرد. جنگ تا وسون، برف و بارون و هلو و تیفون می‌اومد و این اردو را تلف می‌کرد. بعداً اینا خیلی زیاد معطل شدند و گشنگی

خوردند واسبا وقاطر اشونا کشتند و خوردند و هر ریشه علفی پیدا می کردند، می خوردند تا به شبی البته به زنی بهمن پادشاه داشت که این زن جای خوابش سر مینه بهمن پادشاه بود و این شب کی خسرو را در عالم خواب می بیند و ندیده عاشقش می شه و فردا که می شه می یاد یساول و قراول و انباردار و اینا، همه را می بیند و میگه که من به نذری دارم، به خوابی دیدم و به نذر بزرگی دارم. شما به بیس من، سی من آرد خمیر بکنین و به کماج بزرگی بکنین که این کماج تقریباً بیس من سنگ شا باشه و شیش روز هفت روز این کماجا این رواون رو بکنین تا خب خشک بریز بشه. این اردو گشنه به، من می خوام در این کویم بره دومن، برا این که خواب دیدم. اینا گشنن بخورند تا نذر من قبول بشه.

اینما میرن و به بیس من آرد، انباردار کماج می کنه و تقریباً یک ماه آتیش می کنه و این رواون رو و خب خشک بریز می کنه و از این کوپرتاب می کنه و می یاد پائین. البته این کماج داغون می شه از این پناهی دژ. فرداش به نفر آدم گشنه بوده، می گشته برای به ریشه علفی، خوبی بدی که پیدا بکنه بخوره، می رسه به جائی به تیکه بزرگیشا می بیند، ورمی داره و میره خدمت شا و عرض می کنه که قربان تصدقتم، من از این پناهی رفتم، این کماجا دیدم. شا میفرمایه که خیر شما نخورین، شاید اینا زهر آلود کرده باشن. یک تازی را و لانسبت میگه جار میزنن میان و به تیکه از این میدن میخوره. این تازی هیچ عیب نمیکنه. کماجا داغون می کنن و هر که به لقمه شاور میداره. بعداً این عده بلن می شن و می گردن و هر کی به پره ای پیدا می کنه. سبت عرض نکردم، البته زن بهمن پادشا به نامه ای می نویسه و در میون این کماج پاکت می کنه، همون وقت که خمیر بوده، در میونی این کماج البته میگذاره. به نفر آدم پیدا می کنه و اون پره میونشا میاره و داغون می کنن تا هر کسی بخوره. به پاکتی توش در میاد. پاکتا در میان، میدن دس کیخسرو، می بیند به زن توش نوشته که من ندیده عاشق توشدم، اگر که تو اظهار مرحمتی داشته باشی که منابگیری، من قلعه را دس میدم و بهمن پادشا رم دس میدم

و در جوابی این نامه هم بفوری به من بنویس اگر که صلاح دیدی تا من قراول و
یساول را غدن بکنم راه را باز کنن و نامه را به دسم برسونن و بعداً من قلعه را
در دس بگیرم .

کیخسرو هم یه نامه ای مینویسه و پاکت میکنه و میده شب میبرن پای
دروازه دژ و خلاصه نامه را می رمونن به حرم بهمن پادشا. حرم بهمن پادشا
میخونه و دستور میده که فردا شب ده پهلوان از دروازه دژ بیان بالا. راهم بیابونه
بیان در اتاق بهمن پادشا، اونا بگیرن. شب ده نفر پهلوان بلند می شن و دوطلب
علی را یادمی کنن و میرن سر کوه و عرض کنن بهمن پادشا را در رختخواب میگیرن.
همون شب بهمن پادشا وزن را میارن پائین. بهمن پادشا را که همون ساعت تلف
میکنن وزن فردا میگه ای شهنشاه الوعده وفا و شما قولی به مادادین و ما یا عقد
یا هر جوری باشه البته باید به مطلب برسیم. کیخسرو میفرمایه که خیلی خب شما
راحت باشین تا امشب. شب زن را میبرن تویه چادری می نشونن و کیخسرو هم
میره پهلوش می نشینه. عارضم به خدمتت، زن دوری میکنه و بلن میشه میره اون
طرف چادر می نشینه. کیخسرو میگه ای زن تو که عاشق من بودی، دوری میکنی؟
میگه بله ما جام سر سینه بهمن پادشا بود و حالیه هم باید شما قول بدین که جای
خوابم سر سینه شما باشه. میفرمایه که خیلی خب. پس اگر که این جوره امشب
راحت باش تا فردا تکلیفتا معین کنم. فردا که میشه هی میکنه زن را میارن و دو تا
قاطر چموش زین میکنن و دو نفر آدم سوار میشن و یه پای زن را می بندن به این
قاطر و یه پاش را به اون قاطر و میگه این را ببرین تا بابا شیخ احمد (۱) و بر گردونین.
اون دو تا سوار هی میکنن و میرن و هرتیکه ای از گوشت زن دم سنگی میره و هیچ،
قلعه را هم پهلوانا کشیدن و رمیدند (۲) و رفتند پائین و عرض کنن مالشونم
یغما کردند و دنیا خاموش شد و نه ابری بود و نه جادوئی بود و نه برفی بود

(۱) محلی است در سمت شرقی روستای قلعه مختار خان.

(۲) رمبانیدن: خراب کردن و فرو ریختن

بنابه روایت «شاهنامه»، کیخسرو پس از دست یافتن بر همه دشمنان و کشتن افراسیاب دشمن دیرینه ایرانیان و بازستاندن کین سیاوش از او، ناگهان دچار تشویش خاطر می شود که مبادا در اوج پیروزی و قدرت، دچار خوی اهریمنی شود و راه کزی و ناسپاسی به یزدان را در پیش گیرد:

« پراندیشه شد مایه ور جان شاه از آن رفتن کار و آن دستگاه »
 « همی گفت ویران و آباد بوم زچین وزهند و ز توران و روم »
 « هم از خاوران تا در باختر زکوه و بیابان و، و ز خشک وتر »
 « سراسر زبندخواه کردم تهی مرا گشت فرمان و گاه مهی »
 « جهان از بد اندیش بی بیم شد دل اهرمن زین به دو نیم شد »

(۳) - بی مناسبت نیست یادآوری شود که هسته اصلی این افسانه یعنی خیانت زن پادشاه به شوهر و عاشق شدن به دشمن و سرانجام به قتل رسیدن، در افسانه های نیمه تاریخی دیگر نیز همانند دارد. از آن جمله است سقوط «هتره» (شهر کوچکی در جنوب نینوا) قدیم که منابع عربی آنرا «الحضر» نوشته اند). گویند دختر شاه هتره عاشق شاپور اول شاه ساسانی شد و دروازه شهر را به روی او باز کرد و شاه ایران راضی شد که با او ازدواج کند. که شب عروسی، دختر مینالید و به خواب نرفت. صبح روز بعد، در زیر بالش او برگ موردی یافتند که معلوم شد سبب درد ورنج او بوده است. شاه از این احساس لطیف او در شگفتی شد و پرسید پدرت به تو چه غذائی میداد؟ دختر گفت مغز زرده تخم مرغ و سرشیر و عسل و بهترین شراب.

شاپور گفت نسبت به کسی که در تربیت تو این قدر رنج برده و ترا با این ناز و نعمت پرورش داده و همین محبت خویش ساخته، عجب پاداش دادی! از آن میترسم که از تو به من همان رسد که به او رسید. پس فرمان داد گیسوان دختر را به دم اسب سرکش ببندند و اسب را در صحرائی پراز خار و سنگ بدوانند تا هلاک شود.

از منابع شرقی، ثعالبی (چاپ زتنبرگ، ص ۹۲) و مسعودی (مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۴) افسانه را بدین گونه آورده اند. دیگر مصنفان ایرانی و عرب، بجای شاپور اول، اردشیر اول یا شاپور دوم را قهرمان حکایت دانسته اند. (کابریلی، مطالعات شرقی، ج ۱۳، ص ۲۰۹) آندرسن در قصه شاهزاده خانم روی نخود، واقعه آخر قصه را آورده، اما مجازات و حشتناک را ذکر نکرده است. کریستن سن در قصه شاهزاده خانم روی برگ مورد و شاهزاده خانم روی نخود (AO، ج ۱۴، ص ۵۷-۲۴۱) این افسانه را آورده است.

(ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۵-۲۴۴)

« یززدان همه آرزو یافتم
 « روانم نباید که آرد منی
 « شوم همچو ضحاک تازی و جم
 « به يك سوچو کاووس دارم نیا
 « چو کاووس و چون جادو افراسیاب
 « به یزدان شوم يك زمان ناسپاس
 « ز من بگسلد فوة ایزدی
 « از آن پس بر آن تیرگی بگذرم
 وگر دل همه سوی کین تافتم
 بداندیشی و کیش آهرمنی
 که باسلم و تور اندر آیم به زم
 دگر سوچو توران پراز کیمیا
 که جز روی کژی ندیدی به خواب
 به روشن روان اند آرم هراس
 گر آیم به کژی و راه بدی
 به خاك اندر آید سر و افسرم
 (شاهنامه، چاپ شوروی - د-ج - ۰ - ص ۸۰ - ۳۷۹)

آنگاه روی از همه کسان می پوشد و در تنهائی به نماز و نیایش آفریدگار
 جهان می ایستد و راه رهائی و ایمنی از خوی اهریمنی و خود کامگی را می جوید.
 پس پهلوانان را به درگاه می خواند و راز دل با آنان در میان می گذارد و آنان را
 از آهنگ خویش که ترك این جهان خاکی و سرای ناپاکی و پیوستن به مینو و
 جهان بی آلاشیهاست، آگاه می سازد. پهلوانان عزم شاه را با اندوه و دریغ
 می پذیرند و برای بازداشتن وی از ترك جهان، بسیاری کوشند و چون نتیجه ای
 نمی گیرند، گیور را به دنبال زال ورستم می فرستند تا مگر از کوشش و خواهش
 آن دو پهلوان کهن، شاه رام شود و دل از آن آهنگ بگرداند. پهلوانان و سرداران
 بزرگ، همنوا بانگ بر می دارند:

«اگر غم ز دریاست، خشکی کنیم
 «وگر کوه باشد زبن بر کنیم
 «وگر چاره این بر آید به گنج
 «همه پاسبانان گنج توایم
 همه چادر خاك مشکی کنیم
 به خنجر دل دشمنان بشکنیم
 نبیند ز گنج درم نیز رنج
 پراز درد، گریان ز رنج توایم
 (شاهنامه، چاپ شوروی - ص ۳۸۷)

اما کبخسرو عزم جزم کرده است و هیچ امری خلل در عزم او وارد نمی -

آورد. سرانجام نماز و نیایش کیخسرو بدانجا می‌رسد که شبی ایزد سروش در خواب، راه رهائی را بدو می‌نماید:

«چنان دید در خواب، کورابگوش نهفته بگفتی خجسته سروش»
«که ای شاه نیک اختر و نیک بخت بسودی بسی یاره و تاج و نخت»
«اگر زین جهان تیز بشتافتی کنون آنچه جستی همه یافتی»
به همسایگی داور پاک، جای بیابی، بدین تیرگی در مپای»

(شاهنامه، چاپ شوروی-ج ۵- ص ۳۸۸)

پس آنگاه کیخسرو پهلوانان و بزرگان را گردمی‌آورد، همه گنج و دارائی و خواسته را بدیشان می‌بخشد و لهراسب را به جانشینی خود برمی‌گزیند و بعد از بدرود با سرداران و کسان خویش، راهی کوهساری می‌شود و در آنجا ناپدید می‌گردد و به جهان دیگر می‌رود. پهلوانان بزرگ بر آن میشوند تا او را همراهی کنند، لیکن کیخسرو آنان را از این کاریزمیدارد و از سختی راه و دشواری کاریاد میکند. برخی از پهلوانان برمیگردند، اما توس و گیو و بیژن و فریبرز پا به فشاری میکنند و همراه شاه می‌روند تا آن که پس از یک شبانه روزه کنار چشمه‌ای می‌رسند و شب را در آنجا می‌گذرانند و کیخسرو بدانان می‌گوید که هنگام دمیدن خورشید، لحظه جدائی ما فرا می‌رسد. شما باز گردید زیرا توفانی برپا خواهد شد و برف همه جا را خواهد پوشاند و شمارا گمراه خواهد ساخت. اما آنان باز نمی‌گردند. هنگام بامداد، شاه ناپدید می‌شود: (۱)

«چو از کوه خورشید سر بر کشید ز چشم مهان شاه شد ناپدید»
«بودند زان جایگه شاه جوی به ریگ بیابان نهادند روی»

(۱) - دارمستتر، افسانه به کوه رفتن کیخسرو و جنگجویان وی را با یکی از وقایع حماسه معروف هندیهایارانا مقایسه کرده است. در این حماسه، یوژیشدهیره (Yusivthira) از جهان بیزار می‌شود و پس از تعیین جانشین خود، با چهار برادرش به دامنه‌های هیمالیاروی می‌آورند. همراهان او، یکی پس از دیگری در راه از پای در می‌آیند و تنها خود او و سگ با وفایش که همان ذرمه (Sarma) یا «رامتی» است موفق میشوند به بهشت گام بگذارند.

J. Darmesteter : Zend-Ayesta, 11, P. 661, note 29

« ز خسرو ندیدند جائی نشان
 همه تنگ دل گشته و تافته
 و خروشان بدان چشمه باز آمدند
 و بر آن آب هر کس که آمد فرود
 زره بازگشتند چون بیهشان
 مبرده زمین ، شاه نا یافته
 پراز غم دل و با گداز آمدند
 همی داد شاه جهان را درود»

(شاهنامه چاپ شوروی-ج ۵-ص ۴۱۳)

آنگاه، پهلوانان نومید و خسته و کوفته، می روند تا چیزی بخورند
 و بیاسایند :

«وزان پس بخوردند چیزی که بود
 هم آن گه برآمد یکی باد و ابر
 چو برف از زمین بادبان برکشید
 و یکایک به برف اندرون ماندند
 زمانی تپیدند در زیر برف
 و نماند ایچ کس را از ایشان توان
 ز خوردن سوی خواب رفتند زوده
 هوا گشت برسان چشم هژبر
 بند نیزه نامداران پدید
 ندانم بدانجای چون ماندند
 یکی چاه شد کنده هر سوی ژرف
 برآمد به فرجام شیرین روان»

(شاهنامه ، چاپ شوروی ، ج ۵-ص ۱۵-۴۱۴)

بدینسان، افسانه شگفت کیخسرو و پهلوانان وفاداروی در فضای ابر آگین
 و در میان برف و بوران کوهستان پایان می پذیرد. در شاهنامه (و تا آنجا که من
 می دانم در دیگر منابع) هیچ گونه اشاره ای به نام و محل کوهی که کیخسرو و
 پهلوانانش بدان می روند، نرفته است، اما مردم روستائی و چادر نشینان دامنه-
 های دنا این افسانه را تماماً به سرزمین خود نسبت می دهند و رد پای کیخسرو و
 یارانش را گام به گام در کوهها و دره ها و در کنار چشمه ها و دهانه غارها دنبال
 می کنند و چنان به شرح داستان می پردازند که انگار حادثه ای تاریخی و نزدیک
 بوده است و خود یا پدران نزدیکشان شاهد عینی آن بوده اند. برآستی در کمتر
 موردی می توان یک افسانه یا داستان ادبی و هنری را سراغ داشت که بدین

گونه در زندگی مردم نفوذ کرده باشد. (۱)

خلاصه آنچه مردم ناحیه «دنا» از پیرو جوان درمورد این افسانه میگویند، به شرح زیر است :

کیخسرو بر اثر رؤیائی که سه شب پی در پی می بیند و در آن رؤیا به وی میگویند که پادشاهی را به لهراسب واگذارد و ترك جهان گوید، بازبده سپاهیان و پهلوانان خویش از «سی سخت» (محلّی است در ناحیه کهگیلویه) که نام آن از نام سی تن از پهلوانان سترك و سخت کوش درگاه کیخسرو گرفته شده است، حرکت میکنند. در نقطه ای از راه، سپاهیان وی ته مانده توبره ها و کوله بارهای خود را بر زمین می ریزند و از آن ته مانده ها تلی ایجاد می شود که تا به امروز به نام «تل خسرو» شهرت دارد. از آنجا به جائی در کوه دنا میرسند که امروز به نام سنگ بردشاه یا سنگ شاه مشهور است. بر روی این سنگ، کیخسرو و همراهانش درنگ می کنند و می آسایند و کیخسرو بدانان میگوید من رهسپار گردنه بیژنم و شما دیگر از عقب من میآئید. اما پهلوانان اصرار زیاد می کنند و سرانجام چهارتن از آنان (بیژن و گیو و توس و فریبرز) همراه او میروند. در گردنه بیژن (راه کوهستانی میان دامنه های شمالی دنا و ناحیه کهگیلویه و بویراحمدی) در کنار چشمه ای می ایستند. ناگهان کیخسرو به پهلوانان میگوید به پشت سر خود نگاه کنید ببینید چه خبر است. چون نگاه می کنند و روی برمیگردانند، اثری از کیخسرو نمی بینند. حیران می مانند و هر يك از آنان می گوید چه کنم؟ و از آنجا نام آن چشمه میشود چشمه چه کنم که تا به امروز در بلندترین نقطه گردنه بیژن هست. کیخسرو بار دیگر پدیدار می شود و به پهلوانان میگوید شما برگردید

(۱) یکی دیگر از نشانه های پیوند عمیق مردم این نواحی با افسانه های کهن ایرانی، آئین - سوگواری سالیان مردم کهگیلویه و بویراحمدی برای سیاوش است به نام «سووشون» که تا روزگاره پادارمانده و یادآور اشاره نرشخی صاحب تاریخ بخارا است که میگوید مردم بخارا را در سوگ سیاوش سرودهاست به نام کین سیاوش و قوالان آنرا کریستن مغان خوانند و نیز در لرستان سرودهای محلّی بنام کین سیاوش هست.

زیرامن ناپدید خواهم شد و این بار دیگر نخواهم آمد و شما هرگز مرا نخواهید دید. پهلوانان از بازگشتن سرمی پیچند و کیخسرو ناپدید می شود. وقتی دیری میگذرد و نشانی از شاه نمی بینند، سخت در شگفتی میمانند و هر کس میپرسد کجاست؟ به آسمان رفت؟ از این رو، راهی که از گردنه بیژن به سوی روستای خفر می رود تا به امروز **راه آسمانی** خوانده میشود زیرا کیخسرو آخرین بار از آن راه رفته است. سرانجام پهلوانان، ردپای اسب کیخسرو را تا غاری که در نزدیکی خفر قرار دارد و امروزه به نام **غار کیخسرو** خوانده میشود، دنبال میکنند و آخرین نشانه سم اسب را در دهانه غار میجویند و دیگر بکلی از یافتن کیخسرو نومید میشوند و پس از سرگردانی در کوه سرانجام در بوران و برف شدید به دام می افتند و راه به جایی نمیرند و در زیر برف مدفون میشوند.

امارت و فرمانروائی بنی عیار در غرب ایران

از سال ۳۸۰ هجری تا سال ۵۱۰ هجری

بنام یزدان بخشنده مهربان

این گفتار، پیرامون سرداران کرد بنی عیار شاذنجانی است که از تاریخ ۳۸۰ هجری قمری تا سال ۵۱۰ هجری فرمانروائی سرزمینی شامل مناطق (کرمنشاه، حلوان - شهرزور - داقوق - دسکره - مندلیج - نعمانیه) را در تصرف داشته‌اند. چون تاریخ نویسان در مورد ضبط اسم این خانواده، و یا واضحتر بگوییم درباره ضبط واژه عیار روایات مختلفه آورده‌اند، لازم است در آغاز در این مورد توضیحی داده شود.

مورخ نامی کرد، عربی زبان، «ابن الاثیر» در کتاب «الکامل» در مبحث حوادث سال ۳۹۷ هجری، و بعد از آن، نام این خانواده را «عناز» بانون وزاء منقوطه ضبط نموده است که صیغه مبالغه واره (عنز) است و معنی آن «صاحب بز» و «بز فروش» است.

و «سعید پاشای دیاربکری» در کتاب «مرآت العبر» که آنرا بزبان ترکی تألیف کرده است نام این خانواده را (عنان) ثبت کرده است، که صیغه مبالغه (عن) است، و بمعنی پشتناز و سبق گیرنده میباشد.

ولی «مستوفی قزوینی» که بمنطقه فرمانروائی «بنی عیار» نزدیکتر بوده - است و بتاریخ ایشان آشناتر، در کتاب «تاریخ گزیده» خود که آنرا بزبان

فارسی نگاشته است، اسم این خانواده را « بنی عیار » ضبط کرده است، با (باء) و (راء) .

و مورخ گرانقدر کرد^۱ (امیر شرف خان بدلیسی) نیز در کتاب « شرفنامه » که آنرا بزبان فارسی در تاریخ کرد نوشته است، وفصلی از آنرا بتاریخ این خانواده اختصاص داده است، اسم این خانواده را (بنی عیار) ذکر کرده است، و آنچه بنظر اینجانب و برخی دیگر از نویسندگان کرد، بواقع و حقیقت نزدیکتر می باشد آن است که صحیح اسم خانواده، « بنی عیار » است، نه « بنی عناز » و یا « بنی عنان » زیرا واژه (عیار) گرچه در عربی معانی مختلفه نیز داشته باشد، ولی چون در فارسی و در کردی بیشتر مصطلح است و بمعنی (چابک، داهی، و مکار) میباشد، و در بین کردها درازمنه قدیم شخصی به نام « بابا عمره عیار » وجود داشته است که میان کردان با کیاست و دهاء و حیل های سیاسی شناخته شده است، و نام او در بین کردان معروف است. گمان میرود که اسم خانواده، (بنی عیار) باشد.

تاریخ فرمانروائی بنی عیار:

راجع به تاریخ بنیاد فرمانروائی بنی عیار، در کتاب (شرفنامه) آمده است «ابوالفتح محمد پسر عیار» زمام امور و فرمانروائی «حلوان» را در تصرف داشته است، و مدت بیست سال تمام حکومت کرده است. او از یکی از ایالات کرد است و گرچه برخی از مورخین خانواده «بنی عیار» را جزئی از خانواده «آل حسنویه - برزیکانی» فرمانروایان «دینور» و «شهرزول» پنداشته اند، ولی ایشان با خانواده (حسنویه برزیکانی) رابطه خویشاوندی و قرابت نداشته اند و مرکز فرمانروائی (بنی - عیار) بارها (قومش) و بارها (شهرزول) بوده است. (۱)

در اینجا باید توضیح داده شود که شهر (حلوان) نزدیک (سرپل زهاب) کنونی بوده و امروز ویرانه های آن مشهود است. و شهر (دینور) نیز نزدیک به دهکده (دینور) کنونی ویرانه اش دیده میشود. اما (شهرزول) که منظور از

(۱) شرفنامه بدلیسی ترجمه عربی نگارنده - ص ۳۹

آن (شهرزور) است، ویرانه‌های آن، زیردریاچه (سد دربندی خان) مدفون است که در کردستان عراق، در استان سلیمانیه واقع است.

ابن الاثیر در (الکامل) در شرح حوادث سال ۳۹۷ هجری میگوید:

بعد از وفات (قلیج) که سمت پاسداری و حفاظت راه (خراسان) را داشت، (عمید الجیوش) نگهبانی راه خراسان را به (ابوالفتح پسر عناز) سپرد که دشمن (بدر بن حسویه) بود، بدر از این انتصاب بخشم آمد، و (ابوجعفر الحجاج) را نزد خود خواند، و گروه کثیری را زیر فرمان او نهاد که (امیر هندی پسر سعدی) و (ابوعیسی شادی پسر محمد) و (ورام پسر محمد) و غیره، که همگی کرد بودند، ضمن سپاه او بودند، و او را بفرماندهی این گروه، برای تصرف بغداد گسیل داشت. در این هنگام (امیر ابوالحسن علی بن مزید اسدی) نیز که از ملاقات با (سلطان بهاءالدوله آل بویه دیلمی) ناراضی برگشته بوده به این گروه ملحق شد، و تعداد قوای تحت تصرف (ابوجعفر الحجاج) به ده هزار نفر بالغ شد، و به (بغداد) حمله ور شدند، و در جایی که تا بغداد يك فرسنگ مانده بود خرگاه زدند و بغداد را مدت يك ماه محاصره کردند. ولی (ابوالفتح پسر عناز) توانست به یاری جمعی از سپاهیان ترك تابع «عمید الجیوش» «نائب الدوله» سلطان بهاءالدوله از بغداد دفاع نماید و شهر را حفاظت کند و سر تسلیم فرو نیاورد، پس از يك ماه گروه محاصره کننده متلاشی شدند. (ابوالحسن مزیدی) بشهر خود برگشت و (ابوجعفر الحجاج) و (ابوعیسی) راهی (حلوان) شدند. (۱)

در اینجا برای توضیح گفته میشود که خراسان امروز «خریسان» گفته میشود، و عرض از راه خراسان راهی است که تا کنون از (بغداد - بعقوبه - خانقین - حلوان، کرمشاه) به سوی تهران و (ری) میآید - و (بعقوبه) کنونی جانشین (خراسان) است. «سعید پاشای دیاربکری» میگوید: ابوالفتح محمد پسر عنان سردار یل «شاذنجان» بوده و سال ۳۸۱ هجری امارت و فرمانروائی «بنی عنان» را در (حلوان)

تأسیس کرده است و بیست سال تمام زمام امور فرمانروائی را به عهده داشته است. (۱)

و چنانکه از منطقه قلمرو تحت نفوذ خانواده «آل حسنویه» معلوم است، خانواده «بنی عیار» از فرمانروایان تابع «آل حسنویه» بوده اند ولی چون فکر استقلال را در سر داشته اند «بدر بن حسنویه» که فرمانروای غرب و جنوب ایران بوده، دستور داده است از قلمرو فرمانروائی خود رانده شوند، و کلیه مناطق تحت نفوذ ایشان اشغال شود. در این باره (ابن الاثیر) مینویسد: (بدر بن حسنویه) مناطق (حلوان) و (قمرمیسین) (کرمشاه) را بتصرف خود درآورده (ابوالفتح پسر عناز) بسوی (رافع بن محمد) شتافت و بسا و پناهانده شد (بدر) نامه ای به (رافع) نوشت و در آن دوستی قدیمی و روابط نیاکان هر دو طرف را یادآوری کرد و از اینکه دشمنش را پناه داده او را مورد سرزنش قرارداد و از او خواست که (ابوالفتح) را به وی تسلیم نماید، یا او را از خود براند. ولی (رافع) نپذیرفت. (بدر) از لجاجت او به خشم آمد و لشکری به جنگ او و تصرف ولایتش که در شرق دجله بود فرستاد، این لشکر مناطق تحت نفوذ (رافع) را اشغال و نهب و غارت کرد و سپس بخانه اودر (المطیره) حمله ور شد و منزلش را با آتش کشید و هستی او را تاراج نمودند، و بعد از آن به قلعه (البردان) تاختند که از استحکامات «رافع» بود و آنجا را نیز تصرف نمودند. در نتیجه «ابوالفتح پسر- عناز» روانه بغداد شد و بعمید الجیوش پناه برده «۲»

منظور از (عمید الجیوش) «ابوعلی حسن پسر ابو جعفر استاد هرمز» میباشد که در سال ۳۹۳ هجری از جانب «سلطان بهاء الدوله آل بویه دیلمی» پس از خلع «ابو جعفر الحجاج» به جای او در نیابت بغداد و به سمت (عمید الجیوش) وی منصوب شده بود.

(۱) - مرآت العبر - ج ۷ - ص ۳۷۴

(۲) - الکامل - (۹-۶۶)

و گرچه بنقل از (بدلیسی) مؤلف **شرفنامه** گفتیم که میان خانواده «حسنویه» - برزیکانی» و خانواده «عیاریه شاذنجان» صلهٔ قرابت و پیوستگی و خویشی نبوده است اما آنچه از نوشته «ابن الاثیر» برمیآید میان ایشان خویشاوندی بوده است، «بدر بن حسنویه» که فرمانروای غرب و جنوب ایران بوده با ایل «شاذنجان» مصاهرت داشته است، و در الکامل آمده است: «مادر «هلال بن بدر» از ایل «شاذنجان» بود... و «بدر»، «هلال» و مادرش رابعت اختلافی که با «هلال» داشت از خود رانده بود و هر دوی ایشان در میان احوالشان در بین ایل «شاذنجان» زندگی میکردند و «هلال» همیشه در صدد توطئه و شورش علیه پدرش بود. (۱) و گمان میرود که «بدر» بدین علت از «ابوالفتح محمد بن عیار» خشمگین شده باشد که از خالویان پسرش بوده و از او دفاع کرده باشد، و اختلاف میان «بدر» و ابوالفتح تا سال ۳۹۷ هجری ادامه داشته است.

ابن الاثیر در این مورد میگوید: «ابوالعباس بن واصل» صاحب و حاکم (بصره) میخواست منطقه «بطیحه» و «اهواز» را از تصرف عمال «بهاء الدوله» درآورد و از (بدر بن حسنویه) کمک خواست (بدر) لشکری مرکب از سه هزار سوار یکمک او فرستاد. (ابوالعباس) در برابر سپاه بی کران (بهاء الدوله) شکست خورد و مقاومت نتوانست کرد، و نه تنها در تصرف (بطیحه) و (اهواز) موفق نشد بلکه .. (بصره) را نیز از دست داد و پا به فرار نهاد و از راه (کوفه) از رود دجله عبور کرد تا به (بدر بن حسنویه) ملحق شود، هنگامی که به (خانقین) رسید (جعفر بن - عوام) نماینده (بدر) از او استقبال کرد و باو توصیه نمود که به سفر ادامه دهد و خانقین را ترک گوید و به (بدر) ملحق شود ولی (ابوالعباس) بعلت فسرط خستگی ماندن و استراحت را بر سفر ترجیح داد و در (خانقین) رحل اقامت انداخت، چون خبر ورودش به گوش «ابوالفتح بن عیار» رسید (خانقین) را محاصره کرد و (ابوالعباس) را دستگیر نمود و با خود پیش (عمید الجیوش) در بغداد برد عمید الجیوش

«ابوالعباس» را در تاریخ ۱۰ ماه صفر ۳۹۷ هجری به پیشگاه (سلطان بهاءالدوله) برد.. سلطان «بهاءالدوله» فوراً دستور داد که سرش را قطع و از بدن جدا کردند و به خوزستان و فارس برای تشهیر ببرند و در کوچه‌ها و خیابانها گردش داده و بمعرض تماشای مردم بگذارند.» (۱)

ولی بعد از سال ۳۹۷ هجری میان «ابوالفتح محمد بن عیار» و «بدر بن - حسنویه» صلح و آشتی بوقوع پیوست (ابن الاثیر) در این باره چنین میگوید: «بدر بن حسنویه» منطقه (صامغان) را به پسرش «هلال» سپرد، «هلال» چون تصرف منطقه را در دست گرفت شروع به نهب و غارت منطقه «شهرزور» کرد که تحت تصرف «ابن الماضی» نماینده پدرش «بدر» بود.. بدر از این دست درازی و تجاوز «هلال» نگران و ناراحت شد و به او اخطار کرد که دست از این تجاوزات بردارد ولی «هلال» نصیحت پدر را گوش نکرده لشکر فراوانی جمع نموده به «شهرزور» حمله کرد و منطقه را اشغال نمود، و «ابن الماضی» را کشت، «بدر» از خروج و مخالفت پسرش «هلال» سخت خشمگین شد و تصمیم بر تأدیب «هلال» گرفت و لشکری فراهم آورد که به او حمله کند، چون «هلال» از تحرکات لشکر پدرش مطلع شد با قوای بسیاری بمقابله پرداخت و در نزدیکی «دینور» لشکریان طرفین بهم رسیدند و جنگ سختی در گرفت چون «بدر» ببخل و امساک معروف بود و پسرش «هلال» به سخاوت و گشاده دستی موصوف، قوای «بدر» منصرف و متلاشی - گشت و کلا به پسرش «هلال» ملحق شدند و «بدر» شکست خورد و بدست پسر اسیر شد. اطرافیان «هلال» او را بقتل پدر تشویق نمودند ولی «هلال» بر تر از آن بود که سخنان مغرضان و مخالفان را درباره پدر عمل کند و خلاف گفته معاندین پیش پدر رفت و با او به گفتگو نشست و گفت: شما امیر ولایت بمانید، و بنده را به سرداری سپاه قبول بفرمائید.. «بدر بن حسنویه» در صورت ظاهر موافقت خود را نشان داد و به پسر خود «هلال» گفت بهتر آنست که خود امیر باشی و یکی از قلاع را برای من

ترك كنى كه در آنجا آرام زیسته به طاعت و عبادت مشغول شوم.. ولى در عین حال نامه هائی محرمانه به «ابوالفتح محمد بن عیار» صاحب «حلوان» و به «ابوعیسی - شاذی بن محمد» صاحب «آسا آباد» (اسدآباد) نوشت و از ایشان خواست که لشکر تعبیه کرده آماده حمله بمناطق تحت نفوذ «هلال» بشوند. «ابوالفتح محمد بن عیار» به قرمیسین (کرمشاه) حمله کرد و «ابوعیسی» به «سابورخواست» حمله ور شد و کلیه مهمات و تجهیزات و اثاثیه «هلال» را غارت کردند و سپس به طرف (نهاوند) راهی شدند که تحت تصرف «ابوبکر بن رافع» نماینده (هلال) بود ولى (هلال) با عزمی راسخ به تعقیب «ابوعیسی» پرداخت و از پشت باو حمله کرد، و چهارصد نفر از اتباع ویرا، که بیشترشان از دیالمه بودند و نود نفرشان از امرای بزرگ بودند، بکشت و «ابورافع» نیز «ابوعیسی» را دستگیر نموده به «هلال» سپرد.. در نتیجه «بدر» طلب کمک و یاری از «سلطان بهاءالدوله» نموده او وزیر خود «فخرالملک غالب» را با سپاهی به کمک او فرستاد.. (۱) از این جریان برمیآید که «ابوالفتح محمد بن عیار» در اواخر عمر، در مقابل خانواده (آل - حسنویه برزیکانی) سرفرو د آورده و خود را جزء فرمانروایان تابع «بدر بن - حسنویه» شمرده است.

۲- حسام الدوله ابوالشوك :

در سال ۴۰۱ هجری «ابوالفتح محمد بن عیار» در (حلوان) بر حمت حق پیوست و پسرش «ابوالشوك» جانشین او گردید، حکومت بغداد از انتصاب «ابوالشوك» بجای پدرش نگران شد و برای عزل او و راندنش از ولایت، سپاهی بدانجا فرستاد، «ابوالشوك» در مقابل سپاه حکومت «بغداد» مقاومت و ایستادگی کرده ولى پس از جنگهای عدیده شکست خورده، بمرکز فرمانروائی خود (حلوان) برگشته و در آنجا اقامت نموده تازمانی که صلح میان او و «فخرالملک» «ابو غالب» وزیر (بهاءالدوله) برقرار شد. (۲)

(۱) الکامل - (۷۳/۹ - ۷۴)

(۲) الکامل - (۷۷/۹)

در اینجا بمناسبت اسم «**حسام الدوله ابو الشوك بن ابو الفتح محمد بن عيار**» که سال ۴۰۱ هجری جانشین پدر میشود، باید به نکته‌ای اشاره نمود: «استاد رشید یاسمی» در کتاب خود (**کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او**) میگوید: «در عهد سلجوقیان بجای خاندان (برزیکانی) در مغرب ایران عشیره دیگر قدرت یافته بود، که آنان را (بنوعناز) یا طائفه (ابو الشوك) می‌گفتند، که از خاندانهای معروف کرد بشمارند.. (ابن ابی الشوك) در زمان دیلمیان صاحب ولایت (حلوان) محسوب میشد، و قدرتش بحدی بود که در سال ۳۴۰ هجری «معز الدوله آل بویه» از او یاری خواست.» (۱)

باید گفته شود که منظور از (**ابن ابو الشوك**) سردار کرد در سال ۳۳۹ هجری نباید یکی از فرزندان «**حسام الدوله ابو الشوك**» باشد، و ممکن است قبل از این در این خانواده اسم (**ابو الشوك**) وجود داشته باشد و عیار فرزند (**ابو الشوك**) بوده باشد. زیرا (ابن الاثیر) نیز اسم رامیهم گذاشته و در (الکامل) نوشته است: «در سال ۳۳۹ (رکن الدوله آل بویه) با سپاهیان (منصور قراتکین) بجنگید، سپاهیان ترك (منصور بن قراتکین) شکست خوردند و پایه فرار نهادند، چون این خبر به (معز الدوله) رسید، نامه‌هایی به (ابن ابی الشوك) و سایر امراء کرد نوشت: که ایشان را تعقیب و قتل عام کنند» (ابن ابی الشوك) عده‌ای از ایشان را کشت و عده‌ای را اسیر کرد، بقیه که نجات یافتند به طرف (موصل) فرار کردند.» (۲)

ابن الاثیر در جاتی دیگر از کتاب (الکامل) نیز نامی از (ابن ابی الشوك) میبرد و میگوید: «در سال ۳۴۲ (المعز لدین الله عباسی) هیأتی را به خراسان فرستاد که (میان رکن الدوله آل بویه) و «نوح بن سامان» صاحب خراسان صلح و آشتی فراهم آورد، هنگامی که این هیئت به (حلوان) رسیدند (ابن ابی الشوك) ایشان را اسیر و زندانی نموده...» (۳)

(۱) کرد و پیوستگی - (۱۹۰-۱۹۱)

(۲) الکامل - (۱۶۱/۸) - (۳) ج ۸ - (۱۶۷)

«مستوفی قزوینی» نیز در تاریخ گزیده یادى از (ابن ابى الشوك) نامى کرده که از امیران بزرگ بوده است و مىگوید: «در سال ۳۹۹ هجرى خلیفه فاطمى «الحاکم بامرالله بن نزار بن معز» از مصرنامه هاى به (ابن ابى الشوك) و (بهاءالدوله دیلمى) و (قرواش بن مقلد عقیلى) صاحب موصل و غیره نوشت که دعوت باطنیه را قبول کنند، و به نام او خطبه بخوانند.» (۱) .. که بى گمان منظور او یکی از فرزندان (حسام الدوله ابوالشوك) میباشد.

در سال ۴۰۴ هجرى، (طاهر بن هلال بن بدر بن حسنویه) برزیکانى به (شهرزور) حمله کرد و بانواب (فخرالملک دیلمى) جنگید، و این منطقه را زیر تصرف خود در آورد و در نتیجه توسط «ابوالشوك آل عیار» کشته شد، و «ابوالشوك» منطقه را به برادر خود (ابوالماجد مهلهل) سپرد. (۲)

«فخرالملک غالب» نام برده، بعد از فوت عمیدالجیوش در سال ۴۰۱ هجرى از جانب (سلطان بهاءالدوله) بجای او به نیابت (بغداد) منصوب شده بود. «ابوالشوك آل عیار» مناطق زیر دست خود را تا مرز (حله) توسعه داده است، و میان او و «ابوالحسن علی» پسر مزید اسدى «صاحب (حله) اختلاف به جنگ کشیده است، ولى بوساطت دوستانشان صلح و آشتى در میان طرفین برقرار شده، و پای مصاهرت به میان آمده است، چنانکه (ابوالشوك) خواهر خود را به پسرش (أبو الاغردیس) داده است. (۳)

در سال ۴۰۵ هجرى بعد از آنکه (بدر بن حسنویه برزیکانى) کشته شد، ایلهاى (لویه) و (شاذنجان) جزء اتباع (ابوالشوك) درآمده اند. (۴)

در سال ۴۰۶ هجرى بعد از آنکه (شمس الدوله بن فخرالدوله آل بویه) بسلطنت رسید (طاهر بن هلال بن بدر آل حسنویه) را از زندان آزاد کرد، بشرط اینکه سوگند بخورد و مطیع و منقاد او بماند. (طاهر) چون آزاد شد، گروهى از

(۱) - تاریخ گزیده - (۳۵۰)

(۲) - الکامل (۸۴/۹) - (۳) - الکامل (۸۴/۹) - (۴) - الکامل (۸۵/۹)

قبائل و طوائف بر او جمع شدند و به کمک ایشان و بممد (شمس الدوله) به نزاع با (ابوالشوك آل عيار) پرداخت، و او را شکست داد و برادرش (سعدی) را به قتل رسانید. (ابوالشوك) چون تاب مقاومت او را نداشت به سوی (حلوان) عقب نشینی کرد، چون (ابوالحسن بن مزیداسدی) از واقعه اطلاع یافت به کمکش شتافت ولی جنگ دیگری میان فریقین رخ نداد. (طاهر بن هلال) در منطقه (نهر وان) که میان بعقوبه و بغداد است اقامت کرد و با (ابوالشوك) مصالحت نمود و خواهر او را برزنی گرفت. (ابوالشوك) چون مطمئن شد که (طاهر) از وایمن است، غفلتاً بر او حمله کرد، و او را به انتقام خون برادرش (سعدی) بقتل رسانید (۱) و بعد از این تاریخ قلمرو فرمانروائی (آل حسنویه)، از (اسدآباد) و (دینور) تا (شهرزور) و (دقوقا) و (بندنیج) (مندلی) بتصرف (آل عيار) درآمد و خانواده (عيار) ولایت واسع را بین خود تقسیم کرده به فرمانروائی پرداختند، چنانکه شرح آن خواهد آمد:

در سال ۴۱۴ هجری (علاءاوله ابو جعفر کاکویه) که (همدان) را تصرف کرده بود، در صدد برآمد که (سابور خواست) و (دینور) و بقیه ولایت (حسام-الدوله ابوالشوك آل عيار) را تصرف کند، ولی (شرف الدوله آل بویه) مانع از آن شد، و میان ایشان صلح فراهم کرد. (۲)

در سال ۴۲۰ هجری هنگامی که اترک (غز) بر (همدان) مستولی شدند، به (اسدآباد) و قراء (دینور) حمله کردند، ولی (ابوالفتح بن ابی الشوك) که از جانب پدرش حاکم آن منطقه بود بمقابله با ایشان برخاست و عده بسیاری از ایشان را بکشت و گروهی را نیز اسیر کرد. (۳)

و چنانکه اشاره شد، پس از فوت (طاهر آل حسنویه) خانواده «بنی عيار» منطقه تحت تصرف خود را بیش از پیش توسعه داده اند.. زیرا الکامل در حوادث سال ۴۲۱ هجری میگوید: «(ابوالشوك پسر ابوالفتح آل عيار) نامه ای به «مالک

(۱) - الکامل (۸۹/۹) - (۲) الکامل - (۱۴/۹) - (۳) الکامل - (۱۳۳/۹)

بن بدران بن مقلد عقلی» نوشت، و متذکر شد که (دقوقا) جزء متصرفات پدرم بوده است، و بهتر آن است که با رضایت خود آنرا بمن برگردانی.. «مالك» بعلت تقلید از اسالیب و روش قبلی عرب، درخواست (ابوالشوك) را رد کرد، و «ابوالشوك» خشمگین شده به شهر «دقوقا» حمله نمود، و آن را محاصره کرده بعد از مدتی متصرف شد، و بر کلیه مهمات و تجهیزات و اموال (مالك) مستولی گشت، اما بعد آنها را با صلح باو برگردانید. (۱)

در سال ۴۲۴ هجری (ابوسعبدالحییم) که سمت وزارت (جلال الدوله - آل بویه) را داشت از وزارت استعفا نمود و به «ابوالشوك آل عیار» پناهند شد. (۲) از این خبر چنان بر میآید که فرمانروائی «بنی عیار» در آن روز گار بحدی نیرومند و قلمرو آن بحدی واسع بوده که آل بویه بر آن تسلط نداشته اند.

چنانکه از گفته (ابن الاثیر) بر میآید، مدتی منطقه (کرمشاه) تحت تصرف (تاج الملك) سردار اکراد (قوهیه) - یعنی کوهی - افتاده است، ولی (ابوالشوك) خیلی فوری آنرا باز پس گرفته است. زیرا در الکامل در مبحث حوادث سال ۴۳۰ هجری آمده است: (حسام الدوله ابوالشوك) (قرمیسین) را تصرف کرد، و حاکم آنجا را که از اکراد قوهیه بود اسیر نمود، و برادرش فرار کرد و بقلعه (ارنبه) پناه برد و یاران خود را در شهر (خولنجان) گذاشت ولی (ابوالشوك) با جنگ (خولنجان) و (ارنبه) را در ماه ذی القعدة همان سال بتصرف درآورد.

۳- ابوالفتح بن ابی الشوك:

در سال ۴۳۱ هجری «ابوالفتح بن حسام الدوله ابی الشوك» که به نیابت پدرش حاکم (دینور) بود، و بعلت شکست دادن قوای اترک (غز) شهرت زیادی کسب کرده بود، در ماه شعبان همان سال به قلعه (بیلوار) حمله کرد - که از جانب بانوی حاکم قلعه که از اکراد بود حمایت و حفاظت میشد - چون آن بانوی کرد

(۱) - الکامل (۱۳۸/۹)

(۲) - الکامل (۱۵۳/۹)

میدانست که تجاوزات «ابوالفتح» جدی است، و میخواست قلعہ را اشغال کند، و او را تاب مقاومت و دفاع نبود، نامه به «ابوالماجد مهلهل بن ابوالفتح محمد بن-عیار» نوشت که عموی (ابوالفتح) بود، و در منطقه (صامغان) روزگار بسر میبرد، از او مدد و کمک خواست.

۳- ابوالماجد مهلهل :

«ابوالماجد مهلهل» سپاهی گران بمدد بانوی کرد بفرستاد سپاهیان با (ابوالفتح) جنگیدند و او را شکست داده و اسیر کردند و پیش عمویش «ابوالماجد مهلهل» بردند.. عمویش بخاطر کارزشت ناهنجار او را سیاست نمود و بزندان انداخت.. چون (ابوالشوک) از حال پسرش مطلع شد بخشم آمد، با سپاهی نیرومند راهی (شهرزور) شد، ولی نتوانست باخواهش یا جنگ، برادرش (ابوالماجد) را راضی کرده (ابوالفتح) را از زندان نجات بدهد، لذا منطقه (شهرزور) را مدتی مدید زیر محاصره درآورد، (ابوالماجد مهلهل) از روی لجاجت و عناد نامه به «علاءالدوله کاکویه» حاکم همدان نوشت و از او مددویاری خواست، و پیشنهاد نمود که منطقه حکمت «ابوالفتح» را تصرف کنند. (کاکویه) در تاریخ ۴۳۲ هجری (دینور) و (قرمیسین) و کلیه مناطق زیر دست (ابوالفتح) را اشغال کرد، و به سکنه منطقه ستم و جور زیادی روا داشت. (۲)

قبلاً گفته شد، که منطقه «شهرزور» و «دقوقا»- دواستان سلیمانیه و کرکوک کنونی در کردستان عراق - در تصرف «ابوالماجد مهلهل بن ابوالفتح محمد بن-عیار» بود، ولی در سال ۴۳۲ برادرش (حسامالدوله ابوالشوک) که بعلت حبس پسرش (ابوالفتح) از برادر رنجیده بود، پرسروم خود (سعدی) را باقوائی برای تسخیر (دقوقا) فرستاد.

۵- سعدی :

(سعدی) دقوقا را محاصره کرد، ولی مردم (دقوقا) سر تسلیم فرو نیاوردند،

(۱)- الکامل (۱۶۲/۹)

و از شهر و قلعه خود دفاع کردند، و بعداً خود (ابوالشوك) نیز با سپاهی عازم (دقوقا) شد، و شهر را محاصره نموده، سورو باروئی را که بدور شهر کشیده شده بود بهم ریخت و شهر را متصرف شد، و برخی از قوای اوبه غارت و چپاول برخاسته اسلحه و امتعه کردهای سکنه شهر را تاراج کردند، با اینکه «حسام الدوله» ابوالشوك تنها يك شب در (دقوقا) اقامت کرده، و با سرعت هر چه بیشتر از بیم آنکه مبادا برادرش «سرخاب بن»

۶- سرخاب بن ابی الفتح بن عیار :

ابوالفتح محمد بن عیار، که با ابوالفتح پسر ورام و ایل (جاوان) متفق شده بود قلمرو او را متصرف شود، به سوی بند نیجین (مندلیج کنونی) و (حلوان) برگشت و از (جلال الدوله آل بویه) کمک طلبید (۱) و در عین وقت (ابوالماجد مهلهل) به سوی (علاء الدوله کاکویه) رفته بود و کمک خواسته بود، «علاء الدوله» با نیروی بسیار همراه او عازم کرمنشاه شده، و در سر راه چون شنید که (ابوالشوك) برگشته است، تصمیم گرفت با او بجنگد، و تا منطقه (موج) پیشرفت کرد، «ابوالشوك» در آغاز امر در صدد آمد که در قلعه (سیروان) متحصن بشود، بعداً از آنجا نامه به (علاء الدوله) نوشت و گفت: ما به احترام شکوه و عظمت شما منطقه را ترك کردیم، نه از بیم و وحشت و لذا امیدواریم ما را بخلاف آن وارد نکنید، (علاء الدوله) با او صلح کرده (دینور) را برای او ترك کرد. (۲)

در سال ۴۳۴ هجری باردگر (حسام الدوله ابوالشوك) به (شهرزور) لشکر کشید و آنجا را محاصره کرد و آتش کشید، و رستاهای آبادیهار انهب و غارت نمود، و سپس قلعه (تیرانشاه) را در محاصره گرفت، ولی «ابوالقاسم بن عیاضی» او را از محاصره منصرف نمود به این وعده که فرزندش «ابوالفتح» را از زندان برادرش (مهلهل) نجات دهد و او را با برادرش آشتی دهد. در این هنگام «مهلهل»

(۱) - الكامل - (۱۷۰/۹)

(۲) - الكامل - (۱۷۰/۹)

نیز به مناطق تحت نفوذ برادرش (ابوالشوك) تاخته بود، و ناحیه (سند) و نواحی دیگر را مورد حمله قرار داده و غارت نموده و بآتش کشیده بود، بدین ترتیب هر دو برادر، سبب گرفتاری و هلاکت هموطنان کرد خود میشدند. (ابوالشوك) نامه به «ابوالقاسم بن عیاضی» نوشت، که وعده خود را در آزاد کردن «ابوالفتح» ایفا کند، ابوالقاسم در جواب نوشت:

«ابوالماجد مهلهل» خواهش او را در مورد آزاد کردن (ابوالفتح) نپذیرفته است. «ابوالشوك» سخت بر آشفت و از «حلوان» به (صامغان) حمله کرد، و کلیه مناطق زیر دست (مهلهل) را نهب و غارت نمود، و بعد از آن با شرایطی صلح کردند و (ابوالشوك) برگشت (۱)

در سال ۴۳۷ «ابراهیم اینال» برادر (سلطان طغرل بگ سلجوقی) به مناطق جبال و عراق عجم حمله کرد (گوشاسب بن علاءالدوله کاکویه) که حاکم (همدان) بود گریخت و به کردهای (جوزقان) پناهنده شد. ابوالشوك حاکم (دینور) نیز بطرف (کرمشاه) رفت، و (ابراهیم اینال) بر (دینور) مستولی شد، و رهسپار (کرمشاه) گشت. «ابوالشوك» قوای خود را که مرکب از دیالمه و کردهای شاذنجان بودند، برای دفع (اینال) در آنجا گذاشت، و خود به (حلوان) رفت. (ابراهیم اینال) پس از جنگی سخت بر منطقه استیلا یافت، و کشتار زیادی از سکنه، و از قوای (ابوالشوك) کرده، و تمام منطقه را نهب و غارت نمود. مردم منطقه به (ابوالشوك) پیوستند. «ابوالشوك» چون بر این اعمال وحشیانه (اینال) مطلع شد، با اهل و عیال و قوای خود قصد قلعه (سیروان) را کرد، و (اینال) بر منطقه (صیمره) نیز مستولی شد، و با کردهای (جوزقان) قساوت و بد رفتاری بعمل آورد، و بعداً به (حلوان) حمله کرد، که خالی از سکنه مانده بود و شهر را نهب و غارت کرد، و کاخ (ابوالشوك) را به آتش کشید، و در همان حال گروهی از سپاهیان (غز) تابع او (مایدشت) = (ماهیدشت) را تصرف نموده به (خاتقین)

حمله کردند، و در این روز گار «ابوالفتح بن ابی الشوك» در زندان عمویش «ابوالماجد-مهلهل» بمرد، و «مهلهل» پسر خود «**ابوالغنائم**» را پیش «ابو الشوك» برای اعتذار فرستاد، که باو اطمینان بدهد، که «ابوالفتح» بامرگ طبیعی مرده است، و اگر باور نکرد «ابوالغنائم» را بانتقام خون او بکشد.. ولی «ابوالشوك» با احترام «ابوالغنائم» را پس فرستاد، و با «ابوالماجد مهلهل» قرارداد صلح ببست (۱)

در ماه شعبان سال ۴۳۷ «**سرخاب بن ابوالفتح محمد بن عیار**» برادر «ابوالشوك» راهی (بندنیجین) شد، که در آن روز گار «**سعدی بن ابی الشوك**» امیر آن بود.. «سعدی» از خوف عمویش (بندنیجین) (مندلیج) را ترك كرد و به-پدرش ملحق شد. (سرخاب) قسمتی از شهر (مندلیج) را نهب و غارت كرد.. در حالی که از سوی دیگری «ابوالشوك» کلیه مناطق تحت تصرف «سرخاب» را بجز (زدیلویه) متصرف شده بود.. ولی دیری نپائید (ابوالشوك فارسی) در رمضان همان سال در قلعه «سیروان» وفات یافت. بعد از وفاتش قلمرو متصرفات او و کلیه رعایای كرد به برادرش «مهلهل» ملحق شدند، و اعمال ناسزا و جور و ستم بسیار را بر سعدی بن ابوالشوك روا داشتند. (۲)

در سال ۴۳۸ هجری «اینال» که بر مناطق جبل و عراق مستولی شده بود، (حلوان) را به «**بدر بن طاهر بن هلال آل حسنویه**» سپرد، و «ابوالماجد» بعد از فوت برادرش (ابوالشوك فارسی) بمنطقه «**مایدشت**» حمله كرد و سپس «قرمیسین» را

۷- محمد بن ابی الشوك :

از تصرف «بدر» بیرون آورد، و پسرش «محمد» را برای تصرف (دینور) فرستاد، و بعد از جنگی سخت قوای «اینال» منهزم شدند. و «محمد» (دینور) را اشغال كرد. (۳)

(۱)- الكامل-(۱۸۲/۹)

(۲)- الكامل-(۱۸۳/۹)

(۳)- الكامل-(۱۸۳/۹)

در ربیع الاول همان سال «سعدی بن ابی الشوک فارسی، که باعم خویش «ابوالمجد مهلهل» اختلاف داشت، با «ابراهیم اینال» مراسله نمود، و باقوای اکراد «شاذنجان» به او پیوست، «ابراهیم اینال» باو وعده داد که کلیه قلمرو پدرش را از «مهلهل» و «سرخاب» بازستانند و تحت تصرف او بگذارد و برای همین منظور لشکری از «اتراک غز» در اختیار او گذاشت و به سوی (حلوان) گسیل داشت. «سعدی» باقوای خود و قوای «اینال» به (حلوان) حمله ور شد و بر آن مستولی گشت و به نام «اینال» خطبه خواند، و سپس بمنطقه «مایدشت» برگشت.. ولی در فرصت رجوعش «مهلهل» (حلوان) را اشغال نمود و قرائت خطبه را به - نام «اینال» قطع و منع کرد. چون «سعدی» مطلع شد، بالشکری روانه (حلوان) شد و آن را پس گرفت. و به ولایت عمش «سرخاب» حمله کرد، و قسمتی از قوای خود را برای اشغال (بندنیج) فرستاد، و (بندنیج) را تحت تصرف در آوردند. و نائب «سرخاب» را اسیر کردند. «سرخاب» از خوف کثرت قوای «سعدی» به قلعه (دزدیلویه) پناه برده متحصن شد، و «سعدی» منطقه «بندنیجین» را به «ابوالفتح بن ورام جاوانی» از متفقین خود داد، و هر دو باقوای خود به قلعه (دزدیلویه) حمله کردند که «سرخاب» در آن متحصن بود، چون قوای ایشان به مضیق و تنگه ای در سر راه داخل شد، قوای کرد «سرخاب» آنان را در داخل مضیق ازدو- طرف محاصره کردند، «سعدی» و «ابوالفتح بن ورام جاوانی» وعده دیگری از سرداران باسارت در آمدند، و قوای اکراد و اتراک «غز» بعد از دادن تلفات پراکنده شدند. (۱)

و در سال ۴۳۹ چون «سرخاب» بر عایا و موطنین خود ستم و مظالم بسیار روا میدید، کردهای (لریه) و سپاهیان او، بر او خروج کرده شوریدند و او را اسیر نمودند و پیش «ابراهیم اینال» بردند. ابراهیم اینال چشم او را از حدقه بیرون آورد و از او خواست که «سعدی» و اسیران دیگر را آزاد کند، ولی «سرخاب»

امتناع نمود.. وپسرش «ابوالعسکر» چون لجاجت او را دید خشمگین شد، و راهی قلعه پدر شد و «سعدی» را از قید اسارت رها کرد، چون «سعدی» آزاد شد گروه کثیری از کردان را دور خود جمع کرد، و باقوائی به ملاقات «ابراهیم اینال» رفت، و امیدهای بزرگ در دل داشت، ولی «اینال» بوعدهائی که به او داده بود، نیز وفا نکرد «سعدی» بانگرانی برگشت و به «دسکره» رفت، و نامه به خلیفه نوشت و عرض طاعت نمود. (۱) برای توضیح گفته میشود «دسکره» قلعه بود میان «شهربان» (مقدادیه) و «برازروز» (بلدروز).

در همین سال «ابراهیم اینال» به قلعه (کنگور) حمله کرد، «عکبر بن فارسی» که به نیابت «کرشاسف علاءالدوله» حکومت آنجا را در دست داشت، فرار کرد و به قلعه «سرماج» پناه برد که از آن «ابوالفوارس سرخاب آل عیار» بود، «ابراهیم اینال» بعد از اشغال آن قلعه در صدد تسخیر قلاع و دژهای (سرخاب) برآمد، و داماد خود (احمد) نام را بر آن منطقه امیر نمود و سپاهی از اترک «غز» را در اختیار او گذاشت، و به «سرخاب» دستور داد که کلیه قلاع خود را به «احمد» واگذارد، و خود او «سرخاب» را با خود برداشت و راهی قلعه (گلگان) شد ولی محافظان قلعه از تسلیم آن امتناع ورزیدند و از آن دفاع نمودند، آنگاه به قلعه «دزد بلویه» حمله کرد و آن را محاصره نمود، و قسمتی دگراز قوای «غز» را به سوی (بندیجین) فرستاد. قوای مذکور منطقه (بندیجین) را نهب و غارت کردند، و از آنجا گروهی از اترک «غز» به مناطق تحت تصرف (ابوالفتح بن ورام- جاوانی) حمله کردند. سپس اترک «غز» به قلاع «سعدی بن ابوالشوک آل عیار» حمله کردند، که در نزدیکی (باجسره) بود، «سعدی» و یاران او چون تاب مقاومت «غز» را نداشتند گریختند و غزها شهرهای (دسکره)، (باجسری)، (هارونی)، و (قصر سابور) را نهب و غارت کردند، و کشتارهای فجیع به بار آوردند.. و «سعدی» راهی «حله» شد، و پناه به دوست خانوادگی «ابوالأ غردیس بن مزید»

برد. «ابراهیم اینال» بعد از اینکه این همه فجایع را مرتکب شد، در صدد نوازش فرزندان «ابوالماجد مهلهل آل عیار» برآمد.. که «بدر» و «مالک» نام داشتند.

۸-۹- (بدر) و (مالک) فرزندان ابوالماجد آل عیار:

و پس از وفات امیر قلعه (سرماج) که یکی از پسران (بدر بن حسویه برزیکانی) بود (ابراهیم اینال) قلعه (سرماج) را نیز اشغال نمود، و «احمد بن طاهر» وزیر و داماد خود را برای تصرف (شهرزور) گسیل داشت. ابوالماجد مهلهل بن عیار چون اطلاع یافت (شهرزور) را تخلیه کرد، و «احمد بن طاهر» راهی قلعه (تیرانشاه) شد و او را نیز محاصره کرد.. (ابوالماجد مهلهل) نامه به اهل (شهرزور) نوشت و از ایشان خواست سر تسلیم فرو نیاورند، و مقاومت بکنند، و بایشان وعده مدد و کمک داد. سکنه (شهرزور) با اترک (غز) بجنگیدند، و بسیاری از ایشان را قتل-عام کردند.. «احمد بن طاهر» به شهرزور برگشت و فجایعی بیار آورد. در همین وقت اترک (غز) که به منطقه (بندنجین) حمله کرده بودند، راهی (برازروز) شدند، و تا (سلسیل) پیشرفت نموده، منطقه را نهب و غارت کردند.. و کشتاری فراوان نمودند. اما «**ابودلف قاسم بن محمد جاوانی**» بایشان مقابله نمود، و در جنگ برایشان پیروز شد، و اترک (غز) بعد از دادن تلفات جانی و مالی بسیار پابفرار-نهادند. و راهی شهر «**علی بن قاسم کرد**» شدند، (علی) بایشان به مقابله برخاست و در تنگه ای ایشان را محاصره کرد و کلیه اموال نهب و غارت شده را از آنان پس گرفت، و بسیاری از آنان را بهلاکت رسانید. (۱)

در سال ۴۴۰ سپاه (اینال) که به فرماندهی «احمد بن طاهر» به (شهرزور) حمله کرده بود و قلعه (تیرانشاه) را محاصره کرده بود، به گرسنگی و سرما و طاعون و وبا دچار آمدند، و ناچار به ترك منطقه شدند و به سوی (مایدشت) برگشتند. (ابوالماجد مهمل) یکی از فرزندان خود را برای استرجاع و اشغال (شهرزور) گسیل داشت، «اترک غز» که در (سیروان) رخت و خرگاه انداخته

بودند، از بیم قوای کرد پابفرار نهادند، در این هنگام عساکر سپاه (بغداد) عازم (حلوان) شده و قلعه را محاصره کرده بودند، ولی پیروز نشدند و انتقام جویانه منطقه را نهب و غارت کردند، و در اثر جنگهای متمادی مناطق سوق الجیشی، کلا ویران شد. «ابوالماجد مهلهل» خانواده و اتباع و انصار خود را به (بغداد) برد، و خود اودریکی از قلاع تحصن گزید که شش فرسنگ از (بغداد) دور بود، و نیروئی از سپاه (بغداد) به منطقه (بندیجین) حمله کرد که تحت تصرف (عکبر بن - احمد بن عیاض) بود. (۱)

در سال ۴۴۱ هجری «بساسیری» که یکی از پیروان (المستنصر بالله الفاطمی) بود و بر (بغداد) مستولی شده بود، به طرف «خراسان» (بعقوبه) حرکت کرد، و ناحیه (دزدار) را اشغال کرد که در قلمرو «سعدی بن ابی الشوک بنی عیار» بود و مهمات و تجهیزات (سعدی) را در آنجا نهب و غارت نمود. این ناحیه (دزدار) سوری استوار، و قلعه منیع داشت. (۲)

در سال ۴۴۲ (ابوالماجد مهلهل بن عیار) به ملاقات (سلطان طغرل بگ - سلجوقی) رفت، (سلطان طغرل) مقدم او را گرامی داشت، و امارت و حکومت او را بر مناطق (سیروان - دقوقا - شهرزور - صامغان) بر سمیت شناخت و شفاعت او را در باره برادرش «سرخاب بن محمد بن عیار» پذیرفت و او را از زندان آزاد کرد. «سرخاب» چون آزاد شد عازم قلعه (ماهگی) شد، که قبلاً متعلق به او بود. و بعد از استرجاع منطقه (راوندین) آنرا به «سعدی بن ابی الشوک» داد. (۳) در ذی القعدة سال ۴۴۴ هجری «سعدی بن ابی الشوک» با کمکی که از سلطان «طغرل سلجوقی» دریافت کرده بود، راهی نواحی عراق عجم شد؛ و در آغاز در (مایدشت) رخت و خرگاه انداخت، سپس با سپاهی از (اتراک غز) به قلمرو ابودلف جاوانی حمله

(۱) - الکامل - (۱۸۸/۹)

(۲) - الکامل - (۱۹۳/۹)

(۳) - الکامل - (۱۹۷/۹)

کرد، (ابودلف) پابفرار نهاد و خود را نجات داد، ولی (سعدی) ولایت او را تا (نعمانیه) نهب و غارت نموده فجائی بزرگ بیار آورد. و از آنجاراهی (بندیجین) شد.. خال او که «**خالد بن عمر**» نام داشت با (زریو) و (مطر) بسر میبرد، چون خبر ورود او را بمنطقه دریافت نمود، فرزند خود را برای رفع شکایت ازستم - (ابوالماجدمهلل) پیش او فرستاد.. «سعدی» به ایشان وعده کمک و مدد داد، (مهلل) چون از این خبر مطلع شد با پانصد سوار به مناطق (زریو) و (مطر) حمله کرد، و درجائی بنام (تل عکبرا) برایشان غالب آمد و به غارت و نهب اموال و مهسات آنها پرداخت. (خالد، مطر و زریو) به پیشگاه «سعدی» پناه بردند و در (تاهرا) او را ملاقات کردند و جریان را باو اطلاع دادند.. «سعدی» بالشکر گران بر سر عمش (ابوالماجد- مهلل) حمله کرد، و او را با پسرش (مالک) اسیر نمود، و کلیه اموال و مهماتی را که به غارت برده بودند، باز بستاند، و بمردم منطقه باز گردانید، و سپس به (حلوان) برگشت. ^(۱) چون این واقعه رخ داد «بدر» که یکی دیگر از فرزندان «مهلل» بود به پیشگاه «سلطان طغرل سلجوقی» شتافت و از او خواست که نامه پیرامون آزاد کردن پدرش (مهلل) به «سعدی» بنویسد.. در آن هنگام یکی از پسران (سعدی) نزد (سلطان طغرل) گروگان بود، او را با قاصدی همراه «بدر بن مهلل» پیش «سعدی» فرستاد و بقاصد گفت: که «سعدی» را بگوید: اگر میخواهی «مهلل» را در مقابل فدیة و باج آزاد کنی مابه جای آن پسر را آزاد کردیم و بتو فرستادیم، و اگر نه، عکس العمل ما همان کاری خواهد بود که خود شما انجام داده اید.. وقتی «بدر» با قاصد به «همدان» رسید در همانجا ماند و قاصد پیام «طغرل بگ» را برای «سعدی» برد، «سعدی» پیشنهاد «طغرل» را نپذیرفت و راهی «حلوان» شد و مصمم گشت که آن را اشغال نماید، ولی نتوانست، و میان (روشن قباد) و (بردان) بتردد پرداخت، و نامه ای به «**ملک رحیم**» نوشت و اطاعت خود را عرض کرد، اما دو نفر از فرماندگان قوای «سلطان طغرل» که نام ایشان «**ابراهیم بن اسحاق**» و

« سخت کمان » بود، با سپاهی مجهز بر هبری « بدر بن مهلهل » به « سعدی » حمله کردند، و بسیاری از لشکریان وی را از پای درآوردند. « سعدی » مضطرب شد و با فرار نهاد، و (غزان) راهی (حلوان) شدند و « بدر » با قوای اتراک (غز) به (شهرزور) حمله کرد، و « سعدی » به قلعه (روشن قباد) پناه برده متحصن شد. (۱)

در سال ۴۴۶ هجری (ابراهیم بن اسحاق) که یکی از فرماندهان (سلطان طغرل سلجوقی) بود، و از منطقه (حلوان) حفاظت میکرد، با قوا راهی «دسکره» شد و منطقه را چپاول نمود و از آنجا به «روشن قباد» و «بردان» حمله کرد، که نیز از مستملکات «سعدی» بودند و کلیه آن مناطق را ویران کرد، سپس راهی (سابورخواست) شد. (۲)

در سال ۴۴۸ هجری، خلیفه عباسی «القائم بامر الله» با دختر «داود سلجوقی برادر طغرل بک سلجوقی» ازدواج نمود، در جشن و آهنگ این عروسی امیران بزرگ مانند «هزاراسب بن بنگیر بن عیاض کرد» و «ابن ابی الشوک آل عیار» شرکت داشتند. (۳)

در سال ۴۹۳ هجری میان «سلطان برکیارق» و برادرش «سلطان محمد» جنگی نزدیک «سفید رود» (همدان) بوقوع پیوست، در این جنگ (عزالدوله صدقه بن مزید اسدی) و «سرخاب بن بدر آل عیار» با (سلطان برکیارق) همکاری نمودند، و از یاران او بودند. (۴)

در سال ۴۹۵ «قربلی» که یکی از سران ایل (سلغور) ترکمان بود به بلاد (امیر سرخاب بن بدر بن مهلهل) حمله کرد، ولی (سرخاب) با قوای کرد، بمقابله او برخاست، و او را از مرز بیرون راند و بسیاری از سپاهیان ترکمان در جنگ کشته شدند.. «قربلی» به ایلات (ترکمان) که در آن منطقه بودند پناه برد، و مدد

(۱)- الکامل-(۲۰۶/۹)

(۲)- الکامل-(۲۰۹/۹)

(۳)- الکامل-(۲۱۴/۹)

(۴)- الکامل-(۱۰۲/۱۰)

خواست، و پس از جمع آوردن قوای بسیار به جنگ با «سرخاب» برگشت، و جنگ سختی میان قوای طرفین بوقوع پیوست و بیشتر از دوهزار نفر از سپاه کرد (سرخاب) به هلاکت رسیدند و از قوای (ترکمن) بیشتر، و خود (سلطان برکیارق) نیز در جنگ با (سرخاب) اشترک نمود..

(سرخاب) شکست خورد و با بیست نفر از خواص اتباع خود به کوهستان پناه برد. در این فرصت دو نفر از مستحفظان قلعه (خفتیدگان)، بر «سرخاب» خروج کرده در قلعه متحصن شدند و بر اموال و مهمات قلعه استیلا کردند، که بهای آن بیشتر از دوهزار هزار (دوملیون) دینار بود و سرانجام قوای ترکمان کلیه بلاد «سرخاب» را به جز (دقوقا) و (شهرزور) اشغال نمودند. (۱)

در سال ۴۹۸ هجری (بلک بن ابراهیم بن ارتق) که از امرای ترکمان بود بر قلعه (خانيجار) مستولی شد که از بلاد «سرخاب» بن بدر آن عیار بود. (۲) در اینجا باید توضیح داده شود که در قدیم دو قلعه بنام (خفتیان) یا (خفتیدگان) وجود داشت، یکی (خفتیان زرزا) که همان (هودیان) نزدیک (رواندز) کنونی است در استان اربیل کردستان عراق، و دوم (خفتیان) شهرزور است و غرض همین خفتیدگان است، چنان گمان می‌رود که نزدیک (دربندیخان) کنونی در استان سلیمانیه کردستان عراق بوده باشد و همچنان (خانيجار) به گمان اینجانب نزدیک (قره‌انجیر) کنونی در استان کرکوک کردستان عراق بوده است.

در ماه شوال سال ۵۰۰ هجری «امیر ابوالفوارس سرخاب» وفات نمود و از او اموال بسیار، و احشام و خیول بسی شمار بجای ماند. پس از فوت او برادرش

۱۰- ابوالمنصور :

(ابوالمنصور بن بدر) امیر و جانشین او شد.. مدت امارت و فرمانروائی

(۱)- الکامل-(۱۰/۱۲۱)

(۲)- الکامل-(۱۰/۱۳۸)

خانواده (بنی عیار) ۱۳۰ سال بود (۱) .. وچنانکه از مفاد و مضامین صفحات گذشته معلوم میشود قلمرو امارت و حکومت این خانواده از (کنگور) و (اسدآباد) تا «شهرزور» و «خانيجار» در غرب، و تا «دسکره» و «نعمانيه» در جنوب، و تا «مندلی» و قلعه (ماهگی) در جنوب شرقی امتداد یافته است، که شامل سرزمینهای: استان کرمشاه کنونی، و استانهای سلیمانیه، و کرکوک، و دیالی و جزئی از استان کویت در عراق بوده است.

این خانواده گرچه اغلب روزگار خود را در نزاع و اختلاف میان خود و در جنگ با حکومت‌های «آل بویه» و «سلاجقه» بسر برده‌اند و در بلاد ایشان خرابی بیار آمده است.. ولی مناطق زیر حکم ایشان، بویژه شهرهای (دینور- حلوان - کرمشاه - شهرزور - داقوق - مندلیج) بسیار معمور، و از جهت کشاورزی و دامداری پیشرفت داشته است، و در عهد ایشان در این مناطق علماء و ادباء زیاد بوده‌اند.

مراجع و مآخذ این گفتار :

- ۱- ابن الاثیر، تاریخ الکامل، بزبان عربی، مجلدات :
(۷- ۸- ۹- ۱۰- ۱۱- ۱۲)
- ۲- امیر شرف خان بدلیسی، کتاب شرفنامه، ترجمه عربی نگارنده
- ۳- سعید پاشا دیاربکری، مرآت العبر، بزبان ترکی
- ۴- محمد امین زکی بگ، تاریخ الدول والامارات الكردیه
ترجمه عربی، استاد محمد علی عونی
- ۵- مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، بزبان فارسی
- ۶- جلاوان، ایل فراموش شده در تاریخ، ترجمه فارسی
نگارنده، از اصل عربی، نوشته دکتر مصطفی جواد

طوایف کرد زعفرانلو

مطالبی که در این جلسه باستحضار سروران گرامی میرسد خلاصه‌ای از مطالب کتابی است که در طی چندین سال تحقیق و کاوش جمع آوری شده است. چون خودم فردی از ایل کرد زعفرانلو هستم کنجکاوی مرا بر آن داشت که علت مهاجرت این طوایف را بدانم که بچه دلیل آنها را از قسمتهای غربی ایران کوچ داده‌اند و از سایر طوایف و بستگان خود جدا و به محلهای کاملاً متفاوت دیگری آورده‌اند و حتی نام بعضی از طوایف در طول زمان تغییر کرده است.

مرحوم اعتماد السلطنه در «مطلع الشمس» مینویسد که شاه عباس اول چهل هزار خانوار ایل همیشهگزک را که چند سالی در ورامین سکونت داشتند بخراسان کوچ داد. عده‌ای از آنها که در چناران اقامت کردند کیلوانلو نامیده شدند، دسته دیگر در قوچان و شیروان سکونت یافتند به زعفرانلو معروف و دسته سوم ساکن در بزنجر دکه حالیه بجنورد نامیده میشوند به شادلو شهرت یافتند.

مؤلف کتاب «نامه عالم آرای نادری» چاپ مسکونیز چنین شرحی در مورد طوایف کرد خراسان دارد و مینویسد که شاه عباس این طوایف را از حدود آذربایجان کوچانیده و بخراسان آورد که سدی در مقابل تجاوز طوایف از بک و تراکمه باشد. اگراد همیشهگزک که بعدها نام زعفرانلو، شادلو و کیوانلو در یورت‌های جدید بآنها اطلاق شد در قسمتی از خاک ترکیه امروز ساکن بودند. ناحیه‌ای امروز بنام همیشهگزک در ولایت «معموره العزیز» جزو بسلوک درسم در چهل کیلومتری شمال خرپوت وجود دارد. در کتاب «قاموس اعلام» چاپ اسلامبول این موضوع مندرج است و جمعیت قصبه همیشهگزک را دوهزار نفر نوشته است.

امیر شرف‌خان بدلیسی صاحب کتاب «شرفنامه» شرح جامعی راجع

بطوایف چمیشگزک دارد و آنها را به سه شعبه تقسیم کرده است که عبارت از مجنکز، پرتک و سقمان می باشند و اصل و نسب اکراد چمیشگزک را به بنی عباس و بروایتی دیگر آنها را از اولاد سلاجقه دانسته است که هر دو نسبت چندان مبنای درستی ندارد چه اکراد را نمیتوان از نسل اعراب و یا ترک دانست و از قدیم الایام طوایف کرد وجود داشته است و بنابه سوابق تاریخی میتوان آنها را شعبه ای از نژاد آریائی دانست.

« شیخ محمد مردوخ » صاحب مجلدات کتاب « تاریخ مردوخ » چمیشگزک را سه شعبه ذکر کرده است و محل سکونت آنها را خراسان نوشته است که جزو اکراد مهاجرند.

در کتاب « کردلر » تألیف « دکتر فریج » عشایر خراسان را سه شعبه « پچاوند » « باوه نور » و « زفرانلی » ذکر کرده است.

امام مردوخ مینویسد زافرانلی یا زافرانلو که زعفرانلو هم میگویند تیره ای از قبیله بزرگ حسانلو هستند که شاه عباس آنها را بخراسان کوچ داده است که در مشهد و بخورد سکونت دارند و حسانلویا حسانلی طوایفی بوده اند که در حدود خنس، ملازگرد و دارتوس سکونت داشته اند و عده ای از آنها در مرز ترکیه و عراق میزیسته اند امروز طایفه ای بنام حسانلی در نواحی اسفراین بسر میبرند و حتی دهکده ای بهمین نام وجود دارد. و او مهاجرین خراسان را هفت عشیره ذکر کرده است که عبارتند از:

زافرانلو، ادمانلو، کیوانلو، عمادلو، شادلو، پچاوند و باوه نور که از طایفه بزرگ حسانلو هستند. در کلیه تواریخ علت مهاجرت این طوایف را بخراسان بمنظور جلوگیری از هجوم ازبک به مرزهای شرقی ایران دانسته اند ولی آنچه مسلم است باروی کار آمدن سلسله صفویه و انتخاب مذهب شیعه بعنوان مذهب رسمی کشور و جنگهای متعددی که بین دولت ایران و عثمانی در گرفته است این طوایف که اکثراً مذهب شیعه داشته به سلسله صفوی روی آورده اند و از موطن

اولیه خود کوچ کرده و در مرزهای بین ایران و عثمانی سکونت اختیار کرده‌اند و چون مردمانی دلاور و رشید بوده‌اند و بخانواده صفوی اخلاص کامل داشتند بنابراین بهر نقطه‌ای که از خاک کشور آنها را کوچ میداده‌اند رضایت داشته‌اند. پایه و اساس مهاجرت این طوایف در زمان سلطنت شاه اسماعیل اول ریخته شده و بعدها کوچ اصلی بوسیله شاه عباس داده شده است. شاه عباس برای اینکه سدی در مقابل تجاوز طوایف از بک و تراکمه در مرزهای شرقی ایران بوجود آورد آنها را بخراسان کوچ داده است و کلیه مورخین این نظر را تأیید کرده‌اند.

بارتولد «BARTHOLD» مستشرق روسی در کتاب تذکره جغرافیای تاریخی ایران مهاجرت طوایف کرد را در دوره شاه عباس میدانند و علت آنرا جلوگیری از تاخت و تاز تراکمه بخراسان نوشته است.

فریزر «FRAZER» سیاح انگلیسی در کتاب «سفرنامه» خود بخراسان شرح جامعی راجع به مهاجرت طوایف کرد به خراسان دارد و خود در زمان سلطنت فتحعلی شاه بقوچان مسافرت کرده و مهمان رضاقلی خان کرد زعفرانلو بوده است، دنوان «DONOVAN» و مگ گربگور «MC.GREGOR» در سفرنامه‌های خود بخراسان اشاره‌ای به مهاجرت طوایف کرد بخراسان دارند. و نقش این طوایف را در نگهداری مرزهای شرقی ایران به تفصیل نگاشته‌اند. سایکس «SYKES» در کتاب تاریخ خود مهاجرت طوایف کرد را در زمان شاه عباس نوشته است. کرزن «CURZON» در کتاب «ایران و مسائل ایران» تحقیق جامعی راجع به ایلخانیهای خراسان دارد و مدتی در قوچان مهمان امیر حسین خان شجاع الدوله بوده است. هر چند مشاهدات او بیشتر جنبه بدآموزی دارد، ولی اصولاً معتقد نبوده است که حکمرانان بآنفوذی در این قسمت از خراسان تسلط داشته باشند، چونکه این امر را خطری برای افغانستان و هندوستان آن زمان میدانسته است، مع هذا از درایت و هوش ایلخانی نکات جالبی در کتاب خود آورده است.

در کتاب «سرزمین خلافت‌های شرقی» تألیف لسترنج «Lesterenj» اشاره‌ای به مهاجرت طوایف کرد در زمان شاه عباس شده است. «کلنل یات» در سفرنامه خراسان و سیستان شرح جامعی راجع به ایل زعفرانلو نگاشته است.

اصولا تحقیق جامعی راجع به طوایف زعفرانلو و زبان کردی به وسیله ایوانف «Ivanof» محقق روسی شده است که در «مجله آسیائی هنگال» بطبع رسیده است، ایوانف مدت سیزده سال در خراسان اقامت داشته و بیشترین ایام را در قوچان و شیروان بسر برده است. ایوانف لغات و ترانه‌های محلی را جمع‌آوری کرده است و قدم بقدم باین طوایف که چه بصورت چادرنشینی و چه در دهات زندگی میکرده‌اند مسافرت کرده است. تحقیقات ایوانف در مورد جمع‌آوری لغات و رشته زبان کردی خراسانی مورد توجه است و امید است سایر محققانی که در این زمینه فعالیت دارند توجه خاص مبذول فرمایند. در کتب تواریخ «روضه‌الصفاء»، «ناسخ‌التواریخ»، «مرآة‌البلدان»، «حقایق‌الانخبار ناصری»، «تاریخ نو» و «معجم‌التواریخ» نقش این طوایف بعد از صفویه آمده است.

* * * * *

نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است و کمک به شناخت این طوایف میکند این است که باید دید چه مردمانی در این ناحیه از خراسان قبلا سکونت داشته‌اند که خود مبحث جداگانه‌ای برای تحقیقات است، ولی آنچه مسلم است و ایوانف نیز عقیده دارد، طوایفی بنام کرد بازبان خاص، قبلا در خراسان وجود نداشته است، و در کتابی نیز دیده نشده است. اگر نگاهی به «تاریخ جهانگشای جوینی» و «جامع‌التواریخ رشیدی» بیافکنیم می‌بینیم که در حمله مغول دوتن از سرداران مغول بنام «جبه» و «سوبدای» که در تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه بودند از نیشابور به اسفراین آمده و دوشهر «اسفراین» و «رادکان» را با خاک یکسان میکنند که خرابه‌های هر دوشهر هم اکنون وجود دارد و قابل توجه محققان گروه باستانشناسی است که در این زمینه تحقیق فرمایند. این دوسردار در تعقیب سلطان به طوس میروند

و از آنجا به خوشان می‌تازند و قتل عام عظیمی میکنند و آثاری از حیات باقی نمی‌گذارند. شهرها و دهات را خراب میکنند و کلیه قنوات را از بین می‌برند. سالها بعد که هلاکوخان به چمن را دکان می‌آید و بصوب خوشان حرکت میکند این ناحیه را منطقه‌ای سبز و خرم و باطراوت می‌یابد و دستور میدهد که قنات‌های ویران را دائر کنند و عده‌ای از مردم را در آنجا سکونت میدهد. طبعاً در موقع مهاجرت اگراد بخراسان طوایف ترکی که از نژاد مغول بوده‌اند در این نواحی زندگی می‌کرده‌اند و هم اکنون نیز در ناحیه «بام و صفی آباد» و «جغتای» و «جوین» طوایف ترکی بالهجه خاصی وجود دارند و باز هم قابل ملاحظه است که در این زمینه توسط گروه زبانشناسی تحقیق جامعی بعمل آید.

«اعتماد السلطنه» طوایف ترك را «گرایلی» میدانند که بعدها طوایف کرد در این محلها اسکان می‌یابند. در دوره تیموری نیز در خراسان کشتار میشود، بارها خوشان و اسفراین مورد تاخت و تاز واقع میشود. آخرین کشتار بوسیله عبدالمومن - خان ازبك میشود و آنچه هم که در حمله مغول باقی میماند در زیر رسم ستوران طوایف ازبك از بین میرود و شرح کامل آنها در کتاب «مطلع السعدین» و «ظفرنامه» و «تاریخ تیموری» آمده است.

شاه عباس این طوایف را برای حراست خراسان و جلوگیری از حمله‌های مکرر طوایف ازبك در مرزهای شرقی می‌گمارد. طوایف کرد تا هر موقع که حکومت مرکزی در قدرت بوده است در محله‌های اولیه خود بوده‌اند. بعدها که حکومت مرکزی ضعیف میشده است بداخل جلگه‌های «آلاداغ»، «شاه جهان»، «هزار - مسجد» و «بینالود» پناه می‌برده‌اند.

ایل زعفرانلو از عشیره‌های متعددی تشکیل یافته است که اهم آنها در اینجا ذکر میشود:

۱- طایفه میلانلو که امروز در حدود اسفراین، جوین و سرولایت نیشابور ساکن هستند.

- ۲- توپکائلو که بیشتر بصورت چادر نشینی بسر میبردند، در سرولایت نیشابور و در فصل تابستان در ارتفاعات شاه جهان و در فصل زمستان در بالاجوین و حدود بام و صفی آباد هستند و بعضی اوقات در زمستانها به ترکمن صحرا میروند.
- ۳- قهرمانلوها که اکثر چادر نشین هستند و بیشتر در حدود شیروان بسر میبرند.
- ۴- رشوانلوها که چادر نشین هستند و بیشتر در حدود خاکستر، لاین و کلات سکنی دارند.
- ۵- بروانلوها که چادر نشین هستند، تابستانها در کلات و زمستانها بنواحی گرمسیر میروند.
- ۶- هودانلوها که در زمستان در دره گز و تابستانها به نواحی خوش آب و هوای قوچان میروند.
- ۷- بدوانلوها که زمستان در دره گز و تابستانها به کوهستانهای اطراف قوچان میروند.
- ۸- طایفه ورانلو که در اطراف نیشابور هستند.
- ۹- قراچورلوها که در بجنورد هستند و عده از آنها در حدود دماوند زندگی میکنند.
- ۱۰- ایل شادلو که خود از عشیره های متعددی تشکیل یافته است و محل سکونت آنها در بجنورد است.
- ۱۱- کیوانلوها که زمانی در چناران بسر میبردند، امروز بیشتر بکارهای کشاورزی اشتغال دارند و بندرت میتوان شعبات آنها را جستجو کرد.
- ۱۲- عمارلوها که عده ای در نیشابور بسر میبرند و اکثراً در زمان نادرشاه افشار از مناطق غربی ایران به خراسان کوچ داده شده اند.
- ۱۳- شیخ ایرلوها که ایلخانیهای قوچان از این طایفه هستند و در اطراف شیروان و قوچان سکونت دارند.
- ۱۴- طوایف و عشیره های دیگری در قوچان است که از ذکر آنها در این

مقاله خودداری شده است.

منابعی که در تهیه این مقاله از آن استفاده شده است:

- ۱- مطلع الشمس اعتماد السلطنه
- ۲- مرآه البلدان اعتماد السلطنه
- ۳- نامه عالم آرای نادری محمد کاظم
- ۴- شرفنامه بدلیسی امیر شرف خان بدلیسی
- ۵- تاریخ مردوخ شیخ محمد مردوخ
- ۶- تذکره جغرافیای تاریخی، تألیف بارتولد - ترجمه حمزه سردادور - ایران
- ۷- سفرنامه خراسان فریزر
- ۸- تاریخ ایران سرپرسی سایکس
- ۹- سرزمین خلافت‌های شرقی تألیف لسترنج، ترجمه محمود عرفان
- ۱۰- سفرنامه خراسان و سیستان مؤلف C.E. Yate
- ۱۱- مجله آسیائی بنگال ایوانف
- ۱۲- روضه الصفا رضاقلی خان هدایت
- ۱۳- ناسخ التواریخ سپهر
- ۱۴- حقایق الاخبار ناصری، محمد جعفر خورموجی، تصحیح آقای خدیو جم
- ۱۵- تاریخ نو جهانگیر میرزا
- ۱۶- مجمل التواریخ گلستانه؛ تصحیح مدرس رضوی
- ۱۷- جهانگشای جوینی عطاملک جوینی
- ۱۸- جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌اله همدانی
- ۱۹- مطلع السعدین کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی
- ۲۰- ظفرنامه تیموری شرف‌الدین علی یزدی
- ۲۱- تاریخ تیموری دکتر زریاب خوئی

سکه‌های شاهان آل اینجو و آل مظفر در فارس و نموداری از پیشرفت مذهب تشیع در شیراز و فارس

در تیرماه ۱۵۳۲ مقداری سکه نقره مربوط بزمان شاه شیخ ابواسحق اینجو پادشاه فارس (۷۲۱ تا ۷۵۸ ه. ق) در محلی بنام قدمگاه پیدا شد که کمک بسزائی ب روشن ساختن وضع مذهبی شیراز و رواج تشیع در آن سده مینماید، زیرای سکه کلمات « لا اله الا الله ، محمد رسول الله » المتوکل ، و طرف دیگر ابواسحق اینجو ، ضرب شیراز ، دیده میشود و معلوم میدارد که خود اوشیعی مذهب و بیشتر از مردمان شیراز هم دارای همین مذهب بوده اند ، در حالی که سکه امیر مبارزالدین - محمد ، سردودمان پادشاهان آل مظفر ، و فرزندش شاه شجاع که از کرمان بسوی فارس شتافته و این سرزمین را از شاه شیخ ابواسحق اینجو گرفته بودند ، نام چهار خلیفه هم روی سکه ها نقش گردیده است . سکه نخستین شاه شجاع نام چهار خلیفه را دارد ولی سکه های بعدیش یکطرف آن « السلطان المطاع شاه شجاع » و طرف دیگر « عدلیه شیراز » میباشد . این سکه ها هم بزرگ و هم کوچک و از نقره است و نام (عدلیه شیراز) بر روی سکه های این پادشاه پس از آنکه سکه های سال نخستین پادشاهیش با نام چهار خلیفه زده شده از دولحاظ حائز اهمیت و بررسی میباشد : یکی اینکه آنچه در فرامین و منشورها و کتابها مسطور است ، شیراز بالقاب « دارالملك » و سپس « دارالعلم » و « دارالفضل » ملقب بوده و لقب (عدلیه شیراز) جالب و قابل دقت است . دیگر آنکه سایر سکه های خود و پدرش ضرب شهرهای مختلف ایران باز نام چهار خلیفه بر آن نقش است . سکه شاه منصور هم بدون نام - خلفای چهارگانه ضرب شده است .

بنابنویشته دانشمند فقید کسروی، دوسکه از شاه شجاع دیده که یکطرف آن «لااله الا الله محمد رسول الله» و چهار گوشه آن نام چهار خلیفه «ابوبکر، عمر، عثمان، علی» و طرف دیگر «امیر المؤمنین السلطان المطاع شاه شجاع خلد الله ملکه» و در بالا و پائین سکه (ضرب یزد) نوشته شده که معلوم میدارد سکه در یزد دزدیده شده است. دانشمند نامبرده تصور کرده که شاه شجاع در اندیشه خلافت بوده و سکه هائی هم بدین آرزو زده ولی زود پشیمان شده، سکه ها را طور دیگری زده و همچنین این احتمال ضعیف را هم داده که شاید حاکم یزد از راه تملق و مدهانه چنین سکه ای بنام شاه شجاع زده باشد. زیرا شاه شجاع هیچگاه عنوان خلافت پیدا نکرد. (۱) عین همین سکه که شادروان کسروی دیده، دانشمند فقید دکتر قاسم غنی هم دارا بوده که در کتاب (تاریخ عصر حافظ) بدان متذکر و نقش روی آنرا بشرح زیر نقل کرده است:

روی سکه: «لااله الا الله محمد رسول الله» بالای سکه نام ابوبکر و پائین عثمان و طرف راست علی و طرف چپ نام عمر. پشت سکه: «ضرب امیر المؤمنین والسلطان المطاع شاه شجاع خلد الله ملکه» (۲)

عبارات روی سکه شاه شجاع که در موزه بریتانیا میباشد:

روی سکه: «لااله الا الله محمد رسول الله ضرب ایذج» (۳) بالای سکه نام ابوبکر و پائین نام عثمان و طرف راست نام عمر و طرف چپ نام علی» پشت سکه: «المعتضد بالله والسلطان المطاع شاه شجاع خلد الله ملکه ضرب ایذج فی سنه اثنی وستین و سبعمائ» شادروان دکتر غنی در صفحه ۱۷۸ همین کتاب نقل از نوشته علامه فقید محمد قزوینی مینویسد که چند سکه دیگر از شاه شجاع

(۱) - صفحه ۵۱ مقالات کسروی، نقل از مجله ارمنان - سال سیزدهم شماره چهارم.

(۲) - صفحه ۱۱۳ و پاوردی صفحه ۱۷۹

(۳) - ایذج یا بادال مهمله ایذج یکی از شهرهای لرستان که وقتی پایخت اتابکان لر بوده است و مال امیر (مال میر) کنونی همان شهر است. مال در اصطلاح لرها (مقر) یا (جایگاه) یعنی جایگاه امیر که مفهوم آن پایتخت و کرسی نشین میشود.

صرب شیراز سنه هفتصد و شصت و دو و هفتصد و هفتاد و يك و ضرب كاشان سنه هفتصد و شصت و سه و هفتصد و شصت و هشت و ضرب يزد سنه هفتصد و هفتاد و دو و ضرب لارسنه... ين و سبع مائه و ضرب كازرون (بدون تاريخ) كه روى همه اين سكه‌ها بدون استثنا نام خلفاى چهارگانه منقوش است، دیده شده، فقط يك سكه از شاه منصور در موزه مذکور موجود است، ضرب شیراز بدون تاريخ يعنى تاريخ آن محو شده است و روى سكه فقط « لا اله الا الله محمد رسول الله » بدون نام چهار خليفه نقش گردیده است.

درباره نام المتوكل بالله كه روى سكه شاه شيخ ابواسحق و المعتضد بالله كه روى سكه شاه شجاع نقش شده، بايد توضيح داده شود كه امير مبارز الدين محمد چون داعيه پادشاهى ايران را داشت و ميخواست آذربايجان و عراق را هم ضميمه حوزه فرمانروائى خود سازد، براى استحکام كار خود شخصى را نزد ابوبكر المعتضد بالله المستعصمى خليفه عباسى مصر فرستاد تا از او اجازه حاصل كند و او را نائب خليفه در ايران بداند. خليفه مستعصمى مصر نماينده براى بيعت گرفتن بايران فرستاد و اين نماينده هنگامى كه امير مبارز الدين مشغول محاصره و فتح اصفهان بود در قريه ماروانان او را ملاقات كرد و بيعت گرفت. بنا بر اين در سال ۷۷۵ هـ. ق با فرستاده ابوبكر المعتضد بالله كه در مصر خود را جانشين خلفاى عباسى ميدانست بيعت كرد و طريقى را كه شاه شيخ ابواسحق اينجو پيش از او در اين مرحله پذيرفته بود، قبول كرد، و در خطبه و سكه نام خليفه را مذکور داشت و علمای عراق و فارس و يزد را نيز در اين بيعت آورد. پس از برچيده شدن دمتگاه خلافت عباسى بدست هلاكو خان مغول در ۶۵۶ هـ. ق و كشتن آخرين خليفه المستعصم بالله (عبدالله ابواحمد ۶۴۰ تا ۶۵۶ هـ. ق) تا مدت دو سال در دنياى اهل سنت خليفه و قائد روحانى نبود. سيوطى اين موقع را اينطور يادداشت كرده: «سال ۶۵۷ آغاز شد و جهان خالى از خليفه بوده است حتى سال ۶۵۸ هم شروع گرديد و هنوز در دنياى اسلام از خليفه

نشان و نامی نبود. بپرس پادشاه مصر، احمد ابوالقاسم از تخمه عباسیان که از بغداد فرار کرده و از دم شمشیر مغولان رهیده بود، مورد تکریم قرار داد، و پس از آنکه وراثت او در محضر قاضی القضاة (تاج الدین) به ثبوت رسید بالقب المستنصر بخلافت برگزیده شد و نخستین فردی که با او بیعت کرد پادشاه بود و سپس قاضی القضاة و بعد مشایخ عمده و آخر سر رجال و اشراف کشور به ترتیب مناصب و درجات با او بیعت کردند (۱۳ رجب سال ۶۵۹ هـ. ق برابر ۱۲ مه ۱۲۶۱ میلادی). عنوان خلیفه از این هنگام بر سکه ها منقوش و خطبه بنام او خوانده شد. روز آدینه ۱۷ رجب او سواره بمسجد رفت، ردائی برنگ سیاه دربر و خطبه خلافت را خواند و رسماً خلیفه مسلمین شد و خلیفه پادشاه را طبق آئینی که در نزد اهل سنت و جماعت ضروری بود، با تشریفات لازمه با عطای خلعت مخلع ساخت و سلطنتش را تصویب نمود و آنرا مشروع جلوه داد. خلافت عباسی از این تاریخ در قاهره تجدید حیات نمود ولی این سمت فقط روحانی صرف بود.

در سده پانزدهم سلطان سلیم فاتح بزرگ عثمانی خلیفه وقت را واداشت که بنفع او از مقام خلافت کناره گیرد و این مقام را بشخص خودش اختصاص داد (۸۸۴ هـ. ق برابر ۱۴۷۹ میلادی). (۱)

مذهب تشیع از زمان پادشاهان آل بویه معزالدوله و عضدالدوله و سپس چندتن از زمامداران و وزیران و شاهان فارس و در زمان اتابکان و بعد پادشاهان آل اینچور و بگسترش رفت. احمد معزالدوله یکی از پسران بویه که در سال ۳۳۸ بر تخت سلطنت نشست در ترویج مذهب شیعه اثنی عشری بکوشید و فرمان داد که هر ساله از روز اول ماه محرم کارهای دیوانی و کارهای جاری و کسب مردم تا روز عاشورا تعطیل گردد و زن و مرد به تعزیه داری شهادت حضرت امام حسین (ع) و اصحابش بپردازند که این قرار تا این زمان هم باقی مانده است. او در سال ۳۵۱ هـ. ق امر داد که بر درهای مساجد بغداد لعن بمعاییه و غاصبین حق

(۱) - تاریخ عرب و اسلام تألیف سید امیر علی ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی صفحه ۳۹۵

همین پادشاه در روز هیجدهم ماه ذی حجه سال «۳۵۲ هـ. ق» فرمان داد تا شهر بغداد را آئین بندی و چراغانی کنند و مردمان لباسهای نو و فاخر بپوشند و بمناسبت واقعه غدیر خم و اعلام ولایت حضرت علی (ع) بسرور و شادمانی بپردازند و آنروز را عید غدیر بنامند. (۲) عضدالدوله بقاع شهدای کربلا و قبر حضرت علی (ع) را تعمیر و بر آنها گنبد و بارگاه ساخت.

وجود سادات شیراز و احداث بقاع متبرکه شاه چراغ و سید میر محمد و سید علاءالدین برا در حضرت رضا (ع) و علی بن حمزه که در او اخر سده دوم و اوائل سده سوم هجری در شیراز شهید شده اند، خود شاهد بارزی است بر اینکه پیروان تشیع در شیراز جمعیت قابل ملاحظه و اهمیتی را تشکیل میدادند، بنای نخستین بقعه «علی بن حمزه» که حدود سال «۲۲۰ هـ. ق» شهید شده به «امیر عضدالدوله دیلمی» نسبت میدهند که مدفن علی بن هویه عمادالدوله متوفی ۳۳۸ هـ. ق و مصمصام الدوله بهاءالدوله متوفی ۳۳۸ هـ. ق در همین مکان دانسته اند و بنای شاه چراغ را به امیر اعظم - سعید مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود بن بدر وزیر اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی - قتلغ خان که بسال ۶۲۳ هـ. ق بتخت سلطنت نشست نسبت میدهند و بقعه سید - علاءالدین حسین را هم از بناهای همان اتابک میدانند. (۳)

نویسنده کتاب شدالازار معین الدین جنید شیرازی در این باره مینویسد:

«سید میر احمد فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی مرتضی که خوشنودی و درود خدایتعالی بر همگی ایشان باد در ایام خلافت مأمون که برادرش علی بن موسی الرضا (ع) بطوس مسموم گردید بشیراز آمده همانجا وفات یافت. شخصا از دیگر برادرانش بخشنده تر و مهربان تر می -

بود. هزار نفر بنده و کنیز در راه خدا آزاد فرمود. بعضی گویند بدرجه شهادت نائل آمد و کسی بر محل قبرش آگاهی نداشت و در زمان امیرمقرب الدین مسعود - ابن بدر (۱) مدفنش ظاهر گردید، وی بنائی عالی بر آن قبر بساخت و بعضی گفته اند آنحضرت را در قبر، صحیح الاعضاء یافتند. زرهی فراخ و دراز بر تن و انگشتی که نقش نگین آن (العزت لله احمد بن موسی) میبود در انگشت داشت و بهمین نشانی صریح حضرتش شناخته گردید. پس از آن اتابک ابوبکر رفیع تر و بلندتر از آن عمارتی بر آن تربت شریف ساخت. سپس «تاشی خاتون» (مادر شیخ شاه ابواسحق - اینجو) که بانوئی نیکوکار و زاهد میبود دستور داد گنبدی رفیع بر آن مرقد منور ساخته و مدرسه ای باشکوه جنب بقعه بنانهاد (۷۴۴ هـ. ق) و قبر خود را نیز در جوار آن حضرت تعیین نمود (۷۵۰ هـ. ق).

وجود ملکه نیکوکار و باایمانی چون تاشی خاتون مادر شیخ شاه ابواسحق و ارادت او بآل علی و حضرت احمد بن موسی (شاه چراغ) و بناهایی که بر این بقعه اضافه و وقف نمود پیشرفت تشیع را در این قرن در شهر شیراز تأیید مینماید. ابن بطوطه جهانگرد مراکشی که در سال ۷۴۸ هـ. ق برای بار دوم از شیراز دیدن - مینماید درباره بقعه حضرت شاه چراغ و بناهای ملکه تاشی خاتون و ارادت او باین آستانه مینویسد:

«از جمله مزارات شیراز مقبره احمد بن موسی برادر علی الرضا بن موسی - بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم میباشد. این بقعه در نظر شیرازیان احترام تمام دارد و مردم برای تبرک و توسل بزیارت آن می روند.

تاشی خاتون مادر شاه ابواسحق مدرسه بزرگ و زاویه ای برای این مزار ساخته که در آن بمسافران طعام داده میشود و دسته ای از قاریان همواره بر سر آن تربت قرآن میخوانند.

(۱) - وزیر اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی متوفی به سال ۶۶۵ هـ. ق

خاتون شبهای دوشنبه را بزیارت این بقعه می‌آید. در آن شب قضات و فقها و سادات شیراز نیز در آنجا فراهم می‌آیند. شیراز از جمله شهرهایی است که سید در آن زیاد است و من از اشخاص موثق شنیدم که عده سادات شیراز، آنها که مستمری دارند هزار و چهارصد و کسری است و بقیه آن عضدالدین حسین نام دارند. این جمعیت چون در بقعه گرد می‌آیند بختم قرآن می‌پردازند. قاریان با آهنگهای خوش بقرائت مشغول میشوند و خوراک و میوه و حلوا داده میشود و پس از طعام، واعظ بالای منبر میرود و همه این تفصیلات در فاصله بین نماز عصر و شام انجام مییابد. خاتون در غرفه مشبکی که مشرف بر مسجد است می‌نشیند، آخر سر هم بر سر مقبره چون بر در سرای پادشاهان طبل و شیپور و بوق مینوازند. (۱)

همین ملکه رومستای میمند را که یکی از املاک بزرگ است وقف بر بقعه حضرت شاه چراغ نمود که هنوز هم علی الظاهر از موقوفات آن آستانه است، ولی متأسفانه از چهل پنجاه سال باینطرف از طرف اشخاص سودجو و متجاوز، تجاوزاتی بحریم این موقوفه شده و دعوی ملکیت مزارع را نموده‌اند و آنها را تصرف کرده‌اند.

(۱) - صفحه ۱۹۴ کتاب میاحتنامه ابن بطوطه - ترجمه آقای علی موحد - چاپ تهران - ۱۳۳۷

(مکتب کبرویه)

اول - تحقیق در شرح احوال و سوانح زندگی

شیخ نجم الدین کبری مؤسس مکتب کبرویه

چون عارف ربائی «احمد بن عمر خیه ای خوارزمی» مشهور به «شیخ نجم-الدین کبری» مؤسس مکتب کبرویه، از اوان جوانی به سیروس یا ساحت پرداخت، و بحضور عرفای بزرگ رسید، و در اواسط عمر به خوارزم موطن اصلی خویش بازگشت و ساکن گردید، و بعد از چندی در فتنه مغول بدرجه شهادت نائل شد، تحقیق درباره سوانح عمری وی حائز کمال اهمیت و سزاوار بود که در خصوص آن عارف بزرگ و مکتب عرفانیش پژوهش کافی شود، از این جهت تصمیم گرفتم تا حد امکان مدارك و مآخذ را بدست آورم، و پژوهش نمایم. توفیق الهی مرا یاری کرد، و بعد از بررسی اسناد متوجه شدم که مندرجات آنها درباره شرح احوال آن «قدوة الاولیاء» بویژه درباره واژه کبری باهم فرق دارد، مثلاً در بعضی از نسخ خطی و اخبار تذکره نویسان بجای واژه کبری، کراء، کیری و بکری دیده شد. علاءالدوله سمنانی و یافعی اظهار داشته اند که واژه کبری مربوط بزمان تحصیل اوست و معلمش باو لقب (الطامة الکبری) داد، و بمرور زمان واژه الطامة حذف شد، و باو کبری گفته اند و این لقب مأخوذ از يك آیه قرآن مجید است. شاید بدین سبب این لقب را به «شیخ نجم الدین» داده اند که معلم و همدرس-های او از اطلاعات علمی و پاسخ سؤالاتش ترس داشته اند. حسین خوارزمی اظهار نظر کرده که چون کبری استعداد پیش بینی آینده داشته از این جهت با (الطامة

الکبری) لقب داده‌اند. بعضی از صوفیه عقیده داشته‌اند که وجود او مظهر قیامت عشاق است، و بدین جهت لقب مذکور که یکی از اسامی قیامت الهی است به وی داده شده است، و دکتر «مایر آلمانی» هم در مقدمه‌ای که بر (فوائح الجمال و فوائح الجلال) بزبان آلمانی نوشته، اظهار داشته نمیدانم کدامیک از عقاید صاحبان تذکره در خصوص لقب (الطامة الکبری) که به شیخ نجم الدین داده شده، صحیح یا ارجح است. بهر حال لقب او در میان همگنانش بعنوان کبری معروف بوده است و با احتمال قوی لقب وی کبری و القاب کبراء کبیری و بکری اشتباه است.

ضمناً باید بدین نکته هم توجه داشت که در دوره «نجم الدین» در افریقا نام مرد را هم کبری می‌گذاشتند و شاید تاکنون هم متروک نشده باشد، مثلاً مسعودی در «مروج الذهب» از یک پادشاه سیاه زنگی بنام دونگولا کبری بن سرور نام برده است، و در فرقه بکتاشیه هم مرشد خود را حضرت کبری می‌گفتند.

توجیه دیگر اینکه شاید نام مادر «نجم الدین» کبری بوده و اسم او مضاف به نام مادرش شده باشد، چنانکه شاگردش «شیخ نجم الدین دایه» را «ابن دایه» هم خوانده اند ولی عقیده من این است که چون «شیخ نجم الدین» کارهای خارق العاده میکرد و پیروانش وی را مظهر قیامت عشاق دانسته، و با گرفتن ترکیب مذکور از قرآن مجید باو (الطامة الکبری) لقب داده‌اند. در خصوص کنیه ابوالجناوب (بفتح جیم و تشدید نون) یا ابوالجناوب (بضم جیم و نون مشدد) یا ابوالجناوب - (بفتح جیم و نون مخففة) از طرف تذکره نویسان و خود «شیخ نجم الدین» اظهار نظرهایی شده است. خودش گفته: «اوقاتیکه در اسکندریه تحصیل حدیث میکردم یک شب حضرت پیغمبر را بخواب دیدم که با شخص دیگری پهلوی من نشسته بودند، با پیامبر صحبت کردم وقتی حرفم پایان یافت آن حضرت از من خیلی ستایش کرده فرمود شبها قرآن بخوان و روزها حدیث فراگیر، من از رسول اکرم استدعا کردم تا کنیه‌ای بمن عطا فرماید، فرمود ابوالجناوب کنیه تومی باشد.»

دکتر «میرآلمانی» در مقدمه ای که بر «فوائج الجمال» نوشته اظهار داشته شاید آن کتبه را بدین سبب پیامبر اسلام به «نجم الدین» داده تا از این دنیا دوری جوید، و بآن دنیا نزدیک شود و در «لغت نامه دهخدا» هم نوشته شده با وجودیکه بین مردم لقب «نجم الدین» بصورت «ابوالجناب» یا «ابوالجناب» معروف می باشد ولی «ابوالجناب» ارجح است. شاید علاوه بر کتبه مذکور قبلا کتبه او «ابو عبدالله» بوده است، زیرا در یکی از رسالاتش به «ابو عبدالله» معرفی شده و همچنین خونساری در «روضات الجنات» از قول خود شیخ لقب او را قبل از رؤیای مذکور «ابو عبدالله» دانسته است. در خصوص مولد او که خیره است در بعضی از تذکره ها بجای خیره ای خیره قی ثبت شده و شیخ در تاریخ ۵۴۰ در آنجا دنیا آمده است. مدت عمرش بنا بر نوشته «امیر-علیشیر نوائی» و «امین احمد رازی» ۷۰ و گفته «ادوارد براون انگلیسی» ۸۰ سال میباشد. شیخ برای مطالعه و تعلم حدیث سیاحت کرد. و از شرح حالیکه نویسنده نسخه خطی کتابخانه ابراهیم پاشا برای او نوشته چنین بر می آید که وی به نیشابور، همدان، اصفهان، مکه و اسکندریه مسافرت کرده و در مجالس درس «ابوالمعالی فراوی، حافظ ابو العلا، ابوالمکارم احمد بن محمد اللبان، ابوسعید خلیل بن بدرالرازانی، ابو عبدالله محمد بن ابی لکبر الکیزانی، ابوجعفر احمد بن نصر الصیدلانی، مسعود بن منصور ابو محمد المبارک بن طباطبائی، ابوضیاء بدر بن عبدالله الحدادی» تحصیل علوم شرعی و نظری و حدیث کرد و نیز در محله سرمیدان تبریز کتاب (شرح السنه و المصابیح) را نزد «عمدة الدین ابو منصور بن سعد ملقب به حنفه» خواند. شیخ علاوه بر تحصیل علوم شریعت به عرفان علاقه مند شده، و شروع به سیر و سلوک کرده است، و خود کبری در کتاب «فوائج الجمال» نوشته در کودکی حالتی نظیر خلسه داشته ام. سمنانی و جامی به غلط حالت خلسه مانند کبری را رؤیا دانسته اند، ولی دکتر «میرآلمانی» هم در مقدمه «فوائج الجمال» اظهار داشته کبری به عالم خلسه فرو میرفته است. مدارک متقنی در دست نیست که تعلم حدیث بعدها برای کبری ناخوشایند شده باشد، بدلیل اینکه پیغمبر در عالم خواب مطالعات کبری را در خصوص فرا گرفتن حدیث

مورد ستایش قرارداد، و به استناد يك ياد و دليل نقلی نمی شود قبول کرد که نجم الدین از مطالعه حدیث پشیمان شده باشد، کبری استعداد و شایستگی و زمینه عرفان را حین فرا گرفتن حدیث داشته است و ترك تعلم حدیث و تغییر مسلک او بهیچوجه دلیل قطع رابطه معنوی وی با گذشته نیست بلکه این تغییر روش برای گسترش انگیزه روحی و رفع ابهام از درون او بوده است. دکتر «مایر آلمانی» در مقدمه «فوائح الجمال» نوشته برای من فقط يك مشکل وجود دارد و آن اینست که نمیدانم چه وقت نزدیکه کسی تصمیم به تغییر مسلک گرفته ولی جامی در «نفحات الانس» نوشته کبری در ۳۵ سالگی عرفان را انتخاب کرده است و اگر «نجم الدین» در ۳۵ سالگی تغییر روش داده باشد، بایستی در ۵۷۳ یا ۵۷۵ وی به مسلک عرفان گرائیده خدا را از راه طریقت و دیده عرفانی شناخته باشد. بهر حال جذبه حق سیر و سلوک او را سریع کرد، و در عالم عرفان تکامل یافت، بطوریکه بانگاههای شگفت انگیز، دیگران را تحت تأثیر قرار میداد، و بمقام پیر و مرشد میرسانید، و از اینجهت با ولقب شیخ ولی- تراش دادند.

در تذکرها ثبت شده است که در موقع حمله مغول سردار تار به احترام شیخ برای او پیام فرستاد تا مولد خود را ترك کند و در امان باشد، کبری نپذیرفت و پاسخ داد هفتاد سال با مردم تلخ و شیرین روزگار را چشیدم، دور از انصاف است که در موقع نکبت آنها را ترك کنم، میمانم و شهید میشوم، و به شهادت افتخار میکنم، وی به آرزویش رسید، و در تاریخ ۶۱۸ هجری بدرجه افتخار آمیز شهادت نائل شد.

دوم: پیران و مرشدان شیخ نجم الدین کبری

۱- «شیخ عمار یاسر» که پیر و طریقت معروف کرخی بوده است. کبری در کتاب «فوائح الجمال» او را مرشد خود معرفی کرده است. دکتر «مایر آلمانی» در مقدمه کتاب مذکور «صوم القلب بهجة الطایفه» را از آن عمار یاسر دانسته.

۲- شیخ اسمعیل قصری که خودش پیرو کمیل بن زیاد «نخعی» بوده و کبری خرقه اصلی را از او گرفته است.

پیران دیگر او «شیخ روزبهان کبیر کارزرونی مصری» و «بابا فرج- تبریزی» هستند.

«شیخ نجم الدین» خرقه تبرک را از «شیخ اسمعیل قصری» و علم خلوت را از «عمار یاسری» و دانش طریقت را از «روزبهان کبیر مصری» گرفت.

سوم - مریدان و پیروان مبرز مکتب کبری :

شاگردان و پیروان مبرز مکتب او که مستقیماً از خود و یا شاگردانش تعلیم یافته عبارتند از :

«شیخ نجم الدین رازی» معروف به «ابن دایه» صاحب «مرصاد العباد» و «تفسیر بحر الحقایق» - «شیخ سعد الدین حموی جوینی» صاحب رسالاتی که مهمترین آنها «سجنجل الارواح» و «محبوب الاولیاء» است «شیخ مجد الدین بغدادی» صاحب کتاب «تحفة البرره فی اجوبة مسائل العشرة» - «بابا کمال جندی» - «شیخ رضی الدین- علی لالا» - «شیخ سیف الدین باخرزی» صاحب «وقایع الخلوه و وصیة السفر» - «شیخ- جمال الدین گیلی» - بهاء الدین ولد «پدر مولانا جلال الدین و «شیخ فرید الدین عطار- نیشابوری» که از مریدان «شیخ مجد الدین بغدادی» بوده و از نجم الدین کبری تعلیم یافته و مهمترین آثارش «تذکرة الاولیاء» و «منطق الطیر» و دیوان اشعار است. مرحوم استاد سعید نفیسی در کتاب «جستجو در احوال عطار» نوشته است از سلسله کبرویه بوده و نوشته «خزینة الاصفیاء» و «سفینه الاولیاء» و «طرائق الحقایق» را در خصوص او یسی بودن عطار رد کرده است.

ضیاء الدین ابوالحسن مسعود بن شیرازی - امام الدین داود بن محمد - ابو- القاسم عمر بن فخر الدین - بهاء الدین زکریا مولتانی - عبدالعزیز بن هلال - احمد- بن علی تقوری - مؤید بن یوسف صلاحی - علی بن محمد - عمر بن عبد الله برادرزاده

شیخ نجم الدین کبری .

حمدالله مستوفی وحسین خوارزمی مریدان کبری را فقط دوازده ولی جامی
و دیگران شصت نفر دانسته اند.

چهارم :

آثار عرفانی شیخ نجم الدین کبری که بزبان عربی نوشته است :

۱- تفسیر قرآن بنام (عین الحیات) که ناتمام ماند و بعداً دو نفر کار او را
ادامه دادند، یکی «نجم الدین دایه» شاگرد و مرید «شیخ نجم الدین کبری» که از آیه
۱۹ از سوره ۵۱ شروع و تا آیه ۱ از سوره ۵۳ تفسیر کرده و دیگر «علاءالدوله -
سمنانی» که از آیه ۲ از سوره ۵۳ شروع کرده و تا آخر عمر تفسیر خود را ادامه -
داده است. «نجم الدین دایه» تفسیر خود را (بحر الحقائق والمعنی فی تفسیر سبع -
المثنائی) نام گذارده و نام کسانی دیگر هم بجای «علاءالدوله سمنانی» برده شده
است که کار تفسیر کبری را ادامه داده اند. تفسیر کبری در یکی از کتابخانه های
شوروی است .

۲- رساله (الاصول العشره) در مجموعه های خطی اهدائی آقای مشکات
بدانشگاه تهران که در کتابخانه مرکزی به شماره های ۸۸۱ - ۸۷۱ - ۱۰۳۸ و در
کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی تهرانی به شماره ۸۵۲ تحت عنوان
(رساله فی التصوف) بنام «شیخ نجم الدین کبری» ثبت شده است. این رساله در
خصوص کوتاه ترین راه بسوی خدا و آن شامل ده اصل : توبه، زهد، توکل،
قناعت، عزلت، ذکر، توحید، صبر، مراقبه، رضا میباشد و این رساله از سایر
آثار وی معروفتر است.

۳- هدایة الطالبین - در تذکرها بنام کبری ثبت شده ولی نسخه ای از آن
بدست نیامد .

۴- رساله بزرگ بی عنوان در پنجاه فصل که در چهل و پنج فصل آن از
احوال و مقامات بحث کرده و بیشتر درباره توبه، ورع، زهد، صبر، رضا، توکل،

خوف، تفکر، صمت، تواضع و تهجد بحث نموده و پنج فصل آن در خصوص رؤیایها و واقعات عجیب می باشد و در آخر دربارهٔ واژهٔ صوفیه، وقت، نفس، قلب و روح بحث کرده است.

۵- رسالة الهائم الخائف من لومة اللائم بقلبه الهارب - دریک مجموعه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۵۹۸ ثبت شده و در این رساله دربارهٔ طهارت، خلوت، دوام سکوت، دوام صوم، دوام ذکر، تسلیم، نفی المخاطر، ربط- القلب بشیخ، محافظت از غلبه نوم، رعایت اعتدال در طعام و نوشیدنی و ارشاد برای تسلیم بحث کرده است و هر یک بایک آیه قرآن یا حدیث شروع میشود و از هشت اصل از ده اصل کبری «نجم الدین دایه» در «مرصاد العباد» و «شاه نعمه الله ولی» در رساله «خلوت» خود استفاده کرده اند.

۶- رسالة خلوت - در تذکره ها این رساله از آن کبری دانسته شده است ولی نسخه ای از آن بدست نیامد اما از کربای قزوینی در آثار البلاد از این رساله تعریف کرده، و از فصل هفتم آن چنین نقل کرده است که شیطان می خواهد کبری را براه خود سیر دهد، خونساری هم از این رساله بسیار ستایش نموده و معصوم علیه شاه نیز تعریف جامعی از آن کرده است و خود کبری این رساله را (رسالة السائر الوالدالی سائر الواحد) نام نهاده بعداً شخص ناشناسی این رساله را به اسم (رسالة النجاة من شر الصفات) چاپ نموده و آن شخص دیباچه خودش را بجای دیباچه کبری گذارده است.

۷- رسالة فی السلوك - در فهرست کتابخانه آقای فخرالدین نصیری آمینی- تهرانی ثبت شده و مباحث آن دربارهٔ شریعت، طریقت و حقیقت است و در این رساله شریعت را مثل کشتی، طریقت را مانند دریا و حقیقت را بسان در و مروارید می بیند.

۸- رسالة ستایش فقر- در تذکره ها بنام وی ثبت شده ولی نسخه ای از آن بدست نیامد.

۹- فوائح الجمال وفوائح الجلال - در مجموعه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۵۹۸ به ثبت رسیده و دکتر «مایر آلمانی» آنرا تصحیح و بزبان آلمانی تصدیق کرده، و بچاپ رسانیده و دو نسخه چاپی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و ملی به شماره های ۳۱۷۵ - و ۱۷۵۲ به ثبت رسیده است. عنوان این کتاب در نسخ خطی مختلف است، در نسخه فیض الله به شماره ۲۱۳۵ فوائح الجمال وفوائح الجلال و در نسخه فاتح به شماره ۲۷۵۹ و در کتابخانه وین به شماره ۱۸۹۷ فوائح الجمال وفوائح الجلال و در نسخه خصی کتابخانه مجلس شورای ملی فوائح الجمال ثبت شده و در نسخه ایاصوفیه به شماره ۴۸۱۹ اصلا بیا و اژه فوائح نقطه ندارد و کاتب چلبی فوائح الجمال نوشته و نورالدین- جعفر بدرخشی نویسنده خلاصه المناقب و علی همدانی و جامی از نوشته حسین- خوارزمی استفاده کرده فوائح الجمال ثبت نموده اند.

۱۰- منهاج السالکین- در مجموعه خطی و چاپی کتابخانه ملی آقای ملک در تهران به شماره ۴۲۶۷ و ۹۲۳۰ و در کتابخانه مجلس شورای ملی هم چاپی آن به شماره ۷۸ - ۲۲۰ ثبت گردیده و لی در مجموعه خطی شماره ۴۳ کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی تحت عنوان (منهاج السالکین و معراج الطالبین) و نیز در مجموعه خطی شماره ۲۰ همین کتابخانه تحت عنوان (رساله میزان العمل) ثبت شده است.

این رساله حاوی بیان منازل و طریق سیر الی الله است.

۱۱- متن عربی رساله مفقود شده، تصنیف شیخ نجم الدین کبری قبل از فقدان با عنوان رساله معرفت بفارسی شرح داده شده است.

۱۲- اجازه نامه عربی در مجموعه خطی شماره ۸۵۲ کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی ثبت شده و این اجازه نامه را «نجم الدین» به شاگردش « سعدالدین محمد بن مؤید الحموی » داده است.

۱۳- سه صفحه اجازه نامه عربی از اجازه نامه عربی و فارسی که نجم الدین

به «شیخ رضی الدین علی لالا» داده است.

پنجم - آثار عرفانی کبری بزبان فارسی :

۱- رساله السائر الواصل الی السائر الواصل الماجد - چون موضوعاتیکه در این رساله تقریر گردیده بامتن رساله عربی که گفته شده این ترجمه آنست فرق دارد بنابراین باید این را اثر فارسی دیگری از کبری دانست.

۲- رساله ای تصنیف شیخ نجم الدین کبری تحت عنوان «آداب المریدین من کلام شیخ نجم الدین الکبری» در کتابخانه ملی پاریس موجود است که از روی آن فیلم برداری شده و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۷۷۴ ثبت شده است.

در این رساله تمام آداب و رسوم احترامی که يك صوفی باید رعایت کند نوشته شده است.

۳- يك رساله كوچك بی عنوان در چهار فصل راجع بروح، آداب خورش و پوشش، مجاهده بانفس و طرز تفکر درباره خدا نوشته است.

۴- رساله فارسی میعاد الصدق

۵- يك صفحه اجازه نامه فارسی همراه با اجازه نامه فارسی و عربی بعنوان

شیخ رضی الدین علی لالا

نشم :

نثر و اشعار عرفانی نجم الدین : باستناد آثار نثری عربی نویسنده ای زیر دست بوده و معانی عالی عرفانی را بنثر زبان تازی بخوبی تقریر کرده و فقط يك قطعه شعر عربی از آن وی در آخر رساله منهاج السالکین ملاحظه شد که بیت اول آن نقل میشود :

نصحتکم یا اخوانی کلکم لا تنظر وافی زی تبلیس

و نیز به سبک قرن هفتم غزل، رباعی و فرد عارفانه فارسی سروده است از جمله

اینکه در مجموعه خطی شماره ۲۳۱ متعلق به کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی رساله فارسی میعادالصدق از آن شیخ نجم الدین کبری ثبت گردیده و در متن آن چهار غزل درج شده است که دو تا با مطلع و مقطع زیر محققاً متعلق به کبری میباشد:

مرغان او هر آنچه از آن آشیان برند پس بیخودند جمله و بی بال و بی پرتد
 نجما چو خاک پای سر کوی شان شدی امیدوار باش که ایشانت هم برند

* * * * *

دعوی عشق جانان در هر دهان ننگند وصف جمال و رویش در هر زبان ننگند
 نجما حدیث وصلش ز نهار تانگوئی کان عقل در نیابد و اندر دهان ننگند

* * * * *

و همچنین در تذکره های: کعبه عرفان عرفات، عرفات العاشقین، ریاض الشعراء، خلاصة الافکار، مجالس العشاق، ریاض العارفین، آتشکده آذر، تاریخ گزیده، هفت اقلیم، ریحانة الادب، مجمع الفصحا، خیر البیان، مجموعه خطی شماره ۵۹۸ کتابخانه مجلس، مجموعه خطی شماره ۸۵۲ متعلق به آقای فخرالدین نصیری امینی و میعادالصدق خود نجم الدین کبری ۵۵ رباعی و ۸ فرد بنام او ثبت شده است. اینک يك رباعی و يك فرد از آنها نقل میشود:

ز آن باده نخورده ام که هشیار شوم آن مست نبوده ام که بیدار شوم
 يك جام تجلی صفات تو بس است تا از عدم و وجود بیزار شوم

* * * * *

فراز کنگره کبر یاش با زانند فرشته صید پیمبر شکار سبحان گیر

سازهای موسیقی ملی ایران و رابطه آنها

با سازهای غربی

بسیار خوشحالم از اینکه فرصتی روی داده است تا درباره این موضوع که بسیار مورد علاقه من است و سالیان دراز در این باره به تحقیق پرداخته ام مطالبی باستحضار دانشمندان و محققان محترم برسانم.

البته این موضوع بسیار مهم است، و بحث درباره آن مستلزم زمان زیادی است، مثلاً اگر من بخواهم سیر تکاملی رباب و رابطه آنرا با ویلن بیان کنم، لازم است سازهای ملی مانند رباب، قیچک، کمانچه و ساز غربی ویلن را مورد بحث و گفتگو قرار بدهم. بدیهی است انجام این امر از حوصله بیست دقیقه وقت معین شده برای ایراد سخنرانی بیرون است. ولی من این مسأله را بسادگی حل کردم، بدیمعنی که عرایض خود را بطور خلاصه بیان می کنم و برای اطلاع بیشتر، درباره سازها بعد از پایان جلسه بهریک از حضار محترم يك جلد از کتاب سازهای ملی را که چندی قبل نتایج تحقیق خود را در آن چاپ و منتشر ساخته ام بعنوان یادبود تقدیم میدارم. بدیهی است با مطالعه کتاب مزبور، محققان محترم بیشتر با نظریات اینجانب آشنائی پیدا خواهند کرد و در صورت لزوم در پاسخ سؤالات احتمالی نیز توضیحات کافی داده خواهد شد.

موسیقی همیشه مورد توجه بشر بوده است، زیرا بدان نیازمند است. این نیاز در طول تاریخ روز افزون گشته و برای استفاده از آن در موارد گوناگون تلاش فراوان بعمل آمده است. از اهم مواردی که از موسیقی استفاده شده است می توان رزم، بزم و مذهب را نام برد.

در ایران نیز همیشه موسیقی رزمی و بزمی و مذهبی گاهی درخفا و گاه بطور آشکارا مورد استفاده قرار گرفته است. هرچه در زمینه علم و نغمات موسیقی پیشرفت حاصل گشته نیاز بیشتری به سازهای جدید و کامل تر احساس شده است. باتوجه به سازهای زیادی که در ایران باستان وجود داشته، این مسئله از نظر بین المللی اهمیت خاصی پیدا کرده است.

در یک هزار سال گذشته اروپائیان تحول زیادی در موسیقی علمی، عملی و حتی سازها بوجود آوردند ولی بجزرات می توان گفت که تقریباً همه سازهای امروزی خود را با استفاده از سازهای ملی ما تهیه کرده اند.

اروپائینها برای اجرای سویت های خود عود را که در مشرق زمین بخصوص ایران متداول بود، انتخاب نموده و بنام لوت (LUTH) صدها سال مورد استفاده قرار دادند. سپس بطنیوروی آورده، و در اجرای آهنگهای خود از این ساز نیز حداکثر استفاده را کردند.

اینجانب در اثر تحقیق چند ساله موفق گردید اسامی ۲۰۰ ساز ملی را از کتب ادبی، تاریخی، و مذهبی و حتی منابع دیگر استخراج نموده برای ۱۲۶ ساز، مختصر- شرحی نیز بنویسد که در کتاب « سازهای ملی » تألیف نویسنده منعکس شده است. در گذشته، هر کدام از این سازها که دارای ارزش علمی و تکنیکی بوده است. بیشتر مورد توجه خارجیان قرار گرفته، و مصمم بتقلید و یا تکمیل آن گشته اند. در- نتیجه سازهای بهتری بوجود آورده اند که بعنوان مثال نمونه هایی از آنها بشرح زیر ذکر میگردد:

۱- رباب- سابق بر این رباب را با کمان (آرشه) می نواختند، این ساز ملی که دارای هفت شکل بود، تدریجاً تبدیل به قیچک گردید سپس کمانچه را نیز از روی قیچک ساختند تا سرانجام ایتالیائی ها در سال ۱۵۶۰ میلادی با استفاده از ساختمان قیچک و کمانچه ساز آرشه ای بنام ویلن را بوجود آوردند که شاه- موسیقی نامیده شد.

۲- ارغنون- یکی دیگر از سازهای ملی قدیمی ما ارغنون است که دارای

لوله‌های صوتی می‌باشد و بادمیدن در آن، بوسیله هوا بصدا درمی‌آید. اروپائیان ارغنون را تکمیل کرده، بنام ارگ نخست در کلیساها مورد استفاده قرار دادند، و سپس بشکلهای مختلف تهیه کرده، برای فروش بیزارهای جهان عرضه داشتند. ناگفته نماند که امروزه ارگ‌های برقی جای ارگ‌های قدیمی را گرفته و بعنوان یکی از مهمترین سازها در ارکسترهای جاز نیز بکار برده میشود.

۳- سنتور- این ساز بیش از همه سازها مورد توجه خارجیان بوده است، بطوریکه امروز در نقاط مختلف جهان ده نوع سنتور معمول است که اسامی آنها بدین قرار می‌باشد:

۱- سنتور ایرانی، ۲- سنتور کشمیری، ۳- سنتور ترکی، ۴- سنتور چینی (موسوم به کین)، ۵- سنتور فرانسوی (بنام پانتالئون)، ۶- سنتور رومانی (بنام سیمبال)؛ ۷- سیاوفون، ۸- تیمپان، ۹- متالوفون (این سه نوع آخری در بعضی از کشورهای اروپا متداول است). ۱۰- سنتور روسی (این ساز که گوسلی نام دارد تقریباً شبیه چنگ می‌باشد). اروپائیا با استفاده از ساختمان کلی سنتور، سیمهای موجود در داخل کلاوسن و چکش‌های مربوطه راتیه کردند، و با استفاده از ساختمان ظاهری ارغنون و ارگ وضع کلاویه و ساختمان ظاهری کلاوسن و پیانورا بوجود آوردند. بدیهی است ساز پیانو سیر تکاملی داشته تا بوضع امروزی درآمده است.

۴- عود و طنبور- بعد از اینکه صدها سال در اروپا از سازهای ملی، موسوم به عود و طنبور استفاده کردند سرانجام با تغییر شکل دادن آنها، سازهای مشابه و جدیدی بوجود آوردند، که اهم آنها عبارتند از: گیتار، ماندولین، بائنجو، بالالیکا و دو مرا.

۵- چنگ- این ساز که شعرای پارسی گوی بکرات از آن در اشعار خود نام برده‌اند، مراحل گوناگون داشته، تا بنام چنگ یکی از بهترین سازهای ملی در-

آمده است.

با وجود اینکه امروزه در ایران سازی بنام چنگ معمول نیست، ولی سابق
بر این همه نوازندگان بخصوص در زمان ساسانیان و سامانیان با آن آشنائی
داشته‌اند، و از بهترین و کامل‌ترین ساز آن دوره بشمار می‌آمده است.
از نکيسا در دوره ساسانیان و رودکی در زمان سامانیان بعنوان بهترین
نوازندگان چنگ میتوان نام برد.

بزودی چنگ از طریق مصر با روپا کشانده شد، و آنها با استفاده از ساختمان
چنگ، سازی گران قیمت و جالب تهیه کردند که امروزه بنام هارپ در ارکسترهای
سفنونيك جهان مورد استفاده قرار میگیرد.

۶- سازهای بادی. اروپائیان با استفاده از نی هفت بند، کلارنت را بوجود
آوردند که ما آنرا قره‌نی مینامیم و با استفاده از ساختمان کرنا سازی بنام کرنه-
(Cornet) ساختند و با تقلید از سرنا، سازی ظریف و خوش صدا بنام اوبوا تهیه
کردند که از بهترین سازهای مورد استعمال ارکستر سفنونيك است.
بطوریکه ملاحظه فرمودید سازهای ملی ما ارتباط بسیار نزدیک با سازهای غربی
دارند، و بنظر من در کشورهای اروپائی نمیتوان سازی یافت که آنرا از روی سازهای
شرقی نساخته باشند. کشور پنهان و ایران باستان قسمت بزرگی از سرزمین‌های شرق
و خاور میانه را تشکیل میداد، لذا بحرأت میتوانیم که مبداء بیشتر سازهای
موجود در مشرق زمین از آن ایران باستان بوده است.

ایلات امروزی ایران

گرچه آمار صحیح و دقیقی درباره جمعیت ایلات ایران در دست نداریم ولی از روی قرائن میتوان حدس زد که در حدود ۳ تا ۴ میلیون نفر از ساکنین کشور ما دارای زندگی ایلاتی و نیمه ایلاتی هستند. منظور از نیمه ایلاتی دسته‌هایی از مردم هستند که مدتی از سال در مساکن ثابت و دهات، و بقیه آنرا در چادرهای خود بسر می‌برند و ایلات یا ایلات کامل به گروه‌هایی اطلاق میشود که تمام مدت سال را در چادرهای خود بسر می‌برند. از بررسی جمعیت کل ایلات این نتیجه حاصل میگردد که تقریباً $\frac{1}{4}$ مردم ایران دارای زندگی ایلاتی هستند. این نکته قابل ذکر است که از این جمعیت تعداد کمی زندگی کاملاً ایلاتی دارند و بقیه بصورت نیمه ایلاتی زندگی میکنند. طبق گزارش مرکز آمار ایران که جمعیت متحرک این کشور را در سال ۱۳۴۵ معادل ۶۴۰/۰۰۰ نفر اعلام داشته است، با احتمال بسیار قوی همان ایلات کامل ایران هستند که تمام ۱۲ ماه سال را در چادرهای خود بسر برده دائماً در حال کوچ هستند.

هر ایل در سرزمین معینی زندگی میکند که بر اصل سنت و قرارداد های دیرین و قدیمی بآنها استوار است.

زمین‌هایی که عشایر در اختیار دارند، از د و منطقه گرمسیری، و سرد سیری، تشکیل گردیده است. محل گرمسیر برای زندگی زمستانه که اغلب در مناطق جلگه‌ای و دره‌های محفوظ، و سردسیر برای زندگی تابستانه که مناطق کوهستانی و مرتفعات را تشکیل میدهند مورد استفاده قرار میگیرد، و این عمل را ییلاق و قشلاق کردن نیز میگویند که از دولغت ترکی تشکیل گردیده است، چنانچه ییلاق یعنی تابستانه و از

لغت یای بمعنی تابستان گرفته شده، و قشلاق که بمعنی زمستانه است از لغت قش بمعنی زمستان گرفته شده است.

پس محل ییلاق و قشلاق دسته های مختلف ایلات ایران کاملاً مشخص و معین است، و کمتر گروهی یافت میشود که فقط محل قشلاقشان بر اثر ضعف پوشش گیاهی فرق کند، ولی ییلاق آنها اغلب ثابت و مشخص است.

تاریخ کوچ ایلات نسبت به موقع جغرافیائی قشلاق و ییلاق آنها فرق میکند، ولی اغلب کوچ آنها از چراگاههای زمستانه بمراتع تابستانه از اوایل فروردین تا اوایل اردیبهشت ماه و حرکت آنها از ییلاق به قشلاق از اوایل شهریور تا نیمه اول مهر ماه صورت میگیرد، و تابع رشد و نمو پوشش گیاهی هر منطقه است. حرکت و کوچ ایلات سابقاً با اجازه خوانین انجام میگرفت، ولی امروزه بعضی از این گروهها زیر نظر رئیس انتظامات که از طرف ژاندارمری تعیین میشود بچنین کاری مبادرت میکنند، و حتی تمام اعمال آنها بوسیله افسر انتظامات ایل کنترل میگردد.

ایلات ایران از چراگاههای تابستانه خویش ممکن است تا ارتفاع ۳۵۰۰ متری در گرمترین ماههای سال استفاده نمایند و بهترین مثال برای این موضوع در ایل قشقائی کوه دنا میباشد، ولی ارتفاع مراتع زمستانه آنها از سطح عمومی دریاها کاملاً متغیر بوده ولی برای ایلات استان فارس ارتفاع از سطح دریا را بطور متوسط از ۶۰۰ تا ۸۰۰ متر میتوان تعیین کرد. باید دانست که عامل مهم جغرافیائی که در تمام شئون زندگی ایلات تأثیر کامل دارد، پوشش گیاهی است، بطوریکه همین امر گروههای مختلف ایلات را مجبور مینماید که در فصل تابستان مناطق جلگه ای را که بر اثر شدت گرما خالی از پوشش گیاهی است ترك کرده، و به ییلاقهای خود که در ارتفاعات قرار گرفته و پوشش گیاهی بیشتری دارند روی بیاورند، و این رفت و آمد صرفاً بمنظور جستجوی علوفه و مرتع بوده، و چنین کاری از مشخصات اصلی دسته های مختلف ایلات میباشد.

همچنین لغت ایل در زبان اروپائی، « Nomade » گفته میشود که از زبان یونانی

گرفته شده و بمعنی چرانیدن و کسانى که در جستجوی مرتع میباشند آمده است، و بزبان فارسى از زبان مغولى وارد شده که بجای اسم و صفت بکار میرود، و معنی دوست و یار و همراه و قبیله میدهد.

شعاع رفت و آمد ایلات ایران متغیر بوده و بین ۵۰ تا ۵۰۰ کیلومتر متغیر است. از ایلات مهم ایران که فاصله ییلاق و قشلاق آن زیاد است میتوان ایل قشقائی را نام برد که قشلاق آن در جنوب شیراز و ییلاق آن در جنوب اصفهان است. اکثر ایلات ایران در چند سال اخیر دهات و قصباتی را بوجود آورده اند که در آنها زندگی میکنند، ولی با وجود این، نیمی از سال را در چادرهای خود بسر میبرند که باین عده نمیتوان افراد دهنشین اطلاق کرد، زیرا کیفیت زندگی آنها خواه از نظر اقتصادى و خواه از نظر اجتماعى با افراد ساکن و دهنشین واقعى کاملاً فرق میکند.

بر اثر بالارفتن سطح معلومات افراد ایلاتى و درصد افزایش با سوادان، بعضى از آنها از زندگی عشایرى که کوچ و حرکت دائمى است دست کشیده بزندگى روستائى و دهنشینى و ترانس هومانس پرداخته اند. در زندگى ترانس-هومانس مساکن ثابت است و دامها در فصل سرد از طویله استفاده میکنند. شاید عامل دیگرى نیز در اسکان این افراد مؤثر باشد و آن دست کشیدن از اقتصاد متزلزل دامدارى و پا گذاشتن به اقتصاد ثابت و استوار کشاورزى است. و یا اینکه با اسکان خویش بتوسعه هردو پرداخته اند و زندگى ترانس هومانس را پیش-گرفته اند.

در مورد مذاهب ایلات باید گفت که ایلات ایران صد درصد پیرو دین اسلام میباشند و مذهب آنها شیعه و یا سنى است، ولى در بین آنها طوایف مشخصى وجود دارد که بعضى از افراد آنها سنى و برخى شیعه هستند، مانند قاجارها، کردها. اقلیت بسیار کمى نیز على اللهى و گروهى شیطان پرست هستند که در غرب این سرزمین زندگى میکنند.

از نظر اداره امور، ایلخان مسؤول اصلی شناخته میشود که مقام او موروثی بوده و از پدر به پسر ارشد به ارث میرسد. اداره ایل سلسله مراتبی دارد که بالاترین آن ایل بیگ یا رئیس و رهبر ایل میباشد. در بعضی مواقع اگر خان شخص نالایقی باشد امکان برکناری او از این مقام وجود دارد ولی بهر حال قدرت اقتصادی و نفوذ اجتماعی از شرایط اصلی و اساسی بقای وی در رأس ایل است.

در مورد خوانین ایلات باید متذکر شد که بعد از جنگ بین الملل دوم کم کم از قدرت و نفوذ آنها کاسته شده، بطوریکه امروزه صاحب هیچگونه قدرت سیاسی و اجتماعی نیستند.

کردها که در منطقه شمال غربی ایران زندگی میکنند، ارتفاعات آذربایجان و کرمانشاهان محل ییلاق آنهاست و دره دجله و فرات و سایر دره‌هایی که بادگیر نباشند و دارای زمستان‌های ملایمی هستند محل قشلاق آنها را تشکیل میدهد. ایل بختیاری در چهارمحال بختیاری و قشقایی‌های ترك زبان در ارتفاعات شمالی فارس و جلگه‌های جنوبی آن بسر می‌برند.

در فارس و خوزستان به گروهی از ایلات برمیخوریم که بنام کعب (کعب) نامیده میشوند و با احتمال قوی در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی از زمان پادشاهی شاه عباس کبیر از نجد به ایران آمده‌اند. بلوچها در حاشیه خلیج فارس و بحر عمان و سیستان و بلوچستان زندگی میکنند. در خراسان به گروه‌های ایلی افغان و کرد و عرب برمیخوریم. در شمال آن منطقه دسته‌های ترك زبان را مشاهده مینمائیم، از قبیل افشارها و قاجارها که در اواخر قرون وسطی به این نواحی آمده‌اند و ترکمن‌ها از زمانهای نزدیک به زمان ما در مناطق غربی خراسان و گریان اقامت گزیده‌اند. مطالعات تاریخ ایران نشان میدهد که ایلات در سیاست داخلی کشور دارای نفوذ بوده و نقش مهمی را در بوجود آوردن سلسله، سقوط و ثبات آنها بازی میکرده‌اند و این امر در بعضی مواقع باعث میشده است که بامر پادشاه وقت و سیاست کشور دسته‌های ایلات از محل اصلی خود کوچانیده شده و در محل

جدیدی به زندگی پیردازند. از آنجمله ترکمنها رامیتوان نام برد که بدستور آقا محمدخان قاجار پاسبان خدماتی که در رسیدن وی به شاهی انجام داده بودند از سواحل روداترک به دشت گرگان تغییر محل دادند.

ایلات سابقاً بابرخی از حکومتهای محل به مبارزه و مجادله می پرداختند و حتی در رسیدن به حکومت نقشی بسیار مهم داشته اند. اصولاً علاقه مندی ایلات به اسلحه گرم نه تنها در ایران بلکه در سایر نقاط جهان عمومیت دارد و از اختصاصات روحی عشایر میباشد، در حال حاضر از طرف دولت، ایلات تا سرحد امکان خلع سلاح شده اند و بدون اجازه رسمی دولت نمیتوانند اسلحه حمل نمایند. زندگی ایلات ایران اصولاً بر مبنای دامپروری استوار میباشد، ولی در چند سال اخیر بزراعت نیز پرداخته اند، مخصوصاً بعد از اجرای قوانین اصلاحات ارضی، افرادی که قبلاً کشت و کار نمی کردند، صرفاً برای مالکیت و تصاحب زمین بزراعت پرداخته اند، این زراعت معمولاً با از بین بردن مراتع و جنگلها و پوشش گیاهی توأم است، لذا در چند سال اخیر از وسعت مراتع ایلات تا حد زیادی کاسته شده است، و مشکل بسیار مهم دیگر اینست که بعد از اصلاحات ارضی زمینهای زیر کشت رفته است که مدتی از سال بصورت آیش باقی میماند و این عمل فرسایش شدید خاک را پیش خواهد آورد که خود ضررهای غیر قابل جبرانی را بوجود می آورد.

تقریباً ۸۰٪ زمینهای را که ایلات در اختیار دارند دیم کاری و بقیه (۲۰٪) بصورت آبیاری اداره میگردد، و این امر بواسطه کوچ ایلات است، و زمینهای آبی که مواظبت بیشتری لازم دارد اکثراً در اختیار افراد ساکن و تخته قاپو میباشد. بهترین و ارزانترین مبارزه با فرسایش خاک در مناطق دیم زار ایلات ایران بوجود آوردن مراتع مصنوعی بتوسط خود ایلات است که با نظارت کامل سازمانهای مسؤول مانند وزارت کشاورزی و اصلاحات ارضی و منابع طبیعی باین کار مبادرت نمایند.

البته این احتمال وجود دارد که توسعه زمینهای زیر کشت در مناطق نفوذ عشایر، کمک شایانی به اسکان عشایر بنماید، زیرا بر اثر از بین رفتن مراتع بعنوان توسعه زمینهای کشت مطمئناً دامها دچار کمبود علوفه شده و ایلات ناچارند زندگی کشاورزی را پیش بگیرند و یکجا نشینی را پیشه خود سازند، ولی از بین رفتن مراتع ضرر غیر قابل جبرانی به اقتصاد دامپروری ایران وارد میسازد، از طرفی کمی مراتع باعث میشود که از مراتع بطور کامل اینتزیف «intensive» استفاده شود و در واقع بیش از ظرفیت واقعی چراگاهها بهره برداری گردد و چنین کاری خود یکی از عوامل بزرگ فرسایش خاک میباشد. از عوامل دیگری که در زمینهای چرای ایلات، فرسایش خاک را موجب شده است، زیادی تعداد بز است که صرفاً بواسطه مقاوم بودن این حیوان در مقابل گرما و سرما و غذای کم و نامرغوب، نگهداری میشود و این حیوان چون علفها را از ریشه میکند باعث نابودی پوشش گیاهی شده و بواسطه نداشتن پوشش گیاهی، بارندگی و باد فرسایش خاک را موجب خواهند شد و بدینوسیله ارتفاعات، خاک زراعتی خود را از دست خواهند داد و این امر ضرر غیر قابل جبرانی را در این کشور بوجود آورده و میآورد که متخصصین کشاورزی و دامداری مابدان کمتر واقفند.

سیستم کشاورزی بدو صورت در بین ایلات متداول است: یکدسته ایلاتی که سالهاست با کشاورزی قدیمی و ابتدائی سروکار دارند و دارای راندمان کم و محصول نامرغوب میباشند. ولی دسته دیگر که در چند سال اخیر با شیوه های نوین کشاورزی آشنائی پیدا کرده اند و با وسایل مکانیزه و مدرن به کشت و کار میپردازند بازده محصول آنان بالاتر است. علت عقب ماندگی کشاورزی گروه اول بواسطه عدم آشنائی ایلات بوسایل و شیوه های جدید کشاورزی و کودهای شیمیائی و همچنین بر اثر عدم وجود راههای ارتباطی منظم از طرفی و پیروی از سنتهای کهن از طرف دیگر میباشد که این دو عامل مانع بزرگی برای پیشرفت آنان گردیده است. علاقه مندی به زمین کشاورزی در مناطق مختلف ایلات باعث اسکان گروهی

از آنان گردیده ولی مالکیت و داشتن چراگاه در دو نقطه معین ییلاق و قشلاق مانع بزرگی برای اسکان و یکجا نشینی عشایر گردیده است. موضوع اسکان عشایری یکی از مسائل مهم روز است که دولت توجه خاصی به آن دارد و انجام موفقیت آمیز چنین کاری بدون مطالعات عمیق جغرافیائی و شناخت روحیات عشایر و مردم- شناسی امکان پذیر نیست و در چند سال اخیر دولت باین نکات حساس در مورد اسکان عشایری برده و در این مورد در چند سال اخیر تحقیقات مفید و دامنه داری در مورد ایلات کهگیلویه و بویر احمد از طرف مؤسسه تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران بعمل آمده است که بدون شك در عمران و آبادی آن منطقه تأثیر فوق العاده ای خواهد داشت.

در مورد اسکان عشایر ایران، نفوذ خوانین را نباید از نظر دور داشت، زیرا رؤسای ایلات به اسکان عشایر راضی نیستند، چون با ساکن شدن ایلات نفوذ و قدرت خود را تا حد زیادی از دست خواهند داد.

تصور میرود که ایجاد مدارس عشایری و توسعه سریع آموزش در بین ایلات اثر بسیار مفیدی در اسکان عشایر داشته باشد. زیرا بر اثر بالا رفتن سطح معلومات و دانش افراد ایلات ایران از دامداری اکستنزیف « Extensive » یا ناقص فعلی دست خواهند کشید و بدامپروری اینتنزیف « Intensive » مبادرت خواهند کرد. از اختصاصات این زندگانی وجود مساکن دائمی برای افراد و استفاده دام آنها از طویله در فصل زمستان و بهره برداری از چراگاههای مناطق مرتفع توسط عده معدودی چوپان میباشد و بنابراین دیگر احتیاجی به کوچ تمام افراد ایل نخواهد بود. این نوع زندگی را میتوان با اقتصاد ترانس هومانس در ممالک بالکان و پای- کوههای آلپ مقایسه کرد.

چادرهایی که مورد استفاده ایلات ایران قرار میگیرد دو نوع آن کاملاً مشخص است: یکی سیاه چادر که اکثر ایلات از آن استفاده میکنند و معمولاً از موی بز بافته میشود و انواع و اقسام مختلفی دارد و شکل آن مکعب مستطیل است. نوعی دیگر

که گرد و بشکل نیم کره یا دارای سقفی نیم کره‌ای است و به احتمال قوی وطن اولیه این نوع چادرها آسیای مرکزی است و از نمد تهیه می‌گردد که اغلب در ساختن آن از موی شتر استفاده می‌شود.

در مورد آموزش و پرورش در ایلات، مدارس عشایری از چند سال قبل بوجود آمده است و همچنین دانشسراهای تربیت معلم عشایری تأسیس گردیده که عده‌ای را با شرایط خاص جهت تعلیم افراد ایل تربیت مینمایند و روز بروز بر تعداد مدارس و انش آموزان افزوده می‌گردد، چنانکه در کشور ما امروزه تجاوز از ۲۰۰۰ مدرسه عشایری وجود دارد.

باید گفت که در زندگی کوچ نشینی ایران، گروهی بنام کولی در نقاط مختلف کشور پراکنده‌اند. وطن اصلی و اولیه این گروه از هند و از سواحل رودخانه «هندوس» میباشد که در طول تاریخ بواسطه کمی غذا و سایر عوامل به طرف غرب حرکت کرده‌اند. پراکندگی این گروه را از هند تا اروپای غربی مشاهده میکنیم. کولیهای ایران اغلب به زبان محلی تکلم میکنند و لغات بیشمار سانسکریت که زبان سواحل رودخانه «هندوس» بوده در زبان آنان یافت میشود. زندگی اقتصادی کولیهای ایران برخلاف ایلات ایران از دامپروری تأمین نمیشود بلکه از طریق فروش کالا و کارهای دستی تأمین میشود.

فالگیری و فروش محصول کارخانجات بعنوان فرآورده‌های خارجی و کارهای دستی از مشاغل مهم آنان میباشد. حرکت و کوچ کولیهای ایران منطبق با برداشت محصول مهم کشاورزی هر منطقه است، باین معنی که موقع برداشت محصول‌های کشاورزی مهم چون غلات، در محل حاضر میشوند و غله خود را با غربال و سایر کالاهای کارخانه‌ای معاوضه میکنند.

* * *

منابع و مأخذ:

۱- فرهنگ فارسی معین- جلد اول- چاپ تهران- ۱۳۴۲

- ۲- فرهنگ آئند راج-جلد اول- چاپ تهران - ۱۳۳۵
- ۳- المنجد- چاپ بیروت- ۱۹۵۶
- ۴- نشریات مرکز آمار ایران- ۱۳۴۵
- ۵- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تألیف سعید نفیسی- تهران
۱۳۴۴
- ۶- پژوهشهای شخصی

مفسران شیعی مذهب ایران

پیش از آنکه درباره مفسران ایرانی سخن خود را آغاز کنم، لازم میدانم درباره موقع سیاسی و اجتماعی و دینی اسلام در بدو ظهورش سخن باختصار گفته شود. کیست که نداند فرهنگ اسلامی بوسیله ایرانیها پایه ریزی شده و آنچه که برای توسعه قلمرو فرهنگ اسلامی ضرورت داشته است به مدد همت ایرانیها انجام پذیرفته. مردم آگاه بتاريخ نیک میدانند که ممالك اسلامی در زمان حکومت بنی امیه مخصوصاً در اواخر عمر قدرت آنها همواره با اغتشاشها و طغیانها و اضطرابها همراه بوده و حکومت بنی عباس باستظهار ملت های غیر عرب یعنی موالی بدست ابوسلم که خود را از اولاد بزرگمهر حکیم میدانست. پی افکنده شد. قتل مروان بن محمد بن مروان در سال ۱۳۲ هجری اماره قطعی امحاء آثار قدرت بنی امیه و جبران منطقی شکست نهادن بود. این نکته روشن است که پس از جنگ فتح الفتوح که قدرت ایرانیها کاهش چشم گیری یافت، گروهی از ایرانیها برای حراست سنتهای مذهبی خود به هند رفتند و جماعتی دیگر با قبول جزیه و پرداخت خراج برای نگهداری فرهنگ ایرانی و خط و زبان اوستائی و پهلوی در ایران ماندند اما سومین دسته از آنان گروهی هستند که تحت تأثیر تعلیمات نافذ اسلامی قرار گرفته و دستورات آنرا گردن نهادند. گفتگوی اصلی ما در زمینه خدماتی است که این گروه از راه تفسیر قرآن مجید در راه اشاعه فرهنگ اسلامی و توسعه قلمرو آن انجام داده اند.

با ظهور بنی عباس اختلاف فاحش عنصر عرب و ایرانی بتدریج کاهش یافت. تغییر رنگ لباس از سبزه سیاه، گرایش خلفا به ازدواج با زنان ایرانی، انتخاب رجال دولتی و وزیران و ندیمان خلفا از میان عناصر ایرانی، قرائن پیشرفت ایرانیها در دستگاه خلافت عباسیان بود.

اگرچه با اقتدار رسیدن بر مکيهادر دستگاه خلافت هارون خشم عناصر عرب را برانگیخت و توطئه های وحشتناکی پدید آورد ولی کشته شدن امین و روی کار آمدن مأمون که مادرش ایرانی بود برای ضعف ایرانیها درد ربار خلافت وسیله جبرانی بشمار میرفت. نهضت بزرگ و معتبر شعوبی هایکی از مظاهر تکمیل اقتدار ایرانیهاست از اوائل قرن دوم تا قرن چهارم هجری از راه بمیدان فرستادن شاعران و گویندگان مشهور مانند خریمی و متوکل و بشار مسأله مبارزه ایرانی و عرب رنگ دیگری بخود گرفت و در تحریک احساسات ملی ایرانیها سهم بسزائی داشت.

اگرچه نهضت عباسی برای ایرانی ها مجالسی فراهم کرد تا بساط فساد بنی امیه را واژگون کنند و در ارکان خلافت رخنه قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی خیلی زود آشکار شد که بنی عباس نیز خالی از مکر و نیرنگ نیستند، کشته شدن ابو مسلم و این مقفع - بشار بن برد و خاندان برمکی و دیگران چهره واقعی این قوم را هم نشان داد و منشأ جنبش های انتقام جویانه « سنباد » و « مازیار » و « افشین » و « عیاران سیستان » و دیگران گردید. اصولاً همین نابخردیها و کینه توزیها بود که ایرانیان را به تشکیل حکومت های مستقل ایرانی مانند طاهریان و سامانیان و صفاریان و امثال آنان وادار کرد.

امام مطالع او ضاع دینی ایران تا چند قرن اول هجری نمایان گر این واقعیتهاست که پس از گشوده شدن ایران بوسیله مسلمانها تمام مردم این سرزمین چنانکه قبلاً هم اشاره شد بدین اسلام در نیامدند و برای نگهداشتن سنتهای مذهبی باستانی خود تلاش فراوان کردند ولی کم کم بار طاقت فرسای پرداخت جزیه های سنگین و شوق اشتغال به خدمات اداری و سیاسی چه در عهد بنی امیه و چه در دوران بنی عباس سبب گردید که بر تعداد مسلمانها افزوده شود و حتی تظاهر بمسلمانی باوجود اعتقاد به مذهب آریائی معمول و متداول گردد. البته تبلیغات مذهبی فرقه های مختلف معتزله و اسماعیلیها را در اشاعه دین اسلام دست کم نباید گرفت. این عوامل سبب شد که تا قرن چهارم هجری اکثریت قریب باتفاق ایرانیها پذیرای دین اسلام

شوند. و اقلیتهای معدودی در «خراسان»، «دیلستان»، «طبرستان» و «ماوراءالنهر» بانجام مراسم دینی خود اشتغال داشته باشند. البته مسأله تفرقه در عقاید مذهبی مسلمانها و آشفتگی بازار معتقدات مذهبی در ایران نیز قابل تأمل و ملاحظه است. بعد از رحلت پیامبر اسلام در ۳ قرن اول هجری کشور اسلام در معرض این اختلافات قرار گرفت و داستان شیعه و سنی و خارجی عنوان گردید. اساس این اختلافات ناشی از مسأله خلافت و امامت و اصول و فروع عقاید بود و بر اساس همین گفتگوها مرجئه - قدریه - مجبره - معتزله و فرقه‌های مختلف دیگری پدیدار شدند. کوتاه سخن آنکه در طول ۳ قرن اول اسلامی تمام مذاهب و ادیان قدیم ایران از قبیل زردشتی - مانوی - مزدکی - نصرانی و یهود به یکباره از میان نرفته است و همچنین اختلافات مذهبی در این چند قرن اول هجری پی‌ریزی شده است تا در قرون چهارم و پنجم که این مناقشه‌ها تقریباً پایان یافته و راه پیشرفت اصولی ادیان هموار گردیده است. تردیدی نیست که ایرانیها سهم عمده و اساسی در این اختلافات را داشتند و برآستی که این قوم تعزیه گردان واقعی تحولات فرهنگی اسلامی بوده‌اند. شاید در این محضر شریف اشاره به تقسیم بندی علوم ضرورت نداشته باشد، زیرا دانشمندان آگاه میدانند که علوم بدو دسته حکمی یا فلسفی و علوم نقلی یا شرعی تقسیم میشوند. دسته اول از راه تفکر و اندیشه و برهان و استدلال حاصل میشود و دسته دوم موقوف به آگاهی انسان از نظر اصلی و قطعی و اضع شریعت است چه آنکه هر فرد دینداری لازم است که احکام الهی را از کتاب و سنت به نص و اجتماع و راههای دیگر دریابد و برای دریافت حقیقت نظر شارع، فهم و درک الفاظ قرآن و کشف معانی آن ضرورت تام دارد و بسائقه همین دریافت علم تفسیر پدید آمده است.

البته دانشهای دیگر از قبیل علم قرائت و علم حدیث و فقه و کلام و علوم ادبی شامل علم لغت و صرف و نحو و سایر شعبه‌های آن، علوم دیگری است که جمعا در شمار علوم شرعی طبقه بندی میشود و ما را مجالی برای گفتگو در سایر رشته‌های

این علوم نیست.

مسلمانان از ابتدای تشرف بدین اسلام به قرآن مجید کتاب آسمانی خود که پایه و اساس استوار این شریعت است متوجه بوده و بدین سبب برای آگاهی از دستورهای قاطعی که برای ادامه امور دینی و دنیائی ضرورت دارد همواره با علوم مربوط به قرآن سروکار داشته‌اند. کیفیت قرائت، شأن نزول آیات، موارد اعجاز و فصاحت قرآن سالهای سال مورد بحث و گفتگو و تحقیق قرار می‌گرفته است ولی بدون شك علم قرائت و تفسیر از اهم علوم موبوط به قرآن در ۳ قرن اول هجری بوده است.

بعد از صحابه رسول اکرم که قارئان متقدم قرآنند از میان تابعین نیز جماعتی به قرائت و حفظ قرآن شهرت کافی دارند. از میان قراء اخیر ۷ تن آنان که همه از موالی بوده‌اند به قراء سبعة مشهور و جماعتی دیگر به قراء شاذ معروفند و همه آنان را می‌شناسند.

اما علم دیگری که مورد بحث ماست علم تفسیر است که بوسیله آن حقیقت معانی قرآن به اقتضای قواعد لغوی و صرف و نحوی و علوم بلاغی استنباط میشود و علاوه بر آن در موارد اسباب و ترتیب نزول و توضیح اشارات و مجملات و تشخیص ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امثال این امور مطالعاتی بعمل می‌آید. قبل از اشاره کرده‌ام که ایرانیها مخصوصاً از زمان حکومت عباسی که در مسأله اداره امور مملکت و اجرای قوانین مسئولیتهائی داشتند ناگزیر باید از حقیقت احکام الهی که پایه‌های حکومت و خلافت اسلامی بر آنها استوار بوده است آگاهی کافی داشته باشند.

در قرن اول هجری تفسیر و توضیح معانی و مطالب مندرج در قرآن بصورت شفاهی نقل میشد و خلفای چهارگانه و تنی چند از صحابه نزدیک به آنان مسئولیت تفسیر قرآن را به عهده داشته‌اند، یعنی آنکه در قرن اول تفسیر مدونی منتشر نشده و اغلب این تفاسیر بصورت روایانی از علی بن ابی طالب و ابن عباس و نظائر ایشان

جمع آوری گردیده است.

در میان مفسران معروف و نام آوران ۳ قرن بنام ایرانیان بسیاری بر میخوریم که باین شرح درباره معرفی آنان اقدام میکنم:

یکی از مفسران معروف قرن دوم «ابوالحسن مقاتل بن سلیمان بن زید است که شیخ طوسی او را از رجال معروف عصر خویش و از اصحاب و یاران حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام میدانند. ابن ندیم در الفهرست او را در علم حدیث و قرائت قرآن دانشمندی بزرگ میشناسد. از این بزرگوار که در سال ۱۵۰ هجری در گذشته آثار پرارجی نام برده اند که از همه مهمتر (التفسیر الکبیر، الناسخ والمنسوخ و کتاب القراءات و متشابهات القرآن و نوادر التفاسیر و کتاب الجوابات فی القرآن) است. امام شافعی در حق او گفته است که همه مردم در تفسیر قرآن ریزه خوار خوان دانش مقاتل بن سلیمان هستند و مؤلف الکامل کتاب تفسیر او را بعد از تفسیر کلبی طولانی ترین و پر مطلب ترین تفسیر میدانند.

تفسیر دیگری از ابی بکر داود بن دینار سرخسی است که در سال ۱۳۹ هجری در سفر مکه در گذشته و شرح حال او به تفصیل در الفهرست آمده است.

دیگر از مفسران ایرانی این عهد ابوالحسن علی بن مهزیار اهوازی است که بعلت اشتها به تقوی و وثوق مورد اعتماد حضرت رضا و حضرت جواد قرار گرفته است. وی تا سال ۲۲۹ هجری در قید حیات بوده و بنا باظهار شیخ طوسی صاحب کتاب حروف القرآن و بگفته نجاشی مؤلف کتاب الحروف است.

فضل بن شادان نیشابوری متوفی بسال ۲۶۰ هجری بنا بقول ابن ندیم در تفسیر و قرائت هر یک تألیفاتی دارد و تفسیرش بر مشرب عامه نوشته شده است.

به مظفر بن علی بن حسن همدانی که از سفراء حضرت ولی عصر بوده است نیز تفسیری نسبت داده اند. حسین بن سعید بن حماد بن مهران ابی محمد اهوازی و برادرش حسن نیز از رویان حضرت رضا بوده و کتاب ثلاثین را تألیف کرده اند.

در قرن چهارم که پایه های عقاید مذهبی استوارتر گردیده و شعله سوزان

تشت و افتراق در افکار مذهبی بخاموشی گردانیده مفسران نام آور برزگی از ایران برخاسته اند که در تثبیت اصل (پی ریزی تمدن و فرهنگ اسلامی بوسیله ایرانیان) مددکاری صمیمی بوده اند.

یکی از تفاسیر این دوره متعلق به «شیخ امین الوزیر ابی الحسن عباد بن عباس بن- عباد طالقانی» پدر صاحب بن عباد است. در جلد ششم معجم الادب از قول مؤلف کتاب منتظم ابی الفرج جوزی حکایت میکند که ابوالحسن عباد از اهل علم و فضل بوده و کتابی در احکام قرآن دارد. وفات او در سال ۳۸۵ زمان وزارت فرزند برومندش صاحب بن عباد اتفاق افتاده است. (۱)

دو تن از رجال معروف قرن چهارم ابن بابویه و شیخ صدوق که بی نیاز از معرفی هستند نیز در شمار مفسران این عهد نامبردارند. «ابوالحسن علی بن حسین بن موسی- بن بابویه قمی» متوفی بسال ۳۲۹ و فرزند برومندش علامه «ابی محمد بن علی بن- حسین بن موسی بن بابویه قمی» متوفی بسال ۳۸۱ معروف به «شیخ صدوق» است که از او تفسیر جامعی باقی مانده و کتاب دیگری نیز بنام مختصر تفسیر قرآن تألیف کرده- است. این پدر و فرزند از پایه گذاران فقه اسلامی بوده و به صدوقان معروفند.

از «ابی جعفر محمد بن علی بن عبدک جرجانی» که به اعتقاد شیخ طوسی در علم کلام و فقه استادی چیره دست و هم ترا از ابی منصور صرام بوده است، نیز باید یاد شود.

یکی از مفسران معروف دیگر «ابی زید احمد بن سهل بلخی» است که عالم جمیع علوم قدیمه از قبیل حدیث و فاسفه و ریاضی بوده است. او در سال ۲۳۴ در بلخ متولد شده و در سال ۳۲۲ در همان سرزمین وفات یافته است. او پدرش از اهل سیستان بوده و در شمار ۳ نفری است که در تفریط الجاحظ بعد از دینوری نام برده شده است. ابن ندیم تألیف کتاب «عصمة الانبیاء» و «نظم القرآن» و «تفسیر الفاتحه» و «الحروف- المقطع فی اوائل السور» را بدو نسبت داده است.

(۱)- برای اطلاع از کیفیت اختلاف در تاریخ فوت او میان ابن جوزی و ابن خلکان و مؤلف تاریخ قم به زیر نویس صفحه ۲۳۵ جلد چهارم الذریعة الی تصانیف الشیعه مراجعه شود.

از شیخ القمیین ابی جعفر محمد بن حسن بن احمد بن ولید متوفی بسال ۳۴۳ که از استادان شیخ صدوق بوده و در علوم مربوط به قرآن تالیفاتی دارد نیز باید با احترام یاد کرد.

یکی از مفسران معروف قرن چهارم « ابوعلی حسن بن علی بن احمد فسوی - فارسی » متوفی بسال ۳۷۷ است. علامه سیوطی او را در شمار مفسران بزرگ نام میبرد و « شیخ طوسی » در (التبیان) از او نقل میکند. مؤلف (کشف الظنون) کتاب (ابیات الاعراب والایضاح والتکمله) را باو نسبت می دهد. تفسیر دیگر او بنام (اعراب القرآن) در مصر موجود است.

کتاب (تاویل الایات) متعلق به « عبدالرشید حسین بن محمد استرابادی » است که در کتاب سعد السعود از او نقل شده است. این مفسر، کتاب دیگری هم بنام (مناقب النبی والائم) دارد.

یکی از فقهای نامبردار دیگر ابو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی است که افتخار تدریس به شیخ کلینی معروف را داشته است. در الفهرست کتاب (المناقب) و (اختیار القرآن) و (قریب الاسناد) را به او نسبت داده اند. شیخ طوسی او را مؤلف کتاب (ناسخ و منسوخ) میداند.

شیوه تفسیر مفسر اینست که چند آیه از قرآن را نقل کرده و ابتدا به توضیح لغات دشوار آن پرداخته و برای اثبات نظر خود اخباری از پیغمبر و ائمه با سلسله اسناد استوار گواه می آورد و پیش از تفسیر سوره فاتحه مطالب لازمی در زمینه معانی قرآن - محکّمات و متشابهات و رد بر قدریه - دهریه - و ثنیه و جز آنها عنوان میکند و موارد نزول آیات و سوره را نیز مندرج می شود.

(کفایه التفسیر) نام تفسیری است که بقول مؤلف (کشف الظنون) به « اسماعیل بن احمد - ضریر ابهری نیشابوری » متوفی بسال ۴۳۰ منسوبست. نسخه این تفسیر از اوائل سوره مریم تا پایان سوره یس بخط نسخ « احمد بن حسین بن نعمه الله » در کتابخانه استاد

برای اطلاع دقیق تر به کتاب مفسران شیعه تألیف این ناچیز مراجعه فرمائید

مدرس رضوی موجود است.

(غریب القرآن سجستانی) به «ابو بکر محمد بن عزیز» نسبت داده شده و با اعتقاد سیوطی مؤلف، مدت ۱۵ سال از عمر خود را در سر راه تألیف این کتاب گذاشته است. «ابو محمد بن اخضر» نسخه‌ای از غریب القرآن را بخط مصنف و بنام محمد بن عزیز (باراء مهمله) دیده است.

این کتاب بصورت يك واژه‌نامه قرانی است که در آن لغات دشوار بترتیب حروف الفبا نقل و معنی شده است.

سیوطی و مؤلف (کشف الطنون) کتاب تفسیر بزرگی به یکی از علمای نحو که در سال ۳۱۶ در گذشته و بنام «قتبة بن احمد بن شیخ بخاری» معروفست نسبت داده‌اند. در پایان مفسران این قرن از «حسن بن ابی الحسن دیلمی» و «ابی منصور صرام» و «ابن ابی زینب ابو عبدالله محمد بن جعفر کاتب نعمانی» شاگرد کلینی و «ابی مسلم محمد بن بحر اصفهانی» مؤلف (جامع التأویل لمحكم التزیل) که صاحب تفسیر ۱۴ جلدی بشیوه اعتقاد معتزله میباشد و هم از «احمد بن محمد بن حسین بن حسن قمی» متوفی بسال ۳۵۰ نیز نام میبریم.

در قرن پنجم هجری دوره درخشان جدیدی در زمینه علم تفسیر پدید آمده و دانشمندان بزرگ و نام آوری در رشته‌های مختلف علوم اسلامی منجمله تفسیر قران پا گرفته‌اند که باختصار به آثار معروف آنان اشاره میشود:

ابتدا از کتاب «التبیان» شیخ الطائفه جعفر بن محمد بن حسن بن علی طوسی که در سال ۳۸۵ متولد و در سال ۴۶۰ در گذشته است یاد می‌کنیم. ابن ندیم، سید بحر العلوم و طبرسی از این بزرگوار که عمر ۷۵ ساله خود در راه اشاعه فرهنگ اسلامی گذارده با احترام یاد میکنند. (تبیان) اولین تفسیری است که در آن علوم قرانی جمع آوری شده. این تألیف یکی از مآخذ معتبر مورد استفاده «علامه مجلسی» بوده است. این تفسیر قطعه قطعه و هر قطعه آن بخط نویسنده‌ای جداگانه نوشته شده است. وی علاوه بر این تفسیر فهرستی از دانشوران زمانه جمع آوری کرده است که جزو

مآخذ مهم ارباب تحقیق قرار گرفته و به فهرست «شیخ طوسی» معروف می باشد.

بعد از این تفسیر معتبر و معروف، از تفاسیر بسیط - وسیط - وجیر «امام- نیشابوری ابی الحسن علی بن احمد بن محمد بن علی واحدی نیشابوری» متوفی بسال ۴۶۸ نام میریم. در کشف الظنون «و مرآت الجنان و الشذوات از او یاد شده و (معجم الادباء) از قول شاگرد او «عبد الغفار نیشابوری» تفسیر او را در ۳ جزء بشرحی که نام آنرا بر دیم معرفی میکند. وی علاوه بر این کتاب، کتاب (اسباب نزول القرآن - تفسیر النبی و تفسیر دیگری بنام (جوامع الجامع) را تألیف کرده است. «امام غزالی» از اسامی این کتابها برای تفاسیر خود بر خور داری داشته است. مفسر در نظر «خواجه نظام الملک» موقع خاصی داشته و سالهای عمر خود را به به افاضه گذرانیده و اشعار نیکوئی سروده است. شرحی بر اسماء الحسنی و کتابی در نفی تحریف قرآن کریم و رساله ای در غزوات و شرحی بر دیوان متبنی با و منسوب است. شرح متبنی و تفسیر وجیز و اسباب النزول آن و همچنین کتاب تفسیر او در حاشیه المنیر لمعالم التنزیل چاپ شده است.

از دو علامه بزرگ بنام «سید رضی» و «سید مرتضی» در شمار مفسران این دوره به تجلیل یاد می کنم. یکی «ابی الحسن محمد بن حسین بن موسی بن محمد بن - موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم» ملقب به سید رضی متوفی بسال ۴۰۶ مؤلف کتاب (حقایق التنزیل) و (دقایق التأویل) و کتاب (تلخیص البیان عن مجازات القرآن که در کشف الحجب از او با احترام یاد شده است و دیگری علامه بزرگ (ابی القاسم - علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم) مؤلف (غرر الفوائد و درر القلائد) و رساله الباهره فی العتره الطاهره است که در سال ۴۳۶ در گذشته است کتاب غرر الفوائد املای علامه شریف مرتضی و حاوی محاسن فنون تفسیری و ادبی و کلامی و غیر آن است و دارای ۸۰ مجلس درس است که در مکه بشاگردان خود املاء فرموده است.

یکی از بزرگان مصر گفته است که من در کتاب غرر به مسائلی برخوردیم که در کتاب سیبویه ندیده ام، و دیگری از علمای اهل سنت درباره وی گفته است که

اگر بشری سوگند یاد کند که سید مرتضی به علوم عربی از تازیان وارد تراست، گناهکار نیست. وی علاوه بر کتاب محکم و متشابه، آیات و سوره متعددی از قرآن را تفسیر کرده است.

از دانشمند پر آوازه روزگار « شیخ الرئيس ابوعلی سینا » یاد میکنم که تفسیر سوره توحیدش در آخر تفسیر (جوامع الجامع) نوشته شده و تفاسیر سوره های فلق- ناس و آید (ثم استوی الى السماء) او در حاشیه شرح الهدایة به چاپ رسیده است، وی سوره های اعلی- اخلاص- معوذتین- قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هم تفسیر کرده است که این تألیف در حاشیه کتاب (هدایة) « ملا صدرا » چاپ شده- است. رساله ای بنام « فیروزیه » در کشف اسرار و حل غوامض حروف هجائی واقع در فواتح سور قرآن نیز بدو منسوبست. این رساله را بعنوان تحفه نوروزی به « امیر شیخ ابوبکر محمد بن عبدالله یا عبدالرحیم » اهدا کرده است.

از فقیه بزرگواری نامه میبریم که سمت استادی علامه سید رضی و سید مرتضی را داشته است و او شیخ مفید است. « محمد بن نعمان حارثی » کتاب (البیان فی غلط- قطرب فی القرآن) را نجاشی باو نسبت داده است.

(دلائل القرآن) ردبر « جبائی » نهج البیان عن سبیل الایمان « از آثار اوست. این بزرگوار که در سال ۴۱۳ وفات یافته کتاب دیگری بنام « البیان فی انواع علوم- القرآن » نیز دارد.

در پایان مفسران این دوره از (التفسیر الکبیر) « امام عبدالکریم من هوازن- نیشابوری » صوفی و زاهد معروف که در سال ۳۷۶ هجری متولد و در سال ۴۶۵ در گذشته و تفسیرش حدود ۷۰ جلد است باید یاد کرد. در ضمن مفسران معروف قرن ششم نوبت به « تفسیر العقاقیر » « امام بیهقی ابو الحسن علی بن ابو القاسم زید » که در سال ۴۹۹ در شهر بیهق متولد شده و در سال ۵۶۵ در گذشته است میرسد. مؤلف (معجم- الادب) کتاب « مشارب التجارب » را باو نسبت داده. وی علاوه بر (العقاقیر) کتابهای (اسئله القرآن مع الاجوبة) (اعجاز القرآن) و (قرائن آیات القرآن) را

نیز تألیف کرده است.

(آیات الاحکام) راوندی « شیخ امام قطب الدین راوندی » متوفی بسال ۵۷۳ شایسته ذکر است. بعضی این کتاب را با (فقه القرآن) وی یکی میدانند و این اختلاف نظر میان « ابن ابی الحدید » و مؤلفان (ریاض وامل الامل) موجود است. مفسر، کتاب دیگری بنام (اسباب النزول) تألیف کرده است که یکی از مآخذ اصلی (بحار الانوار) « علامه مجلسی » است.

مؤلف (روضات) کتابی بنام (ام القرآن) با ونسبت داده است که با (فقه القرآن) وی محتملا مخلوط شده است. تفسیر بزرگ دیگری هم بنام (خلاصة التفسیر) در ده جلد دارد. مؤلف (کشف الحجب) کتاب « الاغراب فی الاعراب والتغریب فی التعریب » را با ونسبت داده است.

(التنویر فی معانی التفسیر) یکی از آثار است که بقول « شیخ متجب الدین » متعلق به « شیخ محمد بن علی بن فتال نیشابوری » است که تفسیری مورد وثوق است. ابن شهر آشوب معالم او در معلم و مناقب ویرا شاگرد مؤلف (روضة الواغظین) نیز میدانند و کتاب (التنویر) را با ونسبت میدهد در همین موقع مناسب است که « شیخ رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب » متوفی بسال ۵۸۸ را که نامی از او برده شد معرفی کنم و از (تأویل متشابهات القرآن) او که در معالم خود آنرا متشابه القرآن نامگذاری کرده است ذکر میاورم.

(روض الجنان وروح الجنان) « شیخ جمال الدین ابو الفتوح حسین بن علی بن - احمد حسین بن احمد خزاعی نیشابوری رازی » معاصر طبرسی متوفی بسال ۵۴۸ و استاد ابن شهر آشوب متوفی بسال ۵۸۸ مؤلف تفسیر معروف به « ابو الفتوح » نیازی به توضیح مفصل ندارد. تاریخ فوت او بدرستی معلوم نیست ولی نسبت او به « بدیل بن ورتای خزاعی » از صحابه منتهی میشود. « قاضی بیضاوی » مطالب تفسیری خود را از این کتاب استخراج کرده است. وی علاوه بر این تفسیر بزرگ که بارها بچاپ رسیده کتاب (شرح شهاب) و (رساله حسنیه) (نام کنیزی است که در

محفل هارون با علمای عامه درباره امامت مباحثه و گفتگو داشته است (را نیز تألیف کرده است. شرح شهاب اوبه (روض الالباب و روح الالباب) معروف است. مطالعه (تفسیر ابوالفتوح) برای همه کسانی که علاقه بمسائل قرآنی دارند مفید فایده خواهد بود

زیرا در این کتاب شرائط مفسر و علومى را که باید دانسته باشد ذکر کرده و در فصول هفت گانه کتاب پیش از تفسیر در باره اقسام معانى حروف و تقسیم بندى آیات و نامهای قرآن و معانى آیه ها و سوره ها و ثواب قرائت قرآن و فضیلت علم قرآن و معنی تفسیر و تأویل اشارات و توضیحاتی کافى و آموزنده دارد.

يك تفسیر فارسی دیگر بنام البصائر فى التفسیر موجود است که بوسیله «شیخ- طبرالدین ابی جعفر محمد بن محمود نیشابوری» در سال ۵۷۷ تألیف گردیده است. تفسیر (جامع العلوم) «ابوالحسن باقولى على بن حسين بن على ضرير اصفهانی» هم شایسته ذکر است. مفسر علاوه بر این تفسیر کتب (كشف المشكلات و ایضاح المعضلات فى علل القرآن) و (البیان فى شواهد القرآن) را هم تألیف کرده است. کتابی در تفسیر بنام (مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار) در تفسیر قرآن از «محمد بن- عبدالکریم شهرستانی» صاحب الملل والنحل ضبط شده است. علامه شهرستانی در سال ۵۳۸ تفسیر قرآن را شروع کرده و سوره های فاتحه و بقره را شرح و توضیح داده است. بعد از اشاره به تفسیر (حافظ محمد بن مؤمن نیشابوری) و تفسیر «عزالدين على بن امام ضياء الدين ابی الرضا فضل الدين على حسين راوندی» نوبت به تفسیر بزرگ و معروف (مجمع البیان) طبرسى میرسد. مفسر بزرگ «امین الدین ابی علی- فضل بن حسن بن فضل طبرسى» متولد بسال ۴۷۰ و متوفى بسال ۵۴۸ علاوه بر مجمع البیان لعلوم القرآن کتب دیگری بنام (جوامع الجامع) و (الوافى) و (الوجیز- الوسيط) و (اعلام الهدى) و (آداب الدینیه) و (تاج الموالید) تألیف کرده است. در مورد انتساب کتاب (احتجاج) باین دانشمند بزرگ میان مؤلف روایات و

مجالس المؤمنین و کشف الظنون اختلافانی هست که مجال بحث آن در این مختصر نیست. شیوه تفسیر بدین گونه است که ابتدا محل نزول سوره را تعیین کرده است و در خصوص نحوه قرائت و تلفظ لغات و اعراب و معنی و مراد و مقصود از نزول آیات و سوره مطالبی بیان کرده و ضمن استشهاد باشعار عربی بسیار توضیحات کافی داده است. نسخه های خطی این کتاب که هر قسمتی از آن بوسیله کاتبی مشخص تحریر یافته در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

در ضمن مفسران قرن هفتم بذکر نام (بهاء الدین مرتانی) و (میرزا عباس بن- بهرام میرزا) شاعر که در شعر توفیقی تخلص میکرده و تفسیر سوره فاتحه را بدستور استاد خود سعدی شیرازی تألیف کرده است قناعت می کنم و (اعجاز البیان فی- تفسیر ام القرآن) این فاتحه الکتاب را مورد بحث قرار میدهم. مفسر این تفسیر شیخ- عارف «صدر الدین قونوی» معروفست که میان او و خواجه نصیر الدین طوسی سؤال و جوابهایی رد و بدل شده و محضر مولانا جلال الدین بلخی را درک کرده است. وفات او بنقل کشف الظنون ۶۷۳ بوده و تفسیر سوره فاتحه الکتاب وی از تفاسیر معتبر عصر خود بشمار میرود. البته در این دوره تفسیر دیگری در سوره فاتحه بنام «ملا عبدالرزاق کاشانی» تألیف شده است که بعضی آنرا به «محمی الدین عربی» معروف متوفی بسال ۶۳۸ نسبت داده اند. از مفسران معروف قرن هشتم، بعد از تفسیر دو جلدی بزبان تازی متعلق به «عبدالرزاق سمرقندی» متوفی بسال ۷۳۶ (در التنظيم- فی فضائل القرآن و الذکر الحکیم) «شیخ ابوالسعادات غضب الدین عبدالدین اسعد»، متوفی بسال ۷۶۸ که از اقطاب صوفیه و پرورش دهنده شاه نعمت اله ولی است و تفسیر «خواجه رشید الدین فضل اله» مورخ معروف و مؤلف جامع التواریخ که در سال ۷۱۶ یا ۷۱۸ بشهادت رسید. و تفسیر قرآن او بضمیمه دیگر تألیفاتش طعمه حریق شده است، به (التأویلات) «حیدر بن علی بن حیدر علوی آملی» مؤلف محیط الاعظم و جامع الاسرار و رساله العلوم العالیه میرسیم. همچنین از (تاویل الایات) او- التأویلات «کمال الدین ابوالغنائم عبدالرزاق کاشانی» که تفسیری در بیان اسرار

و تاویلات عرفانی قرآن بوده و در سال ۷۲۹ از تألیف آن فراغت یافته و اشتباهاً بنام محی الدین عربی در هند چاپ شده است نام می‌بریم. (بحر الاصداف) «علامه قطب الدین محمد بن محمد رازی» متوفی بسال ۷۶۶ شاگرد علامه حلی و استاد شیخ شهید هم در شمار تفاسیر این عصر است و مؤلف، (تحفه الاشراف در شرح کشاف) را که بزرگتر از بحر الاصداف است نیز تألیف کرده است. «علامه حلی» استادوی که بسال ۷۲۶ در گذشته است (ایضاح المخالفة) در تفسیر را بضمیمه آثار دیگرش مانند (سرالوجیر) و (قول الوجیر) و (نهج البیان فی تفسیر قرآن) که در کتاب اخیر خلاصه کشاف و تبیان را نقل کرده است برشته تألیف در آورده است. در پایان مفسران این قرن به (تفسیر نیشابوری) که بوسیله «نظام الدین حسن بن حسین قمی نیشابوری» معروف به نظام اعرج تألیف شده اشاره میشود. این تفسیر که در سال ۷۲۸ پایان پذیرفته خلاصه‌ای از تفسیر کبیر فخر رازی و کشف است. مؤلف علاوه بر این تفسیر شرح نظام و شرح تذکره نصیری در علم هیئت را هم تألیف کرده است.

در قرن نهم تفسیری بنام (تنویر المقیاس) تألیف گردیده که مؤلف ضواء اللامع و کشف الظنون تألیف آنرا به «محمد بن یعقوب فیروز آبادی» صاحب قاموس نسبت میدهند، و همچنین (آیات الاحکامی) به نام (معارج السؤال و مدارج المأمول) بوسیله «کمال الدین حسن بن محمد بن حسن استرآبادی» در سال ۸۹۱ تألیف شده و خلاصه آن بنام (عیون التفاسیر) معروفست. اگرچه در نسخه‌ای از این کتاب که در آستان قدس موجود است مؤلف آن «حسن بن محمد بن حسن نجفی» از علمای قرن نهم و دهم و شاگرد فاضل مقداد معرفی شده است.

در شمار مفسران قرن دهم از (زبدة البیان) «احمد بن محمد اردبیلی» معروف به مقدس اردبیلی بنام (آیات الاحکام) که بر آن شرحهای بسیاری نوشته شده شروع می‌کنم.

همچنین به آیات الاحکامی که بزبان تازی بوسیله «سید امیر انی الفتح بن-

مخدوم بن امیر شمس الدین محمد بن امیر سید شریف حسینی جرجانی « متوفی بسال ۹۸۶ بنام شاه طهماسب صفوی تألیف شده است، اشاره می کنم.

تفسیر معتبر (جلاء الازهان) «ابو المحاسن حسین بن حسن جرجانی» (و ترجمه - الخواص) موسوم به تفسیر زواری از «ابی الحسن علی بن حسن زواری» استاد ملا - فتح الله کاشانی که از شاگردان غیاث الدین جمشید معروفست و همچنین تفسیر خود «غیاث الدین جمشید» و (جواهر التفسیر) «کمال الدین واعظ کاشانی» متوفی بسال ۹۱۰ و (مواهب علیه) تفسیر فارسی او که بعد از اتمام جواهر التفسیر تألیف گردیده و تفسیر سورة هل اتی از استاد البشر حکیم «امیر غیاث الدین منصور دشتکی» متوفی بسال ۹۴۸ و (منهج الصادقین) «ملا فتح اله کاشی» متوفی بسال ۹۸۸ و (خلاصه المنهج) او که هردو بزبان فارسی است و (زبدة التفاسیر) و (ترجمة القرآن) عربی رانیز تألیف کرده است، در شمار تفاسیر این قرن بشمار میرود. علاوه بر این تفاسیر تفسیر (آیه الکرسی) از «محمد بن حسین فخر الدین حسینی استرآبادی» که در سال ۹۵۲ بنام شاه طهماسب تألیف شده و تفسیر (سوره یوسف) بنام (احسن القصص) از «معین الدین فراهی» که جزئی از تفسیر حدائق الحقایق است و مؤلف به مسکین - فراهی معروف بوده و در شعر معینی تخلص میکرده است، شایان ذکر میباشد. همچنین از تفسیر (سوره اخلاص) علامه بزرگ «جلال الدین دوانی» متوفی بسال ۹۰۸ و (آیات الباهرة فی فضل العترة الطاهرة) از «شیخ شرف الدین استرآبادی» و (نجارة الرابحة فی تفسیر سورة الفاتحه) از «عبداله شهاب آبادی یزدی» متوفی بسال ۹۸۱ بایاد کرده آید.

قرن یازدهم هجری را با تفسیر (آیات الاحکام) «قطب شاهی یزدی» که تفسیر ۵۰۰ آیه بوده و در سال ۱۰۲۱ از تألیف آن فراغت حاصل شده است آغاز - می کنم و بذکر نام یکی از نوادگان علامه شیخ طوسی بنام «محمد رضا بن عبد - الحسین نصیری طوسی» که کتاب (تفسیر الائمة لهدایة الامه) را در سال ۱۰۶۷ پایان - بخشیده و علاوه بر این تفسیر ۳۰ جلدی، کتابی بنام (کشف الایات) تألیف کرده

است می‌پردازیم.

این دوره را بنام ملای بزرگ مستغنی از تعریف «صدر المتألهین ملاصدرای- شیرازی» فتح باب میکنیم. این دانشمند کم نظیر که در سال ۱۰۵۰ در گذشته در اغلب رشته‌های علوم دینی و فلسفی خدمات شایانی بفرهنگ اسلامی کرده است و تفاسیر متعددی از او بر جای مانده است.

اولین قسمت تفسیر او تفسیر استعاده و تفسیر فاتحه- بقره- الم سجده- الاعلی- یس- واقعه- حدید- جمعه- زلزله- طارق و آیات نور- الکرسی- و آیه دهم از سوره نحل و آیه نهم از سوره نمل است. و کتاب (مفاتیح الغیب) را بعنوان مقدمه بر این تفاسیر نوشته است. تفسیر (عروة الوثقا)ی او که بفارسی است همان تفسیر آیه الکرسی است. تفسیر سوره اعلی با کشف الفوائد در سال ۱۳۰۵ ضمن مجموعه تفاسیری بچاپ رسیده و قسمتی از نسخه‌های چاپ شده آثارش بصورت خطی در کتابخانه آستان قدس موجود است. از (ترجمة الخواص) تفسیر دو جلدی فارسی متعلق به «بهاء الدین شیخ- محمد بن علی شریف لاهیجی» باید نام برد. اگرچه مؤلف هدیه الاحباب تألیف این کتاب را به «قطب- الدین اشکوری» شاگرد میرداماد و مؤلف (محبوب القلوب) نسبت داده است.

(مجمع البحرين) تفسیر ۶۳ هزار سطری عربی تفسیر تمام قرآن متعلق به «ضیاء الدین یوسف محمد بن میرزا حسین قزوینی» است که خود مؤلف آنرا (خلاصة مجمع البیان) و (جوامع الجامع) طبرسی میداند و بهمین دلیل آنرا مجمع البحرين نام نهاده است. تاریخ تحریر این کتاب سال ۱۰۸۲ بوده است.

تفسیر (مقتبس الانوار والائمه) از حضرت «محمد مؤمن بن شاه قاسم- سبزواری» است. این عالم از اصولیها بریده و باخباریها پیوسته و در سال ۱۰۵۹ از تفسیر سوره بقره فراغت یافته و ۲۴ آیه از سوره انفال را تفسیر نکرده، برحمت ایزدی پیوسته است. قبل از شروع تفسیر بایان مطالبی شیرین فصولی در باب عدم تواتر قرآن و عدم جواز تفسیر جز به احادیث صحیح ادله‌ای برای لزوم عمل به اخبار بیان- داشته است.

از تفسیر کامل « ملا سلیمان جرجی » تنها قسمت تفسیر آیه الکرسی او مانده است که در آن از فیض کاشی و علامه مجلسی نقل فراوان کرده است.

دریغ که بواسطه فرصت کم باید تنها بذکر نام بعضی از مفسران دیگر قناعت کرد. از این رو تفسیر فارسی تجلی را که متعلق به « ملا علی رضا تجلی شیرازی » است نام میبرم و اشاره میکنم که مؤلف اثر دیگری بنام (سفینه النجاة) دارد. (تأویل الایات) « شیخ ابی اسحق بن مجیر اصفهانی » - تفسیر ۳۰ جلدی فارسی و عربی « میرزا محمد رضا حسینی منشی الممالک » معروف به تفسیر منشی - آیات الاحکام فارسی « ملا ملک علی تونی » - (تأویل المقطعات) « میرداماد » معروف که علاوه بر آن آیه امانت را در سال ۱۰۳۹ بفارسی تفسیر کرده و تفسیر سورة اخلاص و تألیف کتاب سدره المنتهی و سبع الشدادهم با و منسوبست، در شماره تفاسیر این دوره است.

یکی از تفاسیر معروف مهم این دوره تفسیر (صافی) محقق بزرگ « ملا محمد بن مرتضی » مدعو بمحسن کاشانی متوفی بسال ۱۰۹۱ است. فیض کاشانی در سال ۱۰۶۷ از تحریر صافی فارغ شده و در حاشیه آن اصفی را تحریر کرده و اصفی را تخصیص داده و مصفی نام نهاده است. پیش از شروع به تفسیر مقدماتی راجع بقرآن تفسیری بنام نبذات نوشته است.

دانشمندان بزرگی بر تفسیر صافی حواشی قابل مطالعه ای نوشته اند که ملا آقا - خوئی تبریزی - سید صدرالدین مدرس یزدی - ملا عبدالرحیم محمد محمد بن یونس دماوندی - سید میرزا محمد علی بن محمد بن مرتضی طباطبائی و میرزا محمد تویسرکانی از آن گروه هستند. بعد از تفسیر صوافی الصافی ملا یعقوب و تفسیر عرفانی عبدالباقی خطاط صوفی تبریزی به « شیخ بهائی » میرسیم. او کتاب تفسیر جامعی بنام (عروة الوثقی) و حاشیه ای بر انوار التزیل دارد. شیخ علاوه بر علوم دینی در ریاضی و پزشکی دست داشته و فرمان شاه عباس صفوی عهده دار منصب شیخ الاسلامی بوده است. تفسیر دیگری بنام عین الحیوة که مختصر تر از عروة الوثقی است با و منسوبست. از

حاشیه‌ای که بر (انوارالتزیل) بیضاوی بزبان عربی نوشته‌قسمتی بیشترباقی نمانده است. پس ازتفسیرسوره (هل اتی) از «ملاشمس الدین محمد گیلانی» معروف به ملاشمس از «قاضی نوراله» شهیدسخن بمیان می‌آید که درسال ۱۰۹۱ بدرجه شهادت رسیده است. آیات ۴۳ ازسوره یوسف - ۱۲۵ ازسوره انعام معروف به آیه شرح صدر- آیه غار بنام کشف العوار و آیه عدل و توحید را بنام انس الوخید تفسیر کرده است. وی علاوه بر حاشیه‌ای که بر تفسیر بیضاوی دارد، حاشیه‌ای نیز بر تعلیق بخاری که بر تفسیر بیضاوی نوشته، نوشته است. رساله‌ای در آیه تطهیر و رساله‌ای بنام سحاب- المطر و اثر معروفی بنام مجالس المؤمنین دارد.

جای آنست که از تفسیر آیه استرجاع بنام (حقیقت الابداع) از «سید ضیاء الدین- مرعشی» جد قاضی نوراله که وی در مجالس المؤمنین بآن اشاره کرده است یادی شده باشد.

در قرن دوازدهم هجری آیات الاحکامی بنام ایناس سلطان المؤمنین باقتباس علوم الدین از «سید محمد صدر» متوفی بسال ۱۱۳۹ تألیف یافته است. این کتاب تفسیر آیه ۵۵ ازسوره یوسف است که برای اهداء به شاه سلطان حسین تألیف یافته و از این روی به (ایناس سلطان المؤمنین) موسوم گردیده است.

بر (زبدۃ البیان) اردبیلی که ذکر آن گذشت شرحی بنام (تحصیل الاطمینان فی شرح- زبدۃ البیان) بوسیله «سید محمد ابراهیم قزوینی» نوشته شده که این شرح مورد تقریظ استاد محقق «آقا جمال خوانساری» قرار گرفته است.

تفسیری شبیه به تفسیر ابوالفتح بوسیله «قاضی محمد ابراهیم» بزبان فارسی و تفسیر دیگری بنام «خاتون آبادی» که مدرس مدرسه جامع عباسی اصفهان و پسرش «میر محمد باقر» معلم شاه سلطان حسین بوده است تألیف شده. البته «خاتون آبادی» صغیری هم هست که تفسیر سوره اخلاص را با و نسبت داده‌اند.

تفسیر آیه نور از «محمد شریف دیلمانی» و تفسیر آیه ۲۰۳ ازسوره اعراف بوسیله «میرزا ابراهیم قاضی» و تفسیر «محمد حسین بن محمد سعید قمی» بنام (تفسیر

حکیم کوچک) و (آیات الینات) « عبدالوحید استرآبادی » شاگرد شیخ بهائی هم مربوط به این دوره است. به مؤلف آیات الینات کتاب اسرار القرآن و اسرار القلبیه یا ثبته غایب نما و جمعاً در حدود شصت تألیف بوسیله صاحب ریاض نسبت داده شده است.

از مسالك الافهام « شیخ جواد کاظمی » شاگرد شیخ بهائی و تفسیر (الامان - من النیران) از « میرزا عبداله افندی » مؤلف ریاض العلماء متوفی بسال ۱۱۳۰ نیز ذکر بیامیاید. مؤلف ریاض علاوه بر این تفسیر، سورة الواقعه را نیز تفسیر کرده است.

از مفسران نام آور این عصر « شیخ محمد باقر علامه مجلسی » متوفی بسال ۱۱۱۱ می باشد. وی علاوه بر تألیفات بسیار، آیه دهم از سورة واقعہ و آیه سی و پنجم از سورة نور و سوره بنی اسرائیل را هم تفسیر کرده است.

دو کتاب تفسیر عربی یکی بنام (مرآت الانوار و مشکوة الاسرار) « از شیخ ابو - الحسن نجفی » و دیگری (نور الانوار و مصباح الاسرار) از « رضی الدین حسینی » در این عصر تألیف شده است.

اولی خواهرزاده خاتون آبادی صغیر و داماد مجلسی دوم وجد مادری صاحب جواهر الکلام است و تفسیرش مبتنی بر بیان بطون و تفسیر و تأویل آیات نازله در مناقب خاندان عصمت است. و دومی بشیوه نقل اخبار و روایات با حذف سلسله های سند تنظیم گردیده است.

از کتاب (البحر المواج) « بهاء الدین محمد اصفهانی » معروف به فاضل - هندی نمی شود صرف نظر کرد، او بحق دانشوری پرمایه و متفنن در رشته های مختلف علوم بوده است. از آثار معروفش المناهج (شرحی است که بر شرح لمعه نوشته) - مختصر کتاب الشفاء در حکمت طبیعی - شرح عوامل در نحو - شرح قصیده سید حمیری و تفسیر بحر المواج است که این تفسیر اخیر بزبان فارسی است. رساله فارسی دیگری بنام (کلید بهشت) در اصول دین نیز تألیف کرده. دیگر از آثار

پراراج این دوران (مناهل التحقيق) است. این کتاب فارسی که تفسیر (الای الی الله- تصویر الامور) است، حاوی نکات دقیق عرفانی است و متعلق به «آقامحمد هاشم- بن میرزا اسماعیل ذهبی شیرازی» است که پس از کناره گیری از دستگاه نویسندگی دربار زندیه بارشاد قطب الدین محمد به ترکیه نفس پرداخته و سمت مصاهرت او را یافته است. تفسیر فارسی دیگری از سوره کهف بفرمان شاه سلطان حسین بوسیله «محمدرضا شریف سبزواری» در سال ۱۱۱۵ تألیف گردیده و بنام (ترجمة- السلطانی) معروفست.

«شیخ عبدالنبی تسوجی» و «شیخ احمد بن حسن حرعاملی» برادر شیخ محمد- بن حسن حرعاملی مؤلف امل الامل و «شیخ علی بن ابی طالب جیلانی» معروف به شیخ علی حزین که در سال ۱۱۸۱ در فارس وفات کرده است نیز در شمار مفسران این عهد بشمار میروند. شیخ علی حزین آیات ۸-۹ از سوره نجم- آیه روح و آیه نور را بنام (شجرة الطور) و سوره اخلاص و حشر و هل اتی را تفسیر کرده است.

از تفاسیر «مدرس اصفهانی» شاگرد شیخ علی حزین و تفسیر فارسی (آیه- الکرسی) «ملا محمد اشرف» و تفسیر آیه ۳۹ از سوره یس از «شیخ الاسلام آقامحمد- رفیع یزدی» و تفسیر آیه ۸۷ از سوره بنی اسرائیل از «شیخ ابوطالب زاهدی جیلانی» پدر شیخ علی حزین نیز باید یاد کرد.

(تفسیر سراب) از «ملا محمد بن عبدالفتاح تنکابنی» است که علاوه بر این تفسیر که حاشیه ای بر زبدة البیان مقدس اردبیلی است، سوره های فیل و نصر را نیز تفسیر کرده است.

تفسیر تفلیسی از «یهقی» عارف مشهور به تفلیسی و (تفسیر نیلفروش) و سیله «حاج محمد حسین نیلفروش اصفهانی» و (تفسیر البهائی) از «ملا بهاء الدین محمد- اصفهانی» و تفسیر آیه ۱۱۸ از سوره بقره از «ملای رفیع جیلانی» امام جماعت مشهد نیز معروفست. از مفسر آخرین رساله ای را که در رد امام فخر رازی نوشته است نام برده اند.

در قرن سیزدهم کتاب فارسی (آیات الائمة) متعلق به «حاج میرزا علی نقی»
 فرزند علامه حاج ملا رضا همدانی و تفسیر (بحر الاسرار) فارسی متعلق به «میرزا-
 محمد تقی کرمانی» ملقب به مظفر علی شاه و تفسیر (مظاهر الاسرار) بزربان عربی
 منسوب به «حاج ملا محمد جعفر استرآبادی» معروفیت دارند. يك تفسیر فارسی
 منظوم هم بنام «محمد علی بن عبدالحسین طبسی» معروف به نورعلیشاه فرزند فیض-
 علیشاه در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است. از چند تفسیر تنها با ذکر نام
 تفسیر و مؤلف باقتضای ضرورت بدون توضیح یاد می کنیم:

(مشکوة الاسرار) از «حاج میرزا نجف علیخان تبریزی» متخلص به دانش که
 تفسیر آیه وارده در قصه ذوالقرنین است - تفسیر آیه نور بنام (الرق المنشور و لوا مع-
 الظهور) از «سید حسین بن مرتضی یزدی» - (درر الصفا در تفسیر ائمه هدی) از «سید-
 صبغة الدین کشفی»

تفسیر ناتمام «حاج میرزا هدایت اله شهیدی»
 تفسیر ربع قرآن از «حاج میرزا الطغعلی تبریزی»
 تفسیر آیات الولاية از قطب العرفا «آقا میرزا بابای شیرازی»
 (آیات العموم فی خطاب المعلوم) از «حاج ملا محمد بن عاشور کرمانشاهی»
 (آیات الوصول الی علم الاصول) از «علامه معزالدین قزوینی»
 (جوهر الثمین) از «سید عبداله شبر»

(مهنج السداد) از «سید یار علی نصیر آبادی»
 (آیات الفضائل فارسی) از «میرزا علی تبریزی»
 (اسرار التوحید فارسی) از «سید ابوتراب قائنی»
 تفسیر دو جلدی تا آخر سوره یس از «ملا علی قزوینی»
 تفسیر آیه ایالك نعبد و تفسیر آیه ۲۶ از سوره لقمان و تفسیر سوره هل اتی از

«شیخ احمد احسائی»

تفسیر آیه الكرسی از «سید کاظم رشتی»

تفسیر سوره انعام از «حاج میرزا حسین قاضی طباطبائی»
تفسیر نوری متعلق به «حکیم ملاعلی بن جمشید نوری اصفهانی»
تفسیر آیه نور از «سید محمد باقر یزدی حائری»
(تقریب الافهام فی تفسیر آیات الاحکام) فارسی از «سید محمد قلی نیشابوری»
(تفسیر بسمل) از «حاج علی اکبر نواب»
(آیات الاحکام) از «شیخ محمد باقر بیرجندی»
(البدرا الباهر) از «آقامحمد علی هزار جریبی»
(تفسیر بهبهانی) از «ملاعلی قطب الدین مفسر بهبهانی»
(بحر العرفان) از «حاج ملا صالح برتانی»
(تفسیر شاهرودی) از «ملا محمد علی شاهرودی»
(خلاصة التفسیر) از «سید محمد تقی قزوینی»
(تفسیر قرآن) از «سید محمد حسین نسابه»
(تفسیر آیه ۲۸۲ از سوره بقره) از «سید محمد رضا طباطبائی»
(تفسیر قرآن) از «میرزا هدایه اله رضوی شهید»
و (تفسیر هروی) متعلق به «ملا محمد تقی هروی اصفهانی»
در قرن چهاردهم یعنی قرن معاصر تفاسیر معروف و باارزشی بدست انتشار
سپرده شده است. در ضمن مفسران این قرن از آیات الاحکام بنام (درر الایتام)
از «شیخ علی شریعتمداری» متوفی سال ۱۳۱۵ آغاز می کنم. این مفسر تفسیر دیگری
بنام (نشر درر الایتام) دارد که از اولی مبسوط تر است و از این مفسر کتاب (جواهر-
المعادن) هم نامبرده شده است.
(آیات الاثمه) فارسی در بیان آیانی از قرآنست مربوط بمسأله امامت و
فضائل ائمه. مؤلف این کتاب «حاج میرزا محمد علی لاریجانی» متوفی بسال
۱۳۲۳ میباشد و کتاب (عاقبت بخیری) تألیف دیگر این مؤلف است.
تفسیر آیات الحجۃ والرجعة از «علامه شیخ محمد علی همدانی حائری» است

که در سال ۱۲۹۳ متولد شده است.

تفسیر قرآنی از «میرزا موسی تبریزی» مؤلف اوثق الوسائل وحاشیه بر قوانین در این قرن تألیف گردیده است.

تفسیر (سوره یس) از «حاج میرزا محمد علی انصاری قرجه داغی» و (آیه - الخلافة) از «سید عبداله موسوی سبزواری» و (الوجیز) از «سید محمد سرابی - تبریزی» معروف به ملانا و (تحفة الخاقان) از «میرزا محمد باقر لاهیجی» و (انوار البیان) از «ملا غلامعلی نهاوندی» نیز در شمار تفاسیر این عصر قرار دارند. تفسیر منظومی از «میرزا حسن نعمت اللهی» معروف به صفی علیشاه موجود است که در سال ۱۳۰۷ از تألیف آن فراغت یافته است. مفسر از اقطاب سلسله صوفیه نعمت اللهی بوده است.

تفسیر اصفهانی از «حاج شیخ محمد حسین اصفهانی» متوفی بسال ۱۳۰۸ است. این مفسر نواده مؤلف (هدایة المسترشدين) و از شاگردان «میرزا حبیب اله رشتی» و «میرزا محمد حسن شیرازی» بوده است.

(تفسیر تنکابنی) از «میرزا محمد تنکابنی» متوفی بسال ۱۳۲۴ عبارت است از تفسیر آیه های ۱۶ و ۹۰ از سوره آل عمران و علاوه بر آن سوره های اعلی - الضحی - فیل - نصر و قدر را بفارسی و عربی با سجع کامل بنام فرهاد میرزا تفسیر کرده است. کتاب دیگری بنام (توشیح التفاسیر) باین دانشمند منسوبست.

تفسیر (شافی) از «محمد داده خواه شیرازی» است که مؤلف از تفاسیر مجمع البیان و صافی و بیضاوی و ابوالفتوح و منهج الصادقین و تفسیر کبیر رازی و همچنین کتب اخباری از قبیل کافی و تهذیب و استبصار و من لایحضر استفاده های شایانی برای تنظیم این اثر کرده است.

تفسیر فارسی قرآن از «عبدالحسین آیتی» موسوم به (آواره) که در ۳ جلد در سال ۱۳۲۶ به چاپ رسیده است.

(تفسیر سوره والعصر) از دانشمند معاصر «صدرالدین محلاتی شیرازی»

است و کتاب (شأن نزول آیات سوره البقره) نیز از این مؤلف در سال ۱۳۲۴ منتشر شده است.

(تفسیر سوره فتح) به عربی از «شیخ حبیب‌اله شریف کاشانی» است.
تفسیری از ابتدای قرآن تا آیه ۸۰ از سوره بقره بوسیله «سید محمد تقی فخر- داعی گیلانی» در سال ۱۳۱۸ چاپ شده است.

تفسیر جزوعم از «شیخ محمد عبده» بزبان عربی است که مؤلف آن در سال ۱۳۵۲ در گذشته و از شاگردان سید جمال اسدآبادی معروف بوده است. این تفسیر ۳۷ سوره از آخر قرآن مجید است.

(مصباح المفسرین) از «سید ابوالحسن شیروانی» تفسیری است از آیه نور که بشیوه عرفانی تحریر یافته است.

(ناسخ التفسیر) فارسی از «سید محمد عصار» پدر استاد گرانمایه سید کاظم عصار است که خود ایشان نیز تقریراتی در این زمینه دارند. این تفسیر از سوره فاتحه تا آیه ۶ از سوره زمر است.

(مناهج المؤمنین) از «سید حسین موسوی عرب باغی» است که مشتمل بر- ۱۸ منهج در تائیل آیات وارده در شأن و فضیلت خاندان عصمت میباشد و در- سال ۱۳۵۸ تألیف گردیده است.

(کلید فهم قرآن) کتاب فارسی از «علامه شریعت سنگلجی» است، از این مؤلف، کتاب اسلام و رجعت منتشر شده است که منشأ بحث و انتقاد فراوان بوده است.

(تحفة الخواص فی تفسیر سوره اخلاص) از «حاج شیخ محمد جعفر شیرازی» معروف به حاج آقا است. این تفسیر سوره توحید در سال ۱۳۵۲ به چاپ رسیده است.
تفسیری فارسی از دو سوره حمد و اخلاص از «شیخ محمد سنگلجی» در سال ۱۳۶۱ به چاپ رسیده است.

(تفسیر سوره نور) از «میرزا خلیل کمره‌ای» و (تفسیر قرآن) از «شیخ محمد

خالصی زاده» و (آیات ذوالقرنین) از «عطاءاله شهاب پور» و (آیات الرجعه) از مؤلف معاصر «حاج میرزا محسن عماد» در شمار تفاسیر فارسی این عهد بشمار میرود.

از (نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن) شیخ معاصر «محمد بن مولانا میرزا - عبد الرحیم نهانندی» و (لمعات النور) که تفسیری است از سوره نور از «حاج میرزا ابوالحسن لاری» و (تفسیر سوره واقعه) از «آیه الله سید محمد علی هبة الدین شهرستانی» هم یاد می کنیم.

یکی از مفسران معروف معاصر «حاج شیخ عباسعلی کیوان واعظ قزوینی» است که در سال ۱۳۵۴ در گذشته است، وی از شاگردان میرزای شیرازی وملا- لطف اله مازندرانی بوده و در آغاز بدرگاه ملاسلطانعلی گنابادی رفته و سپس اعراض کرده است. تفسیر او از استعاذه تا آخر آیه ۱۰۹ از سوره نساء است که در ۵ مجلد بزبان فارسی تألیف یافته و ۳ مجلد تفسیر عربی نیز دارد که بنام (کنوز - الفرائد) موسوم است. آثار دیگری بنام عرفان نامه - شرح اشعار خیام - کیوان نامه دردو مجلد - رازگشا - بهین سخن - حج نامه و فریاد بشر از این مؤلف منتشر شده است.

یکی دیگر از علمای معاصر «حاج میرزا عبدالحسین احمد امینی تبریزی» است که آیات ۱۷۱ و ۱۷۹ سوره اعراف و آیه ۷ سوره واقعه را تفسیر و (شهداء - الفضیله) و (الغدیر) را هم تألیف کرده است.

(التفسیر بالمأثور) متعلق به «ملاعلی اصغر بیرجندی» متوفی بسال ۱۳۱۵ است که دردو مجلد منتشر شده است.

تفسیر آیه خلافت یعنی آیه ۲۸ از سوره بقره و آیه ۸ از سوره حم سجده و آیه نور در شمار تفاسیر «حاج میرزا حسین علوی سبزواری» متوفی بسال ۱۳۵۲ میباشد. تفسیر آیه ۵۶ از سوره الذاریات به «میرزا محمد تقی مامقانی» منسوب است. «حاج میرزا محمد همدانی» از اول قرآن تا اوائل سوره بقره را تفسیر

کرده است .

«آقا فتحعلی زنجانی نجفی» که درك محضر آية اله شیرازی و میرزا حبیب-
رشتی را کرده، علاوه بر خلاصة الحساب و حاشیه بر الرسائل کتابی بنام (تفسیر-
الکبیر) در قرآن دارد.

(تفسیر سورة فاتحه) از «شیخ عبدالرحیم تستری» و تفسیر (سورة الفجر) از
«ملا احمد مشهدی واعظ» و تفسیر (سورة يوسف و آل عمران و انبیاء) از «سید -
علی بختیاری» و تفسیر (ملع) از «حاج شیخ علی اکبر خراسانی» و تفسیر (تبیان در
تفسیر غریب القرآن) از «حاج میرزا علی شهرستانی» و (بیان السعاده) که به خرج
«سلطان محمد بن حیدر گنابادی» در ۱۳۲۰ منتشر شده است و (آلاء الرحمن فی تفسیر-
القرآن) از «علامه معاصر شیخ محمد جواد بلاغی نجفی» و (آیات الباهره) از
«شیخ محمد تقی اصفهانی» معروف به آقا نجفی و (تفسیر آية الكرسي) از «شیخ -
محمد صالح مازندرانی» و (اسرار التنزیل) از «ملا محمد حسین بروجردی» و (تفسیر-
سوره یس) از «میرزا محمد شاملی اردبیلی» و (اعلام القرآن) از «محمد خزائلی»
و (دیوان دین) از نوبخت و تفاسیر چند آیه از استاد فقید «فاضل تونی» و تفسیر آیاتی
در زمینه توحید - عترت - ایمان - و رجعت و از همه معروفتر تفسیر محقق دانشمند
آیه اله «سید محمد حسین طباطبائی» بنام (المیزان) که نسخه های بسیاری از آن
منتشر شده، از تفاسیر معروف روزگار ما هستند.

در خاتمه این گفتگو باید صریحاً اعتراف کنم که بعلت کمی وقت مجال
ذکر و معرفی کلیه مفسران شیعه ایرانی بدست نیامد و احتمالاً ممکن است حتی
از ذکر نام چهره های سرشناس و توضیح ویژگی های تفاسیر آنان اجباراً خودداری
شده باشد و البته در تنظیم این مقاله رعایت تقدم و تأخر افراد مورد بحث از لحاظ
شخصیت و میزان کار و قدرت در تألیف و تفسیر بهیچ روی نشده و باتصفح مختصر
صورتی از مفسران قرآن را جمع آوری کرده و توضیح داده ام. علاوه بر این مفسران
و بسیاری دیگر که حتی از ذکر نام شان خودداری گردید دانشمندان ایرانی دیگر

فراوانند که در علوم مربوط به قرآن تحت عناوین تاریخ قرآن - ترجمه قرآن، تجوید قرآن - متشابهات قرآن - مجازات قرآن - معانی قرآن - لغات غریب قرآن - تأویلات قرآن - کشف آیات قرآن و نظائر این عناوین تألیفات سودمندی برجای گذاشته‌اند.

امیدوارم علاقه‌مندان بتوانند فهرست جامع کلیه این مفسران و مؤلفان دانشمند را در کتابهای مختلفی که در این زمینه تألیف گردیده پیداکنند و باز امیدوارم تحقیق ناچیز من که زیر عنوان مفسران شیعه در اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ در شمار انتشارات دانشگاه پهلوی افتخار نشر یافته است راهنمایی صمیمی برای پژوهندگان و راهسپران این راه باشد. از بردباری و تحمل سروران عزیز و همکاران دانشمند خود که مدتی وقت خویش را در اختیار من گذارده‌اند صمیمانه سپاسگزارم. برای همه حضار در این مجلس و کلیه کاوشگران و محققان تاریخ فرهنگ این سرزمین سلامت و سعادت و کامیابی آرزو دارم.

سیاق در علم حساب

(و کتابهایی درباره آن)

کلمه سیاق در لغت عرب بمعنای «مهر المرأة» و سیاق کلام بمعنی: اسلوبه و مجراه، (ساق یسوق کقال یقول)

و در فارس سی بمعنای: راندن، جای کردن، دست پیمان و هموماً بمعنی طریقه و روش و اسلوب آمده است.*

و در اصطلاح علم حساب طریقه ای است در دفتر داری و محاسبات روزمره زندگی که سابقاً تا اوائل مشروطیت در ایران معمول بوده و پس از رایج شدن حساب کنونی با ارقام هندسی بطور کلی منسوخ گردید و آن مشتمل است بر حساب نقدی و حساب جنسی بخط مخصوص که از عربی مأخوذ شده است و اهل دفتر و دیوان، اعداد و مقادیر و اوزان را بدان می نوشتند.

ارقام نقدی دارای پنج مرتبه (از یک دینار تا ده دینار، از ده دینار تا نود دینار، از صد دینار تا نهصد دینار، از هزار دینار (یک قران) تا نه هزار دینار و از یک تومان تا نه تومان می باشد که جملاً ۴۵ رقم می شود. و سایر اعداد را با ترکیب آنها با

* راجع به ریشه این کلمه گویند، « سیاق پای بند باز شکاری را می گفتند و چون در علم حساب تحریک زمان و راندن قلم به سرعت تمام است لذا علم حساب را سیاق گفته اند. و یا آنکه چون کلمه سیاق پای بند باز را می گفتند و خط بمنزله باز است که از دهن و خاطر نویسنده پروا می کند نوشتن نیز همانند پای بند باز است که گویند: « العلم صید و الكتابة قید » از این رو قواعد نوشتن صاحب سیاق را سیاق نام کردند.

همانها با اندك اختلافی می نویسند.

ارقام جنسی نیز متعدد و بیشتر آنها از حیث شکل کمابیش شبیه ارقام نقدیست. امادر کتابت، انتهای رقم نقدی را بطرف بالامی کشند و انتهای ارقام جنسی را بطرف پایین.

در حساب سیاق صفر وجود ندارد و مرتبه خالی را خالی می گذارند. تفصیل حساب سیاق و دفتر داری سابق در کتاب بحر الجواهر و کتب دیگر که معرفی می کنیم آمده است. (۱)

اصل و منشأ علم سیاق:

شاهان سلجوقی هر چند سال يك بار وزیری را بجانب مکرانات می - فرستادند تا حساب دخل و خرج و معاملات و سیاقات خراج آن نواحی را روشن گردانند. (۱) کم کم این طریقه و سیاق برای تفاهم در کار حساب رسان علمی را بوجود آورد که معمول کار حساب رسان و مستوفیان در تمام شئون اداری مملکتی گردید. (۲)

نباید فراموش کرد که علم سیاق و این طریق حساب نویسی از ابداعات ایرانیان بوده است. ما در دوره صفویه و قاجاریه به حساب رسان ماهری بر - می خوریم که بکار مستوفی گری و مالیات و خراج و حساب دیوانی اشتغال داشتند

(۱) درباره واضع علم سیاق گویند که در علم سیاق از آن جهت که اقتدا به کلمات امیر المؤمنین علی علیه السلام شده باشد کلمه مستوفی را بجای محاسب وضع کردند و گویند چون روزی حضرت علی هنگامی که جمع عمال واسط و بصره در کوفه میکرد به ایشان فرمود: «هل استوفیتم ما علی العمال» کتاب در جواب عاجز ماندند. حضرت دفتر ایشان را گرفت و سیاقی بدانها آموخت که مأخوذ از آیه شریفه ذیل بود:

«ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله منها اربعة حرم ذلك الدين القيم» و اصول و قوانینی را نیز ابداع فرمود (نگارنده گوید این نسبت شاید روی علاقه و تعصب باشد و صحیح نیست).

(۲)- برای اطلاع از کیفیت خراج به کتابهایی مانند «الخراج ماوردی» و «الخراج - قدامه» رجوع شود.

(۳)- سیاقات خراج در کتاب «المصافات الی بدایع الازمان»

که حتی حساب رسان اروپائی را قبول نداشتند. (۱)

در مشاغل دولتی و برای کار مؤسسات تجاری و زراعی و خصوصی مملکتی تعلیم این علم بویژه برای ارباب قلم از ضروریات بود. خانواددهای اشراف و صاحبان مال و حشم و حتی پیشه‌وران برای دفتر جیبی خود بیاضی داشتند که حساب روزمره و صادر و وارد خود را در آن به سیاق می‌نوشتند و این دانش را از معلمین خصوصی (و یا معلم سرخانه) همراه تعلیم خط و آداب نگارش و انشاء و یا در مکتب‌خانه‌ها فرامی‌گرفتند.

منشیان و حساب رسان را که غالباً به‌کار دبیری و نویسنده‌گی نیز اشتغال داشتند میرزا (۲) خطاب می‌کردند. (۳)

باید دانست که در زمان قدیم حساب دیگری معمول بوده که آن را «ستینی» می‌گفتند. یعنی بجای دهه، شش شش حساب می‌شد. یعنی شش و شست و شش صد و... بدیهی است که قابلیت تقسیم این اعداد بهتر و حساب رسی آن آسان تر از ده و صد و هزار بوده که برای آن دوره چون در تقسیم کسری باقی نمی‌گذارد راحت تر حساب می‌شد.

حساب سیاق بعد از حساب ستینی بوجود آمده که از یونانیان اقتباس شده است و هندیان آن را شستکه نامند. (۴) و حتی بعد از اعداد هندی و هندسی معمول

(۱) - به کتاب «فروغستان» تألیف محمد مهدی فروغ پدر ذکاء الملک فروغی فرزند محمد باقر اصفهانی رجوع شود.

(۲) - کلمه «میرزا» اگر از پس اسم بیاید عنوان شاهزادگی را می‌رساند. مانند شاهرخ میرزا (از دوره تیموریان) و «عباس میرزا» و «فرهاد میرزا».

(۳) - مناصب مستوفی گری یا ارباب التحویل در دوره صفویه (کتاب دستور الملوك میرزا - رفیعا)

(۴) - کتابی در هیئت بنام «زیج الشستکه»، تألیف حسین بن موسی هرمزی حاسب است گویا همان رساله تقویم الکراکب سابعة و الجوزهر باشد (مجموعه کتب الهیات در کتابخانه مرکزی ش ۲۴۳ د)

زیج الشستکه، آستانه قدس شماره ۵۲۳۵ و ۵۵۵۸ (دانشگاه ازهر دوی اینها فیلم دارد).

شده و بکار می رفته است.

در آثار ابوریحان سخنی از سیاق دیده نمی شود.

در استخراج زیجات و نجوم و حساب و هندسه و در علوم غریبه ارقام دیگری از حروف ابجدی که هر یک نماینده عددی است بکار می رفته (۱) و این غیر از حروف ابجدی (یا الفبائی: ا، ب، ت، ث) می باشد. این حروف جانشین حروف یونانی شده است که بعدها به عبری و بعد به عربی بدل یافته است. مانند آلفا، بتا، گاما، دلتا.

اعداد حروف ابجدی دخلی به حروف سیاق و قانون سیاق و اصطلاحات اهل سیاق و حساب ندارد.

کاربرد علم سیاق:

چنانکه باجمال گفتیم در محاسبات، معاملات و عمل مباشرین دیوان های دولتی بویژه در دوره قاجاریه حساب سیاق معمول بوده و در تهیه آمار، دستور العمل ها، هزینه ها، ابواب جمعی ها، اسناد، فرمان ها، دخل و خرج مملکتی، حساب رسی قشون و زرادخانه و ضرابخانه، استیفاء حقوق دیوانی و خلاصه در تمام حساب رسی ها از این علم و ارقام و اصطلاحات و علامات آن استفاده می شده است و این بدان سبب بوده که به رقوم و اصطلاحات اختصاری بیان مفصل را می توانستند بگنجانند.

در کار مستوفی گری و میرزائی بخصوص شرایطی منظور می شده بدین نمونه ها :

۱- امین باشد و راست قلم و خوش خط (باطناً و ظاهراً).

۲- حافظ اسرار باشد.

(۱) - حروف ابجدی در تقویم جفر بیشتر بکار میرفت و آن بدین ترتیب بود که الف تا طاء ترتیب ارقام آحاد بود (از یک تانه) و سپس رقم یاء که ده باشد تا صاد که نود است و بعد از قاف تا تا طاء (از صد تا نهصد) می آید و غین را رقم هزار گویند و آنها را اعداد مفرده نامند.

۳- عرض حقیقت کند و احجاف ننماید.

۴- حساب به اجنبی ندهد.

۵- صلاح اندیش باشد نه کافر کیش.

۶- در جواب سؤال احتیاط کند و به دفتر مراجعه کند بعد بگوید اگر چه می دانسته .

۷- به حرف محرر اعتماد نکند و خودش هم در «بیاض» و در «فرد» ضبط کند .

۸- اگر در جایی از دفتر احتیاج بر رجوع باشد ظای نظر بر روی آن کشد.

۹- چون صیغه های سیاق عربی است بهتر آنست که از لفظ عربی و تواریخ بلدان و منطق بهره مند باشد.

۱۰- سر رشته و تحمل خود را محافظت نماید. (۱)

قبل از هر شرطی در کار مستوفی گری صاحب خط بودن است و این علم و تاریخ آنرا دانستن تابه انواع خطوط مانند: ثلث، محقق، نسخ، رقاع، عهد، توقيع، طغرا، تعلیق، ریحان، منشور، مدور، طومار، نستعلیق، مسلسل، مثنی، غبار، هبار و حتی کوفی دست داشته باشد.

در زمان قاجاریه تعلیم خانه ای بوده که امیرزادگان و بزرگ زادگان در آنجا اقسام خطوط فرنگی و هندسه و زبان و حساب می آموخته اند. بدین ترتیب کم کم حساب سیاق می رفت که از کار بیفتند و افتاد که افتاد، تا اینکه مرد.

فایده علم سیاق:

چون تا قبل از نهضت مشروطه در ایران غالباً از این علم استفاده می شده برای مطالعه آثار و حقوق اداری گذشته و حتی مطالعات تاریخی و ایران شناسی مانند

(۱)- و بسیاری شرایط دیگر که در کتب علم سیاق ضبط است. (نگارنده در نظر دارد کتابی بنام

« راهنمای علم سیاق » بطبع برساند تا از این راه خدمتی ناچیز در این قسمت شده باشد.

بعون الله)

کتاب تاریخ از قبیل (سیاق التواریخ) و (طبقات سلاطین) و غیره که تمام اعداد آن را به سیاق نوشته اند احتیاج به آشنائی متخصصین فن و حتی احیاء این علم داریم. خواندن قبایله (جات) نکاح نامه ها، وقف نامه ها، اسناد، فرامین، توقیعات، طغراها، طورمارها، تشخیص مالدیوان خالصه و اربابها بدون آشنائی با این علم، ناقص و عبث خواهد بود.

دفتر و اصطلاحات :

فرد، بیاض، دفتر، جلد

فرد عبارت بود از پارچه کاغذی مربع طولانی برای نوشتن محاسبات که از هم جدا جدا میتوان کرد و این یادداشت ها چون بهم منضم شود تبدیل به بیاض میگردد. (۱)

دفتر عبارت است از افراد چند که در آن کتاب احکام روز بروز با تشخیص مالیات و لایات با جمع و خرج صاحب جمعی، توجیه برات، حکم و فرامین، ارقام و تعلیقه حساب نوشته شده باشد و در دستگاه دولتی قاجار معمول بوده است. از نظر عموم، دفتر، جمع آن دفاتر و اقسام آن: دفتر روزنامه، دفتر اوراچه، دفتر مقررات و توجیهات و... بوده است. این دفترها که نمونه آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه هست بسیار دیدنی و با شیوه نگارش مخصوص و بسیار جالب است. مطلق کلمه دفتر عبارت است از افراد چند که در آن پاکنویس شود و احکام روز بروز در آن منعکس گردد.

دفتر و اصطلاحات در زمان قاجار:

انواع دفترهای دولتی : ۱- دفتر سرکارات عظام (مخارج شاه و شاهزادگان و اقربای طبقه اول خانوادہ سلطنتی و مخارج بیوتات و سفرای خارجی و فیوضات

(۱) - ابتر شدن بیاض و دفتر وقتی است که افراد درهم ریخته و مشوش شود و اگر ضمیمه لازم باشد بعنوان منذلك (من ذلك) بدان متصل سازند (بخلاف قاعده اتصالات که آن بحث دیگری دارد).

۲- دفتر عمله و غلمان

۳- دفتر افراد نظام و مخارج توپخانه... و افواج، نگهبانان

۴- دفتر غربا و مهاجرین، دواب، اصطبل خانه

۵- دفتر مستمری و مدد معاش، تعزیه سیدالشهدا، پیاداشت بقاع، بستن بند و نهرها

۶- دفتر مقررات و توجیهات (ثبت وجه بروات و رسم طرح)

۷- دفتر روزنامه چه

۸- دفتر اوراچه (۱)

اصل و منشاء دفتر:

گویند ترتیب دفاتر را حسن صباح در عهد ملک شاه سلجوقی بنانهاد بدین روایت: روزی ملک شاه سلجوقی از نظام الملك طوسی خواست که دفتری ترتیب دهد تا حساب هر ولایتی را بتوانند به آسانی از آن بیرون کنند. خواجه مهلتی خواست، در این موقع حسن صباح چون با خواجه نفاقی داشت اطلاع یافت و به دربار آمد و قول داد که آن دفتر را در ظرف دوماه تدوین کند و سلطان قبول کرد. چون دوماه بسر آمد بدربار آمد. خواجه نظام الملك که بنا بمصلحتی این تأخیر را خواسته بود آدم حسن صباح را با آدم خود روانه دربار کرد و به آدم خود دستور داده بود که در راه دفتر را مشوش و جابجا کند و وی نیز دفتر را از هم پاشید و دوباره بهم بست و بجای خویش نهاد چون خواجه و حسن صباح بار یافتند سلطان ملک شاه حساب از دفتر خواست دید بجای حساب بلخ از حساب هرات جواب میدهد سلطان در خشم شد. خواجه گفت دفتری که در دوماه ساخته شود بهتر از این نخواهد بود!

(۱)- او آرجه صحیح آن است و مأخوذ از کلمه، آوردك، آوردج به جمع خماسی بقیاس عربی جمع آن اوارج (بجای های غیر ملفوظ کاف آورده اند یعنی آورده تبدیل شده به آوردك) بعضی گویند این کلمه خلاصه این عبارت است: آنکه او را جمع کرده در تحریر و تقریر ثقیل بوده آوارجه گفتند. بعضی گویند مخفف او را قچه است...

از همانجا حسن صباح بیرون شد و فرقه ملاحده را ساخت تا آنجا که خواجه نیز بدست آنها کشته شد. (۱)

بعدها شمس الدین کاتب شیرازی معروف به طبسی تصرفاتی در این علم بوجود آورد و بتدریج تکامل یافت و بهمان سیاق دفترهای حساب معمول گردید.

اصطلاحات نمونه در دفاتر سیاق:

دفتر سیاق، فرد، بیاض، اوراچه، روزنامهچه، سند، سر رشته، ابواب المال، لوجهات، صاحب دیوان، اوراچه نویس، سر رشته دار، روزنامهچه نگار، پروانچه، ترقیق، ترقم، رقم، مفرده، مجموع، توجیهات، ارباب التحاویل، ارباب التحاصل، سایر الوجوه و غیرها ...

مقادیر نقدی: جزك، نیم پول، يك پول، يك شاهي، صد دینار (دو شاهي)، يك هزار دینار، (يك قران)، يك تومان، ده تومان ... الخ.

مقادیر جنسی: درامتعه و اقمشه: زراع، عقود، گره، بهر، انمله (انگشت ها)، فرد، زوج، ثوب.

(و یا آنکه زرع قسمت شود به اشبار و انامل، مثلايك وجب بانیم بند انگشت شصت مساوی یک چارک، یا بیست و پنج سانتیمتر امروزی می شد)

اوزان نقدی و اوزان جنسی:

قیراط، نخود، مثقال، سیر، من، خروار، کروار (مثقال را شش دانگ وزن می دانند)

مقادیر مکانی: شبر، قدم، ذراع، میل، فرسنگ، گرو فرسنگ، (منزل و مرحله، هر مرحله پنج فرسنگ یا شش فرسنگ که هر فرسنگ شش ورس است.)

نسخه شناسی سیاق (۲)

سیاق = بحر الجواهر

(۱) - به تاریخ اسماعیلیه مراجعه شود.

(۲) - از فهرست نسخه های فارسی احمد منزوی و سایر فهرست استفاده شده است.

سياق = ذخيره = الرسالة المقصورة

سياق = سعادت نامه = رساله فلکيه

سياق = شمش السياقه

سياق = فروغستان

سياق = مرآت سليمانيه

سياق = المقالات التبيانیه

از کتاب‌های چاپ شده و معروف نمونه که مخصوص استادین تدوین یافته و در دست‌داری است، مهم‌تر از همه سياق «مید عبدالوهاب پسر محمد امین - شش‌هانی حسینی اصفهانی» است و دیگر «بحر الجواهر فی علم الدفاتر» را باید نام برد. سياق خطیر کتابی بود درسی که در اوایل تشکیل وزارت معارف سابق تدریس می‌شد و در آخر کتاب رساله‌ای در ترسل و منشآت میرزا مهدی‌خان منشی - استرآبادی داشت.

کتاب خطی با شماره‌های آن:

- ۱- قوانین السياق: محمد کاظم کاشانی پدر ابونصر فتح‌اله خان شیبانی شاعر دوره ناصرالدین شاه (لپ مجموعه ادبیات تهران) (ذریعه ۱۷: ۱-۲)
- ۲- فروغستان: محمد مهدی فروغ، پسر محمد باقر اصفهانی بنام محمد شاه قاجار در سياق و حساب و خط و مساحت.
- ۳- سعادت نامه = رساله فلکيه (قدیمی‌ترین کتاب در سياق): عبداله پسر علی فلک علاء تبریزی در سياق و ترسل و استیفاء تألیف ۷۰۶ مؤلف گوید پس از این «قانون السعاده» را که در استیفاء است باید خواند (این غیر از رساله فلکيه عبداله کیانی مازندرانی است)

(ذریعه ۱۶: ۳۱۴ ف شار ۱۱۸۹، مؤلفین شار: ۳: ۹۹۳)

مجلس ۲۴۶۴ = فیلم دانشگاه ۲۸۶۲

ایاصوفیا ۴۱۹۰ = فیلم دانشگاه ۴۲۶

یوسف آغا ۵۹۷۵ = فیلم دانشگاه ۳۳۳

۴- رساله درسیاق: غیاث الدین ابواسحاق محمد عاشقی کرمانی بنام شاه-
طهماسب صفوی تألیف ۹۵۱ (۱) (فهرست فیلم های کتابخانه مرکزی دانشگاه -

تهران ص ۶۲۸) مجلس ۳۱۱۷

۵- بحر الجواهر فی علم الدفاتر، دانشگاه تهران: ۲۱۰۱-۳۹۷۱-۵۰۶۱
(چاپ شده است).

۶- رساله فلکیه، عبدالله (عبدالرحمان) پسر محمد پسر کیای مازندرانی که
به سال ۸۶۵ بنام وزیر فلك المعالی نگاشته. در سال ۱۹۵۲ به کوشش والتر هینس در
۲۶۲ صفحه به چاپ رسیده است.

(ذریعه ۱۶: ۳۱۴ ف شار: ۱۱۸۹ مؤلفین شار: ۳: ۹۹۳) مجموعه ۱/۲۴۶۴
مجلس (نسخه ها: ۵: ۱۸۵)

۷- ذخیره در سیاق = اوراجه = الرسالة المقصورة در علم سیاق بنام
فخرالورزاء میرزا محمد مهدی حسینی (دانشگاهش ۱۴/۳۳۳۷، ملك ۳۷/۴۷۱۹،
مجلس ۱/۵۳۷۸، الهیات: ۸/۹۹ ج، سه سالار، ۳/۶۹۸ (ف: ۵: ۱۲۳)
در چند باب: ابواب المال، تنقیح ارباب التحویل والتحصیل، اوراجه -
مؤدیان، تفادی و مساعدده و سپرده، قرینه و اتصال، گوش و گوشواره؛ آداب
حساب، ثبت و اطلاق، حشو و بارز و دیگر اصطلاحات سیاق.

۸- مختصری در قواعد دفاتر و حساب و سیاق: سلیمان فراهانی (فیلم

(۱)- این رساله بقلم گلچین معانی در مجله ادبیات سال ۱۲ ش ۳ و ۴ سال ۱۳۴۴ دانشگاه-
تهران بتفصیل معرفی شده است. کتابیست بسیار سودمند در علم سیاق و طریق محاسبات
مملکتی و لوازم ارباب استیفاء که از نظر تاریخی نیز بسیار مفید است. برای چاپ «راهنمای -
سیاق» از آن استفاده خواهد شد و قصد چاپ آن نیز هست.

نسخه خوب از این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی هست که در فهرست استاد-
گلچین معانی جلد ۸- ص ۱۹۰ - بشماره ۷۱۴۸ معرفی شده است.

دانشگاه : ۲۸۳۸)

۹- مجموعه سه رساله درسیاق ۵۹۱۲ خطی دانشگاه

۱۰- فرهنگ دفترداری : ملك ۴۷۱۹/۳۵

۱۱- رساله در علم سیاق دانشگاه تهران- فیلم ۱۸۲۹- عکس ۴۶۳۰ (= فروغستان)

۱۲- حساب سیاق- فیلم ۳۰۶۰

۱۳- علم سیاق بفارسی- فیلم ۱۸۲۸ عکس ۴۶۵۱ دانشگاه تهران

(بقیه : به فهرست نسخه های فارسی- تألیف احمد منزوی- جلد اول- صفحه

۱۷۸ مراجعه شود.)

مراسم مربوط به مردن

در بین زرتشتیان کرمان وقتی کسی میمیرد، خبر این مرگ بلافاصله در بین بقیه پخش میشود. بلافاصله همه دور و بر میت جمع می شوند زیرا بر خود فرض و واجب می دانند که در خانه مرده جمع شوند. هر کس هم که وارد خانه می شود اول از همه چیز باید پولی به اسم **یشت گهن** «Yast - e Gehen» بدهد. دادن این پول را ثواب می دانند و مقدار معین و مشخص هم ندارد. هر چقدر هم که ناچیز باشد عیبی ندارد. این پول را به **دهموبد** «Dāmubbed» که در آنجا حاضر است می دهند. اگر مرده اعیان باشد پول های جمع شده را به صندوق انجمن زرتشتیان می دهند تا خرج کارهای انجمن بشود. اگر کس بی بضاعتی هم بمیرد، مخارج مربوطه را از همین پولها که در انجمن هست تأمین می کنند. اما اگر مرده فقیر باشد که این پول را خرج خودش می کنند و به صندوق انجمن کاری ندارند (۱) **شستن میت**: افراد خانواده میت از لحظه ای که حس می کنند که آن شخص میخواهد بمیرد فوری دست بکار میشوند. ابتدا بدنش را با آب می شویند و موهای زائد بدن او را می زدایند و تطهیرش می کنند تا بمیرد. اما اگر متوجه نشوند یا اینکه شخص در خانه نباشد و خارج از خانه بمیرد، دیگر کاری بکارش ندارند

(۱) - در هنگامی که میت هنوز در خانه است و ساعات آخر زندگی را میگذراند و با اصطلاح در حال احتضار است اشتیریه که شبیه کندراست بر روی آتش می نهند و بوی زننده دارد و معتقدند که دیوو درج را میراند یا با اصطلاح بهدیان کرمان «دیوو درج رازداره میزند».

نامرده شور بیاید و کارهای لازم را انجام دهد.

مرده شور که از مردن این شخص با خبر می شود يك گهن «Gehen» بر-
میدارد و با سنگ مخصوصی که دارد بطرف خانه مرده برآه می افتد. گهن يك
وسیله تخت مانندی است که درازیش اندازه قديك آدم است. جنس آن آهنی
است و كف آن مشبك است و بالای آن جایی برای گذاشتن سردارد. مرده شور
که وارد خانه میشود ابتدا يك تکه نان روی سینه مرده می گذارد و بعد سگش را
بطرف او می برد. اگر سگ بی ترس و واهمه رفت و نان را خورد که معلوم
می شود آن شخص مرده ولی اگر سگ ترسید و جلو نرفت که می گویند آن شخص
زنده است و کاری بکارش ندارند به این کار «سگ دید» میگویند. اگر معلوم شد که
آن شخص مرده، مرده شور مرده را بر میدارد و روی گهن می گذارد. در مورد زنها
مرده شور مرد فقط حق دارد در برداشتن او از روی زمین و روی گهن گذاشتنش
كمك بکند ولی در شستن و کفن کردن آن دخالتی ندارد. مرده شور پیراهن مرده را
از یخه تا پائین جرمی دهد و لباسش را بیرون می آورند (نفرینی هم که بین مردم
هست: «الهی پیراهنت را جرده بند» اشاره به همین امر است) و او را لخت می کنند
و شروع به شستن جسد او با پادیاب «Padyàb» می کنند. پادیاب یا به لفظ دری
«Pâjô» همان شاش گاو است امانه شاش هر گاوی. گاوهای بخصوصی برای
این کار دارند. دو رو برش را تمیز نگاه می دارند و خوراکیهای تمیز از جمله میوه یا
جو به او میخورانند و سعی می کنند که گاو به کثافت و نجاست نزدیک نشود. خلاصه
بول این گاو را در ظرفی میریزند و مرده شور همراه خودش به خانه مرده می آورد.
در هر خانه يك جام و يك قاشق از جنس روی برای همین کار وجود دارد که
مرده شور مقداری از پادیاب را توی آن جام میریزد و با قاشق ذره ذره روی لاشه
میت میریزد. همینطور که او میریزد مرده شور دیگری که همدست اوست با پارچه
یا حوله تمیزی بلافاصله آنرا از روی بدن مرده بر میدارد بطوریکه حتی يك قطره
هم روی زمین نریزد.

زرتشتیان معتقدند که زمین را نباید آلوده کرد بلکه باید همیشه آنرا پاکیزه نگاه داشت .

خاصیت پادیاب در این است که بدن را خشک و جمع و جور می کند و چون تروتازه نیست کثافت بخود نمیگیرد.

وقتی از این کار خلاص شدند نوبت به (سیروسدو) «Sir - o Sedô» میرسد. سیروسدو عبارتست از مقداری سیروبرگ و ساقه گیاهی به اسم سدو «Sedô» که سبزرنگ است و آنرا می کارند. البته برای سدو اهمیت زیادی قائلند، آنچنان که وقتی آنرا در باغچه ای میکارند کسی که ناپاک باشد و بسدنش پاکیزه نباشد نباید کنار آن برود. خلاصه سدو و سیرو را باهم می کویند و ماده حاصله را که **سیرو-سدو** است مرده شور بر میدارد و در همه منفذهای بدن او فرو می کند یعنی **توی دهان ، بینی ، مقات «Meqât»** یا مقعد و اگر زن باشد در فرج او ازین ماده می ریزد و بعد روی آنرا با پارچه می پوشند. پارچه سفید و تمیزی بر میدارند و تکه تکه می کنند و روی این منفذها می بندند. در مورد پائین تنه هم از پارچه و باسوزن های چوبی يك تنکه مانندی می دوزند و پپای او می کنند. آخر سر هم ناخن دست و پای او را - اگر بلند باشد - میگیرند و او را آماده بردن به دخمه می کنند. نکته قابل توجه اینکه این کارها اگر شخص مرده باشد در خانه اش انجام می دهند ولی اگر خارج از خانه مرده باشد از همان جا او را به **پرسش «Par Ses»** میبرند. علتش هم اینست که آوردن مرده را به خانه شگون نمیدانند حالا هر چه قدر هم که متمول و دارا باشد فرقی ندارد و باید به پرسش برود.

کفن دوختن :

وقتی میت شسته شد او را می خوابانند تا کفن به او بپوشانند. طرز خواباندن هم در قدیم به اینصورت بوده که مرده را به پشت می خوابانند، بعد دستهایش را روی سینه اش می گذاشتند. آنگاه پاهایش را توی هم مثل کسی که چهارزانو (چارکش) نشسته می گذاشتند. اما امروز پاهای او را صاف و دراز می کنند. پارچه

کفن سفید رنگ است و باید آنقدر پاك باشد که حتی يك لکه هم نداشته باشد و آنرا حتماً با پول مرده می‌خرند. مرده شور آنرا بر میدارد و نه تکه می‌کند که با آنها بدن مرده را بپوشاند. کفن درست مثل لباس است. در موضع مقعد و فرج و ذکر هم پارچه اضافی می‌گذارند که اگر کثافتی بپوشد موجب آلودگی میت نشود. آخر سر هم يك تکه پارچه بلند روی بدن مرده کفن شده می‌کشند. از اول کار تا اینجا **دستور** مرتب، اوستامی خواند.

نکته گفتنی اینکه زرتشتیان معتقدند که نباید برای مرده خود گریه کنند، زیرا اگر کسی گریه کند آن اشک راه مرده رامیگیرد و او نمی‌تواند جلوی راه خودش را ببیند و آزاد باشد. روی همین اصل در طول همه این مراسم بازماندگان میت مشغول تدارك غذا و خوردنی‌های پای‌داد گاه هستند که عبارتست از سیب زمینی پخته، تخم مرغ پخته و پیاز پخته باضافه پنیر و نار.

حرکت بطرف زاد و مرگ :

مرده شورها **گهن** دیگری دارند که از گهن اولی سبکتر است. این گهن روی يك گاری اسب دار سوار است. آنرا در خانه می‌آورند تا مرده را سوارش کنند و بطرف **زاد و مرگ** براه بیفتند. از این جابه بعد کارهای مرده - چه زن باشد چه مرد - با مرده شورهای مرد است. مرده شورها او را بر میدارند و روی گهنی که روی گاری است می‌گذارند و براه می‌افتند. مردان حتماً همراه او می‌روند ولی از زن‌ها بجز چند تا پیرزن و زنهای مسن کسی نمیرود. منظور این است که جوانها در مراسم شرکت چندانی ندارند، بلکه همه کارها با افراد مسن و پیر است. برعکس جشن‌ها و **گهنبارها** «Gohanbar» که همه کارها را جوانها اداره میکنند.

اگر مرده پسر بزرگ داشته باشد، می‌آید و جلو گاری حرکت میکند و اگر هم که پسر بزرگ نداشته باشد برادر یا پسر کوچکش این کار را انجام میدهد. ولی بقیه دنبال گاری بطرف زاد و مرگ می‌روند.

زاد و مرگ محلی است شبیه يك خانه که دو محل ورودی و خروجی دارد،

شبهه دروازه بدون در، توی آن هم چندتا اطاق هست که یکی مال **موبد** است و توی یکی سگی را نگه میدارند - شبهه سگ مرده شور که برای تشخیص مرده یازنده بودن میت بکار میرود - و چند اطاق دیگر که در حکم انبار مرده شور است. مرده را از در ورودی به اسم « زاد » وارد میکنند و از در دیگر به اسم « مرگ » خارج میکنند. این عمل هم اشارتی است به دنیا که ما از یک در وارد میشویم و از در دیگر خارج میشویم و هیچوقت هم راه برگشت نداریم. از همراهان مرده بجز مرده شور و دستور کسی وارد این محل نمیشود، چون میل ندارند که از در مرگ خارج شوند. بنابراین دور میزنند و از پشت دیوار، خود را به در « مرگ » می رسانند و منتظر بیرون آمدن مرده میشوند. مرده که وارد زاد و مرگ شد ابتدا موبد در دفتر مخصوصی که آنجا هست اسم و رسم او را مینویسد و با اصطلاح از ردیف زنده ها اسمش را خط میزنند. بعد او را با گهن روی سکوئی که وسط زاد و مرگ هست میگذارند و موبد می آید جلو و از طرف همه بستگان و آشنایان از او خدا حافظی میکند و **بهل بودی** « Behel Budi » می طلبد. بعد دوباره سوار گاریش میکنند و از در مرگ خارجش میکنند. اگر زنی جز و مشایعت کنندگان باشد از اینجا بر میگردد و فقط مردان مسن و پیر مردان دنبال گاری میروند تا به دخمه برسند.

دخمه :

دخمه در خارج شهر در کمر کش کوه های شمال قرار دارد. مرده را با گاری تا پای کوه میبرند و آنجا مرده شور ها گهن را بردوش میگیرند و بطرف دخمه راه می افتند.

گهن را معمولاً دودسته چهار نفری حمل میکنند ولی اگر مرده سنگین باشد، این عده بیشتر میشوند. چهار نفر اول که خسته شدند جای خود را به چهار نفر دوم می دهند و به این دودسته چهار نفری « **دوبند** » میگویند. نکته گفتنی اینکه وقتی در پای کوه مرده شور ها گهن را از روی گاری برداشتند آنرا روی زمین میگذارند و خطی دور آن، روی زمین میکشند، بدین معنی که کار مرده تمام است و اقوام و

آشنایان باید دست از او بکشند. خلاصه مرده‌شورها مرده را به دخمه می‌رسانند. داخل دخمه روی سنگ‌های کوه جدول‌بندی شده که با کلنک بریدگی‌هایی روی زمین وجود آورده‌اند و آنرا به مربع مستطیل‌های مساوی تقسیم کرده‌اند. هر یک از این مربع مستطیل‌ها بطور تقریبی دو گز در یک گزمی باشد. وقتی آنجا رسیدند مرده را بر میدارند و روی یکی از این جدول‌ها قرار می‌دهند. دستور که در تمام مدت با فاصله کمی عقب سر آنها می‌آید، در این جادو باره شروع به خواندن اوستا می‌کند. پس از آنکه کارش تمام شد، مرده را تنها می‌گذارند و بر می‌گردند. گهن را هم مرده‌شورها با خود می‌آورند.

پائین کوه ساختمانی است که چند تا اطاق دارد و جلوی اطاق‌ها هم یک **ته‌گاه** «Tàga» یا ایوان وجود دارد. وقتی مرده‌شورها برگشتند، اقوام و آشنایان روی همان ته‌گاه - اگر زمستان باشد توی یکی از اطاق‌ها - می‌نشینند و سفره‌ای پهن می‌کنند و خوردنی‌هایی را که با خود آورده‌اند می‌خورند. مرده‌شورها داخل این عده نمی‌شوند و برای آنها جداگانه خوردنی می‌فرستند. موبد هم که نباید با عوام هم‌غذا بشود در یک اطاق می‌نشیند و توی یک سینی از همه خوردنی‌ها برایش می‌فرستند. بعضی‌ها مقداری شراب هم با خود می‌برند و می‌خورند و اگر هوا سرد باشد بردن شراب حتمی تر می‌شود، لیکن بعضی بجای شراب بساط چای راه می‌اندازند و چای می‌خورند. اگر کسی نتوانسته باشد در خانه مرده **پشت‌گهن** بدهد خود را به اینجا می‌رساند و پول خود را به موبد می‌دهد. اینجا دیگر کاری ندارند. همه بلند می‌شوند و به خانه مرده بر می‌گردند، می‌نشینند و پس از ذکر خیر و طلب آمرزش برای او چای و مقداری قهوه سائیده شده با شکر می‌خورند و به خانه‌های خود می‌روند.

روز سد Sed :

از این موقع به بعد بازماندگان ب فکر تدارک روز سد «Sed» می‌افتند. این روز که روز سوم است در واقع روز پُرسه می‌باشد. بعد از ظهر روز «سد» بساط

چای و قهوه خشك را براه می‌اندازند و برای خودی‌ها تدارك شام و سیر و سِدو هم می‌بینند. سیر و سِدو را خانوادهٔ مرده درست می‌کنند. برای این سیر و سِدو می‌خورند که بتوانند غذای گوشتی و **سحاری** «*Sehari*» بخورند چون تا سه روز کسی حق خوردن این جور غذاها را ندارد. غذاهای سحاری غذاهائی هستند که مواد پروتئینی هم در ترکیبشان بکار رفته است و شامل پاره‌ای از غذاهای حیوانی میشود. و خوراکی‌شان تنها کدو، برنج، سیب زمینی و سایر غذاهای سادهٔ بی‌روغن و چربی می‌باشد.

روز سِد زن‌ها از صبح در خانه مرده جمع میشوند ولی مرده‌ها بعد از ظهر می‌آیند. دسته دسته می‌آیند و دسته دسته می‌روند و همان‌طور که گفته شد هریک چای و قهوهٔ خشك می‌خورند و می‌روند. خودی‌ها سیر و سِدو می‌خورند و منتظر شام میشوند که شام هم مفصل است و از طرف خانواده مرده باید پخته شود. بعد از ظهر **دستور** در محل پرسه حاضر میشود. صاحب میت قبلاً يك جام روئين را پراز آب میکند و سه تاتخم مرغ توی آن می‌اندازد، سبزی، شیر، آینه، شمع، چند شاخهٔ درخت سرو و هفت میوه هم آماده میکند و در کنار جائی که دستور باید بنشیند میگذارد. هفت میوه عبارتست از برگهٔ هلو، زرد آلو، انجیر خشك، خرما، آلبالوی خشك، توت خشك، کشمش، مغز پسته، مغز بادام، مغز گردو، سنجد و مقداری نبات، که مجموع آنها به هفت میوه معروف است. اگر تابستان باشد بجای هفت میوه؛ مقداری میوه تازه تهیه میکنند و از هفت میوه فقط يك بشقاب برای حفظ سنت سر سفره میگذارند. **دستور** می‌آید و می‌نشیند و شروع به خواندن **اوستا** میکند. آخر سر هم هفت میوه را می‌آورند و بین خودی‌ها تقسیم میکنند.

روز چهارم:

از بعد از ظهر روز سوم پس از تمام شدن مراسم، دستور به **واج** «*Vaj*» میرود، یعنی دهن به خوردنی نمیزند و فقط اوستا می‌خواند. از سحر روز چهارم به خانه صاحب عزامی آید و می‌نشیند و شروع به خواندن **اشوداد** میکند، که این روز هم

بازهمان بساط روز سوم را جلوی او پهن میکنند. افراد خانواده هم دور **دستور** جمع میشوند. **دهموبد** که همراه دستور هست دفتر اسامی مرده‌ها را می‌آورد و یکی یکی روانان را یاد میکند. آخر سر بلند میشود و دگمه یخه پیراهن صاحبان مرده را می‌بندد. چونکه روزی که کسی بمیرد مردان خانواده یخه‌های خود را باز میکنند که علامت عزاداری است و در روز چهارم بایسته شدن دگمه از عزا بیرون می‌آیند. **دهموبد** هم میگوید: « انشاالله غم آخرتان باشد. پشت سرش را داشته باشید و بچه خلفی باشید نه ناخلف. »

سدر Sedr :

از روز چهارم به بعد یکروز خانواده مرده مقداری پارچه سفید - معمولاً کرباس - تهیه میکنند. این پارچه به اسم « اشوداد » معروف است. پارچه باید پاك و سفید و بدون لك باشد، بطوریکه بعضی‌ها می‌نشینند و موهای توی بود پارچه را هم می‌کشند. بهر صورت با آن يك دست لباس بنام « **سدر اول** » میدوزند. لباس عبارتست از شلوار، پیراهن، کفش و اگر مرد باشد - کلاه، عمامه، شال کمر، و اگر زن باشد - مخنا Maxna - چارقد و امثال آن. این لباس را برای مرده میدوزند که در آن دنیا از آن استفاده کند. بعد آنرا روی درخت‌های سبزخانه پهن میکنند. روز بعد وقتی که روانان رفتند و دیگر کاری به کارخانه نداشتند می‌آیند و لباس را بر میدارند و در گوشه‌ای نگه میدارند تا وقتی که نانوایشان آمد تانان بپزد آن لباس را که پاکیزه است بپوشد.

روزی ام دوباره سه چهار تکه پارچه سفید تهیه میکنند بنام **سدر دوم** که دیگر با آن لباس نمی‌دوزند. فقط آداب و مراسم روز چهارم را یعنی اوستا خوانی و دیگر کارها را انجام میدهند و آخر سر پارچه را به فقرا میبخشند یا خودشان پاك و پاکیزه نگاهش می‌دارند. سر چهار ماه **سدر سوم** و سر سال **سدر چهارم** را هم تهیه میکنند.

چند نکته که باید ذکر شود اینست که در نزدیکی دخمه اطاقکی است که مردی بنام

آتش سوز آنجا نشسته و کارش روشن کردن آتش است. این ساختمان خودش از دو قسمت تشکیل شده که یکی روبه دخمه زنان است و دیگری روبه دخمه مردان. بازماندگان مرده پولی از همان **پشت گهن** که جمع شده به او میدهند که درازای آن شبها آتش روشن کند. محل آتش طوری است که نورش به دخمه می افتد و آتش سوز تاسه شب زیر تابش این نور مواظب درهست که **درج** «Dorj» (آدم بد، ارواح خبیث) وارد دخمه نشوند. زمان روشن کردن آتش از غروب آفتاب تا تیغ آفتاب (طلوع) است.

نکته دیگر اینکه در محلی که آن شخص مرده، گل و ریحان و سبزه، سبز میکنند، و اگر جائی که او مرده در اطاق باشد و روی فرش، گلدان و گل و امثال آن میگذارند و تا سه روز برنمیدارند. صبح روز چهارم می آیند و گلدانها را جمع میکنند. در این سه روز کنار گلها خوردنی میگذارند که آخر سر، مرده شور می آید و همه را میبرد. گفتنی اینکه کنار گلها و سبزه ها يك **نرواز** «NARVAZ» (قیچی)، آینه، يك لیوان آب، يك چراغ کپالی Kopali (سفالی)، يك جام روئین پراز آب هم قرار می دهند.

« مردم را هیچ زینت نیکوتر از
روزی فراخ نبود »
خواجه نصیر الدین طوسی

نظریات اقتصادی خواجه نصیر طوسی

در اخلاق ناصری *

کتاب اخلاق ناصری در حکمت علمی و اصول اخلاق است و این کتاب را
خواجه نصیر الدین طوسی در حدود سال ۶۳۳ ه. ق. (۱۲۳۵ م.) بنابه خواهش ناصر -

* (۱) - مرحوم ملك الشعراء بهار در جلد سوم سبک‌شناسی درباره اخلاق ناصری چنین مینویسد:
« در این دوره (قرن هفتم) کتب علمی هنوز مانند قدیم ساده و روان و موجز بوده است و
هنوز بوئی از سبک متقدمان در آن هست. ←

* (۲) - خواجه نصیر الدین طوسی، بمبئی ۱۲۶۷ ق، (با صناعیه میرفنددسکی) سنگی، وزیری،
۴۲۷ ص.

با اوصاف الاشراف، ۱۳۰۰ ق.

و ۱۳۲۰ ق.

لکهنو، ۱۳۰۹ ق، نول کشور، سنگی ۵۰۷ ص.

۱۲۸۶ ق.

۱۳۱۶ ق. ۵۰۷ ص.

کلکته ۱۲۶۹ ق، سنگی.

تبریز، (با اوصاف الاشراف) ۱۳۲۰ ق، سنگی، ۴۱۹ ص.

و ۱۳۵۱ ق، وزیری، ۲۵۵ ص.

لاهور، ۱۸۶۵ م.

تهران - سازمان انتشارات جاویدان - چاپ اول - مردادماه ۱۳۴۶ ش.

۳۲۴ ص. صفحاتی که در این مقاله بدانها اشاره شده از روی این چاپ است

« پيشاهنگ و پادشاه علمای اين دوره ملك الحكماء خواجه بزرگ و فاضل عالم فيلسوف نصير- الدين محمد بن محمد الطوسي است (۵۹۷-۶۷۲) (۱۲۰۰- / ۱۲۷۳) رحمة الله عليه که مدتی نزد اسماعيليان و رفقاً ميزيسته و چند کتاب بنام ناصر الدين محتشم رئيس قهستان تأليف کرده است که مهمترين همه ترجمه و تهذيب طهارة الاعراق تأليف ابن مسكويه است (۱) بفارسی که باخلاق ناصری شهرت دارد. (۲)

(۲)- برای اطلاع از شرح احوال و آثار خواجه رجوع شود به:

مدرس رضوی ، احوال و آثار قدوة محققين و سلطان حکما و متکلمين استاد بشر و عقل حادی عشر محمد بن محمد بن الحسن الطوسي ملقب به: خواجه نصیرالدین و جمع و تألیف: مدرس رضوی استاد دانشگاه ، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۲۸۲ تهران ۱۳۳۴-۳۹۷ ص.

محمد مدرسی (زنجائی) مرگدشت عقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی بانضمام بعضی از رسائل و مکاتبات وی نگارش، محمد مدرسی (زنجائی) انتشارات دانشگاه تهران شماره ۳۰۹ - ۱۳۵۰ ش - ۲۲۸ ص.

(۱)- ابن مسكويه- ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب معروف به ابن مسكويه یا ابن مسكويه (بكرسيم وكاف وواو) اصلا از مردم ری است و تمام عمر را در خدمت آل بویه بوده و مدتها كتابدار عضدالدوله بوده و بهمین جهت ملقب به خازن بوده است. با غالب دانشمندان عصر خود مانند ابوعلی سینا و ابوحيان توحیدی و ابوالخیر خمار و بدیع الزمان همدانی روابط دوستی و مكاتبه داشته و اشتهار او در میان مسلمین بیشتر به حکمت و تاریخ بوده است. مهمترين تألیفات ابن مسكويه عبارت است از :

۱- تجارب الامم و تعاقب الهمم در تاریخ عمومی از طوفان نوح تا سال ۳۶۹ ه. ق. و مؤلف قسمت مربوط بتاریخ ایران را مفصلتر ذکر کرده و بیشتر بتشریح علمی حوادث و حکمت آنها پرداخته است. این کتاب چند بار در اروپا و مصر بطبع رسیده و قسمتی از آنرا در سال ۱۸۶۹ م مستشرق معروف هلندی دخویه De Gaje در لندن چاپ کرده است. ۲- تهذيب الاخلاق و تطهير الاعراق معروف به كتاب الطهارة در اخلاق و معرفت نفس.

۳- آداب العرب و الفرس که از روی کتب مربوط بایرانیان و کلمات قصار علی بن ابیطالب و حکمت لقمان و امثال عرب و غیر آنها تدوین کرده است.

۴- کتاب نزهت نامه علائی بفارسی. وفات ابن مسكويه در سال ۴۲۱ (۱۰۳۰) اتفاق افتاده است.

فرهنگ امیر کبیر

الدین عبدالرحیم بن منصور حاکم اسمعیلیه در قهستان تألیف کرده و بهمین مناسبت آنرا اخلاق ناصری نامیده است.

کتاب اخلاق ناصری مورد استفاده نویسندگان و متفکران بسیار قرار گرفته است. خودخواجه نیز برای تألیف این کتاب مباحث آنرا از کتب دیگر اقتباس کرده است. چنانکه مقاله اول را از کتاب ابن مسکویه بنام الطهاره، مقاله دوم را از تدبیر المنازل ابن سینا و مقاله سوم را از مدینه فاضله فارابی گرفته است.

کتاب دارای سه مقاله است:

مقاله اول کتاب در حکمت عملی و مقاله دوم در تدبیر منزل و مقاله سوم در سیاست مدن میباشد.

در مقدمه خواه چنین میگوید: «چون مطلوب در این کتاب جزو است از اجزای حکمت، تقدیم شرح معنی حکمت و تقسیم آن باقسام از لوازم باشد تا مفهوم از آنچه بحث مقصود بآنست معلوم شود. پس گوئیم که حکمت در عرف اهل معرفت عبارت است از دانستن چیزها چنانکه باشد و قیام نمودن بکارها چنانکه باید» (۱) و چون حکمت مربوط میشود بزندگی مادی بشر و صنعت و آنچه مربوط میشود بمعاش انسان در این قسمت کتاب به بسیاری از مسائل مربوط باقتصاد اجتماعی، اشاره شده و آنچه در کتاب آمده است تقریباً بصورت دستور ذکر گردیده و خواه کتاب خود را بر حسب تقسیم حکمت عملی بر سه قسم کرده است: اول تهذیب اخلاق، دوم تدبیر منازل و سوم سیاست مدن. (۲)

در تهذیب اخلاق کلیه مباحث مربوط بحکمت عملی مورد بحث قرار گرفته در تدبیر منزل، علاوه بر مباحث تربیتی، آنچه امروز باقتصاد خانواده نامیده میشود گنجانده شده و قسمت سیاست مدن کلیه مسائل اجتماعی را در بر میگیرد. پس جای تعجب نیست که در یک چنین مجموعه‌ای به بسیاری از مسائل که بعدها در علم

(۱) - اخلاق ناصری - ص ۶

(۲) - اخلاق ناصری - ص ۱۰

اقتصاد، اعم از خرد و کلان، قرار گرفته بر خورد می‌کنیم. خواجه باخفص جناحی که مخصوص مرتبهٔ چنین دانشمندی است، در مقدمهٔ مقال اول کتاب خود مینویسد: چنانچه در یکی از مسائل این کتاب اشتباهی پیش آید و یا اینکه خواننده‌ای مسئله‌ای را محل اعتراض بشمارد باید بداند که «محرر این کتاب صاحب عهدهٔ جواب و ضامن استکشاف از وجه صواب نیست. همگنان را از حضرت الهی که منبع فیض رحمت و مصدر نور هدایت است توفیق استرشاد مییابد.»^(۱) لذا او در مقام آن نیست که آنچه از زیر کلک او بیرون آمده باید مورد تصدیق همگان قرار گیرد و در بسیاری از مسائل بطرح مسأله پرداخته و بسیار بر سبیل ایجاز سخن رانده و همه را در ردیاقبول عقائد خویش آزاد گذارده است.

خواجه از برای انسان در میان موجودات زنده مقامی بالا قائل شده، میگوید: از برای حیوانات طبیعت بروفق مصلحت و وسائل رفع احتیاجات آنها را فراهم ساخته و غذای آنها که بدل مایهٔ تحلیل وجودشان مییابد آماده و حاضر است. بوسیله موی و پشم بدن دفع سرما و گرما میکنند و آلات مدافعه دارند که بوسیله آنها از دشمنان خود احتراز می‌توانند جست و بوسیلهٔ آنها از خود دفاع خواهند کرد، ولیکن انسان برای رفع احتیاجات و نیازهای خویش احتیاج بتفکر و تدبیر و ملاحظه و دیدن و تصرف در اشیاء دارد. غذای انسان بدون زراعت و درو کردن و آسیا کردن گندم و خمیر کردن آرد و پختن نان بدست نمی‌آید و لباس او نیز بدون رشتن و تابیدن و بافتن و دوختن و آماده ساختن چرم امکان پذیر نیست و برای دفاع از خویش احتیاج به صنعت دقیق و بسیار پیش رفته دارد، و البته این پیشرفتگی و تفکر و تدبیر در کلیهٔ رفع نیازمندیهای انسانی اعم از غذا و لباس و دفاع، روز بروز محسوس تر میشود. (۲) لذا خواجه نصیر الدین آنچه را که از برای پیشرفت انسان در مرحلهٔ علوم و مخصوصاً صنعت لازم می‌شود تفکر است و باین معنی در سه مقاله

(۱) - اخلاق ناصری - ص ۱۳

(۲) - اخلاق ناصری - ص. ۳۰

کتاب اخلاق ناصری هر کجا که مورد یافته است اشاره کرده و مبنای هر جهش بشری را بجانب کمال، تفکر دانسته است.

در فصل هفتم مقاله اول در «بیان خیر و سعادت که مطلوب از رسیدن بکمال آنست» به تفکر در پیشرفت صنعت اشاره کرده و مراحل ایجاد يك شیء را، که منظور از آن بهبود بخشودن به وضع زندگی است بیان میکند و میگوید:

«هر فعلی را غایتی و غرضی است» (۱) و غرض چنانکه گفته شد سعادت انسان است و سعادت انسان در آنست که بطرف کمال گام بردارد و چنانچه طالب کمال، بمقصود خویش نزدیک تر شود برای او فرح و خوشوقتی حاصل میشود و برای بدست آوردن کمال مطلوب خود کوشش بیشتر میکند. خواهی برای ایضاح مطلب خود بذکر مثالی متوسل میگردد و میگوید نجارا ابتدا تصور فایده تخت را در ذهن خود تصور میکند، و سپس کیفیت عمل ساختن را در خیال خود می پرورد «و تا کیفیت عمل را بتمام در خیال نیارد» ابتدا بعمل نمیکند و تا عامل تمام نشود فایده تخت که فکر اول آن بود صورت نیندد (۲) و در دنباله همین مطلب میگوید: اصل مسلمی است که کوشش انسان باید بسوی غرض و مقصود معین باشد و در مقابل زحمت کمتر درآمد و نتیجه بیشتر حاصل کند و این معنی را با عبارتی روشن در همان فصلی که ذکر آن گذشت چنین بیان میکند: «اما سبب آنکه گفتیم خیر مطلق يك معنی است که همه اشخاص در آن اشتراك دارند آن است که هر حرکتی از جهت رسیدن بمقصدی بود و همچنین هر فعلی از جهت حصول غرضی باشد و در عقل جایز نیست که کسی حرکت و سعی بی نهایت همی کند نه از برای ادراک مطلوبی و آنچه غرض بود در هر فعلی باید که فاعل را در آن چیزی متصور باشد و الا عبث افتد و عقل آنرا قبیح شمرد.» (۳)

(۱) - اخلاق ناصری - ص ۴۷

(۲) - اخلاق ناصری - ص ۴۷

(۳) - اخلاق ناصری - ص ۴۹

چنانکه ملاحظه میشود کوشش بی فایده در راههای غیر معقول منطقی نیست و سعی مردمی باید در راهی باشد که با کوشش کم، نتیجه بسیار حاصل شود و از درآمدهائی که مطابق کوشش نتیجه نبخشد صرف نظر کند.

این مطلب نیز مورد نظر است که نتیجه کوشش باید بمنظور نهائی معقول باشد و وسائل باید «نافع در طریق خیر» باشد یعنی در حقیقت مکنت و ثروت بخودی خود مورد نظر نیست که شخص فقط بجمع آوری مال همت گمارد، بلکه باید مکنت و ثروت همانطور که گفته شد «نافع در طریق خیر» باشد و اشخاص که سعی و کوشش برای تولید و جمع آوری میکنند بمنظور آن باشد که خود آن ثروت حاصل شده، در راه بهبود اوضاع اجتماع صرف شود و شاید سرمایه تولید دیگری که در راه پیشرفت وضع مردم باشد قرار گیرد. (۱) در مشاغل و حرف مانند کلیه حکمای سلف، خواه معتمد بدرجات درخت و شرافت است اما اصولاً در کسب فضیلت و برتری کسانی که برای بدست آوردن «سعادت» بکار و کوشش و کسب علوم میپردازند خواه معتمد است که کسب «کمال» از دوراه حاصل میشود: یکی طبیعت که خود مبدأ تحریک انواع اشیاء بسوی کمال است و دیگری صنعت.

اما صنعت در تحت اراده و تفکر انسان قرار دارد و انسان با استعداد از امور طبیعی بطرف کمال صنعت پیش میرود و باید پیش برود.

ولی این تحول صنعتی باید بنحوی باشد که انسان قادر شود بهمان کمال طبیعت برسد، و قدرت و توانائی صنعت باید بحدی باشد که باقوای طبیعی برابری و همسری نماید و سپس از آن بالاتر رود و انسان در مقام صنعت بدرجه ای نائل شود که همان قوای طبیعی را ایجاد کرده و به مدد قوه تمیز و تدبیر هوش آنرا چندین برابر کند.

برای روشن ساختن این مطلب، دستگاه جوجه کشی را مثال میزنند و میگویند انسان اگر تخم مرغ را در حرارتی مطابق حرارت بدن مرغ نگاهدارد، همان

کمالی را که طبیعت ایجاد میکند و انتظار آنرا دارد حاصل میشود و جوجه مرغ سراز تخم بر میآورد. اما این امر و تدبیری که انسان بکار برده است يك نتیجه فوق العاده خواهد داشت و آن بدست آوردن جوجه و مرغ بمقدار زیاد است، بمقداری که بدست آوردن آن از راه خواباندن مرغ امکان پذیر نیست.

لذا انسان باید با سرار طبیعت واقف شود و پس از وقوف بآنها کوشش کند با کمک همان طبیعت و بوسیله صنعت، کاری کند که نتیجه آن چند برابر باشد. (۱) و همین صنعت است، یعنی صنعتی که روبکمال پیش میرود، که «انسانیت را که توسط طبیعت وجود تمام یافته توسط صنعت بقای حقیقی میبخشد» (۲) ولی برای رسیدن بکمال صنعت دو مسأله اهمیت خاص دارد:

یکی سنجیدن استعداد اشخاص، چه بعضی را از روی خلقت قبول فضیلت آسان تر است و شرائط استعداد در آنها بیشتر. دیگر آنکه باید استعدادها بکار افتاده شود و ایجاد ممارست شود تا اینکه کارگران در کار خود ماهر شوند. خواه پیشرفت هر کس را در رشته خود بنحوی خواستار است که او در آن فن کمال مهارت را پیدا کند تا بتواند آن عمل را بنحو کمال و بسهولت انجام دهد، بعدیکه «بسمت آن فضیلت مرسوم باشد» (۳) چنین شخصی وقتی بدرجه کمال رسید او «سعادت مدنی» را یافته و «باجتماع و تمدن متعلق» است. (۴)

درباره تکثیر جمعیت و بالا رفتن آن بتناسب هندسی، خواه نصیرالدین هم عقیده بامکتبی است که تزايد جمعیت بشری را مضر میدانند زیرا باعث آن خواهد شد که جا و محلی برای ساکنین دنیا باقی نماند و بدون تردید قبل از این وضع قحطی و گرسنگی، مقدار زیادی از جمعیت بشری را از بین خواهد برد و در کتاب

(۱) - اخلاق ناصری - ص ۱۲۰

(۲) - اخلاق ناصری - ص ۱۲۱

(۳) - اخلاق ناصری - ص ۱۲۳

(۴) - اخلاق ناصری - ص ۱۲۴

خود مرگ و میر را برای نظام کلی لازم می‌شمرد و از این حیث خود را یکی از طرفداران بدبینان قلمداد می‌کند.

البته خواه‌جہ نصیرمدعی ابتکار در این اندیشه نیست و آنرا از اندیشه‌های قدیم می‌شمرد و صراحتاً آنرا از قول استاد ابوعلی مسکویه نقل می‌کند و به بیانی بسیار روشن وضع دنیائی که جمعیت آن باقی بماند وصف می‌کند که دیگر حتی جای ایستادن برای کسی باقی نخواهد ماند و چون کلام خود او در این زمینه بسیار روشن و فصیح است عین آنرا نقل می‌کنیم:

«و اگر اسلاف و آباء ما وفات نکردندی نوبت وجود بمانر سیدی، چه اگر بquamمكن بودی بقای متقدمان ممکن بودی و اگر همه مردمانی که بوده اند با وجود تناسل و توالد باقی بودندی در زمین نگنجیدندی.

و استاد ابوعلی رحمت الله علیه در بیان این معنی تقریری روشن کرده است می‌گوید که تقدیر کنیم که مردی از مشاهیر گذشتگان که اولاد و عقب او معروف و معین باشند چون امیر المؤمنین علی علیه السلام با هر که از ذریه و نسل او در عهد او بعد از وفات او در این مدت چهار صد سال که بوده اند همه زنده بودندی همانا عدد ایشان از ده بار هزار هزار زیادتر شدی چه بقیتی از ایشان که امروز در بلاد ربع - مسکون پراکنده اند با قتل‌های عظیم و انواع استیصال که باهل این خاندان راه یافته است دویست هزار نفر نزدیک بود و چون اهل قرون گذشته و کودکان که از شکم مادر بیفتاده باشند با جمع باین جمع در شمار آرند بنگر که عدد ایشان چند هزار باشند و بهر شخصی که در عهد مبارك او بوده است در این مدت چهار صد سال همین مقدار با آن مضاف باید کرد تا روشن شود که اگر مدت چهار صد سال مرگ از میان خلق مرتفع شود و توالد و تناسل برقرار بود عدد اشخاص بچه غایت رسد و اگر این چهار صد سال مضاعف شود تضاعیف خلق بر مثال تضاعیف بیوت شطرنج از حد ضبط و حیز احصاء متجاوز شود و بسیط ربع مسکون که نزدیک اهل علم مساحت ممسوح و مقدار است چون بر این جماعت قسمت کرده آید نصیب

هر يك آنقدر نرسد كه قدم بر آن نهاده برپا بایستند تا اگر همه خلق دست برداشته و راست ایستاده و بهم باز رسیده خواهند كه بایستند بر روی زمین ننگنجد تا به خفتن و نشستن و حركت و اختلاف كردن چه رسد و هیچ موضع از جهت عمارت و زراعت و دفع فضلات خالی نماند و این حالت در اندك مدتی واقع شود.

فكیف كه اگر بامتداد روز گار و تضعیفات نام محصور هم بر این نسبت بر سر یكدیگر می نشینند. و از اینجا معلوم شد كه تمنای حیات باقی در دنیا و كسراحت مرگ و وفات و تصور آنكه طمع خود را بدین آرزو تعلقی تواند بود و از خیالات جهال و محالات ابلهان بود.

و عقلا و ارباب کیاست خواطر و ضمائر از امثال این فکرها منزّه دارند و دانند كه حكمت كامل و عدل الهی آنچه اقتضاء كند مستزیدی را بر آن مزیدی صورت نبدد و وجود آدمی بر این وضع و هیئت وجودی است كه از ورای آن هیچ غایت متصور نشود.

پس ظاهر شد كه موت مذموم نیست چنانكه عوام تصور كنند بلكه، مذموم خوفی است كه از جهل لازم آمده است. (۱)

بانتقل قولی كه مادر اینجا از كتاب اخلاق ناصری كرديم با نظریه دوتن از اندیشمندان ایران، كه جمعیت دنیا رو بتزاید است و باید بشریت از این ازدیاد، اندیشناك باشد، آشنا شدیم.

اول خواجه نصیر الدین طوسی كه چنانكه ذكر شد اصول نظرهای خود را از كتاب الطهاره گرفته است.

دوم ابن مسكویه كه كتاب او بتوسط خواجه طوسی ترجمه شده. لذا این نظریه از دیاد جمعیت تا زمان خواجه نصیر الدین مدت سه قرن متمادی مورد بحث و فحص طبقه متفكر و دانشمندان ایران، كه با كتب مذکور در فوق سر كار داشته اند، بوده است.

(۱) - اخلاق ناصری - ص ۱۶۳ - ۱۶۴

قبلا دیدیم خواهی نصیرالدین طوسی برای رفع نیازمندیهای انسانی، لزوم تفکر و اندیشه و پید کردن راه عملی یعنی صنعت را واجب می‌شمرد، ولی در ابتدای مقاله دوم کتاب خود، که در تدبیر منازل است، تکمله‌ای بر این مطلب آورده و انسان را در انجام رفع نیازها، محتاج به معاضدت میداند و مسأله تعاون را در امور طرح- میکند.

تفاوت انسان و دیگر حیوانات در این است که وقتی حیوانات رفع نیازشان از عطش و گرسنگی و تهیه منزل شد، دیگر حرکتی نمیکنند و سعی و کوششی از خود نشان نمیدهند، اما انسان چون نیازمند به غذا و لباس و منزل است و غذا و لباس و منزل او فوراً آماده نمیگردد و باید روزهای متمادی برای بدست آوردن آنها صرف کرد و حفظ و حراست آنچه آماده شده و یا باید آماده گردد از دست یکنفر بر نمی آید. لذا واجب است که انسان هموعان خود را بکمک بطلبد.

برای تهیه نان، که پس از اندیشه و تفکر، انسان راه پختن آنرا یافته، باید گندم در دسترس داشت و این گندم را باید ذخیره کرد. اما ذخیره کردن گندم باید در محلی باشد که فاسد نشود و یا بدست این و آن نیفتد. پس باید خانه‌ای ساخت و ساختن و پرداختن این خانه برای آنکس که بکار زراعت پرداخته امکان پذیر نیست و یا بسیار مشکل است. بهر حال برای نگهداری این خانه آنچه از قوت و غذا و لباس و وسائل از آلات و ادوات در آن است احتیاج بیک نفر است که در آن خانه مقیم باشد و آنچه در آنست نگهداری کند. از همین جا مسأله تعاون شروع میشود. و اما تا این گندم بخانه بیاید و ذخیره گردد آیا تنها یک تن میتواند تمام وسائل را از آماده کردن زمین، برای بذر کاشتن و درو کردن و پاک کردن و انبار کردن فراهم سازد؟ برای درو کردن داس احتیاج است و داس از آهن است، آهن آن از میان زمین بدست میاید، باید بکوره برود و تصفیه شود و بدست آهنگر سپرده شود. که آنرا با وسائل و ادواتی بصورت داس درآورد. دسته داس از چوب است

که کارنجمار می‌باشد و اغلب وسائل نجمار را آهن‌گر ساخته‌است. پس هیچیک از طبقات مردم بی‌نیاز از تعاون نیستند و باید بكمك يكديگر برخیزند تا كار همه راست آید و نیازها مرتفع گردد. (۱)

این مطلب باز در فصل اول مقاله سوم تأیید شده و در آن باب نیز از لزوم تعاون بحث شده و خواه متذکر گردیده که هر شخصی بترتیب به غذا و لباس و مسکن و سلاح احتیاج دارد و اگر لازم باشد که به تهیه ادوات درودگری و آهن‌گری پردازد و از آنها آلات درو کردن و آسیاب کردن و رشتن و تابیدن و دیگر صنعت‌ها را فراهم سازد، زمان بدو اجازه نمیده که یکی از این آلات و ادوات را چنانکه لازم است فراهم کند. (۲)

ولی چنانچه معاونت پیش آید، همه این اشکالات برطرف میشود، و برای اینکه اصول تعاون دوام یابد، در انجام این معاونت باید رعایت «قانون عدالت» بشود. اما این عدالت بچه وسیله برقرار میشود.

برای رعایت این عدالت احتیاج به معامله پیش می‌آید. این معامله باید پایه آن بر روی عدل و انصاف باشد.

از این رو مردم بصنایع مختلف روی می‌آورند و همین امر نظامی در دنیا بوجود می‌آورد. هر کس بشغلی خاص رغبت میکند و مهمات همه مردم باین صورت تکافی میشود و بوسیله معامله، مساوات برقرار میگردد. این مساوات بوسیله پول (دینار) حاصل میگردد.

اما اول شرط برقراری این عدالت چیست؟

چنانکه گذشت، مردم بهم محتاج می‌باشند و کمال مطلوب و یا حتی نزدیک شدن بکمال، برای کسی حاصل نشود، مگر اینکه از دیگران استعانت جوید. پس نوع بشر احتیاج دارد که گردهم جمع آیند و هر کس بدیگری در مورد لزوم و بموجب درخواست او کومك و مساعدت کند و گذشته از اینکه این روابط برای

(۱) - اخلاق ناصری - ص ۱۷۶ و ۱۸۱.

(۲) - اخلاق ناصری - ص ۲۲۲

آنکه برقرار بماند، باید بر پایه عدالت استوار باشد؛ همین روابط ایجاد محبت در بین افراد میکند. این محبت از نظر علم اخلاق بر عدالت رحمان و برتری دارد. (۱)

هنگامیکه این محبت و الفت در بین مردم ایجاد شد، برای بقا و دوام آن احتیاج به معامله پیش می آید، معامله ای که پایه آن نیز بر عدالت است.

مسأله لزوم پول را برای معاوضه و معامله، خواهی در فصل هفتم مقاله اول کتاب خود طرح میکند و پول را برای برقراری عدالت در معاملات و اینکه هیچک از طرفین دچار ضرر و زیان نگردند و ملاکی برای معاوضه در بین باشد؛ لازم میسرود و این امر را نتیجه برقراری نسبت بین دو چیز میدانند و برای نظام زندگی، آنچه را در بین مردم رد و بدل میشود مانند خدمات و کالاها به سه نوع تشخیص میدهد:

«اول - آنچه تعلق بقسمت اموال و کرامات دارد.

دوم - آنچه تعلق بقسمت معاملات و معاوضات دارد.

سوم - آنچه تعلق بقسمت اموری دارد که تعدی را در آن مدخلی بود، چون

تأدیبات و سیاسات.» (۲)

سپس بتوضیح این سه قسم می پردازد و برای معاملات مثالی میزند و مینویسد:

«میگوئیم نسبت این جامه با این زر چون نسبت این زر با این کرسی است. پس

در معاوضه جامه و کرسی حیفی نیست.» (۳) و برای خدمات نیز مثالی ذکر میکند و

لذا پول را که بنظر او باید طلا باشد و آنرا بنام دینار (در مقابل درهم) مینامد لازم

میسرود، و آنرا یکی از نوامیس سه گانه میسرود و خواهی از حفظ ناموس در این

بحث، تدبیر و سیاست را اراده کرده است.

پس دینار، مساوات دهنده اختلافات از هر حیث می تواند باشد، لذا میتوان

(۱) اخلاق ناصری- ص ۲۳۱

(۲) اخلاق ناصری- ص ۱۰۱

(۳) اخلاق ناصری- ص ۱۰۲

هر جنس و کالائی را بادی نارسنجید و نسبتی قائل شد و در حقیقت آنرا تقویم کرد و پس از این قیمت گزاری کالاها و خدمات مشارکت و معامله از هر حیث امکان پذیر میگردد. (۱)

اما برای پول چرا فلز طلا را باید برگزید؟

در کتب اقتصاد جدید متذکر میگردند، دیر زمانی است بشر خواص طبیعی زروسیم را دریافته و این دوفلز را بجای کالائی که در ابتدای امر واسطه معاملات بوده برگزیده و این خاصیتها از این قرار است:

۱- طلا و نقره را میتوان بقطعات کوچک تقسیم کرد و این تقسیم کردن از بهای آنها نمی کاهد و ارزش هر قطعه متناسب با وزن آن است.

۲- قابلیت تورق این دوفلز بسیار است و میتوان این دوفلز را بصورت ورقهای بسیار نازک در آورد.

۳- طلا و نقره ای که بقطعات کوچک تقسیم شده است دوباره میتوان بهم متصل کرد و یک قطعه واحد ساخت و جمع قطعات بازبهای مجموع آنها را خواهد داشت.

۴- کمیاب بودن این دوفلز سبب شده است که آنها را برای مبادله کالاها انتخاب کنند.

۵- بعلت کمیابی ارزش آنها زیاد است و حمل و نقلشان بمقدار کم، آسان.

۶- زروسیم با مرور زمان ضایع و فاسد نمیگردد.

۷- خواص طبیعی این دوفلز در همه جا یکسان است و این دوفلز قابل تشخیص میباشد.

۸- بعلى فوق طلا و نقره مورد علاقه همه مردم جهان قرار گرفته و از این جهت از نظر داخلی و بین المللی توانسته اند وسیله پرداخت معاملات قرار گیرند.

۹- این دوفلز بمصارف صنعتی دیگر نیز میرسد و در ساختن جواهرات

(۱) اخلاق ناصری- ص ۱۰۴

بکار می رود .

۱۰- میزان استخراج این دو فلز مخصوصاً طلا در هر سال تقریباً یکسان است و از این جهت بهای آنها دستخوش تغییرات ناگهانی نمیشود و موجودی این دو فلز در دنیا نسبتاً ثابت است و افزایش آنها زیاد محسوس نیست.

اینک ببینیم خواجه به چه صفاتی از این دو فلز مخصوصاً طلا توجه کرده .
خواجه در فصل دوم از مقاله کتاب خود که در تدبیر منزل است دینار را که ناموس اصغر نام نهاده، دارای صفات ذیل میداند:

۱- بهای بسیار طلا که بوزن بسیار کم با مقدار زیاد اجناس دیگر قابل تعویض است

۲- مقامی که مردم از برای آن بعلت کمی، قائل شده اند.

۳- قابل حمل و نقل بودن آن.

۴- استحکام ماده آن.

۵- کمال ترکیب طلا.

۶- قابل دوام بودن و فاسد نشدن آن.

۷- طلا ماده ایست که کلیه اجناس را میتوان با آن سنجید.

۸- بهای زیاد آن در وزن بسیار کم.

۹- قبول طلا در پیش تمام مردم.

۱۰- استعمال طلا در سایر امور صنعتی.

اینک عین گفتار خواجه را در اینجا نقل میکنیم:

«و بسبب ضرورت معاملات و وجود اخذ و اعطاء چنانکه در مقاله گذشته

گفته ایم بدینار که حافظ عدالت و مقوم کلی و ناموس اصغر است حاجت بود و

بعزت وجود او و معادلت اندکی از جنس او با بسیاری از دیگر چیزها مؤونت نقل

اقوات از مساکن بمساکن دورتر مکفی شد، بدان وجه که چون نقل اندک او که

قیمت اقوات بسیار بود قائم مقام نقل اقوات بسیار باشد و از کلفت و مشقت حمل

آن استغناء افتد.

همچنین برزانت جوهر واستحکام مزاج و کمال ترکیب او که مستدعی بقابود ثبات و قوام فواید مکسب صورت بست. چه استحاله و فناى او مقتضى احباط مشقتى بود که در طریق کسب ارزاق و جمع مقتنیات افتاده باشد، و بقبول اونزدیک اصناف امم شمول منفعت او همگان را منظور شد و بدین دقایق حکمت کمالی که در امور معیشت تعلق بطبیعت داشت لطف الهی و عنایت بیزوالی از حد قوت بحیز فعل رسانید و آنچه تعلق بصناعت دارد مانند دیگر امور صنایع بانظرو تدبیر نوع انسانی حواله افتاد.» (۱)

ولسی طرح کلیه این مسائل اقتصادی و بحث در آنها برای چیست؟ بنظر خواجه برای آنست که مردم در نهایت آسایش از نظر مادی زندگی کنند و صراحتاً میگوید که: «مردم راهیچ زینت نیکوتر از روی فراخ نبود.» (۲) اما بدست آوردن این گشایش در امر زندگانی باید از راه صنعتی باشد که بعد از اشمالت بر عدالت بعفت و مروت نزدیک باشد.» (۳)

لذا باید انسان از راه صنعت برای بدست آوردن روزی به «مال» نظر داشته باشد. اما این نظر انسانی بمال از سه وجه است:

یاباعتبار دخل، یاباعتبار حفظ، یاباعتبار خرج؛

برای بدست آوردن مال که خواجه آنرا دخل نامیده دوراه درپیش است: یابدست آوردن آن منوط بداشتن کفایت و درایت و تدبیر و اندیشه است، یامنوط باین مسائل نیست.

صورت اول کسب مال که بفکرو اندیشه و کفایت و درایت احتیاج دارد، راهش صنعت و تجارت است، و صورت دوم اموالی است که اتفاقی بدست می آید مانند ارث و بخشش ها.

(۱) اخلاق ناصری- ص ۱۸۱ و ۱۸۲

(۲)- اخلاق ناصری- ص ۱۸۴

(۳)- اخلاق ناصری- ص ۱۸۴

ضمناً خواهی از آن جهت که در علم اخلاق سخن میراند شرائط بدست آوردن ثروت را از نظر اخلاقی ذکر میکنند و میگویند در اکتساب ثروت باید از جور و عار و دنائت احتراز جست. (۱) منظور از جور آنست که در کار بدست آوردن ثروت از تقلب و کم فروشی و نیرنگ و خدعه در امر بازرگانی و دزدی کاملاً احتراز کرد، و از عار آنست که از مسخرگی و کارهای ناپسندیده در کسب ثروت دوری جست. امادنائت آنست که اشتغال بصنایع پست و خسیس ورزد و باید از آن اجتناب کرد. فلاسفه قدیم صنعت را به سه نوع شریف و خسیس و متوسط تقسیم میکردند و برای هر یک توضیحی میدادند.

صناعات شریف صناعی بوده است که از خیر نفس سرچشمه میگیرد و آن بر سه قسم است.

اول آنچه بجوهر عقل تعلق دارد مانند صحت رأی و حسن تدبیر. دوم آنچه بآداب و فضل تعلق دارد مانند کتابت و بلاغت و طب و غیره. سوم آنچه بقوت و شجاعت تعلق دارد چون سپاهیگری و مانند آن. لذا خواهی بنحو کامل خدمات را جزو صنایع محسوب داشته و از این نظر آنها را مولد ثروت میدانند.

صنایع خسیسه اعمالی است که یا به ضرر عامه تمام میشود و یا برای اجرا کننده آن صنعت منفعت زیادی ندارد و یا اینکه به بهداشت او صدمه میزند. این نوع صنایع را خواهی نیز به سه قسم تقسیم کرده است: اول آنچه منافی مصلحت عموم مردم است مثل احتکار، دوم آنچه منافی فضائل است مثل مسخرگی و مطربی، و سوم آنچه مقتضی نفرت طبع است مثل دباغی و کناسی.

اما صنایع متوسط انواع مکاسب دیگر است که یا ضروری است، مثل زراعت و یا غیر ضروری، مثل صباغت. (۲)

اما خواهی بتمام ارباب صنایع گوشزد میکند که هر کس بصنعتی موسوم

«۱»- اخلاق ناصری- ص ۱۸۲

«۲»- اخلاق ناصری- ص ۱۸۴

شد باید کوشش کند که آن صنعت را بکمال برساند و بمرتبۀ پائین آن صنعت راضی نشود.

اما موضوع حفظ مال، در این مورد خواهی معقد است که برای حفظ مال باید کوشید که مال موجود را بوسیله به ثمر رساندن آن مورد استفاده قرارداد و با اصطلاح او به (تثمیر) آن کوشید. چه خرج کردن اموال برای امر زندگانی ضروریست. لذا باید بتکثیر اموال کوشید تا آنچه بدست میآید جایگزین اموالی شود که بمصرف رسیده است و در این مورد نیز متذکر میگردم که باید مقدری پس- انداز کرد یعنی «خرج» باید همیشه کمتر از «دخل» باشد تا باین وسیله امکان سرمایه گذاری و ازدیاد اموال برای بهتر کردن زندگی میسر گردد و گذشته از این، در موقع سختی ها و مخصوصاً گرفتاریها و امراض بتوان از آنچه ذخیره شده استفاده کرد. و در ازدیاد ثروت دستورهای اقتصادی خاص میدهد و نظرهائی اظهار میدارد، مانند آنکه باید در تثمیر ثروت از برای این کوشید که رواج داشته- باشد و یا اینکه قابل رواج باشد و در این راه باید به سود کم و متواتر نظر داشت نه اینکه بیک سود بسیار و لسی اتفاقی و شرط احتیاط را در ازدیاد ثروت این میدانند که اشخاص سرمایه های خود را در راههای مختلف بکارند از ند مثلاً هم در زراعت و هم در صنعت و هم در بازرگانی، تا اگر دریکی خللی وارد آمد جبران آن از راههای دیگر امکان پذیر باشد. (۱)

ولی این توجه خواهی باز دیاد ثروت و تکثیر ممکنست بحدی است که با اصول اخلاقی صدمه وارد نیاید و انسان در غرور ثروت بسیار نیفتد و در فصل اخلاقی تربیت اولاد میگوید، که زروسیم را باید در چشم اطفال، نکوهیده جلوه داد چه «آفت زروسیم از آفت سموم افاعی بیشتر است.» (۲)

* * *

(۱) - اخلاق ناصری - ص ۱۸۵

(۲) - اخلاق ناصری - ص ۲۰۰

اینک بمناسبت ذکر فصل تربیت اولاد از کتاب خواجه این نکته را متذکر شویم که خواجه در باب تربیت، بیافتن استعداد اطفال و راهنمایی آنها در کسب و بدست آوردن آنچه بدان استعداد دارند اشاره کرده و معتقد است که از همه کس هرکاری ساخته نیست و هرکس بنوع خاصی از صنعت استعداد دارد و در صورت داشتن و بیافتن این استعداد و بکارگماردن آن ثمره این نوع فعالیت‌ها خیلی زود ظاهر می‌گردد و هنرمندان در هر رشته پیدا میشوند و اگر به خلاف این رفتار شود و استعدادها براههای خلاف بکارافتد جز اتلاف وقت و صرف نیروها بفعالیت بیهوده، نتیجه دیگری بیارنخواهد آورد.

ضمناً خواجه به تخصص معتقد است و مردمان را از شاخی بشاخی پریدن و استعداد و نیرو را بشتغال‌های مختلف بکار انداختن بر حذر میدارد.^(۱) در موضوع تخصص خواجه طوسی معتقد بآنست که حرفه برای کارگر بصورت ملکه درآید لذا باید در کار خودش بقدری مهارت حاصل کند که هیچگاه «خبط» پیش نیاید و «یقین» بکار خود حاصل کند و منفعت هر یک از صنایع بر حسب منزلت آنها است.

در این مورد باید این مطلب را توضیح داد که باتوجهی که خواجه به تفکر و صنعت داشته است و تذکر باینکه بعضی از صنایع در مرتبه پائین قرار دارد.^(۲) لذا باید کاری کرد که این حرف از صورت خست خارج شود و از راه تفکر بوسیله صنعت بپایه‌ای برسد که کایه نیازهای انسانی بصورتی مطبوع و غیر مکروه استرضا پذیرد.

اگر فرض کنیم که میرایی در حرف، در درجه پائین قرار گیرد باید بوسیله تفکر راهی اندیشید که این عمل از این درجه خارج شود و کاری کرد که عمل بصورت یک صنعت عظیم و علمی درآید؛ چنانکه امروز مهندسين عالی رتبه باراه‌های عملی،

(۱) - اخلاق ناصری - ص ۲۰۱-۲۰۲

(۲) - اخلاق ناصری - ص ۲۲۳

آب را از منابع بخانه‌ها می‌آورند و عمل آب رساندن بمنازل مانند کلیه کارهای علمی در درجه عالی قرار گرفته است.

اینک بطور خلاصه ببینیم خواجه به چه مطالبی در کتاب اخلاق ناصری اشاره کرده و کدامیک از مسائل اقتصادی را طرح نموده است.

- ۱- طرح مسأله تعاون در مسائل اقتصادی مخصوصاً در صنعت.
- ۲- تولید ثروت برای بهبود بخشیدن بوضع اجتماع.
- ۳- انسان باید بوسیله تفکر و اراده با استمداد از طبیعت بطرف کمال صنعت پیش برود.

- ۴- کمال صنعت ایجاد نیروهای مافوق نیروهای طبیعت است.
- ۵- باسنجش استعدادها باید بوسیله ممارست کارگران ماهر تربیت کرد.
- ۶- مخالفت با ازدیاد جمعیت که از این حیث خواجه در بین «بدبینان» قرار می‌گیرد.

- ۷- لزوم پول برای تسهیل معاملات.
- ۸- طلا باید بعلت خواص آن وسیله معاملات باشد.
- ۹- توجه بصفات طلا برای اینکه نماینده واحد پول قرار گیرد.
- ۱۰- توجه به بهبود وضع اجتماع از نظر وسائل زندگانی.
- ۱۱- توجه به تخصص در صنعت.
- ۱۲- توجه به پس انداز و صرفه جوئی برای اینکه از این صرفه جوئیها بتوان سرمایه فراهم نمود.
- ۱۳- خدمات مولد ثروت میباشند.

* * * *

يك تفاوت با رزین طرز اندیشه متفکرین و راهبران ایرانی بعد از اسلام و متفکرین اروپائی درباره مسائل اقتصادی موجود است و آن این است که متفکرین ایرانی عموماً مسلمان بوده اند و چون در اسلام کلیه روابط اجتماعی و اقتصادی

تحت قواعد و قوانین معین درآمده است و اجباراً باید کلیه روابط، روی همان پایه‌ها قرار گیرد، لذا اندیشه متفکران ایرانی درباره مسائل اقتصادی، اجباراً در حدود و ثغور قواعد اسلامی قرار می‌گرفت و چنانچه فکراو، او را راهبری به پیدایش يك معیار جدید می‌کرد الزاماً برای رعایت مذهب از آن صرف‌نظر می‌کرد و باینکه آن اندیشه را باندازه‌ای در ذهن خود زیر و رو می‌نمود تا اینکه آنرا با قواعد و قوانین اسلامی از راهی، ولو غیر مستقیم، تطبیق دهد و همین جلوگیری از گسترش اندیشه سبب می‌شد که بسیاری از افکار عقیم بماند و بر روی کاغذ نیاید و حتی گفته نشود و چنانچه نوشته می‌شد، چنان با احتیاط و سر بسته ادا می‌شد که درك مطلب و اندیشه صریح نویسنده، بسیار مشکل بود.

اما اندیشه اروپائی که این تقید را نداشت می‌توانست سمند فکر خود را آزادانه بچولان در آورد و در نتیجه راههای نوینی برای حل مشکلات اجتماعی و مسائل اقتصادی بیابد.

باین مطلب نویسندگان و متفکران اسلامی توجه داشته‌اند چنانکه جلال - الدین محمد اسعد دوانی در کتاب لوا مع خود چنین مینویسد: «... حکمای متأخرین چون بردقائی شریعت حقه محمدیه مطلع شدند و احاطه آن بر تمام تفصیل حکمت عملی مشاهده نمودند بکلی از تتبع فوائد اقوال حکما و کتب ایشان درین باب دست باز کشیدند.» (۱)

دین در فارس عهد هخامنشی

و قتیکه نسبت به دین در استان فارس در عهد هخامنشی صحبت میکنیم باید آنرا به سه قسمت (یا بیشتر) تقسیم کنیم. اول دین پادشاهان هخامنشی، دوم دین ارتش یا افسران اردوی هخامنشی و سوم دین عوام که البته بین ایرانیان و ایلامیها متفاوت بود. متون برای این باب بشرح ذیل است:

۱- برای تشخیص دین پادشاهان هم از کتیبه‌های فرس قدیم و آثار دفن شده و یا معابد و عمارت‌های شوش و تخت جمشید و پاسارگاد استفاده مینمائیم و هم از نوشته‌های هردوت و سایر نویسندگان دیگر یونانی نقل میکنیم

۲- دین ارتش یا افسران را میتوان از نقشه‌های تخت جمشید و کتیبه‌های آرامی تخت جمشید معین نمود.

۳- دین عوام را نیز از کتیبه‌های زبان ایلامی و لوحه‌های گلی از تخت جمشید و کتاب تاریخ هردوت و دیگر نویسندگان یونانی و آثار باستانشناسی میتوان تعیین نمود.

البته در مورد دین طبقه سوم، شاید بین ایرانیان و ایلامیها و غیره فرقی بوده یا همه يك و یا دو مذهب داشتند و یا ممکن است سؤالهای دیگری نیز پیش آید. در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی به زبانهای فرس قدیم، آکادی و ایلامی چنین ملاحظه میشود که فقط به خدای اهورامزدا اعتقاد داشتند اگرچه وجود خدایان دیگر نیز شناخته شده. در دوره ارتا خسترا (اردشیر دوم) (۴۰۸ - ۳۵۸ قبل از میلاد) خدایان آنهایتا و میترا و هم اهورامزدا را عبادت میکردند و در دوره اردشیر سوم

(۳۵۹ - ۳۳۸ ق. م) در کتیبه‌ای از تخت جمشید میترا ذکر شده است. شاید بتوان گفت که پادشاهان هخامنشی بعد از اردشیر اول، مردم را در انتخاب دین آزادی بیشتری داده بودند در صورتیکه داریوش کبیر و خشایارشا فقط به اهورامزدا ایمان داشتند مانند زردشت، ولی بدون شك نمیتوان گفت که داریوش پیروز زردشت بوده اما میتوان تصور کرد که هر دو يك دین داشته‌اند و شاید داریوش شاه مذهب زردشت را از مشرق به استان فارس آورده.

متأسفانه از کتیبه‌های زبان آرامی بر آله‌های سنگی (اکثرهاون و دسته هاون) هیچگونه اطلاعی نسبت به دین افسران نمیتوان یافت فقط از چند اسم خاص میان افسران با نام خدای میترا نشان میدهد که میترا رانیز دوست داشتند. البته این کتیبه‌ها نشان میدهد که افسران از خرا خواتش (قندها رامروز) یعنی از ایران شرقی بودند و هیچ نسبتی با فارس در کتیبه‌ها نیست. از نقشه‌های تخت جمشید هم درباره دین افسران هیچگونه اطلاعی بدست نمی‌آید.

بیشتر عوام ایلامیها بودند اما ایرانیان هم در این طبقه پیداشدند. از لوحه‌های زبان ایلامی از استحکامات تخت جمشید خبری شگفت آور دیده میشود. میگویند که کشیشهای ایرانی برای همبان خدای بزرگ ایلامی قربانی میکردند و کشیشهای ایلامی برای اهورامزدا خدای ایرانیان نماز میخواندند. (۱) هم مجوس هست بانام اکیش چه غیر ایرانی میباشد اما مجوسهای دیگر نامهای ایرانی دارند. (۲) دريك لوحه قربانیها برای اهورامزدا و میترا و شموت يك خدای ایلامی بوده (لوحه شماره ۳۳۸) در دیگری برای اهورامزدا و همبان و رودها و کوهها (لوحه شماره ۳۳۹) در لوحه‌ها خدایان دیگر ایلامی، خدای بابلی آداد و غیره ذکر شده‌اند، از این جهت میتوان گفت که ایرانیها و ایلامیها خیلی مخلوط شدند، هم در نژاد و هم در

(۱) - لوحه‌های ایلامی از استحکامات تخت جمشید از ریچارد دهلوك - شيكاگو ۱۹۷۰ م - ص ۱۵۱ - لوحه شماره ۳۳۸

کشیش اپیر کا نماز به اهورامزدا میکند ص ۱۵۲ - لوحه شماره ۳۴۸
ماردونیا به همبان قربان میدهد

(۲) - همان کتاب - ص ۵۵۹ و ۵۶۳

مذهب. شاید مجوسها در اصل کشیشهای بومی بودند و به کشیش فاتحهای ایرانی جمع شدند. وقتی که بخاطر میآوریم که بر لب صحن تخت جمشید شاخهای سنگی پیدا شدند و این از رسوم مذهبی ایلامی بوده می فهمیم که ایرانیان از اتباع بیگانه ایلامیها پیروی میکردند. در ایلام قدیم آتش پرستان و کشیشهای آتشکده وجود داشتند و یقیناً به ایرانیان نیز نفوذ یافته. بنابراین میتوان گفت که عادات و رسوم دین در فارس میان عوام خیلی مخلوط بوده زیرا ایرانیان معبد گاه و آتشگاه و غیره از مردمان بومی قبول کردند و البته این رسوم را نیز تغییر و تبدیل میدادند. پس نباید تصور کنیم که دین عهد قدیم مانند دین حاضر بوده یعنی مانند دین اسلام و یا مسیحی ترتیب و رسمی مشخص داشته زیرا در زمان داریوش کبیر مردم احساس جدائی از همسایگان زیاد نمیکردند. و پرستشگاههای فراوان وجود داشته اما بعد از داریوش شاید هم در دوره پسرش خشایارشا تغییراتی دیگر در کتیبه مشهور خشایارشا ضد دیوها و در فلسفه دین زردشتی، ضد آزاد فکری را ملاحظه میکنیم. دیوها آن خدایان آریائی بودند که پیغمبر زردشت در گاتهای اوستا ذکر کرده است. آن دیوها خدایان بابل یا مصری یا غیره نبودند. شاهان هخامنشی نتوانستند عبادت خدایان بابلی را در بابل ممنوع نمایند. اما وقتی که ایلامیها شورش ضد هخامنشیان کردند در کتیبه میخی فرس قدیم نوشته شده که ایلامیها دروغ گفتند و به اهورا مزدا نماز نخواندند. پس اگر اهورا مزدا خدای ایرانیان بود چرا شاه هخامنشی شکایت کردند که ایلامیها اهورا مزدا را عبادت نکردند؟ گمان میکنم این خود دلیل دیگر است که ایرانیان و ایلامیها در فارس فکر تشکیل دادن يك ملت از این دو قوم بودند و شاهان هخامنشی نیز خود همین فکر را داشتند و تشویقشان میکردند.

تصور میکنم که در سیاست مذهبی از دوره کورش کبیر تا زمان اردشیر دوم تغییری یافت. کورش خود به **ماردوک خدای** مهم بابل عبادت میکرد و یهودیها را پس از اسارت در بابل آزاد کرد اما از اردشیر دوم یا سوم هیچیک مانند کورش

عمل نکردند. پادشاهان آخر نیز در فکر ساختن يك مذهب ارشادی زردشتی بودند و مردم با دینهای مختلف بیشتر احساس جدائی از یکدیگر میکردند تا در زمان کوروش کبیر.

باستانشناسان عقیده‌های مختلف نسبت به رسوم دفن در عهد هخامنشی دارند. اما گمان میکنم که هیچگونه نقض رسوم دفن زردشتی از آن زمان تا امروز دیده نمیشود. از اول مسلك دفن این بود که هیچ لاشه‌ای را نمیگذاشتند تا زمین یا آتش یا آب را ناپاك کند. چون اگر لاشه درون سوراخ در سنگی دفن میشد هیچ ناپاکی به زمین نمیرسید. آرامگاههای سنگ بریده یا تابوت‌های شیشه‌مانند ضد آن مسلك پاکی زردشتی نبودند. سبکها یا قاعده‌ها را تغییر دادند اما مسلك اصلی را همیشه نگاه داشتند. آنچه هرودوت و غیره نسبت به دین ایرانیان نوشتند و گواهی باستانشناسی همه یکی است. شاید در آینده عقیده جدیدی نسبت به رسوم دینی در فارس در عهد هخامنشی از نتایج حفاریات علمی بگیریم. اما گمان نمیکنم که اساس شرح بالا تغییر یابد.

صوفیه و فرقه حروفیه

از مباحث بسیار دلنشین و جالب توجه در تاریخ فرهنگ و ادب و دین و عرفان ایران، بررسی عقاید و آراء و دعویهای نوآیینی است که از دیرباز خاصه بعد از اسلام بر اثر علل و عوامل گوناگون سیاسی و اجتماعی و امیال و اغراض خصوصی، ظاهر آ به اسم دین و برای ترویج شعائر مذهبی و اشاعه تعالیم الهی بویژه از راه توجیه و تأویل آیات قرآنی و احادیث نبوی و بیان معانی و اسرار باطنی آنها، در این سرزمین پیدا شده و بتدریج در طی قرون و اعصار، همین نوآوریها و بدعتها، به صورت آیینها و کیشهای تازه ای درآمد، و از این رهگذر در تاریخ ملل و نحل اسلامی در زمره سایر مذاهب شمرده شده و این معنی یادآور و مؤید حدیث معروف: «... ان امتی ستفرق بعدی علی ثلثة وسبعین فرقة، فرقة منها ناجیه و اثنتان وسبعون فی النار» (۱) تواند بود.

یکی از این آیینهای نوظهور، مذهب حروفیه است که مؤسس آن فضل الله استرآبادی تبریزی، متخلص به نعیمی، در اواخر قرن هشتم هجری (۷۸۸هـ) در کسوت تصوف ... بایان معنیهای شگفت انگیز برای آیههای قرآن و سخنان پیغمبر اسلام، دین نوی پدید آور و بنیاد تفسیرهای خود را بر اصالت حروف نهاد. وی میگفت هر که میخواهد راه به معنی درست کتابهای آسمانی و سخنان پیغمبران

(۱) - جوامع الحکایات و لوامع الروایات، بتصحیح دکتر محمد معین، چاپ دوم تهران، ۱۳۴۰ شمسی، حاشیه ص ۱۰۴ بنقل از سفینه البحار

پیشین ببرد باید بامعنی و خواص و راز حروف آشنا شود و او خود نیز معنی‌های شگفتی که برای قرآن و سخنان پیغمبر اسلام بیان میکرد از همین راه بدست آورده بود... (۱) و به همین جهت وی خود را «... من عنده علم الكتاب» (۲) میخواند و معتقد بود که آنچه برای هیچ پیغمبری به وحی و الهام روشن نشده برای او آشکار شده است. (۳) و حتی از این هم گام فراتر نهاده خود را خاتم الاولیاء و مظهر الوهیت و صورت تام حق تعالی دانست. (۴) -... پیروانش بیشتر او را خدا و حق.. (میخواندند) و صفت او در نوشته‌های ایشان (عز فضله) یا (جل عزه) یا (جل عزه و عز فضله) بود (۵) و می‌گفتند که «... انسان بر سایر موجودات به قوه ناطقه (کلمه) امتیاز دارد و آن را بوسیله بیست و هشت حرف الفباء به تحریر می‌آورد.. و برای حساب جمل که از ارزش عددی این حروف استخراج می‌شود... تأثیرات عظیم قائل بودند...» (۶)

اتفاقاً یکی از شاگردان معروف فضل‌الله، حروفی بنام محمود پسیخانی (متوفی به سال ۸۳۱ هـ.) که «... فضل‌آورا از برای خود پسندی وی طرد کرد و از آن پس به محمود مطرود (و گاهی مردود) شهرت یافت» (۷) در سال ۸۰۰ هجری به شیوه استاد خویش کیش تازه نقطوی را بنیاد گذارد و دعوی کرد «... که دین اسلام بر افتاد و دور عرب پایان رسید و از این پس دین دینی است که او آورده و دور دور عجم است...»

(۱) - لغت نامه دهخدا، حرف ح، ذیل حروفیان، تهران ۱۳۳۰ خورشیدی، ص ۷۷

(۲) - قرآن مجید، سوره ۱۳ (رعد)، آخر آیه ۴۳

(۳) - لغت نامه دهخدا، حرف ح، ص ۷۸، بنقل از واژه نامه گرگانی دکتر صادق کیا، تهران ۱۳۳۰، ص ۹-۱۱

(۴) - از سعدی تاجامی، ادوارد برون انگلیسی، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۹ شمسی، ص ۵۰۶

(۵) - ایضاً لغت نامه دهخدا، بنقل از واژه نامه گرگانی، ص ۹

(۶) - ایضاً از سعدی تاجامی، ص ۵۰۶

(۷) - نقطویان یا پسیخانیان، صادق کیا، ۱۳۲۰ یزدگردی، ص ۵

... او مانند فضل و برخی از کسانی که پس از اسلام دین آوردند به تفسیر قرآن پرداخته و آنرا سازگار با سخن و اندیشه خود و انمود کرده است... به ایشان نقطوی .. گفته اند چون که محمود آفرینش و پیدایش همه چیز را از خاک (میدانست) و آنرا نقطه میخواند.. مسلمانان این گروه را ملاحده .. خوانده اند زیرا که خدا و رستاخیز و بهشت و دوزخ و آن جهان را نمی شناختند و انسان کامل را میپرستیدند و بیشتر آن را بنام مرکب مبین میخواندند.» (۱)

محمد بن محمود دهدار شیرازی در رساله (نفائس الارقام) درباره عقیده نقطویه نوشته است که: «.. مبداء اشیا را ذات مربع میگویند و آن عبارتست از روح انسان نزد ایشان، و خود را خدا میدانند و میگویند که (آدمی) تا خود را شناخته بنده است و چون خود را شناخت خداست و کلمه ایشان اینست لا اله الا المركب المبین و مراد ایشان از مرکب مبین آدمی است.. و از جمله اصول ایشان یکی اینست که موجود نیست جز مرکب و محسوس و ایشان منکر وحدت و بساطت معقولند...» (۲)

در اینجا ما را با اصول عقاید و آراء فرقه حروفیه و نقطویه کاری نیست، چه محققان اروپائی و ایرانی در این باب آنچه در بایست بوده است گفته و نوشته اند. (۳) اما آنچه به بحث و پژوهش نیاز دارد نخست بررسی سابقه این گونه دعویهاست و دیگر ارتباط و پیوستگی آنها با افکار و اندیشه های صوفیه خاصه آن دسته از ایشان که در قرن هشتم و نهم یعنی درست مقارن ظهور حروفیه و نقطویه به نشر این نوع عقاید می پرداخته اند.

(۱) - نقطویان یا پسرخانیان، ص ۱۰-۱۱

(۲) - همان کتاب، ص ۲۴

(۳) - رجوع شود به تاریخ ادبی ایران، ادوارد برون، ج ۱- ترجمه علی پاشا صالح، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۵، ص ۱۳۴، ایضاً از سعدی تاجامی، ص ۵۰۵-۵۲۳ و ۶۵۶-۶۶۱، ایضاً واژه نامه گرگانی و همچنین نقطویان یا پسرخانیان، دکتر صادق کیا، لغت نامه دهخدا، ذیل حروفیان... و غیره

چنانکه از این پس بشرح بازخواهیم نمود، اعتقاد به خاصیت اسماء و رمز حروف مسبق به سابقه ای طولانی است و قرن‌ها پیش از ظهور حروفیه و نقطویه این اندیشه‌ها در آثار مختلف ادبی و دینی و عرفانی و فلسفی به صورتهای گوناگون جلوه گر بوده است.

ابن الندیم به مناسبت ذکر معزمین (دعانویسان) و خاصیت اسماء الهی نزد ایشان، از ابونصر احمد بن هلال بکیل نام برده و او را نخستین کسی دانسته که در اسلام بدین کار پرداخته است (۱) و سپس چنین آورده: «... از دعانویسانی که به اسامی خداوند متعال کار می‌کرد، مردیست معروف به ابن امام که در دوران معتضد بود...» (۲)

شاید سخن مغیره بن سعید عجل‌پیشوای فرقه مغیره از غلاة شیعه را که در قرن دوم هجری می‌زیسته و خداوند راشی از نور می‌پنداشته و اعضاء او را به حروف هجاء تشبیه می‌کرده بقول بعضی از فضلا بتوان نوعی از همین گونه اندیشه‌ها بشمار آورد. (۳) با اینهمه بنظر اینجانب تاریخ اعتقاد به خاصیت و سرباطنی حروف و اسماء از این هم قدیم‌تر است و باید آن را به همان زمان نزول قرآن مجید و مخصوصاً به حروف مقطعه و فواتح سور که به قول مفسران رمزی میان خدا و رسول (ص) بوده است مربوط دانست.

ابوالفتوح رازی نوشته: «... خدای تعالی به این حروف مقطع تنبیه کرد

(۱) - الفهرست، لابن الندیم، طبع بیروت، ص ۳۰۸-۳۱۰

(۲) - الفهرست، تألیف ابن الندیم، ترجمه م، رضا تجدد، چاپ اول، تهران ۱۳۴۳ خورشیدی، ص ۵۵۰، در لغت‌نامه دهخدا، حرف ح، ص ۴۷۶ مطلب خلط شده و بجای المعتضد اشتباهاً المعتز آمده است، المعتضد خلیفه عباسی از ۲۷۹ تا ۲۸۹ هجری خلافت داشته، در این باره رجوع شود به تجارب السلف هندو شاه نغجوانی بتصحیح عباس اقبال، طهران ۱۳۱۳ شمسی، ص ۱۸۵

(۳) - تاریخ مذاهب یا ترجمه الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بغدادی، بقلم محمدجواد مشکور، تبریز ۱۳۳۳ شمسی، ص ۲۴۶، ایضاً فتنه حروفیه در تبریز، محمدجواد مشکور، مجله بررسیهای تاریخی، سال چهارم، شماره ۴، ص ۱۳۳-۱۴۶

خلقان را بر آنکه این قرآن از جنس حروف و اصوات است، گفت الم ذلك الكتاب.. یعنی این کتاب از این حروف مقطع منظوم است تا بدانند که جنسی دیگر نیست مخالف حروف و اصوات ... اکنون بدان که در معنی این کلمات اعنی الم و مانند آن خلاف کردند، بعضی گفتند، سرمن اسرار الله استأثر الله بعلمها (سری از اسرار خداست که خدای تعالی به علم آن مختص است).

بعضی دیگر گفتند: سرمن اسرار القرآن، سری از اسرار قرآن است، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کردند که او گفت: لكل كتاب صفوه وصفوة - القرآن حروف التهجي، گفت هر کتابی را گزیده و خالصه (بی) هست و خالصه قرآن این حروف مقطع است. سعید جبر میگوید نامهء خداست اگر مردم تألیف این بدانند کردن نبینی که الروح و جمع کنی الرحمن باشد... قولی دیگر از عبدالله عباس آن است که این حروفی است مأخوذ از نامهء خدای تعالی...» (۱)

علامه شمس الدین محمد بن محمود الآملی (متوفی بسال ۵۷۵۳ هـ) در کتاب نفائس الفنون فی عرایس العیون در همین باب چنین آورده: «... غرض از شرح حروف و مطلوب از کشف اسرار او آنست که شرف کتاب خدا و آنچه در او مودع است از دقایق حکمیات و لطایف الهامیات معلوم کنند. قال النبی (ص) ان للقرآن ظهراً و بطناً و لكل حرف حداً و مطلعاً. نقلست که یکی از حسین بن علی (ع) پرسید که بعضی چیست؟ او فرمود: «لوفرست لك لمشیت علی الماء...» (۲)

عین القضاة همدانی (مقتول بسال ۵۵۲۵ هـ) در (تمهید اصل ثامن در اسرار قرآن و حکمت خلقت انسان) با کلامی نغز و عاشقانه و رمز آمیز و صوفیانه نوشته است: «... قرآن را بدین عالم فرستادند در کسوت حروف، در هر حرفی هزار عمزه جان رباتعبیه کردند.. قرآن در چندین هزار حجاب است، تو محرم

(۱) - تفسیر ابوالفتوح رازی، بتصحیح الهی قمشه‌ای، ج ۱، تهران ۱۳۳۴، ص ۵۵-۵۶

(۲) - نفائس الفنون فی عرایس العیون، تألیف علامه شمس الدین محمد بن محمود الآملی،

ج ۲، چاپ تهران بتصحیح سید ابراهیم میانجی ۱۳۷۹ قمری، ص ۹۱.

نیستی و اگر در درون پرده ترا راه بودی، این معنی که می‌رود بر تو جلوه کردی ..
 ای عزیز او خواست که محبان را از اسرار ملک و ملکوت خود خبر دهد در کسوت
 حروف، تا نامحرمان بر آن مطلع نشوند. گوید: الم، الر که یعیص، یس... دروغا
 مگر که این خبر از مصطفی علیه السلام نشنیده‌ای که گفت «ان لكل شیئی قلباً وان -
 قلب القرآن یس؛ این جمله نشان سراحداست با احمد که کس جز ایشان بر آن
 واقف نشود.

ای سرو سهی، ماه تمامت خوانم یا آهوی افتاده بسلامت خوانم
 زین هر سه بگو که تا کدامت خوانم کز رشک نخواهم که بنامت خوانم^(۱)
 مولانا جلال‌الدین محمد نیز در تفسیر حدیث «للقران ظهر و بطن و لبطنه بطن
 الی سبعة ابطن...» قریب به همین مضمون گفته است:

حرف قرآن را بدان که ظاهر است زیر ظاهر باطنی بس قاهر است
 زیر آن باطن یکی بطن سوم که درو گردد خردها جمله گم
 بطن چارم از نبی خود کس ندید جز خدای بی نظیر بی ندید^(۲)
 اما شیخ آذری طوسی (متوفی به سال ۸۶۶ هـ.) که خود از ممره صوفیه
 بشمار است به استناد آیه‌های: و انزلنا الیکم نوراً مبییناً^(۳) و افلا یتدبرون -
 القرآن^(۴) نوشته: «... اگر آنچه در قرآنست معلوم نبودی چگونه بتدبر امر فرمودی

(۱) - تمهیدات، ابوالمعالی عبدالله بن محمد... المیانجی الهمدانی ملقب به عین القضاة،
 به تصحیح عقیف عسیران، ص ۱۶۸-۱۷۵.

(۲) - مثنوی معنوی جلال‌الدین محمد بلخی، به تصحیح رینولدالین نیکلسون، دفتر سوم، ص
 ۲۴۲، در نسخه‌های دیگر بعد از بیت اول این بیت آمده:

زیر آن باطن یکی بطن دگر خیره گردد اندرو فکر و نظر
 و بعد از بیت سوم بیت ذیل:

همچنین تا هفت بطن ای بو الکرم می‌شمر تو زین حدیث معتصم
 رجوع شود به مثنوی طبع میرخانی، سال ۱۳۲۱ هـ، ج ۳، ص ۱۰۸. حدیث مزبور در نسخه
 اخیر با اندکی تفاوت درج شده است.

(۳) - قرآن مجید سوره ۴، آخر آیه ۱۷۴

(۴) - قرآن مجید، سوره ۴، اول آیه ۸۵

و چگونه نور روشن کننده بودی؟ پس میباید که معانی این حروف در امکان معلومیت بندگان باشد...» (۱) بدیهیست دین آورانی که مدعی فهم اسرار قرآن بوده‌اند نیز از همین سنخ دلائل که در سخن شیخ آذری و اقران و امثال او از صوفیه آمده است استفاده کرده و دیگر موارد را که با اغراض آنان منافات داشته نادیده گرفته‌اند و به عنوان «من عنده علم الكتاب» (۲) و «الراسخون فی العلم» (۳) به رأی خویش به تأویل متشابهاات قرآن کریم پرداخته‌اند.

مطلبی که نباید ناگفته گذاشت اینکه بنا به برخی شواهد، بحث درباره اسرار حروف منحصر به گروه خاصی نبوده بلکه علما و حکما نیز بدان توجه داشته‌اند. چنانکه علامه ملاجلال دوانی (۸۳۰-۹۰۸ هـ) رساله‌ای بنام (خواص الحروف) نوشته (۴) و ابن سینا در رساله (النیروزیه فی حروف ابجد) یا رساله فی معانی الحروف الهجائیة التي فی فواتح بعض السور الفرقانیة (از اسرار حروف اوایل سوره‌های قرآن سخن گفته و پیدایش حلقه‌های مختلف را در سلسله وجود با حروف الفبای عربی بیان کرده است. کلمات و حروفی که آن کلمات را می‌سازد در حکمت اسلامی و نیز مکتبهای عرفانی یهودی رمزهای فصیح اسماء و صفات الهی هستند که از آنها جهان بوجود آمده است در نتیجه علم حروف و ارزش رمزی آنها اهمیت فراوان پیدا کرده است، خواه به صورت قباله در یهودیت، خواه به صورت جفر (۵) در اسلام. در این رساله که ابن سینا از بعضی مکتبهای رمزی اسلام

(۱) - منتخب جواهر الا - را شیخ آذری طوسی، جزو مجموعه اشعة اللمعات، چاپ سنگی، تهران

۱۳۰۳ هجری قمری، ص ۲۴۷

(۲) - قرآن مجید، سوره ۱۳، آخر آیه ۴۳

(۳) - قرآن مجید، سوره ۳، قسمتی از آیه ۶

(۴) - از سعدی تا جامی، ص ۶۴۸

(۵) - جفر یا جفر جامع یا جفر و جامعه از علوم غریبه متداول در نزد مسلمین... که از روی دلالت فرضی حروف و اجزای آنها... در باب حوادث رویدادنی در عالم بحث میکنند (دائرة المعارف فارسی، دکتر مصاحب).

و نیز بعضی از شاخه‌های مذهب اسماعیلی پیروی نموده، از حساب (ابجد) استفاده کرده و الف = ۱ را رمز خالق، ب = ۲ را رمز عقل، ج = ۳ را رمز نفس کلی، و د = ۴ را رمز طبیعت خوانده است...» (۱) بسا و صف این ابن خلدون (۷۳۲-۷۸۴ هـ) در ذیل عنوان (علم اسرار الحروف) آنرا مخصوص صوفیه دانسته و نوشته است: «.. این علم سیمیا نام دارد و از وقتی که غلاة متصوفه در اسلام یافت شدند و به خیال راه یافتن به ماورای حواس افتادند و قائل به درجات نزولی و صعودی وجود شدند و ارواح افلاک را مظاهر آسمانی خدا دانستند، این علم یافت شد، زیرا که اسماء خدا که بوجود آورندگان جهانند مرکب از حروف هستند. پس حروف در حقیقت تشکیل دهنده همه عوالم و روح عالم هستند و بنابراین میتوان بوسیله آن حروف و اسماء حسنی در عالم طبیعت تأثیر نمود...» (۲)

قول ابن خلدون بیشتر از این جهت حائز اهمیت است که پیدایش علم حروف واصل و مبداء آن را با ظهور غلاة متصوفه مربوط میدانند و اینجانب نیز غیر از آنچه تاکنون از سابقه این اندیشه‌ها بر شمرده، چنانکه از این پس بشرح باز خواهد گفت معتقد است که منشاء آراء حروفیه و نقطویه و بعضی از فرقه‌هایی که در این سرزمین پدید آمده و بقول ادوارد برون و دیگران از مقلدان حروفیه و پیروان عقاید آنان هستند (۳) همانا سطحیات و طامات و تأویلات رمز آمیز برخی از صوفیه خاصه محیی الدین و شاگردان مکتب او بوده است.

توضیح آنکه فتوحات غیبی و شهودات لاریبی محیی الدین و پیروان او که همه از صاحب نظران در علم اسرار حروف بوده‌اند مفتاحی برای گشودن رموز قرآن و مستمسکی برای بیان دعاوی شگرفی بوده است که اگرچه دین و عقل آنها را

(۱) - سه حکیم مسلمان، بقلم دکتر سید حسین نصر، ترجمه احمد آرام، تهران ۱۳۴۵ هجری خورشیدی، ص ۴

(۲) - لغت نامه دهخدا، حرف ح، ص ۴۷۶

(۳) - از سعدی تاجامی، ص ۵۱۶ - ۵۲۳ و ۶۵۷ - ۶۶۱ - ایضاً نقطویان یا پسیخانیان، حاشیه ص ۱۵

بر نمی تافته ولی بعدها بتدریج همانها دستاویز خوبی برای بدعت گذاران و دین آوران شده است. مثلاً محیی الدین خود را (خاتم الاولیاء) می دانست و از خاتم الانبیاء هم برتر می شمرد و چنانکه گذشت و باز هم بیان خواهد شد ظاهراً همین دعوی را فضل حروفی از شیخ اکبر محیی الدین اقتباس کرد ولی بدان قناعت ننمود و خود را (مظهر الوهیت) و (صورت تام حق تعالی) قلمداد کرد و پیروانش نیز او را بانعت (عز فضله) و (جل عزه) و نظایر آن، (خدا و حق) خواندند.

شیخ محیی الدین بن عربی (۵۶۰-۶۳۸ هـ) در کتاب الفتوحات المکیه، ایمان کامل و اعتقاد راسخ خود را به سیمیا و علم حروف و اسرار آن و خاصیت اسماء بصراحت بیان کرده است، از جمله در پاسخ این سؤال که چرا الف سر آغاز حروف است؟ چنین نوشته: «لان له الحركة المستقيمة وعن القیومیة يقوم كل شیئی... وانفتحت فيه اشكال الحروف كلها... فهو اصلها واما الحروف اللفظية فالالف يحدثها بلاشك... فعن الحروف اللفظية يوجد عالم الارواح وعن الحروف الرقمية يوجد عالم الحس وعن الحروف الكفرية يوجد عالم العقل فی الخیال ومن كل صنف من هذه الحروف تتركب اسماء الاسماء...» (۱) و نیز در باب علم سیمیا، مخصوصاً تأثیر بسملة فاتحة الكتاب در کائنات و کرامات و خوارق عاداتی که در این مورد از اکابر صالحین عصر خویش برآی العین دیده است چنین آورده: «... علم السیمیا مشتق من السمیه و هی العلامه ای علم العلامات التي نصبت علی ما تعطیه من الانفعالات من جمع حروف و ترکیب اسماء و کلمات. فمن الناس من يعطى ذلك كله فی بسم الله وحده، فيقوم له ذلك مقام جميع الاسماء كلها وتنزل من هذا العبد منزلة كن و هی آیه من فاتحة الكتاب و من هناك تفعل لا من بسملة سائر السور و ما عند اكثر الناس من ذلك خبر- و البسملة التي تنفعل عنها الكائنات علی الاطلاق هی بسملة الفاتحة و اما بسملة سائر السور فهی لا مور خاصه. و قد لقینا فاطمة بنت مثنی و كانت من اکابر الصالحین تتصرف فی العالم و یظهر عنها من خرق العوائد بفاتحة الكتاب خاصه كل شیئی.

(۱) - الفتوحات المکیه، محیی الدین محمد بن علی، الجزء الثاني، طبع مصر، ص ۱۲۲ - ۱۲۳

رأيت ذلك منها وكانت تتخيل ان تلك يعرفه كل احد وكانت تقول لى العجب ممن يعتاص^(۱) عليه شيئى وعنده فاتحة الكتاب لاي شيئى لا يقرأها فيكون له ما يريد. ماهذا الاحرمان بين، وخدمتها وانتفعت بها...»^(۲)

نکته بسیار مهم اینکه محیی الدین در باب شصت و پنجم از کتاب (الفتوحات المکیه) بر اثر خوابی که به سال ۵۹۹ هجری در مکّه دیده و در عالم رؤیا وجود خود را بر دو خشت از خانه کعبه منطبق یافته است، به استناد حدیث نبوی: مثلی فی الایاء کمثل رجل بنی حائطاً فاکمله الالبنة واحدة فکنت اناتک اللبنة فلا رسول بعدی ولانبی، خویشتر را (خاتم الاولیاء) خوانده^(۳) و در پایان به عنوان خوابگزار، رؤیای خود را بدین گونه تعبیر کرده است: واستیقظت فشکرت الله تعالی وقلت متأولاً انی فی صنفی کرسول الله صلی الله علیه وسلم فی الایاء علیهم السلام وعسی ان اکون ممن ختم الله الولاية بی وماذک علی الله بعزیز»^(۴) و در فصوص الحکم نیز بادلای که اکنون مجال ذکر آن نیست خود را بر همه پیامبران و به اعتباری بر خاتم الانبیاء (ص) رجحان نهاده است. (۵)

اتفاقاً در حالات و سخنان فضل الله حروفی همین گونه معانی یافته میشود، یعنی او نیز صاحب رؤیاها و مکاشفاتسی بوده^(۶) و خود را از همه پیامبران برتر میشمرده^(۷) و خاتم الاولیاء میدانسته است^(۸) و هیچ بعید نیست که فضل همه این

(۱) - (اعتاص اعتیاصاً) الامر علیه: اعتدوا متنوع والتاث علیه فلم یهتدالی الصواب - المنجد

(۲) - الفتوحات المکیه، الجزء الثانی، ص ۱۳۵-۱۳۶

(۳) - ایضاً الفتوحات المکیه، الجزء الاول، ص ۳۱۸-۳۱۹، کتاب شاه ولی و دعوی مهدویت

تألیف نگارنده، از انتشارات دانشگاه اصفهان، شماره ۱۰۵ - مهرماه ۱۳۴۸، ص ۵-۶

(۴) - ایضاً الفتوحات المکیه، الجزء الاول، ص ۳۱۹

(۵) - فصوص الحکم، للشیخ الاکبر، محیی الدین بن عربی، والتعلیقات علیه بقلم ابو العلاء

عفیفی، طبع مصر سنه ۱۳۶۵ هجری، ص ۶۲-۶۳

(۶) - از سعدی تا جامی، ص ۵۱۲-۵۱۳

(۷) - لغت نامه دهخدا، حرف ح، ص ۴۷۷-۴۷۸ بنقل از ص ۹-۱۱ و اثره نامه گران

(۸) - از سعدی تا جامی، ص ۵۰۶. چنانکه گذشت پیروان فضل الله او را بمقام الوهیت هم

مفاهیم را از محیی الدین اقتباس کرده باشد، خاصه آنکه آراء و اقوال وی از قرن هشتم هجری ببعد در کلیه مظاهر تصوف اسلامی و عرفان ایرانی تأثیر داشته است. (رساله احوال مولانا تألیف استاد فروزانفر، سال ۱۳۱۵، ص ۴۰).

باید دانست شاه نعمت الله ولی هم که معاصر فضل الله حروفی بوده، از پیروان راستین محیی الدین و از شارحان اقوال و افکار صوفیانه او بشمار می رفته و چنانکه این جانب در کتاب (شاه ولی و دعوی مهدویت) بشرح باز نموده است، بر اثر پیروی از مکتب تصوف وی مدعی مقام (ولایت) نیز بوده است. (۱) علاوه بر این مانند مقتدای معنوی خویش به علم حروف توجه خاص داشته چنانکه غیر از اشعار فراوانی که درباره اسرار نقطه و حروف سروده (۲) رسالات متعددی نیز در همین باره به تحریر در آورده که برای رعایت جانب ایجاز تنها به ذکر نام آنها اکتفا

رسانیده اند و در آثار او و پیروانش غیر از (خاتم الاولیاء) با صفات و نعوت و القاب دیگری از قبیل مظهر الوهیت، و من عنده علم الكتاب، مظهر کلام قدیم، صورت تام حق تعالی... نیز نامیده شده است. واژه ناء، گران، ص ۳۹-۴۰، فتنه حروفیه در تبریز، بقلم محمد جواد مشکور، مجله بررسی های تاریخی، سال چهارم، ص ۱۳۳-۱۴۶

(۱) - شاه ولی و دعوی مهدویت، ص ۴-۱۴

(۲) - مثلاً در ضمن غزلیات چنین گفته:

سه نقط يك الف همی نگرم	الفی در حروف می شمرم
در همه حرف ها یکی بینم	نقطه اولست در نظرم...

ایضاً

نقطه در دایره نمود و نبود	بلکه آن نقطه دایره بنمود
نقطه در دور دایره باشد	نزد آن کس که دایره پیمود
اول و آخرش بهم پیوست	نقطه چون ختم دایره فرمود...

(دیوان شاه نعمت الله، ص ۳۶۹ و ۱۹۰) و در مثنویات چنین آورده:

با تو گویم نکته ای در نقطه ای	وصف نقطه میکنم در نکته ای
از سه نقطه يك الف ظاهر شده	در حروف آن يك الف ناظر شده..

الخ (دیوان شاه ولی، ص ۶۱۱) چاپ محمود علمی سال ۴۸

میشود بدین قرار: رساله اسرار الحروف، (۱) رساله بیان حروف اصلیه، رساله در بیان معانی حروف، رساله بیان مراتب حروف و بالاخره رساله ایجاد عالم و حروف و منازل. (۲) و جای بسی شگفتی است که می بینیم جمعی دیگر از اجله متصوفه و شاعران و دانشمندان عارف مشرب قرن هشتم و نهم هجری که همه آنها باشاه ولی ارتباط داشته و مانند وی معاصریا قریب العهد با فضل الله حروفی نیز بوده اند همچون صائن الدین علی ترکه اصفهانی و شرف الدین علی یزدی و سید حسین اخلاطی و شاه قاسم انوار و شیخ آذری طوسی... از معتقدان به اسرار و رموز نقطه و حروف و اعداد بوده و در عهد خویش از صاحب نظران در این علوم بشمار میرفته اند، چنانکه صائن الدین علی ترکه اصفهانی (متوفی بسال ۸۳۵) که در واقعه سوء قصد احمد لر - حروفی به شاهرخ (۳) گرفتار شد چند رساله در این باب نگاشته مانند کتاب مفاحص در علم حروف و اعداد، رساله بایه در اعداد و حروف جفر، رساله نقطه در معنی انا النقطة التي تحت الباء، رساله تصوف و حروف و رساله معنی حروف... (۴) و شرف الدین علی یزدی کتاب (کنه المراد فی علم وفق الاعداد) را تدوین کرده (۵)

(۱) - در این رساله بعد از حمد و ثنای باری تعالی چنین نوشته است: « و از نقطه احدى ذاتیه و نقطه واحديه صفاتیه الهیه و نقطه اخيره افعاليه، الف حقیقت انسانیه در اول کتب خانه عالم کتاب فرمود... » رسائل شاه نعمت الله ولی، از انتشارات خانقاه نعمت الهی، ج ۲، تهران ۱۳۴۱ شمسی، ص ۴۲

(۲) - رجوع شود به رسائل شاه نعمت الله ولی، جلد دوم ص ۱۳ و ۲۶ و ۴۲، و جلد چهارم سال ۱۳۴۳، ص ۱۳ و ۱۵ و نسخه های خطی رسائل شاه ولی که شرح آنها را نگارنده در تألیف دیگر خود به نام (مسافرت های شاه نعمت الله ولی...) در صفحات ۶۴ و ۵۹ و ۱۰۹ و حواشی آن داده است.

(۳) - سبک شناسی، ملک الشعراى بهار، ج ۳، طهران ۱۳۲۶ شمسی، ص ۲۳۳-۲۳۴ و از سعدی تا جامی، ص ۷۱۳ و مآخذ دیگر

(۴) - ایضاً سبک شناسی، ج ۳، ص ۲۳۶-۲۳۸ و فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، مجموعه امام جمعه کرمان، نگارش محمد تقی دانش پژوه، تهران ۱۳۴۴ شمسی ص ۱۳ و ۴۷ و ۵۱

(۵) - از سعدی تا جامی، حاشیه ص ۵۰۲، بنقل از کشف الظنون

و این دو دانشمند اخیر طبق بعضی روایات برای کسب فیوض معنوی به کوهبنان کرمان به خدمت شاه ولی شتافته و هم به اشاره او به جهت فرا گرفتن علم جفر، طالب زیارت سید حسین اخلاطی که در علوم غریبه از سرآمدان عصر خویش بوده است شده اند (۱) و شیخ آذری که از ارادتمندان شاه ولی بوده در منتخب جواهر الاسرار در اسرار علم حروف شرحی مبسوط و مستوفی آورده (۲) و شاه قاسم انوار (متوفی به سال ۸۳۷ هـ.) که بعد از فوت شاه ولی، مرثیه‌ای لطیف به مطلع:

آن ماه مسافر سفری کرد ز کرمان الله‌مک گفت همه جان کریمان (۳)

سروده و در واقعه کارد خوردن شاهرخ مانند صائن الدین متهم و تبعید شده، بقول برون: «... بافرقة حروفیه سروکار داشته است...» (۴)

باری، این جماعت صوفیه چنانکه گذشت یا به علم حروف و اسرار و خواص آن معتقد بوده و یا ظاهراً بنا به بعضی شواهد با حروفیه ارتباط گونه‌ای داشته‌اند و ما اگر اسناد و مدارک تاریخی و ادبی مربوط به شاه قاسم انوار را در باب سروکار داشتن وی با فرقه حروفیه ندیده بگیریم و صائن الدین را نیز با آنکه بقول خودش در واقعه سوء قصد بشاهرخ گرفتار و محبوس شد (۵) با وجود آثار فراوان او درباره اسرار حروف و نقطه از طرفداران فرقه مزبور نپنداریم لا اقل این حقیقت را نمیتوانیم انکار کنیم که در قرن هشتم و نهم هجری، توجیهات عرفانی این طایفه در باب حروف و نقطه و رونق و رواج بیش از حد اینگونه اندیشه‌ها و جلوه‌های اسرار آمیز و گوناگون آن در مظاهر مختلف حیات معنوی مردم آن روزگار، بطور کلی در ظهور

(۱) - جامع مفیدی، محمد مفید مستوفی باقی، بکوشش ایرج افشار، ج ۳، تهران ۱۳۴۰ شمسی، ص ۱۶-۱۷، مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، بتصحیح ژان اوبن تهران ۱۳۳۵ شمسی، ص ۱۵۶-۱۵۷: ایضاً طرائق الحقایق معصومعلی نعمت‌اللهی، تهران ۱۳۱۹ هجری قمری، ج ۳، ص ۲

(۲) - مجموعه اشعة اللمعات، چاپ سنگی تهران، ۱۳۰۳ هجری قمری، ص ۲۴۷-۲۵۳

(۳) - کلیات قاسم انوار، بتصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۷، ص ۲۳۵

(۴) - از سعدی تا جامی، ص ۶۹۱

(۵) - سبک‌شناسی، ملک‌الشعرای بهار، ج ۳، طهران ۱۳۲۶، ص ۲۳۳-۲۳۴

و پیدایش فرقه‌های مذهبی حروفیه و نقطویه تأثیر بسزائی داشته است، تا آنجا که میتوان گفت هر يك از این جماعت با ترویج عقاید مزبور خواه ناخواه و شاید هم من حیث لایشرع زمینه مساعدی برای این بدعتها آماده ساخته است، علی‌الخصوص که بعضی از ایشان مانند صائن‌الدین در آثار خویش پایگاه ارباب علم حروف را از مرتبه سایر طبقات حتی صوفیه و اصحاب کشف و شهود نیز برتر شمرده است. (مجموعه امام جمعه کرمان، ص ۴۹-۵۰) چه بقول صاحب نفائس الفنون که خود از علمای قرن هشتم هجری بوده با معرفت به اسرار حروف «... دقایق حکمبات و لطایف الهامیات» کتاب خدا معلوم میکرده‌اند (۱)

در پایان توجه دانشمندان گرامی را به خبری که در تاریخ سه شنبه ۱۰ بهمن ماه ۱۳۵۱ بنقل از مجله مصری آخر ساعه در شماره ۸۸۶۷ روزنامه کیهان درج شده است معطوف میدارد مبنی بر اینکه (... دکتر رشاد خلیفه دانشمند شیمی دان مصری در ایالت میسوری آمریکا به اتفاق همسرش در باره حروف مقطعه اوائل سوره قرآن مجید با ماشین محاسبه الکترونیک (کامپیوتر) به آزمایش پرداخته و سرانجام اظهار داشته است) : « قبلا تصور میکردند که اعجاز قرآن ادبی است ولی این آزمایش جدید ثابت کرد که معجزه کتاب آسمانی اسلام فقط از لحاظ ادبی نیست ... بلکه از نظر محاسبات و ریاضیات هم معجزه است ... و حساب آن مافوق طاقت بشری است. » از اینرو ملاحظه می‌فرمایند که هنوز هم رمز آمیز بودن حروف مقطعه فواتح سور ذهن بشر را بخود مشغول می‌دارد و این امر و نیز متشابهات آیات بینات همواره ممکن است دستاویز آن دسته از کسانی باشد که قرآن مجید، ایشان را بدین گونه معرفی کرده است :

هو الذی انزل علیک الكتاب منه آیات محکمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء

(۱) - نفائس الفنون فی عرایس العیون، تألیف علامه شمس‌الدین محمد بن محمود الآملی،

تأويله وما يعلم تأويله الا الله والراسخون فى العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا
وما يذكر الا الاولوالالباب.(١)

(١) - قرآن مجيد، سورة، ٣، آيه ٧ .

معانی بیان فارسی

باروش جدید

اساس بلاغت عربی و به تبع آن بلاغت فارسی کیفیت ایراد معانی و تلفیق و ترکیب کلمات قرآنی است. بدین معنی که چون قرآن نمونه کلام فصیح و بلیغ شمرده میشده هر کلامی که مطابق قرآن بوده فصیح و بلیغ و هر کلامی که همانند آن نبوده غیر فصیح و بلیغ شمرده میشده است.

اگر ترکیبی نادرست (از نظر فصحا و بلغا) و یا ایراد معنی قاصر و یا تکراری مبتذل و یا مخالف اصول صرفی و نحوی بر فرض در قرآن دیده میشده، بجای آنکه آنرا سهوی بلاغی بشمار آورند و یا لاقلاً خطای نساخ بدانند، همانرا نمونه فصاحت و بلاغت دانسته یکی از مبانی زیبایی لفظی و معنوی و رسائی و تجاذب لفظ و معنی انگاشته اند.

زبان خداوند زبان عربی نیست تا قرآن را کلام خدا بدانیم، معانی الهامی به دل پیامبر، الهی است و شکی در آن نیست و ویژه پیامبر هم نیست و به طور ضعیف تر در دل سایر اولیاء حق نیز نمودار میشود. این پیامبر است که آن الهامات غیبی را که در حال بیخودی به دل او راه یافته به کسوت عباراتی فصیح و بلیغ و احیاناً غیر فصیح درآورده است. از اینرو اگر پیامبر اشتباهی لفظی بکند محال عقلی و عرفی نیست. آنچه را او از خداوند گرفته و صد در صد خالص بوده و شائیه مادی در آن نبوده و خود از آن و کیفیت آن بیخبر بوده و هیچکس با او در آن حال شریک نبوده،

از نظر کیفیت معانی صددرد صد صحیح والهی است، ولی همانرا پیامبر با الفاظ خود بیان کرده و برای حاضران پس از درآمدن از خود دوبه اصطلاح در حالت صحو پس از سکر به زبان مادری خود که عربی بوده باز گفته است.

شرط ولی کامل این نیست که خطای ادبی نداشته باشد، همانطور که شرط وی دانستن فیزیک و فضاوردی و ساختن موشک و قمر مصنوعی نیست. بهمین دلیل که بزرگترین ولی کامل بنظر ما یعنی شخص محمد نه فیزیک میدانسته، نه شیمی، نه پزشکی و تشریح و از نظر ادبی هم افصح ناس نبوده و اگر در قرآن آمده که کسی نمیی تواند مانند قرآن بیاورد، منظور اینست که معانی قرآن وحی است و وحی فقط از طرف خدا به دل عارف کامل نزول میکند و منظور عبارات شخص پیامبر نیست. بهر حال بزرگترین اشتباه بلاغیون اسلامی میزان قرار دادن الفاظ قرآن است برای بلاغت خود، و حال آنکه باید روح زبان عربی را پس از سنجش کلام بزرگان ادب و بویژه شعرا و هنرمندان و خلاقان مضامین، درک کرده بر اساس آن بلاغت را پی افکنند.

نکته دوم: تمیز مرز میان حقیقت و مجاز مغشوش است، حقیقت چیست و مجاز کدامست؟ میگویند استعمال لفظ در معنای اصلی خود که واضع وضع کرده حقیقت است و استعمال آن در غیر معنای اصلی مجاز. در اینجا این اشکال پیش میآید که واضع لغت کیست، چه کسی بوده که کلمه (گرم) را در معنای ضد سرد بکار برده و دلیل ما بر اینکه معنای اصلی گرم ضد سرد است و مثلاً تند رفتن در ترکیب «گرم رو» نیست، چیست؟ از کجا معلوم که معنای دومی معنای اصلی باشد و معنای اولی فرعی و مجازی، مگر ما از استعمال الفاظ در معانی اولیه آنها می توانیم باخبر باشیم.

مگر زبان در طول هزاران سال ثابت و لایتغیر میماند که ما معنای اصلی و غیر اصلی را تمیز دهیم؟ آیا کلمه (تند) در چه معنایی حقیقت و در چه معنایی مجاز است؟ آیا در معنای شیب داشتن که این راه تندی است، حقیقت است و یا در معنایی

که در ترکیب فلفل تند بچشم میخورد، حقیقت است و یا در معنای تندر فتن و یا در معنای فلانی آدم تندی است و تندی میکند و غیره، آیا همه اینها اصلی است یا یکی اصلی و دیگران فرعی است. در صورت اول همه حقیقت میشود و در صورت دوم آن معنای اصلی کدام است و بچه دلیل اصلی است؟ از این گذشته ممکن است واقعاً کلمه بی در روزگاری در معنایی بیشتر تداول داشته و اصلی انگاشته شده باشد، ولی در روزگاران بعد در اثر تطورات زبانی و معنایی که در معناشناسی مطرح است، در معنای دیگری تداول بیشتری پیدا کرده و معنای قبلی که روزگاری حقیقت شمرده میشده مجاز گردد و معنای دومی که روزگاری مجاز شمرده میشده حقیقت خوانده شود.

ترکیب بوشنیدن و بو کردن هر دو در زبان ادبی فارسی مستعمل است. کدام حقیقت است و کدام مجاز؟ مطابق تعریف اهل فن بوشنیدنی نیست، پس باید مجاز باشد. کلمه (خشر) در اوستان از ریشه (خشی) است بمعنی حکومت کردن و امروزه در معنای شهر (بلد) بکار میرود، کدام حقیقی است و کدام مجازی، تقریباً صدی نود کلمات فارسی از روزگار باستان تا کنون تغییرات لفظی و معنوی عجیب و غریبی کرده است که احصاء آنها از حوصله این مقاله خارج است. هر کلمه در تمام معانی خود حقیقی می تواند باشد. کلمه (نماز) در معنی عبادت مخصوص در اصطلاح شرعی حقیقت است و در معنای دعا در اصطلاح اهل لغت حقیقت است، حال اگر طایفه بی پیدا شد که نماز را در معنای میخوارگی گرفته و پیش خود قرار دادند که هر وقت گفتیم نماز یعنی شراب خواری و هر وقت گفتیم مسجد یعنی میخانه، آیا میتوان گفت که نماز در معنای شراب خواری و مسجد در معنای میکده دارای معانی غیر اصلی و مجازی است؟ اگر این امر را بپذیریم استعمال نماز در معنای عبادت مخصوص هم غیر اصلی و مجازی است.

اگر بیشتر مصطلح بودن را در نظر بگیریم یعنی بگوئیم مثلاً کلمه (شیر) در معنای حیوان درنده بیشتر مصطلح است تا در معنای (مرد شجاع) این اشکال پیش

می‌آید که در اصطلاح تخاطب چه کسانی بیشتر مصطلح است، آیا شیر در معنای حیوان درنده در نظر شاعر بیشتر مصطلح است یا در معنای مرد شجاع. و آیا ما می‌توانیم آمار دقیقی از این مسئله داشته باشیم که بینیم شیر در معنای مرد شجاع چند بار در عرف شاعر بکار رفته و در معنای حیوان درنده چند بار؟ و بر فرض که ثابت شود شیر در معنای حیوان درنده بیشتر بکار رفته دلیل حقیقی بودن آن نمیشود. کثرت استعمال دلیل حقیقت امری نیست. دلیلی نداریم که ماه در معنای ماه آسمان حقیقت و در معنای یارز بیاروی مجاز است، ذهن آدمی یکجا از گل، گل باغ را مصور میکند، و یکجا گلی را دوست میدارد که در گلزار نیست. گل یکجا در معنی گل گیاهی بکار میرود و یکجا در معنای محبوب. مثلاً در ترکیب «فلانی گل است» و یا «ای گل من» شاید کسی بگوید اول در آن معنا نبوده و بعد در معنای محبوب بکار رفته، بخاطر اینکه گل محبوب است، در این صورت میتوان گفت چه دلیلی هست که اول در معنای محبوب نبوده و بعد چون گل دوست داشتنی است گل نامیده شده است. چنانکه نظیر این تطورها در زبان فارسی بسیار می‌یابیم. آیا کلمه اصفهان در معنای محل سپاه که معنای قبلی و اصلی است مجاز است و در معنای شهر اصفهان که بخاطر اینکه محل سپاه بوده و از آنرو اصفهان گفته شده حقیقت؟

بهر حال، معیاری صحیح در دست نیست که کلمه در چه موقع حقیقت و در چه موقع مجاز است. من فکر میکنم چون روزگاری کلمه‌ی در معنای بیشتر متداول باشد آن معنا برای آن کلمه حقیقت شمرده میشود. کلمه «تقویم» در زبان عربی به معنی پایدار ساختن است و در زبان فارسی در معنای سالنامه دیواری، کدام حقیقت است و کدام مجاز، آیا سالنامه دیواری بخاطر اینکه تناسبی با مفهوم پایدار ساختن دارد و زمان را رصد و پایداری میکند، مجاز شمرده میشود و مفهوم پایدار ساختن برای تقویم، حقیقت میدانیم اصطلاح تقویم را در زبان عربی (روزنامه) میگویند، آیا روزنامه که صد در صد فارسی معرب است و در معنای غیر اصلی خود در زبان فارسی، در زبان عربی بکار برده شده، مجاز است.

و روزنامه فارسی حقیقت؟ بنابراین اصطلاح تخاطب و بیشتر مصطلح بودن هم گرهی از کار راوان میکند، معنای اصلی و قبلی روزنامه، روزنامه فارسی است و در معنای تقویم عربی معنای ثانوی و غیر اصلی، کدام حقیقت است و چون هر دورا ماحقیقت میدانیم، بنابراین کلمه ماه نیز در معنای ماه آسمان و در معنای ماه زمین (یار) هر دو باید حقیقت شمرده شود، منتها در عرف بخصوصی و اصطلاح تخاطب ویژه‌ی اگر کسی بگوید ماه در ذهن شاعر هم بالاصاله در معنای ماه آسمان است و در معنای زیباروی مجاز و غیر حقیقی، میگوئیم نماز هم بالاصاله در ذهن يك فقیه متشرع معنای دعا دارد از باب اینکه در لغت معنای دعا کردن اول داده شده است. پس چرا نماز در معنای عبادت مخصوص حقیقت خوانده شود و ماه در معنای زیباروی مجاز؟ اگر بگویند در لغت نوشته نشده، میگوئیم هر چه در لغت نوشته نشده باشد دلیل این نمیشود که وجود نداشته باشد، لغت نویس معنای مصطلح را در نظر داشته است و از این غافل بوده که اگر عده‌ی هر چند قلیل و اندک، لغتی را در معنایی بکار ببرند فرقی نمیکند با آنکه عده‌ی کثیر آن را در معنایی دیگر بکار ببرند و اگر چنین باشد باید استعمال (دیو) در معنای شیطان حقیقت باشد و در معنای خدا که مسلماً معنای قبلی و اولی بوده مجاز شمرده شود، چون در معنای شیطان بیشتر متداول است، ممکن است گفته شود کلمه دیو در معنای شیطان يك نوع تطوری است و همیشه هم در این معنی بکار میرود، ولی ماه فعلاً در معنای ماه آسمان مستعمل است، جواب اینست که هنوز هم عده‌ی دیو را در معنای خدا بکار می‌برند و در کلماتی از قبیل (ژوپتر و دئوس و زئوس) باقی مانده است و از طرف دیگر ممکنست تطویر در زبان بطوری صورت نگیرد که معنای دوم جانشین معنای قبلی شود، بلکه بطور مشترك در چند معنی جداگانه بکار رود همانطور که کلمه «عین» یکجا در معنای طلا و یکجا در معنای چشم و یکجا در معنای چشم بکار میرود و همه حقیقت است، ماه هم یکجا در معنای ماه آسمان و یکجا در معنای زیباروی مصطلح شده است و مسلماً شاعر وقتی ماه میگوید صد درصد

مرادش زیباروی است، پس همانطور که فقیه وقتی (زکوة) میگوید مرادش عشر مال دادن است، شاعر هم وقتی ماه گفت منظورش زیباروی است. البته گاهی هم شاعر ماه میگوید و اراده ماه آسمان میکند همانطور که فقیه هم گاهی صلوٰه را در معنای دعا بکار میبرد.

از اینجاست که بعضی از ادبا تمام استعمالات زبان را مجاز و بعضی تمام استعمالات زبان را حقیقت شمرده اند و بعضی معتقد بوده اند که هر تعبیر مجازی می تواند بر اثر کثرت استعمال بصورت حقیقی در آید، یعنی «مجاز راجح» که بر حقیقت رجحان دارد. و اصولاً استعمال يك کلمه، تاریخی بس دراز دارد و هر دوره آن کلمه در معنایی استعمال می شده است و هر دوره نسبت به دوره قبل در آغاز مجاز بوده و سپس حقیقت گردیده است. پس اساس در حقیقت و مجاز بودن استعمال است و اینکه گفته شده که آنکس که اولین بار روی زیبارا به گل سرخ مانند کرد شاعر بوده و دیگران مقلد، مؤید همین مطلب است و باز اینکه گفته شده تمام استعمالات و انواع گفتار در دوران طفولیت جهان نوعی شعر بوده است بدین معنی است که در آغاز تمام استعمالات مجازی بود، و سپس در اثر کثرت استعمال در آن معنا، حقیقی شده است.

بهر حال از نظر قدما و معاصرین مرز میان حقیقت و مجاز مغشوش است و نمی توان با قاطعیت گفت فلان استعمال حقیقت است یا مجاز، نخستین مسئله بی که باید روشن شود و مبنای مسائل دیگر واقع گردد همین مسئله است که چه استعمالی حقیقت و چه استعمالی مجاز است و شرایط تحقق یافتن حقیقت و مجاز کدام است؟ در زبان فارسی به تقلید از زبان عربی عیناً آنچه را در زبان عربی و استعمالات آن حقیقت خوانده می شده، حقیقت، و آنچه مجاز نامیده می شده، مجاز دانسته اند. معمولاً مثالها هم از حد مثالهای عربی و یا ترجمه آنها تجاوز نکرده است و باین امر توجه نشده که استعمال يك کلمه در معنایی در زبانهای مختلف فرق میکند و نباید با هم قیاس شود و اصولاً زبان فارسی در نقطه مقابل زبان عربی قرار دارد، زبان فارسی

آریائی و زبان عربی **سامی** است و هیچ تناسبی باهم ندارد و تنها عامل مذهب است که آندو را باهم تلفیق کرده ولی بهیچ روی نباید واقعیات زبان عرب را در زبان فارسی نیز، عیناً بهمانگونه پذیرفت .

بلاغت نویسان فارسی از خود هیچ چیز مایه نگذاشته اند و عیناً مسائل بلاغی عرب را بزبان فارسی برگردانده اند و مثلاً چون ترکیب **شعر شاعر** « با تنوین هر دو کلمه » در زبان عربی یافته شده و از مجازات گرفته شده و در فارسی هم مانند آن را نیافته اند (چون باذوق و روح فارسی زبانان تناسبی ندارد) عین آنرا بفارسی ترجمه کرده و جز و امثله فارسی برای اینگونه مجاز، (شعر شاعر) را ذکر کرده اند . و یا چون مثالی در فارسی نیافته اند که جای (سیل منعم) « با تنوین هر دو کلمه » عربی را بگیرد که نوعی مجاز در آن زبان شمرده میشود (سیل پر) را که ترجمه آنست، به عنوان مثال ذکر کرده اند . و امثال اینگونه مثال ها که دال است بر ساختگی بودن بلاغت فارسی، در کتب بلاغت فارسی فراوان یافته میشود. نخستین گام این است که بلاغت فارسی با روح زبان فارسی مطابقت داشته باشد نه بر مبنای زبان عربی و قرآن، گذشته از آنکه قرآن امروز هم نمی تواند معیار بلاغت عربی واقع شود چون زبان يك موجود زنده است و هر موجود زنده در تغییر و تبدیل است و معیارهای هزار سال پیش نمی تواند به قوت خود باقی بماند . همچنین باید معیاری جهت شناخت صحیح حقیقت و مجاز بر مبنای شناخت واقعی روح زبان فارسی بوجود آید .

فصاحت - بلاغت - معانی - بیان

بلاغت را در لغت رمانی و در اصطلاح مطابقه کلام فصیح با مقتضای حال و مقام دانسته اند .

فصاحت را در لغت بمعنای آشکارا شدن و در اصطلاح خالی بودن کلام از ضعف تألیف و تنافر حروف و کلمات و تعقید لفظی و معنوی تصور کرده اند. (۱)

(۱) - ابداع البدایع، ص ۶

معانی را علم به احوال الفاظ دانسته که مطابق مقتضای حال و مقام بیان شود. **بیان** را علم ایراد معنی واحد به طرق مختلف در وضوح دلالت نسبت بآن تفسیر کرده اند.

صاحب الطراز کوشیده است که برای معانی و بیان با وجود اختلاف ذاتی که میان آن دو دیده، تعریف جامع و مشترکی بدست دهد و سرانجام پس از کوششهای زیاد معتقد میشود که علم معانی و بیان علمیهست که عارض کلمات مفرده و مرکبه از نظر فصاحت و کلمات مرکبه بویژه از نظر بلاغت میگردد و چنین توجیه میکند که آن قسمت از تعریف که سخن از کلمات مفرده و مرکبه از نظر فصاحت در آن آمده اشاره است به علم بیان و قسمت آخر که سخن از کلمات مرکب بویژه در آن آمده اشاره است به علم معانی. از سوی دیگر **علم بیان** را به **فن فصاحت** و **علم معانی** را به **فن بلاغت** منسوب میسازد، بدین ترتیب که فصاحت را در کلمه های مفرد میگیرد و بلاغت را در کلمات مرکب و یا جمله، از اینرو بیان که از مفردات، سخن میگوید به فصاحت و معانی که از مرکبات، بحث میکند به بلاغت منسوب میدانند. و عبارت دیگر هر دو علم را تحت عنوان علم بیان میآورد و میگوید: موضوع علم بیان فصاحت و بلاغت است بطوریکه بحث از احوال و حقایق لفظی و معنوی الفاظ مفرده فصاحت و بحث از احوال و حقایق لفظی و معنوی در معانی مرکبه بلاغت شمرده میشود. (۱)

ملاحظه میشود که قدما نیز در تعریف دقیق فصاحت و بلاغت و معانی و بیان بزحمت افتاده اند، گاهی هم مطالب یکی از فنون فوق را به فن دیگری نسبت داده اند یعنی مثلاً موضوعات علم معانی را در بیان مطرح ساخته و بالعکس.

از آنچه گذشت روشن میشود که بن فصاحت و بلاغت و معانی و بیان چندان مرزهای گسترده پی نیست، معانی و بیان را چنانچه دیدیم میتوان يك علم گرفت و بدو اعتبار به فصاحت و بلاغت منسوب کرد. بنظر نگارنده فصاحت و بلاغت و معانی

و بیان عبارتست از يك سلسله بحث های هنری و ادبی پیرامون کلمه و کلام که می توانیم در مورد شعر آنها را «بحثهای هنری کلمه و کلام» بدانیم و بحثهای ادبی را منحصر در نثر فرض کنیم. علم بدیع را نیز که بعضی از فروع علم بلاغت شمرده اند میتوانیم در این بحثها شرکت دهیم.

هدف تمام مباحث مذکور (معانی - بیان - فصاحت - بلاغت - بدیع و باضافه عروض) شناخت عناصر هنری شعراست و شعر موضوع تمام مباحث مذکور. مهمترین اشتباه قدما درین بوده که اجزای شعر را بطور انتزاعی مورد مذاقه قرار داده اند، لفظ را از معنی جدا انگاشته و معنی را خارج لفظ محقق فرض کرده بحث از الفاظ را به فصاحت و بحث از معانی را به بلاغت، نسبت داده اند و در هر حال از جوهر حقیقی شعر غفلت ورزیده آنرا مورد بررسی قرار نداده اند و بیشتر به بحثهای مدرسه‌یی پرداخته اند و بجای اینکه شعریت شعر را روشن سازند و در آن بحث کنند، بحثهای مفصل و طولانی و به قول قدما (قلت ان قلت) های عجیب و غریب پیرامون تعاریف و فروع و اصول ساختگی خود که کمتر ارتباطی بانفس نقد شعر و شناخت جوهر اصلی شعر پیدا میکرد، مطرح کرده اند. شعر را بر مبنای قواعد موضوعه خود مورد بررسی قرار داده اند و حال آنکه باید قواعد بلاغی را بر اساس شعر فصیح و بلیغ پی افکنند. اگر بر فرض مثالی در شعر عربی و یا فارسی برای تطبیق، از صنایع بدیعی و یا مسئله‌یی از مسائل معانی بیان، نمی یافتند، فوراً يك بیت شعر می ساختند تا آن مسئله در آن یافته شود و بوی تصنع ازین صنعتگرایی بوضوح شنیده میشود.

دست اندر کاران بلاغت فارسی بویژه کسانی که در شعر فارسی تخصص دارند باید بحثهای انتزاعی و مدرسه‌یی متداول قدما را تبدیل به بحث در پیرامون جوهر شعر کنند و بکوشند تا شعر را از غیر شعر تمیز دهند و عوامل سازنده جوهر شعری را مبین سازند و بلاغت فارسی را بر اساس کلام فصیح و شعر بلیغ فارسی پی افکنند نه آنکه شعر را بر مبنای بلاغت تقلیدی ساختگی قدما، بسازند

طرح پیشنهادی برای بلاغت شعر فارسی

کلام مشور برای اینکه بسرحد شعر برسد باید صفاتی را دارا باشد .

۱- عدم ناسازی و ناهنجاری لفظی و معنوی

۲- تخیل

توضیح : عوامل عدم ناسازی لفظی و معنوی عبارتست از :

۱- خوش آهنگی صوتی . اصوات کلمه شعری باید مطابق عرف و ذوق فارسی زبانان باشد . هرچه باعث خشونت و سختی تلفظ گردد با اصل عدم ناسازی مناسبات دارد بعضی از حروف مستعمل در زبان فارسی به گوش گران میآید بخصوص که نزدیک بهم نیز قرار گیرد از قبیل : چ، ق، ژ، ض، ط، ظ

۲- نحوه تلفیق اصوات زبان : تلفیق اصوات باید بنحوی باشد که با حس سامعه و حس گویائی فارسی زبانان ناسازی نداشته باشد مثلاً کلمه اضطراب که گذشته از خشونت اصوات ض و ط، قرار گرفتن نزدیک بهم این دو حرف نیز به خشونت و سختی تلفظ کمک کرده است . نباید فراموش کرد که این حکم کلی نیست ، یعنی ممکنست بعضی اوقات يك حرف در يك بیت تکرار شود که ظاهرأ مطابق قواعد موضوعه باید به ناسازی تلفظ کمک کند و حال آنکه نه فقط به این امر کمک نمیکند باعث شیرینی تلفظ و گه گاه لطف معنائیز میگردند مثل اجتماع صوت «ش» در بیت سعدی :

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی

غنیمت است دمی روی دوستان بینی

بنابر این نباید همچون قدماحکم کلی کرد که حرف شین مثلاً نباید تکرار گردد و یا شعر دیگری که برای همین گونه اجتماع ناپسند مثال زده اند و ذیلاً نقل میشود ، بنظر شعر خوش آهنگ و لطیفی می آید :

سرور و سحر و سعادت ، سلامت و سبقت

سرود و سود به بزم تو هفت سین توباد

قدما این بحث را تحت عنوان تنافر حروف و کلمات مطرح کرده اند و در فن

فصاحت از آن سخن گفته اند .

۳- روانی و سادگی کلمه و کلام . منظور از روانی و سادگی این نیست که کلمات شعر باید بدون مراجعه به فرهنگ لغت مفهوم باشد بلکه مراد اینست که شعر باید از کلماتی که بعلت گذشت طولانی زمان بر آنها و عدم استعمال آنها با روح زبان فارسی ناسازی گونه‌یی پیدا کرده است ، منزّه باشد تا ذوق رانزند و بر گوش گران نیاید و همچنین باید کلام بنحوی باشد که ذوق سلیم نیاز زیادی به تفحص و جستجو برای دریافت روابط لفظی و معنوی آن در خود حس نکند تا بدینوسیله لطف شعر در پرده ابهام نماند .

نکته : قدما درین مورد باز دچار اشتباهاتی چند شده‌اند ، بحث تعقید لفظی و معنوی را پیش کشیده‌اند که هر دو اصطلاح با زبان فارسی نادرخوار است ، میگویند تعقید لفظی آنست که بواسطه پیچیدگی الفاظ و درهم بودن کلمات و ضمائر شنونده و خواننده نتواند معنی کلام را به سهولت درک کند . تعریف درست است ولی برای مثال شعر زیبای زیر را شاهد آورده که دارای تعقید است و حال آنکه لطف آن و روانی و سادگی آن بر هیچکس پوشیده نیست و اگر ابهامی و یا پیچیدگی ضمائری در آن به چشم می‌خورد همان باعث لطف بیشتر کلام شعری شده است و اگر جز آن بود و آن ابهام و پیچیدگی در آن نبود مسلماً چنین زیبا هم نبود ، آن شعر که قدما برای تعقید لفظی مثال آورده‌اند بیت زیر است :

من مستم و چشم تو مقابل هشیار زباده کی شود مست

که چون مصراع دوم موهم دوم معنی است یعنی هشیار از باده مست نمیشود و مست از باده کی هشیار میگردد که همین معنی اصلی است ، آنرا دارای تعقید دانسته‌اند و حال آنکه لطف شعر فوق در همین ابهام است . و یا شعر سعدی را مثال آورده که :

« دلی داند درین معنی که گوش است . » و آنرا معقد انگاشته‌اند و یا شعر

زیبای خاقانی را دارای تعقید دانسته‌اند :

آهوی آتشین رو چون در بره درافتد
کافور خشك گردد با مشك تر برابر

و یا این شعر سعدی را معقد دانسته :

در حلقه کارزارم افکند آن نیزه که حلقه میر بودم

(ابداع البدایع)

علت خطاها و لغزشهای بلاغیون فارسی تقلید صرف و کور کورانه از بلاغت عرب بوده است و همین تقلید باعث شده که بهترین اشعار زبان فارسی از محدوده فصاحت و بلاغت خارج گردد. ازین گذشته امتیاز لفظی و معنوی (تعقید لفظی و معنوی) خود اشتباه دیگری است، زیرا آنچه را بعنوان تعقید لفظی مثال زده اند جز تعقید معنوی (البته باصطلاح قدما) چیزی نیست شعر خاقانی: آهوی آتشین... که ذکر کردیم الفاظ معقدی ندارد بلکه استعارات و مفاهیم آن کمی به تأمل احتیاج دارد و شعر «هشیار زباده کسی شود مست». نه تعقید لفظی دارد نه تعقید معنوی، بلکه دارای ابهام لطیفی است و همچنین شعر: «آن نیزه که حلقه میر بودم» که گفته اند حلقه برای من میر بود و یا من حلقه میر بودم، هر دو معنا را داراست، باز میتواند در دائرة ابهام قرار گیرد؛ و تعقید لفظی در آن مشهود نیست. تعقید لفظی چیزی جز «ناسازی صوتی و آهنگی که قبلاً گفتیم نیست. قدما در مقابل تعقید لفظی تعقید معنوی را پیش کشیده اند که اگر خوب دقت شود، خطای اصطلاحی آن نیز روشن میشود. شعر زیر به عنوان دارا بودن تعقید معنوی، مطرح شده است:

چون حرف آخر است ز ابجد که سخن در راستی چو حرف نخستین ابجد است
اولاً چرا این بیت دارای تعقید باشد، ثانیاً بر فرض دشواری معنا، دشواری آنچنانی نیست که بادیقتی ادبی حل نشود و ثالثاً اگر چنین دشواری در آن نبود که مغز را جهت شناخت به حرکت در آورد، شعر نبود. شعر زیر را نیز که از خاقانی است دارای تعقید گرفته اند

چون از مه نو زنی عطارد مریخ هدف شو دمر آن را
که منظور اینست که تا از کمان ابرو تیر بزنی بهرام هدف تیر تو قرار میگیرد. و اگر

چنان باشد که هر شعری دارای اینگونه پیچ و خمهای معنوی و یا ابهامات و ابهامات باشد، از دایره فصاحت بیرون رود تنها شعر فصیح بیت زیر است و مشابهات آن:

آنچه در جوی میرود آبست آنچه در چشم میرود خوابست

آنچه را به عنوان غیر فصیح ذکر کرده اند از نمونه های کلام فصیح است. آنچه شعریت شعر را تثبیت میکند همین چند گونگیها و ابهامات است که باعث نوعی حرکت ذهنی به طرف شناخت روابط منطقی و عاطفی کلام شعری و در نتیجه ایجاد نوعی لذت روحی میگردد.

منظور از عدم «روانی و سادگی کلمه و کلام» که در شماره ۳ ذکر کردیم، آن گونه پیچیدگی هائیکه بوی تصنع و تکلف از آن شنیده شود و معلوم باشد که گوینده به قصد تکلف شعر خود را سروده و یا بخاطر عدم آشنائی با زبان فارسی، پیچیدگیهایی غیر طبیعی در کلام ایجاد کرده است از قبیل ابیات زیر که از ثنائی مشهدی است:

هوا مقلد مرات آب گشته چنان که سرنگون شده آنرا به امتحان برداشت
و یا:

پرده شب میدرد قهرت از آنرو هم چو صبح شعله تب شمع را در استخوان می آورد
و یا:

مانند حباب وار خیالش بروی آب قدر تو گر کند صدف گوهر آفتاب
که صاحب عالم آرای عباسی نقل کرده و گفته چیزی از آنها نفهمیده است، نگارنده این سطور هم چیزی از آنها نفهمید و فرضاً که فهمیده شود، بوی تصنع و تکلف از آن بوضوح شنیده میشود. و یا صاحب مآثر رحیمی دوبیت زیر را از او نقل کرده که از صفت «سادگی و روانی کلمه و کلام» که قبلاً اصطلاح آنرا بیان داشتیم، بی بهره است:

از سایه دست سرو پریشان نسازدش گر يك نظر ز حفظ تو افتد بر آفتاب
و یا بیت زیر که متکلفانه سروده شده است از همان شاعر:

به عهد حفظ تو نبود عجب که بی آسیب هجوم ژاله بدکان شیشه گرافتد (۱) و همچنین است بسیاری از اشعار بیدل و غالب دهلوی و جز آنها.

نکته ۱: قدما در باب فصاحت، عدم ضعف تألیف و مخالفت قیاس را ذکر کرده اند. که گذشته از آنکه وضع دو اصطلاح یکی جهت فصاحت کلمه و دیگری جهت فصاحت کلام، غیر منطقی و زائد بنظر میرسد، و مخالفت دستور زبان اصلا مورد بحث در بیان هنری شعری نیست چه، شعر بر تر از زبان است و رعایت اصول دستوری از ملزومات زبان است و بحث دستوری در کلام شعری زائد است چه شعر قبل از آنکه به مرحله شعری برسد یعنی در دوران زبانی بالضروره برای اینکه زبان مفهوم باشد نمیتوانسته مخالفت دستوری را تحمل کند و اگر کلامی چنین عیبی را تحمل کند، زبان مرسوم و معروف و فصیح نیست چه رسد به آنکه شعر باشد.

آنچه در فوق در مورد اصل اول «عدم ناسازی و ناهنجاری لفظی و معنوی» گفته شد فقط طرحی بود از بحثهای مفصلی که در آینده باید در پیرامون آن مطرح شود و همچنین باید اضافه کرد که در مورد شعر و هنر بطور اعم هر گونه حصری و تحدیدی، خطاست. ذوق خلاق و سازنده و سلیم می تواند جز موارد مذکور در فوق نمونه های دیگری هم بیابد. منظور نگارنده نشان دادن نمونه های چندی بود برای توضیح اصل اول «عدم ناسازی و ناهنجاری لفظی و معنوی».

۲- تخیل

اصل دوم تخیل است. عوامل تخیل عبارتست از:

۱- وزن: بحث وزن در کتب عروض بتفصیل آمده است، موسیقی کلام و آهنگین بودن آن در انگیزندگی، تأثیر به سزائی دارد و این نکته را خواجه نصیر از قول حکمای یونان نقل کرده است که اصل در شعر تخیل است و وزن از آن جهت که نوعی انگیزندگی و تخیل ایجاد میکند، از فصول شعر شمرده شده است. ارسطو نوع وزن را اساس معرفی هنر شاعران قرار داده و هر نوع وزنی را در خور موضوع

۲- چند گونگی مفاهیم کلمه و کلام.

به کلمه نر گس در شعر حافظ توجه کنید:

نر گسش عربده جوی و لبش افسوس کنان نیمشب مست ببالین من آمد بنشست
نر گس اولا نام گلی است که در آغاز بهار میروید و بسیار زیبا و دل انگیز و در عین
حال خوشبو است و ضمناً مژده دهنده مقدم بهاران و سر آمدن زمستانست و ضمناً
در ادبیات فارسی استعاره از چشم آمده است بخاطر شباهت چشم با نر گس و
رو بهمرفته شاعر بنحوی کلمه نر گس را استخدام کرده که تمام جهات لفظی و
معنوی، زیبایی و خوش آهنگی و لطائف و دقایق معنوی آن یکجا گرد آمده بطوریکه
نمی‌توان کلمه نر گس را در شعر فوق به عنوان یک وسیله برای رسیدن به هدف دیگری
پذیرفت بلکه باید معنی آنرا با تمام مفاهیم و ابعاد دور و نزدیک آن و ضمناً آهنگ
و وزن خودش و هر چه از این کلمه در ذهن مصور می‌گردد یکجا در نظر گرفت بطوریکه
خواننده و شنونده حس کند در پشت کلمه نر گس باید توقف نماید و در آن فرو برود
و در ذهن او آهنگ و لفظ این کلمه از مفاهیم و ابعاد آن جدائی ناپذیر گردد و چنان
باشد که زیبایی لفظ و خوش آهنگی در تصاویر و مفاهیم ذهنی، و تصاویر و مفاهیم
ذهنی در زیبایی بیشتر لفظ مؤثر باشد و نتوان نر گس را آنچنان تصور کرد که در
جمله زیر تصور می‌کنیم: در باغ گل نر گس فراوان روئیده است. در این جمله نر گس
وسیله رسیدن به مفهومی است که بعد از رسیدن بآن، دیگر با این جمله و کلمه نر گس
کاری نداریم ولی در شعر حافظ نر گس همان کلمه است ولی شاعر با این کلمه عادی
کاری کرده که انسان مجبور است آنرا نه به عنوان یک وسیله بلکه به عنوان یک
هدف و یک شیئی که پشت آن توقف باید کرد، تلقی کند. درست مثل یک فیلم و یا
یک دستگاه موسیقی که هدف خود آن دستگاه و آن فیلم است با تمام زیباییهای
ظاهری و صوتی و مفاهیم انتزاعی و غیر انتزاعی که از آنها تداعی میشود یکجا:
در حقیقت یکی از مهم‌ترین عوامل تخیل همین امرست یعنی شیئیت بجشنیدن

به کلمات عادی زبان. ضمناً پس از کلمات، تمام بیت مورد نظر واقع میگردد و تمام بیت یا تمام قطعه به عنوان يك هدف تلقی میشود نه به عنوان وسیله‌ی برای رسیدن به هدف دیگر، یعنی شعر فوق همچنانکه هست برای شنونده و خواننده ارزش دارد و مانند نثر نیست که ارزش آن بخاطر وسیله بودن آنست و بس و چنان نیست که مثل نثر پس از شنیدن و درك کردن معانی آن بدور افکنده شود، بلکه مثل دستگاه موسیقی است که همانطور که هست بدون جزئی تغییری در ظاهر آن، قابل پذیرش است، مثل يك شیئی زیبایی است که خریدار میخرد به خاطر زیبایی آن شیئی نه بخاطر استفاده دیگری از آن شیئی.

روزنامه را پس از خواندن بدور می‌اندازیم ولی يك قطعه شعر را در حفظ و خاطر میسپاریم و خود آن قطعه را زیبا میدانیم و دوست میداریم، به کلماتش عشق میورزیم کلماتی که جهانی معناراً در خود نهان کرده است و با آن یکی شده است. در شعر زیر دقت میکنم:

دوش دیدم که ملایك در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
اولاً کلمات، کلمات عادی زبان است - ملائك، میخانه، آدم، پیمانه،
دوش - ولی نحوه ترکیب و تلفیق کلمات بطوری است که انسان نمیتواند بیت فوق
را مثل يك جمله روزنامه تلقی کند که مثلاً دیشب فرشتگان در میخانه را کوبیدند و
گل آدم را سرشتند و به پیمانه زدند که گذشته از آنکه لطفی ندارد، خنده آور نیز هست.
ولی حافظ با همین کلمات کاری کرده که خواننده پشت این کلمات باز می‌ایستد و
نمیتواند از آنها درگذرد، مفهوم ملك از دیدگاه اهل مذهب از یکسو و از دیدگاه
يك عارف روشن ضمیر از دیگر سو و مفهوم میخانه از نظر اهل لغت از یکسو و از نظر
اهل اصطلاح و اهل عرفان از دیگر سو و نیز تداعی افسانه و اسطوره خلقت از نظر
قرآن از دیگر سو و برداشت اهل عرفان از این اسطوره از سوی دیگر و همچنین سایر
کلمات با مفاهیم آنها همه و همه بیت فوق را بیک شیئی تبدیل کرده که نمیتوان به
آسانی از آن گذشت و یا به عنوان يك وسیله آنرا تلقی کرد. مفاهیم عرفانی و

انتزاعی که در پس این کلمات عادی زبان پنهان شده و فقط برای يك عارف سالک کامل متجلی میشود، چنان با کلمات یکی شده که نمیتوان آنها را از یکدیگر جدا کرد، وزن و قافیه و خوش آهنگی الفاظ و غیره نیز در این امر دخیل است الفاظ و مفاهیم و وزن و قافیه و انسجام کلمات و سایر مسائل چنان در یکدیگر فرو رفته و چنگ در چنگ هم زده که نمی توان بهیچ نحوی کلمات بیت فوق را متترع از مفاهیم آنها در نظر گرفت و یا فقط مفاهیم عرفانی بیت فوق را بدون نفس کلمات مورد مذاقه قرار داد. مفاهیم عرفانی در بیت فوق آنچنانکه هست زیبا بنظر می آید و اگر بر فرض بیت فوق را بیک نثری تبدیل کنیم مسلماً اینهمه لطف در آن نخواهد بود چنانکه بزبانهای خارجی که ترجمه شده هر گز از چنین لطایفی برخوردار نیست. پس بطور ساده و خلاصه بیت فوق دیگر يك زبان و وسیله به هدف رسیدن نیست. چه اگر چنین بود باید پس از ترجمه شدن هم همین اثر را دارا باشد، بلکه خود هدف است، خود کلمات و خود بیت روی هم رفته هدف است و همینطور که هست باید در نظر گرفته شود.

۳- تغییر در واقعیت: این اصل خود به چند قسم تقسیم میشود:

- ۱- نزدیک کردن واقعیتهای با واقعیت دیگر، مثل روی چون گل و یاروی گل، که واقعیت روی را به گونه ای تغییر داده ولی تغییری پوسته ای و سطحی.
- ۲- نزدیکی دو واقعیت با هم مثل لعل لب، در مثال لب لعل واقعیت لب به لعل نزدیک شده و در مثال لعل لب، هر دو واقعیت بهم نزدیک شده و تأکید بیشتری در آن حس میشود (قدمها هر دو را یکنوع دانسته و تحت عنوان تشبیه آورده اند)
- ۳- ادخال مفهوم واقعیتهای دیگر: ایجاد وحدت میان دو واقعیت بدین معنی که واقعیتی صد درصد کامل در مفهوم واقعیتهای دیگر داخل شود و وحدتی مفهومی میان آنها پدید آید و شاعر آنها را يك چیز انگارد مثل استعمال گل در معنی زیباروی. (قدمها این قسمت را تحت نام استعاره مخصوص آورده اند).
- ۴- شخصیت بخشیدن به آنچه شخصیت ندارد: مثل دست روزگار،

ابرار بدان گریست که چون دست تو نشد

گوخون گری که نیستی از بحروکان گزین

(کمال اسمعیل)

(قدما بحث فوق راتحت عنوان استعاره مکنیه آورده‌اند).

ویا: یکی شعر تو شاعر تر ز حسان: (قدما این مثال را در اسناد فعل مبنی بر- فاعل به مصدر و تحت عنوان مجاز عقلی ذکر کرده‌اند و حال آنکه با استعاره مکنیه که ما آنرا تحت عنوان (شخصیت بخشیدن ..) آوردیم، فرقی ندارد.

۵- تغییر در تعبیر واقعیت به عللی از قبیل به حرکت انداختن ذهن برای رسیدن به روابط دور تر و در نتیجه احساس لذتی بیشتر مثل اینکه گفته شود: رود روان شد (بقول قدما ذکر حال و اراده محل). و یا اینکه گفته شود «شبت خوش» که بیان واقعیت عوض شده و منظور خود شخص است نه زمان (بقول قدما نسبت فعل به - زمان)، و یا استعمال خانه بمعنی اهل خانه بخاطر نزدیکی آن دو واقعیت بهم. از اینگونه تغییرات می‌توانیم استعمال زمان گذشته و آینده را بجای زمان حال نیز ذکر کنیم که قدما تحت عناوین علاقه ماکان و مایکون آورده‌اند و علت این گونه استعمالات را باید در ذهنیات و نفسانیات گوینده جستجو کرد که می‌خواهد گذشته امری را فراموش نکند و یا عشق و امید به آینده، او را وادار می‌سازد که آینده را بجای حال بیاورد.

۶- ایجاد روابط و فواصل بیشتر در کلام مثل:

«دشمن طاوس آمد پراو» که در حقیقت زیبایی پرنعلت صید صیاد میشود و شاعر می‌خواهد خواننده و شنونده را بیک رابطه و یک مرحله عقب تر بکشانند تا بدینوسیله حرکتی ذهنی ایجاد کرده باعث نوعی تخیل شود (بلاغیون این مطلب را تحت عنوان مجاز مرسل و بنام علاقه مسببیت آورده‌اند)، و یا آنچه در قدیم (کنایه) گفته میشده و مانیز آنرا بهمین عنوان می‌پذیریم، جز ایجاد روابط دور تر

چیزی نیست.

مسئله توسع و تجاوز در مفاهیم لغات و ترکیبات را نیز نباید از نظر دور داشت بسیاری از آنچه به اصطلاح قدما حقیقت شمرده میشده اینک مجاز و آنچه مجاز بوده رنگ حقیقت بخود گرفته است و اصولاً تعیین مرز حقیقت و مجاز بسیار مشکل و گاهی محال است. مثلاً ترکیب (سرد و گرم) بجای تحولات زندگی، دیگر مجاز نیست و یک حقیقت است و یا فلانی دستی در این کار دارد، دست در معنای قدرت حقیقت است چون بسیار استعمال میشود و یکی از معانی مصطلح این واژه قدرت است و یا دست در معنای جزئی از دست و یا زبان بجای گفتار و امثال اینها که قدما همه را مجاز لغوی دانسته، از نظر توسعی که در مفاهیم لغات قائل هستیم و در واقع هم چنین توسعی موجود است، فعلاً در فارسی حقیقت شمرده میشود. آرایشهای ظاهری و باطنی کلام (بدیع) نه تمام صنایع بلکه بعضی از آنها و همچنین مسائلی از قبیل اساطیر، مذهب، جنگ، تاریخ و آداب و سنن ملی و ریخت شعری و قافیه و ردیف نیز هر یک بنجوی درانگیزندگی و تخیل شعر مؤثر خواهد بود.

آنچه گفتیم همه مطلب نیست بلکه طرحی است و می توان بسیار بدان افزود ولی بهر حال با این طرح ساده میتوان از چنگال معضلات فنی بلاغیون قدیم که جز وضع اصطلاحات و جدول بندی و اشکال در اشکال و مشکل ساختن عمدی فن مورد نظر، هدفی نداشته اند، تا اندازه ای رهایی یافت.

حوادث در ترانه های محلی

- م- ازئی کوچه گذر کردی واسی چی؟^(۱)
 دل تنگم خبر کردی واسی چی؟^(۲)
 سرزخمم خودم خوشیده بیدم^(۳)
 موزخمم تازه تر کردی واسی چی؟

- ز- ازئی کوچه گذر کردم دلم خواس^(۴)
 دل تنگت خبر کردم دلم خواس
 سرزخمم خودت خوشیده بیدی^(۵)
 موزخمت تازه تر کردم دلم خواس^(۶)

اگر بخواهیم از فرهنگ عامه چهره ای بسازیم، ترانه های محلی بمنزله چشمها که زیباترین جزء يك چهره می باشد قرار می گیرد به ترانه های محلی که احساسات تجسم یافته روستائیان ساده دل و کوه نشینان پاك نهاد است آگاهی

(۱)- ئی - این

(۲)- واسی چی؟ برای چه؟

(۳)- خوشیده بیدم - Xoside - Bidom - خوابیده بودم

(۴)- دلم خواس - دلم خواست

(۵)- بیدی - بودی

(۶)- مو - من

دارید. کدام دلی است که از شنیدن این ترانه‌های شیرین محلی بوجد نیاید. ترانه‌های محلی عواطف روستائیان را بطوری عریان مجسم مینماید که آدمی در مقابل اینهمه صفا و پاکی واقعاً تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

ترانه‌های محلی هر ناحیه مظهري است از زیبایی و طرز اندیشه مردم همان ناحیه، سمبل روحهای آزاد و بدون قید و بند، ترجمان دل‌های پرسوز و گداز، نماینده تمنیات و خواستها.

چه بسا مضامینی قوی در قالب کلماتی ساده و روان ریخته شده که تار و پود وجود انسانی را بار تعاش در می‌آورد. این مضامین عالی مملو از زیبایی بحد کمال است، آنهم نه زیبایی پیرایه دار..

مضمون ترانه‌های محلی را می‌توان در عشق و عاشقی - درد و هجران - امید و آرزو، نامرادیها، و اخوردگیها، گله و انتظار، که به همه ما آشناست خلاصه کرد. در بعضی از ترانه‌های محلی متأسفانه تحریف بعمل آمده است و اکثراً این ترانه‌ها بطوری درهم قاطی شده‌اند که تشخیص منشأ آنها که متعلق به فارس یا کرمان و یا خراسان است مشکل بنظر میرسد، مگر آنکه ترانه رنگی و یانشانی از محیط با خود داشته باشد سراینده‌گان ترانه‌های محلی اکثر آگم نام و ناشناس می‌باشند. تنها عده‌ای از آنها را مثل فایز - باقر لارستانی - حسینا - مهدی - ابن - لطیف - محیا - نجم - شمس و مفتون را می‌توان نام برد. و با توجه به تعلق خاطری که مردم هر ناحیه باین سراینده‌گان دارند ترانه‌های دیگران را هم بنام همانها می‌خوانند، بامختصر تغییری.

مثلاً ترانه‌های فایز با ترانه‌های باقر عجیب درهم در آمیخته‌اند.

ترانه‌های محلی همچون سایر جلوه‌های فرهنگ مردم از گنجینه‌های ارزشمند فرهنگ ملی ماست که متأسفانه آنطور که باید و شاید از جانب سازمانهای مسؤول بدان توجه نشده است. در حالیکه می‌بایست نسبت به حفظ و حراست آنها از گزند زمانه بیش از پیش کوشید.

فرهنگ ملی این سرزمین میراث گرانبھائی است که بھمارسیدہ و بدیھي است کہ ماھم باید این میراث ارزشمند را بہ نسلھای آیندہ تحویل دھیم .
زندگی ماشینی باتمام رفاه و آسایشی کہ برای مردم این زمانہ بارمغان آورده است، در عوض انسان امروز را از معنویات و آنچه آدمی بدان تعلق خاطر و نوعی دلبستگی عاطفی دارد دور می سازد .

امروز خواه ناخواہ عوارض زندگی ماشینی و بطور کلی زندگی غرب را باتمام خوبیہا و بدیھایش پذیرا شدہ ایم . از ویژگیھای این نوع زندگی یکنوع بی تفاوتی نسبت بہ مظاهر فرهنگ ملی است کہ اگر این رویہ را ادامہ دھیم زمانی فرامیرسد کہ از ایرانی بودنمان تنھا نامی خواھیم داشت و این برای يك قوم کہ سالھا بہ تاریخ و آداب و رسومش افتخار کردہ است، نوعی سرشکستگی است .
ایرانی در هجوم تمدن غرب در صورتی می تواند روی پای خود بایستد کہ دلبستگی خاص بہ معتقدات، آداب و رسوم و بطور کلی فرهنگ ملیش داشته باشد .
در پایان این مختصر اجمالا یاد یکنیم از کسانی کہ در زمینه جمع آوری ترانہھا کوشیدہ اند .

پیش از همه باید از مرحوم کوهی کرمانی با هفتصد ترانہ اش نام ببرم، این کتاب بیشتر دو بیتي های کرمان را در بر دارد .

صادق همایونی از دیگر چهره هائی است کہ با کتابھائی چون، ترانہ هائی از جنوب، یکھزار و چھار صد ترانہ محلی و دو بیتي های باقر لارستانی درخشیده است .
ترانہ های روستائی ایران گردآوری شدہ بوسیله آقای ابراھیم شکورزادہ کتاب دیگری است کہ دو بیتي های خراسان در آن جمع آوری شدہ .

ترانہ های محلی همراه با قسمتی از فرهنگ عامہ شیراز گردآوری شدہ بوسیله نگارندہ .

مجموعہ دو بیتي های فایز دشتستانی بہمت زنگوئی .

از کسان دیگری کہ لازم می بینم از آنها یاد کنم احمد شاملو و ابوالقاسم -

انجوی شیرازی است .

آقای انجوی سالهاست که برنامه فرهنگ عامه را مینویسد. این برنامه تاکنون موفقیت‌هایی داشته است و توانسته است، مردم را به گردآوری فرهنگ عامه و حفظ آنها از گزند زمانه تشویق نماید.

همچنین هستند کسانی که همراه با مطالب دیگری که گردآورده‌اند تعدادی هم‌ترانه جمع‌آوری کرده که چون کار مستقلمی نیست فعلاً از آن می‌گذریم. گروه محققین فرهنگ عامه در سالهای اخیر خوش درخشیده‌اند. چه، کار این گروه هم هم با ویژگی‌های خاصی همراه است. (۱)

و اما مورد بحث این مقاله حوادث در ترانه‌های محلی است. با توجه به مطالعه ای که از چندین سال پیش روی ترانه‌های محلی دارم ردپای بعضی از حوادث را از ترانه‌ها پیدا کردم که به نقل آنها می‌پردازم:

قدیم‌ترین حادثه‌ای که در ترانه‌ها منعکس شده است هجویه عامیانه معروفیست که مردم خراسان پس از شکست اسد بن عبدالله از خاقان ترك برایش ساختند:

از ختلان آمذیه	برو تباه آمذیه
آوار باز آمذیه	بیدل فراز آمذیه
از ختلان باز آمده است	با روی سیاه باز آمده است
آواره باز آمده است	بیدل فراز آمده است

* * *

شاه منصور از پادشاهان خانواده آل مظفر است، وی از جمله کسانی است که بوسیله خواجه شیراز مدح شده است درباره شهادت و دلیری او در مقابل امیر تیمور گورکانی گفتگوی فراوان است. وی در مصاف با امیر تیمور گورکانی شجاعانه کشته می‌شود. قبر او در شیراز است در محله در شاهزاده و بنام گود شازده منصور معروف است شاه منصور نزد مردم شیراز از محبوبیتی خاص برخوردار است. (۱)

(۱) - برای اطلاع بیشتر پیرامون شاه منصور میتوان به کتاب بحث در آثار و افکار و احوال حافظ تالیف دکتر غنی جلد اول مراجعه کرد.

در این ترانه از شاه منصور یاد شده است :

بحق نور ، بحق آیه نور بحق کندو بند شاه منصور
که هر که حاجتی داره رواکن گره در کارم افتاده تو واکن
حمله بر تقالیها به سواحل جنوبی ایران قسمتی از تاریخ صفوی را اشغال
کرده است ، در این ترانه این موضوع را مشاهده می کنیم (۱)

فرنگی او مده بندر گرفته اول کشتی دوم لنگر گرفته
سلام از من بشاه عباس رسونین که کافر دین پیغمبر گرفته
حالا که صحبت از شاه عباس شد این ترانه هم شنیدنی است :

مشکی زدم نالیدم چنگال کردم مالیدم
چنگال مو ، آبدار شد زن اربابم بیدار شد
هی جان ، جانم ، جانم مشک جانم بقربونت گشت
گله رفت و دیر او مد شوچر خورد و سیر او مد (۲)
از دولت شاه عباس خور جین یروز او مد
هی جان ، جانم ، جانم مشک جانم بقربونت گشت

ترانه بالا از جمله ترانه هائی است که هنگام زدن مشک میخوانند که خود
مراسم جالبی دارد.

* * * *

پیرامون واقعه رژی در صفحه ۸۴۶ تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال
آشتیانی چنین میخوانیم :

امتیاز انحصار دخانیات در سال ۱۳۰۸ داخل در مرحله عمل شد و شرکتی که
بنام هیات دخانیات شاهنشاهی ایران در لندن تأسیس یافته بود نمایندگانی باین

(۱) - رجوع شود به کتاب شاه عباس اول - قسمت سوم روابط شاه عباس با پرتغال و اسپانی.
تألیف استاد نصراله فلسفی

(۲) - شوچر - چون در شبهای مهتابی گله را به چرا ببرند آنرا شوچر گویند

کشور فرستاد و اداره‌ایکه به رژی REGIE معروف شد تشکیل داد و مقدمات انحصار خرید و فروش و صدور دخانیات ایران در دست عمال آن شرکت شروع گردید مردم ایران که در این تاریخ بر اثر اندک آشنائی یافتن با حوال ممالک خارجه و خواندن جراید فارسی که در استانبول انتشار می‌یافت پس از اطلاع بر شرایط انحصارنامه و مقایسه آن با امتیازی که دولت عثمانی در باب انحصار دخانیات خود با شرائط بهتری بشرکتی خارجی داده بود شروع به مخالفت با اساس آن کردند و امین السلطان هر قدر خواست که با تهدید و تطمیع علمای شیعه را که بیاری مردم بر خاسته و حکم تحریم استعمال دخانیات را داده بودند از راه خلاف برگرداند، توفیق نیافت و مخالفت با رژی کم‌کم حکم قیام مردم را برضد دربار و اصول استبداد پیدا کرد و قائد قوم در این طریق در تهران حاج میرزا حسن آشتیانی « ۱۲۴۳ - ۱۳۱۹ » از اجله علمای اصول و در عتبات حاج میرزا حسن شیرازی متوفی سال ۱۳۱۲ رئیس طایفه شیعه بودند که هر دو جداً در برانداختن اساس امتیاز انحصار پافشاری کردند تا آنکه بالاخره شاه و امین السلطان از ترس شورش مردم و اعلان جهاد علما آن امتیازنامه را در ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۰۹ ملغی نمودند و شرکت دخانیات شاهنشاهی بساط خود را از ایران برچید. واقعه رژی و توفیقی که در راه الغای امتیاز آن نصیب ملت و علما شد بایشان فهماند که میتوان با پا- فشاری و قیام از اقدامات خود سرانسه حکومت استبدادی صدر اعظم جلوگیری نمود و این مقدمه‌ای شد برای همین گونه قیامها. در ایام صدارت امین السلطان و عین الدوله در زمان مظفرالدین شاه در مقابل ملغی شدن امتیاز رژی سبب پیش آمد بدبختی بزرگی برای ایران شد و آن اینکه شاه و امین السلطان برای پرداختن خساراتی که در طی شروع بعمل شرکت انگلیسی دخانیات وارد آمده بود مجبور شدند که از بانک شاهی مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ لیره انگلیسی بقرض بگیرند و باو بسپارند و این اولین قرضی بود که دولت ایران از بیگانگان کرد، حال تأثیر تحریم تنباکورا در این ترانه چنین می‌بینیم:

خبر اومد که تنباکو و را فتاد که همسایه به همسایه نمیداد
یکی بیدی خبر میداد بیا رم که بارلوك میگرد میفرستاد

* * * *

بکش قیلون که تنباکو غمی نیست که قیلون کمتر ازیه همدهی نیست
اگر قیلون نباشه همدم من بسوزه کوه و دریا از غم من (۱)

* * * *

در سال ۱۲۷۳ هجری قمری قشون انگلیس بوشهر را تصرف کرد. در این زمان باقرخان ضابط تنگستان و پسر رشیدش احمدخان تنگستانی با چهارصد نفر تفنگچی در قلعه ریشهر بودند. حاکم بوشهر و والی فارس از آنها استمداد کردند، در صورتیکه قلعه ریشهر خالی از هر گونه استحکام بود. احمدخان همانجا رامان قرارداد و منتظر ورود انگلیسیان نشست سپاه انگلیس که هشت هزار نفر بودند از سی فروند کشتی جنگی پیاده شد و توپهای متعدد نیز پیاده و بر کنار دریا نصب کردند و هنگام زوال آفتاب بر قلعه ریشهر حمله بردند، آن جوانمردان معدود از کثرت دشمن اندیشه نکرده و شب را بسختی روز آوردند و همینکه هوا روشن شد شروع بجنگ کردند. انگلیسها از جانب خشکی و دریا بنای شلیک بقلعه را گذاردند و از هر جانب هجوم آوردند و تنگستانیان که از جان گذشته و بر سر راه مرگ نشسته بودند آنقدر پای ثبات فشرده که بقشون دشمن نزدیک شده و دست از تفنگ کشیده با شمشیر و دشنه بنای خونریزی را گذاردند و عده مقتولین خصم را به هشتصد نفر رسانیدند. پنج عراده توپ مأخوذ داشتند. بالاخره احمدخان و هفتاد و دو نفر از آن نام آوران کشته شدند و پدر پیر بمرگ فرزند جوان نشست و قلعه بتصرف بیگانه درآمد.

گویند در آن هنگام که جوانمردان تصمیم گرفته بودند، میرزا احمدخان فرزند عبدالرسول «بعد نماینده انگلیس در بحرین شد» که منشی قنصل گری انگلیس

(۱) - یه «YE» - يك - قیلون - قلیان

دربوشهروبا احمدخان تنگستانی سابقه دوستی داشت، مکتوبی بسوی نوشت و بعقیده خود اورا اندرز داد که از عقل دورست باعده معدود باقشون نامعدود انگلیس طرف شوی وبا تفنگ فتیله ای جلو تسوپ ده پوند آئی، بهتر آنکه از این خیال منصرف گردی و کار آنانرا با کار گزاران دولت ایران گذاری. آن شیر- بیشه دلاوری در پاسخ دوست خود نامه ای نگاشت وعدم ترس از مرگ در راه دین و وطن را تذکر داد و ضمناً این قطعه را در مکتوب خویش گنجانید: (۱)

احمدا، ای که شاه خوبانی بی بی بخت بباد دمسازت
چار آسیم و ما نمی ترسیم از دو لکاته و سه سربازت
درباره احمدخان تنگستانی در ترانه های محلی چنین آمده است:
خبر اومد که دشتسون بهاره زمین از خون احمد لاله زاره
خبرور مادر پیرش رسونین که احمدی کتن و دشمن هزاره (۲)
سرباز گیری بسبک جدید از زمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر در ایران باب
شد، بطور کلی تاریخ دقیق آنرا از سال ۱۳۰۰ که ارتش نوین ایران ایجاد شد
می توان بحساب آورد. در ترانه های محلی از سرباز گیری بسبک جدید چنین یاد
شده است .

در شیراز به سربازی اجباری می گویند .

حوزه سرباز گیری اومدا تهرون گلکوز حمت بکش طلاق بسون
طلاق وت نیسونم برو سلومت دوسالت خدمت بکن یوو خونت
دوسالم ۲۴ ماهه قرنش درازه ئی ترسم ئی دی جادوم وتونسازه

Höze - Sarbaz - Giri Umad - A - Tehrun

Golaku - Zahmat - Bekec - Talàqeta - Bussn

Talaqema - Vat - Ni Ssunom - Brö - Salumat

Do - salet - Xezmat Bokon - Biö - Va - Hunat

(۱)- رجوع شود به کتاب دلیران تنگستانی ص ۴۵ و ۴۶ تصنیف محمدحسین رکن زاده آدمیت

(۲)- این ترانه رابه فایزهم نسبت میدهند.

Do sálom 24 Máhe - Garnec - Dráze
 Ei-Tarsom - Ei - Dey - Jadum - Va - To-Nasaze

حوزه سربازگیری از تهران آمده است محبوبم زحمت بکش طلاق را بگیر
 طلاقم را نمی گیرم بسلامت سربازی برو دوسالت را خدمت بکن و بخانه ات برگرد
 دوسال ۲۴ ماهه مدت خیلی درازی است می ترسم از اینکه مادرم باتو نسازد (۱)

* * * *

به هنگ شونزه جهرم رسیدم صدای طبل شیپوری شنیدم
 همه گفتند شیپور نظامه دو سال زندگی بر من حرامه (۲)

* * * *

خداوندا نگهبانم دم در دوسال سربازی کی می رود سر
 دوسال سربازی آسمان بگردون بینم بار دیگر روی دلبر

* * * *

شبی که منزلم بود خونه کاهدون زاقبالم گرفته برف و بارون
 دعا از من به ماه بس جان رسونین بخط کردن تراشیدن سر امون (۳)

خطی او مد خط سربازیت بود خطی او مد خط زندانیت بود
 الهی جیگر دشمن بسوزه که حالا وقت نومزد بازیت بود

بتوی قلعه ای دیوار بلندم منم درباغ تخت درگیر بندم (۴)
 دعای من به ماه بس جان رسونین مرخص شم بیام عقدت ببندم (۵)

* * * *

(۱) - از ترانه های محلی ممسنی

(۲) - شونزه - شانزده

(۳) - خونه کاهدون از روستاهای بخش خفر جهرم

(۴) - من درباغ تخت درگیر و بند هستم

(۵) - مرخص شم بیام - مرخص شوم بیایم

خداوندا نگهبانم دم در دوسال سربازی کی میرو دسر
نه يك ماه ونه دوماه نه سه ماه چطور طاقت بیارم ۲۴ ماه

* * * *

گرانی قندرا در شهر یوریست حتماً بیاد دارید، این حادثه در ترانه های
محلی چنین آمده است:

دوتا دختر در این محله خیاطه یکیش قند و یکیش حب نباته
بقربون همان حب نباته که قندو او مده بالا کساته

* * * *

درخت توت در ایوان زهرا پلنگ و شیر در فرمان زهرا
همه گویند که نرخ قن گرو نه ز قن شیرین تره بوسای زهرا (۱)

* * * *

در سال ۱۳۲۴ خورشیدی عشایر جنوب علیه دولت وقت قیام کرده - عشایر
راناصرقشقائی و برادرانش هدایت می کردند که سرانجام قیام آنها توسط ارتش
درهم کوبیده شد، این سال در شیراز بسال نهضتی معروف است این واقعه را در
ترانه ها بدین شکل می بینیم:

عزیزم دو، دواست بنام عبای سبز یک دست بنام
شنیدم میروی دعوای ناصر عبا و دعوای و است بنام

* * * *

بقربون قد و بالای قشنگت بقربون قطار پر فشنگت
شنیدم میروی دعوای ناصر شوم گفتت بیایم سیل جنگت (۲)
می گویند سالها پیش هفتاد روز بعد از عید نوروز برف زیادی می بارد در
يك ترانه عامیانه شیراز این حادثه را چنین می بینیم:

(۱) - گویند - گویند - قن - قند - بوسای - بوسه های

(۲) - سیل - سیر - تماشا

ز بعد هفتاد
چه برفی افتاد
بحق این پیر
به قد این میل (۱)

فهرست منابع

- ۱- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ تألیف دکتر غنی
- ۲- شاه عباس اول تألیف استاد نصرالله فلسفی
- ۳- تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال آشتیانی
- ۴- دلیران تنگستانی تألیف محمد حسن رکن زاده آدمیت
- ۵- هفتصد ترانه گردآورنده کوهی کرمانی
- ۶- یک هزار و چهارصد ترانه محلی - ترانه‌هایی از جنوب - ترانه‌های باقر - لارستانی - گردآورنده صادق همایونی
- ۷- ترانه‌های محلی گردآورنده : ابوالقاسم فقیری
- ۸- ترانه‌های فایز بهمت زنگوئی
- ۹- ترانه‌های روستائی ایران گردآورنده ابراهیم شکورزاده

(۱) - پیر در اینجا مقصود پیر بناب است که در جنوب شیراز در دامنه کوهی قرار دارد.

داد گستری در ایران پیش از اسلام

همزمان با تأسیس شاهنشاهی هخامنشیان، در شرق باستان تمدنهای دیگری به حیات خود ادامه میدادند اما در مجموعه جهان مسکون، صف اول را شاهنشاهی ایران اشغال کرده بود. تصویر ایجاد يك دولت در ایران را مدیون دلاوری هخامنشیان باید دانست. دوام استقلال این دولت میراثی بود که ایشان برای اخلاف بجا گذاشتند.

روش اداری هخامنشیان در داخله بهیچوجه شباهتی با روش رومیان ندارد، چه در امپراطوری اینان ملل مغلوب مجبور بودند خود را به پایه فرهنگی عمومی برسانند و در اقتصاد مشترك سهیم باشند. این امر غالباً مستلزم آن بود که مردمی که اصل و منشا آنان مانند سن و استعداد های ایشان مختلف بود خود را به درجات عالیت برسانند. وضع امور در زمان کورش و داریوش با آنچه گفته شد اختلاف بسیار دارد. صرف نظر از بعضی نواحی دوردست که سطح فرهنگ مردم پایین بوده پادشاهان مزبور در شاهنشاهی خود که وسیعترین شاهنشاهی در تاریخ دنیای قدیم بود؛ ترکیبی از تمدنهای قدیم بوجود آوردند، زیرا کشور آنان شامل بین النهرین، سوریه، مصر، آسیای صغیر، شهرها جزایر یونانی و قسمتی از هند بود. بنابر استقلال داخلی وسیعی که در زمان کورش بآنان اعطاشد و بنابر سیاست زیرکانه داریوش، این فرهنگهای قدیم محفوظ ماندند و در توسعه ثبات و استقرار مملکت مؤثر شدند.

از میان پادشاهان، عده محدودی هستند که پس از خود شهرت و نامی نیک مانند کوروش باقی گذاشته‌اند. کوروش سردار بزرگ و پیشوای مردم بود. وی سخنی و نیکخواه بود و اندیشه آن نداشت که ممالک مفتوحه را به اتخاذ روشی واحد ملزم نماید، بلکه این خردمندی را داشت که مؤسسات هر یک از حکومت‌های را که به تاج و تخت خود ضمیمه میکرد، تغییر ندهد. او هر جا که می‌رفت، خدایان مذاهب مختلف را به رسمیت می‌شناخت و تصدیق می‌کرد. همواره خود را جانشین قانونی حکمرانان بومی معرفی مینمود. نسیمی جدید بر سراسر جهان وزیدن گرفت. شهرها را از قربانیان و قتل‌ها نجات بخشید و اقوام را از اسارت و بردگی آزاد کرد. کوروش بیش از هر فرد دیگر متوجه بود که جهان باستان، شهرهای متحدین و قبائل وحشی را در یک جامعه انسانی مستهلك سازد، ماهر گز نمی‌بینیم که کوروش مانند رومیان ملت رقیب خود را با خویش متحد کند و نخست با او مانند ملتی هم‌شان رفتار نماید و سپس در زمان ضعف وی او را تابع و مطیع کند و بدو ظلم و ستم روا دارد. ایرانیان کوروش را (پدر) و یونانیان که وی ممالک ایشانرا تسخیر کرده بود او را (سرور) و (قانون‌گزار) مینامیدند و یهودیان این پادشاه را به منزله (سایاح) محسوب میداشتند و با آنکه روح جنگجوی او هرگز حتی پس از سال‌ها جنگ و پیروزی سست نشد همواره نسبت به دشمن مغلوب بلند نظر بود و بدو دست دوستی دراز میکرد. خود او در متن تاریخی که در بابل نوشته شده چنین گوید: «ماردوك همه سرزمین‌ها را باز دید کرد تا کسی را که میبایست پادشاهی عادل شود پادشاهی که تابع قلب خویش باشد، دریافت. دست او را گرفت و وی را به نام «کوروش انسانی» خواند و پادشاهی همه جهان را به نام او کرد.»

داریوش همه نواحی شاهنشاهی را با ایالات تقسیم کرد. هر شهر بان دبیری داشت که ضمناً مراقب اعمال وی و روابط بین او و قدرت مرکزی بود. مراقبت دولت مرکزی بدینجا خاتمه نمی‌یافت باز رسانی که به نام «گو‌شهای شاه» نامیده میشدند، کاملاً مستقل بودند و در صورت لزوم از نیروی سپاهیان

میتوانستند استفاده کنند آنان در ایالات شاهنشاهی گردش میکردند. این تشکیلات جدید که توسط داریوش برقرار شد، مورد تقلید بسیار سلاطین قدیم قرار گرفت. شارلمانی هم برای تأمین ارتباط و پیوستگی بین اجزای مختلف امپراطوری خود همان روش را به کار برد. در هر حال، وی مأموران منتخبی را به نام «مأموران شاه» به همه نواحی مملکت اعزام میداشت تا وضع اداره امور آنها را بازرسی کنند. تسلط دسته فئودال زمان کوروش، جای خود را بشکلی از حکومت اداری و مالی داد که در هر حال به ملیتها احترام میگذاشت.

اسکندر کبیر، با تحسین اعمال کوروش بمقبره این موجد شاهنشاهی ایران شتافت. در آرامگاه کوروش کتیبه ای دید، فرمود تا آنرا ترجمه کنند. استرابون گوید که متن مزبور چنین بود: «من دوست دوستان خود بودم. من بهترین سوار، ماهرترین تیرانداز، از پادشاه شکارگران بودم. من هر کاری را دانسته ام» چه برای کوروش شعار «من دوست دوستان خود بوده ام.» مبنای روابط وی با افراد بود، داریوش در کتیبه بیستون میگوید هر يك از ملل تابعه را که خود را دوست نشان میداد مورد احترام بسیار قرار میداده است. این سلطنت توأم با عظوفت، با وجود آنکه مبین علوروحی است فاقد قوت و قدرت نیست چه کمی بعد داریوش میگوید که همه این اقوام که وی نام آنان را مفصلاً یاد میکند - روز و شب فرمانهای او را اطاعت و اجرا میکنند، اراده شاه همه جا - از تراکیه تا سند و از قفقاز تا اقیانوس هند - صرف نظر از اختلاف نژاد، اخلاق و معتقدات، حکم قانون را دارد - نمیتوان شاهنشاهی ایجاد کرد بدون آنکه استخوان بندی قانونی بدان بدهند. داریوش در این مورد هم کوتاهی نکرد.

داریوش قریب دو سال از آغاز سلطنت وقت خود را در جنگها گذرانید نوزده جنگ کرد و نه پادشاه را مغلوب نمود، حتی یهودیه کوچک هم آرام ننماند. هواخواهان سلطنت موروئی، موقع را برای آنکه یکی از اخلاف داود را به تخت نشانند، مناسب دیدند و به اقدام پرداختند. عامل عالیرتبه پارسی، که مأمور نظارت

در آن مملکت بود اعمال مربوط به تعمیر معبد را متوقف کرد . یهودیان سفیری نزد داریوش فرستادند و داریوش حق ملت یهود را برای تجدید ساختمان معبد خویش طبق فرمان کوروش تصدیق کرد . مطابق متنی که در اسناد سلطنتی در همدان یافته شده داریوش دستور اجرای آنرا داد . وی در رأس جامعه یهودیان ، روحانی بزرگی را قرارداد و بدین طریق مملکتی مبتنی بر روحانیت ایجاد کرد . عملیات مربوط به ساختمان و تعمیر معبد بار دیگر آغاز شد و در سال ۵۱۵ ق.م. به پایان رسید . پادشاهان هخامنشی نسبت بر شوهستانی قضات خیلی سختگیر بودند چنانکه کمبوجیه «سی سامنس» قاضی را که رشوه گرفته بود محکوم به مرگ ساخت و پس از مرگ وی دستور داد پوست او را کنده روی مسندی که بر آن می نشست بگستر دهند و منصب این قاضی را به پسرش «اوتانس» داد شاه باو گفت هر زمانی که میخواهی حکمی بدهی باین مسند بنگر .

معلوم است که داریوش اهمیت بسیار با اجرای عدالت میداد و قوانین او مدتی دراز پس از پایان شاهنشاهی که وی ایجاد کرده بود برقرار ماند . هرودوتس میگوید: «قضاة شاهی که از پارسیان انتخاب میشوند وظیفه خود را تا دم مرگ انجام میدهند، مگر آنکه بر اثر عدم اجرای عدالت از کار برکنار شوند . آنان در محاکمه داور می کنند، قوانین ملی را تعبیر و تفسیر مینمایند، و در همه امور تصمیم میگیرند .

امامان مغلوب مانند بابل، قوانین خاص خود را به موازات قوانین داریوش حفظ کردند .

داریوش حقیقت و عدالت را که آثار سجایا و ملکات عالی او بود در کتیبه های متعدد خود توصیه میکند .

این احساس ملیت، که بدان درجه عالی در شاه بزرگ وجود داشت ، انحصاری نیست زیرا شاه خیر مملکتی را که وی مقدراتش را به یاری و طبق اراده خدای بزرگ خود، اداره میکرد، خواهان بود و تمام پارسیان، واجدان

دلبستگی به میهن که هرودتوس یاد میکند - بودند. هرودتوس میگوید که هرگز يك پارسی از خدای خود نیکیها را برای شخص خویش تقاضا نمی نماید بلکه او درخواست سعادت برای تمام ملت پارس و برای شاه میکند این امرا اثر اخلاقی تربیت نجیبانه ایست که وجدان ملت را در نقشی که به عنوان ملت مخدوم به عهده گرفته بود توسعه می بخشید.

هخامنشیان که به اموردینی بادیده اغماض می نگریستند و خود آنان هم به توحید متمایل بودند عملاً به اقوام موحد که در رأس آنها یهودیان بودند توجه داشتند. اگر دین جامعه و حتی دولت یهود توانست پایدار بماند و بعدها پیشرو مسیحیت گردد تا حد بسیار مدیون سیاست خیرخواهانه ایران هخامنشی است.

رفتار خیرخواهانه پارسیان اهمیتی عظیم در مقدرات و توسعه تمدن ایرانی داشته است. این امر باعث شد که کشور از واژگونی و تحولات شدید برکنار ماند و در حالیکه مملکت را به راه تکامل تدریجی سوق داد، موجب نگردید که به مرور زمان و به تدریج و تائی عنصر خارجی را در خود مستهلک نماید و در نتیجه فرهنگی ملی که جلوه عالی آن در تمدن ساسانی مشهود است پدید آید.

اغماض اشکانیان، مخصوصاً در روابط آنان با قوم یهودی آشکار است. یهودیان، شاهان ایرانی را مدافعان حقیقی دین خود میدانستند، و چون از طرف سلوکیان و رومیان مورد ظلم و ستم قرار گرفته بودند، معتقد شدند ایران که همواره نسبت به آنان خیر خواه بوده تنها قدرتی است که ممکن است ایشان را از یوغ خارجی نجات بخشد، همانگونه که در زمان هخامنشیان این امر تحقق یافته بود. در زمان پارتیان یهودیت در بابل توسعه بسیار یافت. در سال ۲۰ ق. م دولت حقیقی کوچکی از یهودیان دست نشانده در سواحل فرات ایجاد شد و مدت بیست سال دوام یافت، در سراسر این ناحیه در بابل و مدینه های یونانی حیات معنوی و عقلانی قوم یهود با مکاتب متریقی خود پناهنده و متمرکز شد و این نزدیکی موجب تأثیر افکار یهود در دین ایرانی گردید. در زمان اعتصاب عظیم یهود در قرن دوم

مسیحی که سراسرنواحی شرقی دولت روم را فراگرفت، یاغیان مورد مساعدت و حمایت پارسیان بودند و این یاری در عبارت مشهور زیر تعبیر شده «هنگامی که تواسب پارتی راه قبری در فلسطین بسته بینی، ساعت ظهور مسیح نزدیک است» در زمان ساسانیان پادشاه بزرگترین قاضی بود و از رعایا کسانی که موفق به اخذ حقوق خود نمیشدند حق داشتند بشاه مراجعه کنند. ملت ایران همواره شیفته حق و عدالت بود و به داور نیک احترام بسیار می گذاشت. با وجود آنکه دیوان عدالتی وجود داشت عموماً روحانیان به کارداوری میپرداختند زیرا حقوق و اصول اخلاقی کاملاً وابسته به دین بود. در شهرهای ایالات این وظیفه به عهده روحانیان واگذار شده بود ولی در دیه ها و ظایف قاضی را رئیس محل انجام میداد. کتاب مقدس زرتشتی شامل فصولی مختص به حقوق با ذکر جرایم ضد شاه، مملکت، دین، همسایه و غیره وجود داشت.

عموماً عدالت در ایران باستان مقام بسیار جلیلی داشت و از زمان هخامنشیان دلایل کافی در دست هست که پادشاهان جداً مراقب حسن جریان قوه قضائی و عدالت بوده اند. در زمان ساسانیان هم، قاضی احترامی بسزا داشته و مردمان مجرب و عادل را بر مسند قضا می نشانند که احتیاج به مشورت نداشته باشند.

ملتی که توانست تمدنهای عظیم دشت پهناور دوشط را بپذیرد و از آن خویش سازد، ملتی که پس از فتح مقدونیه تحت نفوذ نیرومند غربی قرار گرفت و تا حد زیاد در تمدن خارجی غوطه ور شد و مع هذا ایرانی باقی ماند. ملتی که در برابر همه مهاجمات بعدی «حملات عرب» «ترك و مغول» نه تنها توانست نیروی ادامه زندگی خویش را حفظ کند. بلکه همچنین توانست این عناصر خارجی را ایرانی سازد. این ملت در طی تاریخ متمادی خویش نیروی حیاتی خارق العاده ای از خود نشان داده است. بیداری این ملت در زمان حاضر که تاریخ آن از ربع قرن تجاوز نمیکند و به صورت تجدد ملی شدیدی جلوه گرفته است به نظر میرسد مقام قدیم وی را در خانواده اقوام آسیای غربی بدوبار گرداند. ایران امروز بار-

دیگر از لحاظ ماده و صورت که مقتبس از غرب است تغییر شکل یافته است اما از لحاظ روح به سنن خویش وفادار مانده و به نظر میرسد مجدداً مرکز سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملل این بخش از آسیا شناخته شود. موقع جغرافیائی « ثروتهای طبیعی فراوان » و سکنه فعال آن که از سنن یکی از قدیمترین فرهنگهای جهان برخوردارند در آینده، در مجمع ملل آسیای مقامی که شایسته گذشته وی باشد برای او کسب خواهند کرد.

منابعی که برای تهیه سخنرانی از آنها استفاده شده است بشرح زیر می باشد.

- ۱- ایران از آغاز تا اسلام تألیف گیرشمن ترجمه دکتر محمد معین
- ۲- تاریخ شاهنشاهی ایران « اوستد » « مقدم
- ۳- میراث باستانی ایران « ریچارد فرای » « رجب نیا
- ۴- تاریخ ایران باستان « دیاکونوف » « روحی ارباب
- ۵- تاریخ ایران « سر برسی سایکس ترجمه سید تقی فخر داعی گیلانی
- ۶- ایران در زمان ساسانیان « آرتور کریستن سن » رشید یاسمی
- ۷- تمدن هخامنشی و تمدن ساسانی تألیف علی سامی
- ۸- تمدن ساسانی تألیف ولدویمیر گریگوریچ کولونین « عنایت الله رضا
- ۹- تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا سه جلد

بنام خداوند بخشنده مهربان

ایران در عصر ملکشاه سلجوقی

با آغاز سلطنت سلطان معزالدین جلال الدوله ابوالفتح ملکشاه، نظام - الملك (۱) تمام امور مملکت و سیاست را در دست داشت. چه ملکشاه هنگامی که جای پدر می نشست به قول اکثر مورخین بیش از هفده سال نداشت و اداره کشور و جزا از مردی مجرب و با کفایت چون نظام الملك که در دوره وزارت ممتد خود تا آن هنگام نفوذی تحصیل کرده بود، ساخته نبود و این نفوذ آن وقت بعد - اعلای خود رسید که با تدبیر و کیاست و تیزهوشی خواجه، غائله قاورد (۲) پایان یافت. توضیح آن که پس از کشته شدن الب ارسلان بن جغری بیک، برادر او قاورد عم ملکشاه با نیروئی بیشمار از کرمان عازم ری و عراق شد تا جانشین جوان و خردسال برادر را از تخت انداخته خود بجای وی نشیند. سلجوق نامه می نویسد (... اما طالبان ملک بسیار بودند و چون از دیار خراسان به بلاد عراق آمد خصمی

(۱) - نام والقب و نسب نظام الملك چنین است: خواجه بزرگ سیدالوزراء و صدرالاسلام قوامالدین غیاث الدوله نظام الملك رضی خلیفه ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق نوقانی طوسی، تولدش در ۴۱۰، قتلش در دهم رمضان ۴۸۵، ابتدای وزارتش در یکشنبه ۱۳ ذی - الحجه ۴۵۵، مدت وزارتش ۲۹ سال و ۷ ماه و کسری. نقل از مجله یادگار سال اول، شماره ۳

(۲) - قاورد کلمه ترکی و صورت صحیح آن قوردو بمعنی گرگ است. نام اسلامی او احمد بود و لقب قرا ارسلان داشت. او در صفر ۶۷۴ هجری و الی کرمان شد. سلجوقیان و غزدر کرمان ص ۳

چون قاورد عمش از کرمان بالشکری گران وعدت و آلت فراوان بقصد ملک-گیری روی به عراق نهاد. (۱)

باذکر این مختصر؛ ملکشاه چون عصیان و حرکت عمش را شنید بجانب او حرکت نمود. نویسندگان هریک به نحوی از محل برخورد این دونیرو یاد کرده اند. عباس اقبال مینویسد: که ملکشاه بیاری امرای عرب حله و موصل در نزدیکی همدان با سپاه قاورد روبرو شد (۲). روضة الصفا مینویسد: در حدود کرج طرفین را اتفاق ملاقات دست داد (۳) ابن الاثیر در حوادث ۴۶۵ محل برخورد این نبرد را در حوالی کرج میداند (۴) و بسیاری دیگر از تاریخ نویسان نیز همین محل را نوشته اند. بهر حال این نبرد مدت سه شبانه روز بطول انجامید تا عاقبت بنا بر نوشته روضة الصفا قاورد در نتیجه تقدیر اسیر و دستگیر گشت (۵) و بقول راحة الصدور «مبارزی از لشکریان قاورد در آخرین روز نبرد از لشکر او پیش تاخت و در جلوی

(۱) - سلجوق نامه صفحه ۳۰

(۲) - تاریخ مفصل ایران صفحه ۳۲۸

(۳) - روضة الصفا جلد چهارم، چاپ پیروز صفحه ۲۷۹

(۴) - در اخبار الدولة السلجوقية روز وقوع جنگ بین قاورد و ملکشاه چهارشنبه ۲۶ جمادی-الاولی سال ۶۶۶ آمده است و گوید چون قاورد قبلاً با امرای ملک مکتباتی داشته گمان میکرد با کمک خواهند کرد ولی امیر تمیراک (تمیرال) براو غلبه کرده و هر چند او را تطمیع نمود قبول نیفتاد و قاورد را نزد ملک برد ملک با دیدن عدم خود بسابقه خویشاوندی بگریه افتاد ولی خواجه نظام الملک گفت «الملك عقيم» مواظب باش که اگر تو بدست او گرفتار شده بودی با تو چه میکرد؟ و او را بزندن انداخت در زندان عمید ابوالرضا درخواست کلیدهای خزاین و علامات دفائن را کرد، قاورد گفت: «بلاد کرمان تضایقت حدودها، دخلها قليل وساکنها علیل.» ضمناً اضافه کرد که ذخایر او بسیار کم است و تقاضا داشت که او را آزاد نمایند تا بسرزمین عمان باز گردد و نامه ای بسطان نوشت ولی نامه را بسطان نرسانیدند (از ترس آنکه او آزاد کنند) و به تخنیق او را کشتند. اخبار الدولة السلجوقية ص ۵۸ نقل از تاریخ کرمان

(۵) - روضة الصفا جلد چهارم، ص ۲۷۹

سپاه ملک‌شاه آمده و مبارزی طلبید. سواری عادی از لشکر ملک‌شاه به مبارزه او آمد و او را تیغی از ناحیه کمر چنان زد که از وسط بدو نیم شد. قاورد که این پیروزی را از لشکر پسر برادر خود دید فرار را برقرار ترجیح داد ولی در حین گریختن دستگیر شد. « (۱) »

در سبب کشته شدن قاورد روضة الصفا می‌گوید: امراء و اعیان ملک چون دشمن چنان زبردست را بسرحد هلاک رسانید باخواجه (۲) نظام‌الملک در تزیید علوفه و مرسومات سخن گفتند که اگر سلطان در مزید اقطاع و تضاعف انعامات ما اهمال و اغفال روا دارد سعادت قاورد را باد. خواجه آن طایفه را تسکین داد و فرمود که ملتمس شمارا امشب بعرض سلطان رسانم تا چه فرماید و چون سلطان بر مدعی امراء واقف شد در همان شب قاورد مسموم گشت. پس از این واقعه امرای مدعی چون به نزد خواجه آمدند تا جواب تقاضای خود را دریافت دارند خواجه در جواب گفت که سلطان امروز ناراحت هست زیرا دیشب عم او در زندان بوسیله زهری که در انگشت داشته است خود را مسموم نموده است (۳) و از این واقعه سلطان امروز عزا دار است روی این اصل من نتوانستم تقاضای شما را بعرض برسانم. در موقع مقتضی مطلب را باو خواهم گفت و بعد شمارا از

(۱) - راحة الصدور راوندی ص ۱۲۶، اما مؤلف (تاریخ کرمان) در صفحه ۱۴ اینطور شرح میدهد: قاورد نیز عنان بر تافته سالک وادی فراری شد و در اثناء هزیمت او و دو پسرش امیرانشاه و سلطان شاه را اسیر گرفته نزد ملک‌شاه بردند و قاورد را روزی چند مقید داشته و در شب خفیه خبه کردند و امیرانشاه و سلطان شاه را میل کشیدند و این واقعه در شهر و سنه ۶۶۶ اتفاق افتاد.

(۲) - خواجه لغتی است برای مفهوم دیوانی تاجیک و نظام‌الملک بروشنی و صراحت اداره امور دیوان را در صلاحیت فارسی زبانان میدانست و ترکان را از این مسئولیت نهی میکرد چه جای مناسب ترکان صفوف سپاه بود « حواشی سیر الملوك ص ۳۴۰ »

(۳) - تاریخ گزیده فوت قاورد را در سال ۶۶۵ دانسته و جهان آرای قزوینی (نسخه خطی) گوید: چهارم شعبان در حوالی همدان با سلطان ملک‌شاه مصاف داده، اسیر شده و به زه کمان کشته گردید بسال ۶۶۵ هجری.

نتیجه مستحضر خواهم کرد. سپس اضافه میکند که متقاضیان از ترس، دیگر چیزی نگفتند (۱) ولی آنچه مسلم مینماید اینست که ملک‌شاه پس از مرگ عمش مجدداً امارت کرمان و متصرفات سابق قاورد را بفرزند او کرمانشاه واگذاشت و از اینرو کرمان و عمان و سواحل دریا همچنان بارث تاسال پانصد و هشتاد و سه در خاندان قاورد بود و این خاندان را سلاجقه کرمان میخوانند. (۲)

باتوجه بآنچه گذشت و نیز از گفته‌های تاریخ‌نویسان چنین استنباط می‌شود که داستان دستگیری و قتل عمادالدوله قاورد بآن نحوی که فوقاً اشارت رفت از نظر سوق‌الجیشی و قلع و قمع سایر شورشیان و مخالفان سلطنت ائرفراوان داشت زیرا کشته شدن قاورد که یقیناً هم از نظر کفایت و درایت و هم از لحاظ قدرت و شوکت سرآمد همه مخالفان ملک‌شاه بود و حشت و هراس بیسابقه‌ای را در دل دشمنان وی تولید کرده و باعث تضعیف روحیه آنان گردید و از اینرو ملک‌شاه بزودی توانست باتدبیر و سیاست وزیر خود بر کلیه مشکلات ناشی از شورش یاغیان و مدعیان سلطنت فائق آید و بعد از پنج سال از جلوس ملک‌شاه استحکام بنیان سلطنت وی بجائی رسید که دامنه فعالیت و نفوذ قدرت او بخارج از مرز نیز گسترش یافت.

فتوحات ملک‌شاه:

بسیاری از مؤلفان نوشته‌اند که ملک‌شاه بدنبال نقشه‌های نظامی الب ارسلان، در سال ۴۷۰ هجری برادر خود تتش ملقب به تاج‌الدوله را بانبروئی بقصد تصرف شهرهای شام و حلب که در آن موقع مرکز یکی از نیرومندترین پایگاههای مستنصر فاطمی بود، بدان سوی اعزام داشت. از لحاظ سوق‌الجیشی تتش ابتداء از م حلب شد چه او فکر میکرد اگر این شهر مستحکم نظامی را بگشاید بی شک در پیشرفت و انجام سایر عملیات اردو کشی او در آن دیار تأثیر فراوان خواهد داشت اما

(۴) - روضة الصفا، جلد چهارم، چاپ پیروز، ص ۲۷۹

(۱) - تاریخ ایران اقبال آشتیانی ص ۳۲۸

بقول عباس اقبال چون در این تاریخ سپهسالار اردوی فاطمی به تنبیه اتسز خوارزمی به شام آمده و دمشق را محصور کرده بود. تنش بدعوت اتسز بیاری اوشتافت و مصریان از شنیدن این خبر گریختند. اتسز تنش را بدمشق راه نداد و در بیرون باروی شهر بملاقات او آمد. تنش از این قضیه غضبناک شد و اتسز را کشت و دمشق را در سال ۴۷۲ متصرف گردید و سلسله سلاجقه شام را تأسیس نمود. ناگفته نماند با روی کار آمدن این سلسله در شام، راه پیشرفت فاطمیان بسوی مشرق بکلی مسدود گردید و دیگر خلفای فاطمی نتوانستند به بغداد روی بیاورند و برای خلیفه عباسی در دسری ایجاد کنند. (۱)

با ذکر مطالب بالا در سال ۴۷۲ برابر با ۱۰۷۹ میلادی تنش چون حکمران سوریه شد بنا بقول اینانج مؤلف تاریخ سلجوقیان در سال ۴۷۳ برابر با ۱۰۸۰ میلادی شرف الدوله مسلم بن قریش حکمران موصل که شهر حلب و حوالی آنجا را از جنگ آخرین امیر مرداسی بیرون آورده بود از دوک فرمانروای انطاکیه فلارتوس «Flaretos» مبلغ ۳۰۰ هزار دینار مالیات خواست و چون این تقاضا از طرف دوک انطاکیه پذیرفته نشد شرف الدوله در خفا با اهالی انطاکیه که از دوک نفرت داشتند ارتباط برقرار نمود و آنها را آماده ساخت که شهر را تسلیم وی نمایند ولی با فرار منشی شرف الدوله بحضور دوک این توطئه عملی نشد و ضبط شهر عقیم ماند (۲)

مقارن این احوال بود که تنش تصمیم گرفت که دو شهر مهم حلب و انطاکیه را فتح نماید و از این رو در نزدیکی این دو شهر بساختن استحکامات نظامی دست زد و آنگاه امیر آرتوک یکی از سرداران خود را از برای آغاز عملیات نظامی بنواحی حلب اعزام داشت اما در این اثناء بفرمان ملک شاه ناچار شد که بدون اخذ نتیجه بسوی دمشق مراجعت نماید و چون امیر آرتوک نیز بهمین علت بایران بازگشت شرف الدوله فرصتی نیکویافت و با نیروئی مرکب از ترکمنها - اعراب و اکراد بسمت

(۱) - تاریخ ایران - اقبال آشتیانی ص ۳۲۹

(۱) - تاریخ سلاجقه - اینانج - ص ۱۱۵

دمشق روانه گردید ولی بنوشته ایشانج در حین محاصره این شهر چون مردم شهر حران بتحریر قاضی آن شهر سر بشورش برداشتند شرف الدوله مجبور گردید که دست از محاصره دمشق برداشته شتابان بسوی حران روانه گردد و باعث بر تعجیل آن یکی هم این بود که بگوش اورسیده بود که مردم حران از امیر چوبوك ترك كه در آن زمان در حوالی هارپوت اردو زده بود به تسلیم شهر دعوت کرده اند. شرف الدوله بمنظور جلوگیری از ورود قشون ترك بشهر حران پیشدستی نموده و بمحاصره آن شهر پرداخت و همینکه سربازان امیر ترك بآنجا رسیدند پیکار شدیدی بین فریقین رخ داد ولی کوشش سردار ترك بجایی نرسید و شرف الدوله قشون ترك را در کنار رود جلاب : Cullab شکست داده و آنها را مجبور به عقب نشینی نمود و بدنبال فتوحات خویش در سال ۱۰۸۳ ابتداء شهر مستحکم سمیسات (۱) را که تابع دولت انطاکیه بود بتصرف خود در آورد و سپس دیگر شهرهای واقع در ساحل فرات از آن جمله کاختا. Kâhta و حصن منصور (۲) نیز بدست مسلمین افتاد (۳).

(۱) - سمیسات، همان ساموساتای رومی Samosata بالاترین این شهرها در ساحل راست یعنی در ساحل شمالی فرات بود. جلو این شهر رودخانه فرات بسمت غرب میپیچید. سمیسات قلعه‌ای مستحکم بود که بقول مسعودی آنرا قلعه الطین نیز میگفتند. یاقوت در قرن هشتم گوید: دریک قسمت از آن قلعه آرامنه جای دادند. لسترنج سرزمینهای خلافت شرقی ص ۱۱۶

(۲) - حصن منصور و قلعه بهنسا (که هنوز در زمان ما باقی است) هر کدام در ساحل رودخانه‌ای واقع بود و رودخانه‌های مزبور از شعب ساحل راست فرات هستند که یکی پس از دیگری در زیر سمیسات بفرات ملحق میگردند. حصن منصور در این اواخر به «ادیمان» معروف شده و رومیان آن را «یرها» میگفتند. حصن منصور یعنی دژ منصور بنام بانی آن منصور از قبیله قیس که در زمان مروان دوم آخرین خلیفه اموی که در سال ۷۴۱ کشته شد فرمانده قوای مرزی بوده موسوم گردیده است. هارون الرشید در زمان خلافت پدرش مهدی به استحکام آن دژ همت گماشت و این حوقل درباره آن گوید: شهری کوچک است، یک مسجد جامع دارد و کشتزارهای آن از باران سیراب میشود. اما این حوقل میگوید این دژ نیز مانند دیگر دژهایی که در مرزهای بلاد اسلامی است بنوبت از طرف مسلمین و رومیان مورد نهب و غارت و ویرانی واقع میگردد. یاقوت گوید حصن منصور شهر بیست دارای بار و و خندق و سه دروازه و در میان —

وضع بدین منوال بود تا اینکه ملک‌شاه در سال ۴۷۷ برای سرکوبی شرف‌الدوله سپاهی از بغداد و دیاربکر به الجزیره اعزام داشت و این سپاه اگرچه امیر موصل را منهزم و محصور کردند اما ملک‌شاه بعثت بر وزنقلاب در خراسان و عصیان برادرش تنش با شرف‌الدوله صلح نمود و او را همچنان در بلاد خود بامیری باقی گذاشت. با توجه بمطالب گفته شده، راحة الصدور چگونگی فتح انطاکیه را مجملاً اینطور شرح میدهد: «سلطان ملک‌شاه در مدت پادشاهی خود دوبار از انطاکیه به اوزگند^(۱) شده بود و نوبت آخرین ۴۸۱ هجری بانطاکیه آمد و از آنجا به لازقیه^(۲) شدند بکناردریا و اسبان را از دریا آب دادند و سلطان سجاده خواست و در آنجا دور کعت نماز گزارد. (۳) ابن الاثیر در حوادث سال ۴۸۲ روایت میکند که او علاوه بر انطاکیه و لازقیه شهراران^(۴) را نیز به تصرف درآورد و سلطان ملک‌شاه این شهر

← شهر دژ است دارای دیوار و پشت یکدیگر و زمانیکه ابوالفداء در قرن هشتم بکتاب خود میپرداخت حصن منصور خراب بود ولی اطراف آن اراضی مزروع نیز وجود داشت. رود ازرق از شمال باختری حصن منصور میگذشت و این دژ در زمین مسطحی بالای رود واقع بود و فرات در کناره جنوبی آن جریان داشت. دژ بهسناکه در تواریخ صلیبی بهمن نوشته شده در مغرب حصن منصور بود و پیرامون آن ناحیه کیسوم نامیده میشد. نقل از لسترنج، ص ۱۳۱ و ۱۳۲

(۳) - ابن الاثیر، جلد ۱۰، ص ۴۵ و ۴۶ و ۴۷، اینانج ص ۱۱۶

(۱) - از شهرهای فرغانه است. این شهر میان ولایتی خرم و حاصلخیز واقع بود و قلعه‌ای با باغستانها و نیز ربضی با بازارهای پرمتعاع داشت که بازرگانان در آنجا به سوداگری مشغول بودند. رودخانه‌ای جلوی یکی از دروازه‌های شهر میگذشت و ربض را دیواری احاطه کرده بود که چهار دروازه داشت و مسجد جامع آن در میان بازار واقع بود. لسترنج (۲) - در شمال شهر آماسیه بود. در زمان سلجوقیان نقطه مهمی بشمار میآمد و در تاریخ ابن بی‌بی مکرر ذکر آن آمده است.

(۳) - راحة الصدور، ص ۱۲۹

(۴) - ارانیان تیره‌ای از ایرانیان بودند و زبان جداگانه‌ای داشتند که شاخه‌ای از زبانهای ایران بود (همان زبانست که در کتابهای عربی بنام «ارانی» معروف است و بیشتر با «آذری» که زبان آذربایجان بوده یکی یاد میشود). اکنون نمونه‌هایی از این زبان در گنجینه و دیه‌های پیرامون باکو و برخی آبادیهای دیگر هنوز رسماً هست و همچون بسیاری از -

را از فضلون پسر ابوالسوار روادی گرفته و برهنگ ساوتکین سپرد (۱) و فضلون را براستر آباد بگمارده بود ولی فضلون بر سرزمین خود برگشته و توانا شد و بشورید، سلطان امیر بوزان را فرستاد، با وی جنگ کرده دستگیرش ساخت و سرزمین او را بدیگران داد.. و فضلون در سال ۴۸۴ در بغداد با تنگدستی بسیار در مسجدی در کنار دجله جان سپرد در حالیکه بعقیده کسروی این نوشته‌ها روشن است و درست نمیباشد زیرا بخوبی معلوم نیست که فرستادن فضلون در چه سالی به استر آباد بوده است و او تا کی در آنجا مانده است و کی باز گشته است و نیز معلوم نیست که او کی بدست بوزان سردار معروف ملکشاه دستگیر شده است. (۲)

مکرمین خلیل اینانچ در تاریخ سلجوقیان با استناد مدارك بیزانسی و منابع غربی در این باب بحث مفصلی نموده که از نظر اهمیت موضوع بقسمتی از آن اشاره میشود: در سال ۱۰۷۷ فلارتوس یکی از رؤسای ارمنی زیر دست خود را که واسیل فرزند ابوکعب بود بشهر اورفا که مثل جزیره در میان دریای متلاطم تهاجمات

← تیره‌های دیگر ایران همواره فرمانروایانی از خویش داشتند که «آران‌شاهان» خوانده شده با جگزاران و فرمانبردار شاهنشاهان ایران بودند، گاهی هم سر بشورش و نافرمانی می‌آوردند بویژه پس از انتشار دین مسیح که آرانیان نیز آن دین را پذیرفته و در کشاکش‌هایی که میان ارمنیان و گرجیان با لشکرهای ایرانی رخ میداد آنان هم به هم‌کیشان خود میپیوستند. نقل از مقاله «سلطان آلب ارسلان و جنگ ملازگرد» حسنقلی مؤیدی، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۴ - ۱۳۴۷

(۱) - ساوتکین چنانکه از نامش پیداست نژاد ترك داشته و از کارهای او آنچه ما سراغ داریم طغرل بیک او را با سرداران دیگر از دنبال بساسیری معروف که از بغداد گریخته بود فرستاده او را گرفته بکشتند. در جنگ ملکشاه با قاورد عموی خود، ساوتکین یکی از سرکردگان سلطان بود. چون قاورد کشته شد ملکشاه کرمان را که سرزمین او بود بالقبش «عمادالدوله» به ساوتکین سپرد. (عماد اصفهانی، چاپ مصر، ص ۱۷ و ۴۷) و سپس روزگاری هم در آران بجای فضلون حکمرانی داشت. شهر بالان گمنام کردی ص ۳۱۲

(۲) - ص ۷۴۰

The Cambridge Medieval History Volume IV
edited by J. M. Hussey 1966

ترکها ایستادگی میکرد فرستاد. این شهر پس از محاصره بدست واسیل فتح شد. چون واسیل بمرد، فلارتوس فرزند خود بارسان را بفرماندهی آن شهر تعیین نمود. در سال ۱۰۷۸ والی انطاکیه بیزانس که واساگ نام داشت به دست یکنفرارمنی از اهالی شهر کشته شد و بدعوت رؤسای ارمنی این شهر فلارتوس به این شهر آمده مرکز حکومت خود را بآنجا انتقال داد.

فلارتوس برای این که بتواند نقاط تابعه را از تعرض و دستبرد حکومتهای سلجوقی (توتوش تاج الدوله حاکم سوریه - سلیمان شاه سلطان آناتولی) و شرف - الدوله حاکم حلب و موصول در امان نگهدارد باین فکر افتاد که از راه دیپلماسی یعنی با ارسال هدایا و تحف بیشمار به دربار سلطان بزرگ (ملشکاه) و اظهار وفاداری و بندگی بخاندان سلجوقی به مقصود خویش نایل آید. امادیری نگدشت که در اثر خیانت اسماعیل نام شهنشاه انطاکیه که در خفا سلیمان شاه را بفتح انطاکیه تشویق مینمود و نیز بروز اختلاف شدید بین بارسان و پدرش فلارتوس سبب گردید که بارسان پس از رهایی از زندان پدر در ایزمیک بدربار سلیمان شاه راه یابد و او را در فتح انطاکیه مصمم و علاقه مند سازد. (۱)

باین ترتیب سلیمان شاه پس از تهیه دیدن تدارکات کافی از نظر سوق الجیشی و از بیم آنکه مبادا شرف الدوله یا توتوش از قصد او آگاه شده و قبل از رسیدن او بانطاکیه آن شهر را محاصره نمایند درخواست نمود که این جنبش نظامی کاملاً بصورت محرمانه انجام گیرد. از اینرو امیر ابوالقاسم بیگلربیگی را در ایزمیک گذاشته و خود آماده حرکت شد. برای این که این مقاصد ببهترین ترتیب اجراء - شود شبها به راه پیمایی ادامه داده و روزها در محلهایی دور از انظار متوقف و با استراحت میپرداختند تا اینکه بسواحل دریای مدیترانه رسیدند. ابن الاثیر و ابو - الفرج معتقدند که این نیرو از راه دریا باین منطقه رسیده در صورتیکه ابن العدیم باستناد مدارک موثق تاریخی آمدن سلیمان شاه را از راه خشکی و حرکت او را

در شب تأیید نموده است. (۱)

بدنبال مطلب فوق سلیمان شاه چون به کشتزار عمرانیه رسید از ترس آنکه از ورود او به آن حدود مردم انطاکیه را با خبر سازند ابتداء بقتل عام اهالی آنجا اقدام نمود، سپس نزدیک حصار شده وبسمت دروازه فارس متوجه گردید وبا کمندهائی سربازان را ببالای برجها فرستاد این سربازان با استفاده از تاریکی شب وارد شهر شده و دروازه فارس را بروی سربازان سلجوقی گشودند و از اینراه ۲۸۰ تن از آنها را داخل شهر نموده وباشغال قسمتی از برجها پرداختند. بقول اینانج سربازان فلارتوس چون وضع را چنین دیدند بصورت پراکنده قسمتی بداخل قلعه وقسمتی دیگر به سمت کوه حبیب نجار فرار نمودند و سلیمان شاه توانست با نیروی امدادی ۳۰۰ نفری که صبح روز بعد بقشون او پیوستند همه گونه مقاومت را درهم بکوبد و بر شهر انطاکیه کاملاً مسلط شود. سلیمان شاه پس از این فتح درخشان در شهر عفو عمومی اعلان و کلیه اسراء را آزاد وبخانه خود عودت داد، آنگاه محل مقدس حواریون را بمسجد تبدیل نموده و کلیه اشیاء قیمتی آنجا را ضبط ونماز جمعه را در آنجا خواند و ضمناً بسربازان ترك فرمان مؤکدی صادر نمود که بموجب آن هیچکس حق دخول بخانه مسیحیان رانداشته وبه هیچ عنوانی حق ازدواج با دختران مسیحی را ندارند ونیز دستورات تمام اشیاء غنیمتی ولو بصورت ارزان هم باشد در این شهر فروخته نشود و حتی مسیحیون با کسب اجازه از سلیمان شاه در مقابل کلیسای مقدسشان که بمسجد تبدیل شده بود دو کلیسا بنام مریم آنا Meryem Ana وعزیز جرجیس Aziz Cercis انشاء نمودند، اما فلارتوس چون در این هنگام در انطاکیه نبود وبرای بازدید ولایات خود رفته بود بمحض اطلاع از این جریان بناچار بر مرکز ولایت قدیمی خود «مرعش»^(۲) مراجعت نمود و از اینرو سلیمان شاه با فتح قصبات وقلاع تابع

(۱) اینانج ص ۱۲۲ و ۱۲۳

(۲) مرعش را از رومیها مراسیون Marasion میخواندند و گویند آن در جایگاه جرمانیقیه ←

انطاکیه حدود مملکت خود را تا فرات و دروازه‌های حلب گسترش داد و فلار-
توس با از دست دادن مناطق مذکور مجبور شد به «اورفا» عقب نشینی نماید چون پسرش
بارسان او را بشهر راه نداد بناچار بحضور سلطان ملک‌شاه رسیده و با مراسمی
بدین اسلام مشرف شد و سلطان بزرگ بیاس این عمل امارات شهر مرعش را بار-
دیگر با و تفویض نمود. (۱)

ناگفته نماند که از نظر مورخان سلیمان شاه فاتح آنا طولی است. این فتح
که بر علیه دولت روم شرقی انجام گرفته در حقیقت بزرگترین پیروزی مسلمین بعد از
ظهور اسلام است که بعد از مصر و سوریه و عراق و ترکستان و آفریقا و اندلس به-
دیار مسلمین اضافه شده است و نفوذ نژاد ترک را بکناره‌های دریای مدیترانه سوق-
داده و ترک‌ها را باهلن ولاتن و بعد با اسلاو و ژرمن‌ها نزدیک ساخته و با گشودن
صفحه جدیدی در تاریخ دنیا بنام امپراطوری ترک نتیجه و اثرات مهمی در فتوحات
اسلامی بیار آورده است. حدود این قسمت بعد از فتح بیزانس در شرق بکوه آرارات
و سرچشمه چوروخ و در مغرب به تنگه‌های بسفرو دار دانیل و دریای اژه و در جنوب
بانطاکیه سرازیر میشد، تقریباً حدود آنا طولی امروز را تشکیل می‌داده و بالاخره
بعد از مرگ فاتح آنا طولی و مراجعت سلطان ملک‌شاه بسمت مغرب و سوریه شهر
انطاکیه و حوالی آن بشام یعنی ولایت سوریه ملحق شده و اورفا و دیاربکر قسمت
جنوبی آنا طولی بعد از وفات ملک‌شاه به الجزیره و موصل ملحق گردیده است و در
مشرق اخلاط یعنی حوالی «وان» باذربایجان و اگذار شده و ارزالروم و قارص

ساخته شده است. معاویه بن ابی سفیان در قرن اول بنای آنرا تجدید کرد و در اواخر دوره
امویان مسلمین آنجا را پایگاه خویش ساختند و جمع کثیری از مسلمانان در آنجا اقامت-
گزیدند و مسجد جامعی نیز برای خود بنا کردند. هارون الرشید هم بر استحکامات آنجا
افزود. این شهر یک خندق و دو بار داشت و در وسط آن قلعه‌ای بود معروف به مردانی در سال
۴۹۰ مرعش را صلیبیون بسر کردگی گودفری دو بویون Godfrey de Bouillon
تصرف کردند و از آن پس مرعش یکی از شهرهای مهم ارمنیه صغری شد و مدت زمانی در دست
مسیحیان باقی ماند تا زمانی که دولت ارمنیه منقرض گردید. لسترنج ص ۱۳۸

(۱) - اینانج ص ۱۲۳

وحوالی آن به ولایت «اران» ملحق گردیده است. (۱)

بطور خلاصه از نظر سازمان نظامی و اداری باتوجه بنوشته اینانج اینطور استنباط میشود که دولت بزرگ اوغوزها ویا به تعبیر دیگر دولت بزرگ سلجوقی را دوازده ایالت بزرگ تشکیل میداد که یکی از آنها امپراطوری قدیم ترک بود که بیکی از شاهزادگان منسوب سلجوقی تعلق داشت. امراء ترکمن که در فتوحات این نواحی شرکت کرده بودند در نقاط مفتوحه جابجاشده و بعضی نیز مستقیماً از خود سلطان ویا از پادشاه آناتولی منشور حکومت مناطق مزبور را با قید حیات و وراثت دریافت میکردند و هر یک از اینها سالار بزرگ و اکثر آنها مملوک آزاد سلطان بزرگ ویا شاهزادگان سلجوقی ویا از وزراء و ارکان دولت بودند ویا رئیس طایفه و عشیره بودند که عنوان خان وایلخان داشته اند. این امراء در مناطق خود بمثابة حاکم مستقلی بودند، اما در خطبه قبلانام خلیفه و پس از آن سلطان - بزرگ و سپس نام خود را میخواندند. سلطان بزرگ برای این شاهزادگان عنوان ملک داده بود و برای بعضی از آنها مثلاً سلیمان شاه عنوان سلطان را نیز اضافه کرده بودند. شاهزادگان دست نشاندۀ نیز سلطان بزرگ را بعنوان متبوع خود «سلطان اعظم» میخواندند و اسماً و معنأً قبول تفوق او را بر خود آشکار مینمودند. (۲)

اما خلفای عباسی بنابسیاست دیرینه خود که معتقد بودند قوت گرفتن عنصر ایرانی و احساسات ملی در بین ایرانیان موجب تضعیف حکومت آنان است زیرا این قوم آرزوی استقلال و احیای حکومت ملی را در دل میپوراندند نیز از افکار و آمال کسانی مانند یعقوب لیث و مرد آویج زیاری آگاه بودند. از اینرو سعی میکردند با ایجاد حکومت ملی در ایران مخالفت کنند و یا لا اقل این آرزوی ملی ایرانیان را بتأخیر افکنند. (۳) در اینجا هم برای تضعیف امپراطوری مقتدر بزرگ

(۱) - ماتیو Mathieu ص ۱۸۷ و ۱۹۱ و Mechael le Syrien ج ۳ ص ۱۷۴

(۲) - اینانج ص ۱۲۹ و ۱۳۰

(۳) - دیوان فرخی باهتنام دکتر یوسفی استاد دانشگاه مشهد، ص ۱۸۲

ترك و كسب قدرت مادی از دست رفته، بدون مذاکره و صلاحدید «سلطان بزرگ»
باین قبیل شاهزادگان خلعت‌ها و عناوینی از قبیل «دست راست امیر المؤمنین،
برهان، امین، شمشیر امیر المؤمنین» میفرستادند و بدین نحو موجبات استحکام و
گسترش روابط دوستی خود را بایشان فراهم میساختند. (۱)

از سازمانهای داخلی این حکومت‌های تابعه، اطلاعات مبسوطی در دست
نیست ولی آنچه مسلم است این است که پادشاه آناتولی در امور داخلی کاملاً
مستقل بود و بآدول خارجی مثل دولت بیزانس بدون کسب اجازه قبلی از سلطان-
سلجوقی به جنگ میپرداخته و یا قرارداد صلح امضاء میکرد. از پرداخت
مالیات سلیمان شاه سلطان بزرگ نیز هیچگونه اطلاعی نداریم فقط عده‌ای از
شاهزادگان سلجوقی به دربار ایران مالیات پرداخت میکردند و عده‌ای نیز که
در مرزها مشغول جنگ و جهاد بودند علاوه بر آن که مالیاتی بسلطان سلجوقی
پرداخت نمیکردند بلکه مبلغی نیز بعنوان کمک از دربار سلجوقی دریافت میکردند.
گاهی نیز قورلتائی در مرکز حکومت ترتیب داده میشد که در آن کلیه شاهزادگان
و والیان با امراء و رؤسای زیردستان شرکت داشتند و غرض از تشکیل این
اجتماعات در ظاهر برای تثبیت اوضاع و آگاهی از جریانات عمومی کشور،-
ولی در حقیقت بمنظور درك درجه ارتباط و اطاعت امراء در برابر سلطان بزرگ
بود. (۲)

از نظر فرهنگی بابررسیهای دقیق منابع تاریخی ملاحظه میشود که چون فلات
آناتولی بآن نحوی که اشارت رفت بوسیله نژاد ترك که دارای زبان ترك بودند گشوده
شد، بدین سبب که زبان تركی با حروف عربی انطباق نداشت نتوانست بزودی
زبان رسمی باشد زیرا در آن زمان زبان تركی به خط اویغوری در ترکستان رایج
بود لذا دایر شدن زبان تركی بعنوان زبان رسمی رانمیتوان فعلاً بمیان آورد.

(۱)- اینانچ ص ۱۳۰

(۲)- اینانچ، ص ۱۳۰ و ۱۳۱

در این زمان کلیه مکاتبات که با ایران میشده بزبان فارسی و مکاتبات بامصر و الجزیره و سوریه و عراق بزبان عربی بوده است و در نقاطی که از رومیها گرفته شده بود نوشته های دیوان و حکومت های این منطقه را نمیتوان بطور روشن و دقیق معین کرد که آیا فارسی بوده است یا عربی. در حلب و حران و نصیبین و موصل که مرکز فرهنگ عرب بود و همچنین دیاربکر که تازه نژاد ترك داخل آن منطقه شده بودند با توجه بزبان عربی که ساکنان این ناحیه به آن حرف میزدند شکی نیست که مکاتبات دیوان بزبان عربی بوده است و در نقاط آذربایجان و اران و اخلاط (۱) و ارزالروم و اررنجان و سیواس میتوان قبول کرد زبان رسمی دولت، زبان فارسی بوده است.

دکتر یازیجی استاد ادبیات فارسی دانشگاه اسلامبول مینویسد:

« سلاجقه در آن طولی مستقر شدند، زبان رسمیشان فارسی بود و از سوی دیگر آن طولی برای متفکران و پژوهندگان، سرزمین آزاد بشمار میرفت جایی که از تفتیش عقاید یعنی سیاست مرسوم زمانه در آن نشانه ای نبود. باین دلیل زبان فارسی تا قرن چهاردهم میلادی زبان رسمی منطقه آسیای صغیر بود و پس از آن هم نفوذش را از دست نداد و بسیاری از متفکران ایرانی از جمله مولانا جلال الدین مولوی در این سرزمین سکونت گزیدند و افکار و عقایدشان طرفداران بسیاری یافت و رسمیت زبان فارسی در دوره سلجوقیان در آسیای صغیر سبب شد که بسیاری از واژه های فارسی بزبان ترکی راه یابد. در این دوره خیلی از صنایع شعر فارسی مانند اوزان عروضی و بدایع مورد تقلید قرار گرفت و تا پنج قرن دوام یافت. امروزه هم در زبان ترکی واژه های بسیاری داریم که از فارسی گرفته شده است. (۲)

(۱) - این شهر سرحد مسلمانان و ارمنیان است و از برکری تا اینجا ۱۹ فرسنگ است و آنجا امیری بود او را نصرالدوله گفتندی. عمرش زیادت از صد سال بود و پسران بسیار داشت. هر یکی را ولایتی داده بود و در شهر اخلاط بسه زبان سخن گویند «تازی، پارسی و ارمنی» و ظن من آن بوده که اخلاط بدین سبب نام آن شهر نهادند. سفرنامه ناصر خسرو - ص ۷

(۲) - نقل از روزنامه کیهان ۸۹۵۰، ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۲

باتوجه بآنچه گذشت یکی دیگر از لشکر کشیهای مهم تاریخی زمان ملکشاه اردو کشی اوبه نواحی ماوراءالنهر بود. بنوشتۀ عباس اقبال ملکشاه چون از ظلم و تعدیات روزافزون احمدخان برادرزادۀ شمس الملک نصر حاکم سمرقند و ماوراءالنهر آگاه شد در ظاهر برای تنبیه و سرکوبی حاکم جبار و ستمکار آن حدود و در باطن بمنظور گرفتن انتقام خون پدر از مردم این سرزمین در سال ۴۸۲ با اتفاق خواجه نظام الملک از اصفهان عازم خراسان شد و پس از تهیه دیدن تدارکات کافی در مرو و سایر نقاط نزدیک بآن، بانبروی عظیم بسوی ماوراءالنهر روانه گشت و پس از یک پیکار شدید بزودی بخارا و سمرقند را که از محکمترین قلاع این حدود بود متصرف شد. تاریخ نگاران درباره تاریخ این لشکر کشی و نیز نام امیری که بجانشینی شمس الملک نصر بحکومت این سامان رسیده است اختلاف نظر دارند. مثلاً سلجوق نامه، روضه الصقا، راحة الصدور و ابن الاثیر نام این شخص را سلیمان خان نوشته و محاصره سمرقند را نیز در سنه ۴۸۲ ذکر کردند. عباس اقبال و بعضی منابع دیگر نام حاکم سمرقند را احمدخان نوشته اند از اینرو بنظر میرسد که نام اصلی او احمد سلیمان خان بوده است. (۱)

بهر حال ملکشاه پس از تصرف نواحی سمرقند و بخارا او اسیر نمودن احمد سلیمان خان حکومت این نواحی را بامرائی که از جانب خود معین نموده بود سپرد اما سلیمان خان چون از در عذر خواهی درآمد و خود را پیاده به پیش پای اسب او انداخت سلطان از قتل او گذشت و او را با خود بایران آورد و سپس باصفهان فرستاد (۲).

راحة الصدور در این زمینه مینویسد: « چون سمرقند بستد سلیمان خان را اسیر نمود و از آنجا به اوزکند شد و تا حدود ختا و ختن در هر شهر والی و مقطعی گماشت و رسوم و محدث و قوانین ناپسندیده برداشت. (۳)

(۱) - اقبال آشتیانی، ص ۳۲۹

(۲) - اقبال آشتیانی، ص ۳۳۱

(۳) - حبیب السیر، جلد دوم ص ۴۹۲

مشهور است که در همین سفر جنگی ملک‌شاه در موقعی که سربازان او از جیحون می‌گذشتند و عده‌ای از ملاحانی که در آنجا با و خدمت میکردند پس از عبور لشکر خواجه نظام‌الملک اجرت آنها را به خراج انطاکیه نوشت و آن عده از این عمل خواجه بشاه شکایت نمودند و گفتند اجرت کار ما آنقدر نیست که ما برای دریافت آن به انطاکیه برویم و چون سلطان علت آن را از خواجه پرسید خواجه در جواب او اظهار داشت که من این کار را بآن جهت کردم تا وسعت مملکت سلطان بر آنها معلوم شود و سپس دستور داد که مزد آن ملوانان را در همان جا بپردازند. (۱)

اما مقارن این احوال، یعنی هنگامیکه ملک‌شاه از ماوراءالنهر بخراسان بازگشت عده‌ای از ترکان که در جنگ ماوراءالنهر با او همراه بودند فرصت را غنیمت دانسته با حکمران کاشغر متحد شده و سر بشورش برداشتند و از اینرو تمام مناطقی را که سلطان ملک‌شاه بتصرف خود در آورده بود اشغال نموده و دست والیان و امیران دست‌نشانده سلطان سلجوقی را از آن حدود کوتاه نمودند و ملک‌شاه چون از جریان این آشوب و تمرد آنان آگاه گردید شتابان از خراسان عنان به ماوراءالنهر پیچید و شورشیان را با کمک خواجه و نفوذ ذوجه خود ترکان خاتون که دختر طمغاج خان ابراهیم و عمه احمدخان خاقان سمرقند بود قلع و قمع نمود و به اصفهان بازگشت و پس از این پیروزی تازمانیکه ملک‌شاه زنده بود و مخصوصاً تا دوره‌ای که خواجه سمت وزارت داشت در شرق کشور سلجوقی واقعه مهمی دیگر روی نداد و بقول سرپرستی ساکس، فقط در ناحیه «غزنه» ابراهیم نامی که حکمران آنجا بود بر عزم سلطان بنام عثمان شوریده و او را دستگیر نمود، لیکن ابراهیم بشدت مورد تعقیب امیر گمشتگین واقع شد و بشدت سرکوب گردید و

(۱) - روضة الصفا جلد چهارم، ص ۲۸۰، بنظر میرسد که نظام‌الملک خواه از نظر اقتصادی و خواه از نظر نمایاندن وسعت امپراطوری سلجوقی، شخصاً این طرز عمل را که عبارت باشد از حواله کردن مستمری کسیکه مقیم محل معینی است بیک نقطه دور دست می‌پسندیده، حواشی میرالملوک، ص ۳۵۹

عثمان نجات یافت. در این لشکرکشی انوشترکین نوکر امیر منصب و مقامی پیدا نمود و بعدها همین شخص سلسله خوارزمشاهیان یا سلاطین «خیوه» را تشکیل داد. (۱)

عاقبت کار ملکشاه و صفات او :

بنظر اکثر مورخان ملکشاه پادشاهی بود باعزم و توانا، صورتی زیبا و دوست داشتنی داشت، قدی بلند و برازنده و بازوان او بسیار نیرومند بود. در فنون رزم بسیار زبردست و در سواری و گوی انداختن و تیراندازی و نیزه پرتاب کردن بسیار چست و چالاک بود. بشکار اهمیت بسیار میداد و بیشتر اوقات فراغت را بشکار می گذرانید و حتی در موقع جنگ نیز دست از این کار خود برنمیداشت. در دینداری بسیار متعصب بود و از دوستان واران خلیفه عباسی بود و همیشه خدمت او را بجان میکرد و نهایت درجه برای او و خاندان عباسی احترام قائل بود و مانند پدرش آبی بدون رضای آنها نمیخورد. در آسایش حال زار عین و مردم مملکتش بسیار کوشش میکرد و ب عمران و آبادی توجهی خاص داشت. ملکشاه اغلب در حرکت و خیلی کم در یک جا متوقف بود ولی از بین شهرهای امپراطوری اقامتگاه مورد نظر او شهر اصفهان بود. در اینجا بامروا و کاخهای مجلل و عالی بنا گردید و بساتین و باغهای نشاط انگیزی تربیت نمودند. (۲)

از نظر مسایل داخلی میتوان گفت که ملکشاه در مدت سلطنتش که نوزده سال و یکماه طول کشیده (غیر از یکماه اخیر) وزیری دیگر جز خواجه نظام الملک طوسی نداشته است و از این رو نفوذ نظام الملک اگر چه تا آخر دوره وزارتش همچنان ادامه نداشته ولی از سال ۴۸۳ یعنی دو سال پیش از قتل او مقدمات فساد کار سلاجقه و نظام الملک آغاز گردید و آن عبارتست از راه یافتن قرامطه ببصره و فتح آن و ظهور

(۱) - تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، جلد دوم، ص ۵۱

(۲) - از جمله بناهای مهمی که باونسبت میدهند باغ کاران، باغ بیت المال، باغ احمد سیاه، باغ دشت کور و قلعه طبرک و قلعه مهم دژ کوه میباشد. سلجوق نامه، ص ۳۳

حسن صباح در الموت و آغاز تبلیغات و اقدامات زیان آور او که در تاریخ ایران مشهود است. این کیفیات بر آرامشی که نظام الملک در داخله کشور سلجوقی ایجاد کرده بود لطمه فراوان وارد آورد و اندکی بعد نیز مناقشاتی در دربار ایران شروع شد که مستقیماً بنفوذ و اعتبار خواجه نظام الملک لطمه شدید وارد آورد و کار نظام الملک از این پس یکباره از رونق افتاد و بقولی بالاخره بعزل او وزارت منجر گشت.^(۱)

نصرالله فلسفی در هشت مقاله تاریخی در این زمینه مینویسد: که سلطان ملکشاه با صوابدید خواجه، پسر بزرگ خویش «برکیارق» را ولیعهد کرده بود ولی ترکان خاتون (دختر ابوالمظفر عمادالدوله ابراهیم طمغاج خان ابن نصر از سلاطین افراسیاب ۴۴۰ - ۴۶۰) که بر سلطان استیلا داشت جانشینی سلطان را برای پسر خردسال خود محمود میخواست و چون نظام الملک را با ولیعهدی محمود مخالف میدید سلطان را به عزل او و نصب «تاج الملک ابوالغنائم مرزبان بن خسرو فیروز» که وزیر خاص وی و با او در ولیعهدی پسرش محمود همداستان بود تحریک میکرد^(۲) ملکشاه با آنکه باطناً به کوتاه کردن دست خواجه و پسران و کسان او از کارهای مملکتی مایل بود^(۳) اما از قدرت فوق العاده او بیم داشت و به عزل وی اقدام نمیکرد مخصوصاً که جمعی از لشکریان هم آشکارا از خواجه نظام الملک و فرزندان و حمایت میکردند و دسته‌ای از ایشان معروف «بغلامان نظامیه» مستعد بودند که باندک اشاره خواجه سر بشورش و طغیان بردارند.

(۱) - تجارب السلف، ص ۲۷۹ و ۲۸۰

(۲) - از وزیرای دستگاه ملکشاه کسانی که بیش از همه در استیصال نظام الملک سعی داشتند سه تن بودند:

۱- جمال الدین ابوالغنائم تاج الملک مرزبان بن خسرو فیروز رئیس دیوان طغرا و انشاء -

۲- ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی قمی ملقب به مجد الملک رئیس دیوان استیفاء -

۳- عضد الدین ابوالمعالی سدید الملک مفضل بن عبگار و اق بن عمر رئیس دیوان عرض لشکر.

مجله یادگار سال اول، شماره ۳

(۳) - در اواخر سلطنت ملکشاه چون خواجه پیر شده بود و قسمت عمده کارهای کشوری بتوسط

پسران متعدد خواجه و کسان و بستگان او اداره میشد و ایشان هم بعلت نفوذ فوق العاده -

ولی در اوایل سال ۴۸۵ میان شهنشاه مرو که از خواص بندگان سلطان ملکشاه بود بایکی از پسران خواجه نظام الملک بنام «شمس الملک عثمان» نزاع شد و شهنشاه شکایت بسطان برد، سلطان دوتن از بزرگان را نزد خواجه فرستاد و باو پیغام داد: «اگر در ملک شریک منی آن حکم دیگر است و اگر تابع منی چرا حد خویش نگاه نمیداری و فرزندان و اتباع خویش را تأدیب نمیکنی که بر جهان مسلط شده اند تا حدی که حرمت بندگان ما نگاه نمیدارند اگر میخواهی بفرمایم که دوات از پیش تو بگیرند.» خواجه از این پیغام برنجید و گفت: «باسطان بگوئید که تو نمی دانی که من در ملک شریک توأم و تو باین مرتبه بتدبیر من رسیده ای و نیز یاد نداری که چون سلطان شهید البارسلاک کشته شد چگونه امرای لشکر را جمع کردم و از جمیع خون بگذشتم و از برای تو شهرها گشودم و اقطار ممالک شرق و غرب را مسخر گردانیدم. دولت آن تاج بر این دولت بسته است، هرگاه این دوات برداری آن تاج بردارند.» ملکشاه با آن که از جواب درشت خواجه سخت آزرده خاطر شد، باز بعزل او اقدام نکرد و او همچنان در وزارت نگاهداشت تا آن که در راه بغداد کشته شد (۱) اما ناگفته نماند که «غلامان نظامیه» و طرفداران خواجه بدرست یا بغلط قتل خواجه را بتحریک تاج الملک مرزبان بن خسرو و رضای باطنی سلطان منتسب کردند و ظاهراً این نسبت چندان بی اساس نیز نبوده است چه بعد از آن در نیمه شوال همین سال ملکشاه بیغداد در گذشت. بقول صاحب تجارب السلف: «هیچ آفریده ای

← خواجه و سوابق طولانی خدمت او در دستگاه سلاجقه غالباً از جاده انصاف و میاندروی منحرف میشده و در کارها باستبداد و تحکم عمل می نمودند ملکشاه از نظام الملک و پسران و کسان او رنجش حاصل کرد و جماعتی از وزرای زیر دست و عمال مهم دیوانی نیز که وجود خواجه و نفوذ پسرانش را مانع ترقی خود میپنداشتند آتش نثار بین شاه و وزیر را دامن میزدند و پیوسته در شکست کار خاندان نظام الملکی میکوشیدند، سلجوقنامه، ص ۳۲ (۱) - هشت مقاله تاریخی ص ۲۱۷ و ۲۱۸ - برخی از مورخان مانند یاقوت حموی، در معجم البلدان ج سوم ص ۹۱۹ چاپ تهران و قزوینی در آثار البلاد ص ۱۳۴ نوشته اند که نظام الملک در محل «قید سبجان» از قرای نهانند کشته شد اما هندو شاه در کتاب تجارب السلف ص ۲۸۰ مینویسد که او را در بروجرد کشتند.

برای سلطان نماز نگذارد...» و وفات سلطان بعد از قتل خواجه در نظر خلق جهان عظمتی زیاده نداشت و ملك الشعراء و الافاضل امیر معزی در این معنی این رباعی را گفته است:

دستور و شه نشه از جهان رایت خویش بردند و مصیتی نیآمد زین بیش
بس دل که شدی ز مرگ شاهنشهریش گر کشتن دستور نبودی در پیش (۱)
باتوجه به آنچه گذشت داستان مرگ ملک شاه در بغداد سی و سه روز بعد از قتل خواجه نظام الملك نیز درست روشن نیست. اقوال و روایات مورخان در این باب مختلف و متشت است مثلاً ابن الاثیر و هندو شاه مؤلف تجارب السلف آنرا بر اثر تبی میدانند که در حین شکار عارض سلطان شد و بعد از آن فصد کرد و از شدت ضعفی که متعاقب آن پدید آمد فوت نمود. (۲)

مؤلف کتاب مجمل التواریخ و القصص که کتاب خود را بسال ۵۲۰ در عهد سلطان سنجر نوشته در این زمینه میگوید: «گویند دارودادندش» (۳) و ظهیرالدین - ابوالحسن بیهقی صاحب تاریخ بیهق معتقد است: «اورا زهر دادند بردست خادمی و آن زهر شحم ارنب نجرى بود» (۴) ذهبی نیز در کتاب دول الاسلام نوشته است که: «گویند فوت او بعلت خوردن طعامی مسموم بود» (۵)

اگر این مسأله یعنی مسموم ساختن ملک شاه درست باشد چنانکه بعید نیز نمی نماید بایستی اینکار بدست نظامیه یعنی غلامان و مختصین خواجه که از قتل مخدوم خود و بی التفاتی سلطان نسبت به او متغیر بوده و سلطان را در آن شریک میدانسته اند انجام گرفته باشد (۶).

(۱) - تجارب السلف، باهتنام عباس اقبال، ص ۲۸۱

(۲) - تجارب السلف، ص ۲۸۰

(۳) - مجمل التواریخ و القصص به تصحیح ملك الشعراء بهار، چاپخانه خاور تهران، ص ۴۰۸

(۴) - تاریخ بیهق، با تصحیح و تعلیقات مرحوم احمد بهمنیار، چاپ دوم، ص ۷۶

(۵) - کتاب دول الاسلام ذهبی، جلد دوم، چاپ حیدرآباد، ص ۹-۱۰

(۶) - مجله یادگار، سال اول، شماره ۳

از نظر تعلیم و تربیت آنچه بنظر میرسد اینست که بابر وی کار آمدن سلجوقیان کانونهای دانش و فرهنگ در شهرها گسترش یافت و تأسیسات خیریه برپا گردید و بامر ملکشاه تقویم اصلاح شد و سال و ماه با موازین علمی منظم و مرتب گردید و از اینرو قرن پنجم و ششم از حیث کثرت مدارس و اهمیت آن در تاریخ ادبیات ایران از بهترین دوره های تمدن اسلامی در کشور ما بحساب می آید و بنوشته پروفیسور ارنست کونل آلمانی Ernst Kuel در کتاب هنر اسلامی یکی از کسانی که در گسترش اینگونه تأسیسات سهم به سزائی داشت خواهجه نظام الملك وزیر سلجوقی بود وی مدارس زیادی در نیشابور، طوس و بغداد بنانهاد و باعث شد که دیگر شخصیت های بزرگ نیز از وی تبعیت نمایند و با همان ایمان مذهبی مدارس را برای امور خیریه وقف کنند. متأسفانه از این دوره حتی يك مدرسه نیز در ایران بر جای نمانده است. این مدارس منحصرأً مختص تعلیم مذهب شافعی بود، در صورتی که مدارس زنگیهای موصول و سوریه بیشتر بمذهب حنفی اختصاص داشت و در عراق قوانین مذهب حنبلی مراعات میگردید. (۱)

از مهمترین مدارس این دوره «نظامیه بغداد» بوده است که همه مدارس آن عصر را تحت الشعاع خود قرار داده بود و بنظر ارنست کونل هدف این مدرسه در مقایسه با دانشگاه (دارالعلم) گسترش تعلیم سنتی و آماده کردن و پرورش کارمند بود. (۲) بنای این مدرسه در سال ۴۵۹ خاتمه یافت و مباشر این کار احمد بن محمد نیشابوری بوده. نظام الملك برای حسن اداره موقوفات زیادی را وقف آن کرد و بقول تجارب السلف و نیز مقاله «نظامیه بغداد» که بقلم «سعید نفیسی» برشته تحریر در آمده است هر سال برای استادان و شاگردانی که در آن مدرسه بتدریس و تحصیل مشغول بودند در حدود ۱۵۰۰۰ دینار صرف و خرج میشد. تعداد شاگردان آن مدرسه را ۶ هزار تن نوشته اند. (۳)

(۱) - ارنست کونل آلمان، ص ۷۶

(۲) - ارنست کونل آلمانی، ص ۷۶

(۳) - تجارب السلف، ص ۲۷۰

این جبراندلسی که ضمن سفر خود در سال ۵۸۰ بغداد رسیده است و در مدرسه نظامیه در مجلس و عظمی (امام رضی الدین قزوینی) رئیس شافعیه و فقیه مذکور حاضر شده است، در باب وعظ و تدریس در این مدرسه چنین میگوید:

«بغداد را نزدیک سی مدرسه است که جملگی در جانب شرقی واقعند و مشهورترین آن «نظامیه» است و این همان است که خواجه نظام الملک آنرا بنیاد کرده و در سال ۵۰۴ تعمیر شده است و این مدرسه را اوقاف عظیم و اموال محبوس است که از محل آنها به فقهای که در آن مدرسه تدریس میکنند راتبه داده میشود و از همین اوقاف طلابی را که در آن ساکنند ماهانه میدهند.»

از نظر مذهبی، بر علیه ایران شیعه از منافع مذهب تسنن دفاع میکردند و باین طریق خود را مدافع عباسیان که قدرت سیاسی خود را از دست داده بودند و بحکومت جدید روی خوش نشان میدادند معرفی کردند ولی بقول پروفیسور ارنست همان ترکهای که همیشه میکوشیدند تا با تأسیس مدارس حنفی عقاید شیعیان را در ایران تضعیف کنند خود احتمالاً در نتیجه نفوذ ترکستان شرقی که تا این حوالی نیز رسیده بود بنیان گذار نظریه ای در مورد طرحهای صوری شدند که بهیچوجه با دستورات و قواعد مذهب سنی مطابقت نداشت. درست در زمان سیادت و برتری خود میل عجیبی به تزئینات تمثیلی زنده داشتند که تا حد طرح ریزی آزاد در مجسمه سازی نیز پیشرفت کرد. (۱)

از نظر مالکیت و امر کشاورزی، با استفاده از نوشته لمتون Lambton مؤلف کتاب مالک و زارع چنین استنباط میشود که: پس از غلبه اسلام یک طبقه ممتاز از ایرانیان ساکن ممالک مغلوب، مفهوم حکومت مطلقه سلطنتی را که در ایران قبل از اسلام رواج داشت زنده نگاه داشتند (که قطعاً بر اثر نفوذ شریعت اسلامی اندک تغییری در آن راه یافت) پس از ظهور سلجوقیان این مفهوم حکومت مطلقه پادشاهی با مفهوم حکومت «خان» فرمانروا یعنی خانی که بسلطنت رسیده

بود درهم آمیخت. چنین خانی نه تنها نظراً فرمانروای مردم بشمار میرفت بلکه از حقوق مالکیت سرزمینی که بر آن حکومت داشت برخوردار بود و قدرت او کم و بیش محدود بود به سنت اسلامی. در اینجا مقصود از سنت اسلامی عقیدتیست که بموجب آن سلطان در برابر قدرتی که مافوق طبیعت است مسؤول است و مردمی که در زیر فرمان اویند همچون ودیعه‌ی هستند که آن نیروی برتر از طبیعت به وی سپرده است.

در برابر این نظریه مهمترین عاملی که در این عهد از ابتداء یا کماکان در تعیین مالکیت زمین مؤثر بود مالکیت «بالفعل» زمین بود نه مالکیت حقیقی. چنانکه ظاهراً سنجر این امر را بر رسمیت شناخت و چون قدرت نظامی بیشتر در دست ترکان بود پس هم آنان بودند که بعنوان مالکان «بالفعل» صاحب اراضی وسیع شدند. بدینگونه وضع عناصری که طبقه زمین دار را تشکیل میدادند بسیار بیش از آنچه در دوره سلطه تازیان تغییر کرده بود تغییر یافت. باین همه در مورد اداره امور محلی و روابط میان مالک و زارع باید دانست که ظاهراً راه و رسمی که بر مبنای سنت قدیم بود همچنان ادامه یافت. (۱)

با توجه بمطلب فوق به نظر ملتون سلجوقیان مواجه با دو مشکل بودند که میبایست آنها را حل کنند و این هر دو تأثیر بسیار در مسأله زمین داری و وصول خراج اراضی داشت.

نخست آنکه چگونه مقام و موقع عناصر بیابان گرد را در امپراطوری خود تعیین کنند، آن هم عناصری که اساس زندگانی آنان گله داری بود و سلجوقیان بدلائل خانوادگی تعهدات خاصی نسبت بانان داشتند.

دوم این که حقوق سپاهیان خود را چگونه بپردازند. شکست آنها در یافتن راه حل مسأله نخستین یکی از عوامل شکست سلجوقیان بزرگ در دوره سلطنت

(۱) - Landlord and peasant in persia London 1953 ص ۱۶۰،

سنجر بود. از طرف دیگر روشی که برای حل مسأله دوم اتخاذ کردند و هر چند در این کار توفیق حاصل نکردند با همه این اصول بصورت‌هایی که کم و بیش تعدیل یافته بود تا انقلاب مشروطیت دوام یافت. (۱)

در پایان از نظر کلی میتوان چنین نتیجه گرفت که در طول حکمرانی سلاجقه در ایران که مرزهای آن همانطوریکه فوقاً اشارت رفت از طرفی بساحل دریای مدیترانه و از سویی دیگر تا کناره‌های سیحون و جیحون گسترش یافت، با تأمین امنیت عمومی و همگانی در سرتاسر این منطقه وسیع و نیز بنای کاروانسراهای بی‌شمار در طول جاده‌های اصلی و مهم سبب گردید که اولاً توسعه تجارت با استحکام اساس اقتصادی شهرها کمک فراوان نماید و قدرت نظامی سلجوقیان که در حقیقت پشتوانه مطمئنی برای امنیت راهها بشمار میرفت بشهرها امکان میداد که آزادانه بامر تجارت و داد و ستد اشتغال ورزند. (۲)

ثانیاً از خاصیت بزرگ حکومت سلاجقه یکی هم آن بود که به نفوذ دوران قرون وسطایی رهبانان و کشیشان پر قدرت اروپا خاتمه داد و اخلاف همین ترکان توانستند بالاخره در آناتولی با ترکان دیگر متحد شده و امپراطوری بزرگ عثمانی را تأسیس کنند و در اثر تماس با اروپائیان تمدن خود را بآنها بدهند و از تمدن آنها آنچه را مفید میدانستند بگیرند.

(۱) - کتاب مالک و زارع، ص ۱۲۷

(۲) - این کاروانسراها بطور منظم در تمام جاده‌های اصلی و مهم به جای قهوه خانه‌های ابتدایی قدیمی بصورت بسیار آبرومندی بنا میگردد. متأسفانه هیچگونه نمونه قدیمی از این بناها بر جای نمانده است. نوع ساده این قبیل ابنیه در ایران بوجد آمد ولی در حقیقت فقط در آسیای صغیر است که میتوانیم بتعداد زیادی از آنها بعنوان بناهای یادبود برخوردیم. معروفترین این نوع بناها کاروانسرای سلطان است که در جاده قونیه واقع بود. ۱۲۲۹ میلادی، نقل از کتاب هنر اسلامی، ص ۸۱

« سهم خراسان در تدوین علوم اسلامی »

پیش از ورود در اصل مطلب دو مقدمه برای روشن ساختن زمینه بحث ضروری بنظر میرسد:

نخست اینکه ایرانیان مؤسس و مدون علوم اسلامی بوده‌اند و بالا اقل رکن مهم تأسیس و تدوین دانشهای اسلامی بشمار میروند.

دیگر موقعیت خراسان پس از اسلام است که از حیث مرکزیت علمی و استقلال بر دیگر بلاد اسلامی پیشی داشته و این استقلال با وسعت و آمادگی وسائل کار و تشویق از علماء همراه بوده است. شایسته است مقدمه نخستین را با سخنی که از رسول اکرم نقل شده است آغاز کنیم:

عبدالله عمر از آنحضرت روایت کرده که پیغمبر پس از نقل خوابی مشعر بر گرایش ایرانیان بدین اسلام فرمود: «لو كان العلم منوطا (او معلقا) بالثريالتناوله رجال من فارس» (۱) یعنی اگر دانش بستاره پروین باشد ایرانیان بدان دست خواهند یافت. هنوز کسانی که این سخن را از پیغمبر شنیده بودند حیات داشتند که فرمایش آنحضرت بطور چشمگیر و اعجاب آور مصداق یافت. کافی است برای

(۱) - رك - مسند ابن حنبل - جامع صغير سيوطي، حرف (لو). فارسنامه ابن بلخي، ص ۲۶، چاپ وحيد دامغانی، ترجمه تاريخ نيشابور حاكم بنقل از صحيح مسلم ص ۳. سفینه البحار ماده (فارس). در روایت دیگر چنین نقل شده است: لو كان الايمان معلقا بالثريالتناوله رجال من العجم (او فارس) سفینه البحار (ماده عجم). جامع صغير سيوطي. شیراز نامه زرکوب.

این مدعی داستانی را که بعضی از مورخین نقل نموده اند باز گو کنیم: روزی هشام- بن عبدالمک که از شخصی که بحال دانشمندان بلاد اسلامی آن زمان آگاهی داشت پرسید: آیا عالمانی که در فقه پیشوا و مقتدای مردم بلادند می شناسی؟ گفت: آری. پرسید: فقیه مدینه کیست؟ جواب داد: نافع. پرسید از موالی است یا از عرب؟ گفت: از موالی. سؤال کرد: فقیه مکه کیست و از چه نژاد است؟ گفت: عطاء بن ابی- رباح است که از موالی می باشد. از فقیه یمن و انتسابش پرسید گفت: طاووس یمانی است که او نیز از موالی است.

پرسش و پاسخ بدینگونه ادامه یافت: فقیه یمامه (جنوب شرقی عربستان) چه کس است؟ یحیی بن کثیر. از موالی است یا از عرب؟ از موالی. فقیه شام کیست؟ مکحول. او چه نسبت دارد؟ از موالی است. فقیه جزیره (بخش شمالی عراق که بین دجله و فرات قرار دارد) که می باشد؟ میمون بن مهران. او کیست؟ مولی است. از فقیه خراسان پرسید، پاسخ داد: ضحاک بن مزاحم است که او نیز از موالی است. فقیه بصره کیست؟ حسن بصری و ابن سیرین. این دو چه نسبت دارند؟ از موالی اند. هشام که بر اثر تعصب عربی رنگ چهره اش تاریک و آثار خشم از چشمانش می بارید ادامه داد فقیه کوفه کیست؟ آنشخص که وضع خلیفه را دید سخن را برگرداند و نام فقیه نامی عراق را که او نیز از موالی بود نبرد و در عوض ابراهیم نخعی را که بدان پایه نمی رسید و عرب بود نام برد. هشام گفت نزدیک بود جانم بلب آید از هر که پرسیدم گفتم از موالی است.

آری اینان همه ایرانی نژاد بودند که با آشنائی بزبان عربی و آموختن علوم اسلامی سرآمد و مقتدای مسلمانان جهان آنروز شدند.

ابن خلدون در مقدمه مشهور خود بر تاریخ العبر خویش فصلی در این موضوع باز نموده که ملخص آن از اینقرار است. پس از عنوان (فصل فی ان حملة العلم فی الاسلام اکثر هم العجم) گوید: از شگفتیهائی که واقعیت دارد اینست که دانشوران ملت اسلام خواه در علوم شرعی و چه در دانشهای عقلی (بجز در موارد نادری)

عجم‌اند و اگر کسانی از آنان هم یافت شوند که از حیث نژاد عرب‌اند از لحاظ مهد تربیت و مشایخ و استادان عجمی هستند، با اینکه مذهب و صاحب شریعت عربی است.

و سبب اینست که در آغاز ظهور این مذهب بمقتضای احوال سادگی بادیه- نشینی در میان ملت اسلام دانش و صنعتی وجود نداشت، بلکه احکام شریعت را که عبارت از اوامرو نواهی خدا هستند رجال درسینه خود حفظ و از آن نقل می- کردند و می دانستند مأخذ آن احکام (کتاب و سنت) است، چه آنها را از صاحب شرع و اصحاب وی فرا گرفته بودند، ولی در آن روزگار آن قوم (صحابه) عرب بودند و بامر تعلیم و تألیف آشنائی نداشتند و بدان مبادرت نورزیده بودند و هیچ نیازی ایجاب نکرده بود که بدان دست یازند و در روزگار صحابه و تابعان امر بر همین شیوه جریان داشت.

آنگاه پس از نقل جریانی که باعث تدوین علوم گردید می نویسد: مادر گذشته یاد آور شدیم که در صنایع شهر نشینان ممارست می کنند و عرب از همه مردم دورتر از صنایع می باشد. پس علوم هم از آئین های شهریان بشمار می رفت و عرب از آنها و بازار رائج آنها دور بودند و در آن عهد مردم شهری عبارت از عجمان (ایرانیان) یا کسانی بودند مشابه و نظائر آنان از قبیل مسوالی و اهالی شهرهای بزرگی که در آن روزگار در تمدن و کیفیات آن مانند صنایع و پیشه ها از ایرانیان تبعیت می کردند. چه ایرانیان بعثت تمدن راسخی که از آغاز تشکیل دولت فارس داشتند بر این امور استوار تر و توانا تر بودند. چنانکه صاحب صناعت نحو سیبویه بود و پس از او فارسی و بدنبال آنان زجاج بود و همه آنان از لحاظ نژاد ایرانی بشمار می رفتند. لیکن تربیت آنان در محیط زبان عربی بود و آن زبان را در مهد تربیت آمیزش با عرب آموختند و آنرا بصورت قواین و فنی در آوردند که آیندگان از آن بهره مند شوند.

همچنین بیشتر دانندگان حدیث که آنها را برای اهل اسلام حفظ کرده بودند

ایرانی بودند و یا از لحاظ زبان و مهد تربیت ایرانی بشمار می رفتند و هم کلیه علمای علم کلام و نیز مفسران ایرانی بودند و بجز ایرانیان کسی بحفظ و تدوین علم قیام نکرد و از اینرو مصداق گفتار پیغمبر (ص) پدید آمد که فرمود: اگر دانش برگردن آسمان در آویزد قومی از فارس بدان نائل می آیند و آنرا بدست می آورند.

و اما تازیانی که این تمدن و بازار رائج آن را درك کرده و از بادیه نشینی بیرون آمده و بسوی تمدن مزبور شتافته بودند ریاست در دستگاه دولت عباسی آنان را بخود مشغول کرده و قیام بامور کشورداری آنان را از توجه بدانش و اندیشیدن در آن باز داشته بود. چه ایشان اهل دولت و نگهبان و اداره کننده سیاست آن بشمار می رفتند. گذشته از اینکه بزرگ منشی و غرور آنان در آن هنگام مانع بود که بمرارست در دانش گرایند زیرا دانش در شمار صنایع بود و رؤسا همواره از نزدیک شدن به صنایع و پیشه هاسر پیچی می کردند و بهیچ رو بدان نمی گزایدند و این امور را بکسانی واگذار می کردند که از نژاد غیر عرب و مولدان (جمع مولد: شخص عجمی که در عرب پرورش یافته) بودند، چه آنها همواره مانند پیشینیان خود عقیده داشتند که برای انجام دادن کارهای صناعی شایستگی دارند؛ چه صنعت و علوم را آئین و دانشهای خویش می دانستند و صاحبان صنایع را کمتر تحقیر میکردند. تاروزگاری که فرمانروائی بکلی از دست عرب خارج گردید و به نژادهای غیر عربی انتقال یافت... و اما علوم عقلی نیز در اسلام پدید نیامد مگر پس از عصری که دانشمندان و مؤلفان آنها باز شناخته شدند و کلیه این دانشها بمنزله صناعتی مستقر گردید و بالنتیجه بایرانیان اختصاص یافت و تازیان آنها را فرو گذاشتند و از ممارست در آنها منصرف شدند و بجز اقوامی که بایرانیان نزدیکی داشتند آنها را فرانمی گرفتند. تا آخر کلام وی.

دانشمندان و نویسندة معاصر احمد امین مصری در کتاب ضحی الاسلام مینویسد: «علت پیشی ایرانیان در تألیف و تدوین آنست که آنان از قدیم متمدن بوده و خود و نیاکان آنها بتألیف و جمع علوم عادت داشتند. چون اسلام را پذیرفته و زبان تازی

را آموختند کار تألیف برای آنها در زبان عربی آسان بود. بنابراین جای شگفت نیست اگر بگوئیم ایرانیان در جمع و تدوین علوم مختلفه و آغاز تألیف در آن عصر سبقت داشته و بر همه مقدم بودند. امام ابوحنیفه پیشوای مسلمین در دین و آئین بود. حماد راویه معلقات ده گانه را جمع و روایت کرده بود و همچنین اشعار جاهلیت را. بشار بن برد قاضی شعرای متجدد بود. سیبویه امام نحو و بزرگترین مؤلف و مصنف آن علم بود. کسایی یکی از علمای بزرگ نحو و لغت و یکی از قراء سبعه بود. فراء بهترین عالمان کوفه در نحو و لغت و ادب بود. ابو عبیده معمر بن مثنی بزرگترین علمای لغت و اخبار و تواریخ عرب و صاحب مبدء شعبیه بود. ابوالعناهیة پیشوای شاعران پرهیزگار بود. ابن قتیبه مورخ و ادیب و نویسنده چندین کتاب بود. تمام اینها و کسانی دیگر که نام آنها را آورده ایم ایرانی و پارسی-نژاد بودند که تربیت و تهذیب آنها اثر مهمی در عالم اسلام گذاشت. (۱)

توضیحاً یاد آور می شود که اهم علوم اسلامی تفسیر و حدیث و فقه و کلام است و سایر علوم یا چون علم قرائت فعلاً از حوزه های علمی بکنار رفته و یا چون اصول الفقه که از دیر زمان در حوزه های علمی رواج داشته و نیز علوم ادب مقدمه ای برای فرا گرفتن این علوم بوده است (۲) و اتفاقاً در تمامی علوم اصلی که یاد شد و همچنین در دانشهای مقدماتی و تهیای، ایرانیان یا پیشگام پیشوا بوده اند و یا سهم آنان بیش از سایر کشورهای اسلامی و حتی خود عرب بوده است و این قولی است که جملگی بر آنند. جاحظ فصلی در این باره نگاشته (۳) و ابن خلدون که سخنش را در پیش باز گو نمودیم در تتمیم گفتار خود جائیکه از یکایک علوم متداول

(۱) - پرتو اسلام (ترجمه ضحی الاسلام) ص ۲۴۳ - (۲) - ابن خلدون دانشهای بشری را بر دو قسم میکند: علومی که طبیعی انسانست و از راه فکر بداند میرسد و علومی که از راه نقل بدست می آید و آدمی آنرا از اوضاع آن میگیرد. نخستین را علوم عقلی و دومین را علوم نقلی نامند که مستند است بر خبر از اوضاع شرع و این علوم همان علوم شرعیه است یا علومی است که ما را مهبیای فهم آنها کند یعنی لسان عربی که لسان ملت اسلام و قرآن است.

(۳) - رك به پرتو اسلام، ج ۱

سخن می‌راند با وضوح بسهم ایرانیان و تفوق آنان تا دوران مغول اعتراف می‌نماید. از متأخران جرجی زیدان و احمد امین نیز صریحاً این مطلب را نوشته‌اند. مثلاً دانشمند اخیر الذکر هنگامی که از دانش تفسیر و سیر آن در جهان اسلام سخن می‌راند می‌نویسد: بعد از روزگار صحابه گروه دیگری از تابعین بعلم تفسیر و نقل روایت شهرت یافتند. مجاهد و عطاء بن ابی رباح و عکرمه غلام ابن عباس و سعید بن جبیر شاگرد ابن عباس تمام از موالی بودند. (۱)

راجع بدان‌ها فقه می‌نویسد: قبل از ابوحنیفه در عراق شش نفر از شاگردان عبدالله بن مسعود بفقهِ مشهور بودند و قرآن را تفسیر می‌کردند: علقمه و اسود و مسروق و عبیده و حارث و عمر بن شرحبیل. بدین سبب در کوفه يك انجمن علمی ایجاد گردید که شریح و شعبی و نخعی و سعید بن جبیر را تربیت کرد تا آنکه ابوحنیفه کوفی ایرانی را پروراند و تاج هیأت علمیه نمود.

چنانکه ملاحظه می‌شود اکثر اینان که نام برده شدند از موالی و ایرانی‌نژادند. بعلاوه که جمعی دیگر از پیشوایان مفسران که بجرم تشیع نزد ابن خلدون و احمد امین معروف نبوده‌اند ایرانی‌اند که از آنان ابوبصیر اسدی و حسین بن سعید اهوازی و علی بن مهزیار اهوازی و محمد بن خالد و پسرش احمد بن محمد بن خالد برقی قمی و فضل بن شاذان نیشابوری و علی بن ابراهیم قمی و عیاشی سمرقندی را که در قرن دوم و سوم می‌زیسه‌اند می‌توان نام برد.

ابن ندیم می‌نویسد کتب عیاشی در خراسان رواج فراوانی دارد. همچنین از فقهای ایرانی سلیمان بن یسار (از فقهای شیعه مدینه) و لیث بن سعد اصفهانی متوفای ۱۷۵ صاحب مذهب فقهی ویژه‌ای که قبل از شافعی در مصر رواج داشته و حماد بن ابی سلیمان، استاد ابوحنیفه که بنده ابوموسی اشعری بود و ربیعہ الرای فقیه معاصر ابوحنیفه و محمد بن حسن شاگرد ابوحنیفه و ابوسلیمان جوزجانی شاگرد محمد بن حسن و ابوبکر احمد بن علی رازی متوفای ۳۷۰ هـ و

(۱) - پرتو اسلام، ج ۱

ابواسحق مروزی شاگرد مزنی و احمد بن نصر مروزی صاحب کتاب اختلاف الفقهاء و ابوسعید استخری پیشوای شافعیان (۳۲۸) و عبدالله بن مبارک مروزی (متوفای ۱۸۱) شاگرد ابوحنیفه در عصر خود مشهور بوده اند و در کتب فقه مقارن یا بتبعیر قدماء اختلاف الفقهاء بسیار بفتاوی آنان بر می خوریم .

ولی آنچه بسیار جالب است آنست که دو تن از ائمه اربعه اهل سنت ایرانی نژادند . امام اعظم ابوحنیفه و احمد بن حنبل که اصلا اهل مرو بوده است و معروفست هنگامی که مادرش از مرو خارج شد احمد را در رحم داشت و در بغداد وضع حمل نمود . در طبقه بعد نیز بفقهای برمی خوریم که دارای مذهب مستقل و یا فتاوی مشهور بوده اند چون محمد بن جریر طبری متوفای ۳۱۰ و داود بن علی اصفهانی (۲۷۰) صاحب مکتب فقهی و کلامی ظاهریه و ابن سريج و اصطخری و ابواسحق مروزی (که نامش گذشت) و ابو حامد اسفرائینی و ابواسحق اسفرائینی و ابواسحق شیرازی و امام الحرمین جوینی و امام محمد غزالی و ابوالمظفر خوافی و کیا الهراسی که تمام از نام آوران فقهای اهل سنت اند و نام آنان در فهرست ابن ندیم و طبقات الشافعیه سبکی و وفيات الاعیان ابن خلکان بعظمت یاد شده است .

همچنین از فقهای امامیه علی بن بابویه قمی و پسرش شیخ صدوق و شیخ اجل - محمد بن حسن طوسی و ابن حمزه طوسی و سلار دیلمی را که القابشان حاکی از ایرانی بودنشان است باید نام برد .

اما علم حدیث ، پیدا است که از عصر صحابه و تابعین که بگذریم خاصه از زمانی که حدیث در مجموعه هائی جمع آوری و تدوین گردید ایرانیان سهمشان از دیگران و حتی خود عربها که اسلام در دیارشان پدید آمد بیشتر بوده است . چنانکه همه نویسندگان صحاح ست (بخاری ، مسلم ، نیشابوری ، نسائی ، ترمذی ، ابن ماجه - قزوینی ، ابوداود سجستانی) و صاحبان کتب اربعه حدیث شیعہ (کلینی رازی ، ابن بابویه قمی و شیخ طوسی) ایرانی بوده اند .

بعلاوه که قسمت مهمی از کتب حدیث فریقین چه آنها که پیش از جوامع

حدیث نامبرده تدوین شده و چه آنها که بعداً جمع آوری گردیده از ایرانیان است. چنانکه مسندابی عوانه یعقوب بن اسحق اسفرائینی (-۳۱۳) و مسند ابوالعباس سراج نیشابوری (-۳۱۳) و مسند ابی محمد کشی (-۲۴۹) و مسند ابن حنبل و مسند شاگردش اسحق بن راهویه و معجم کبیر و صغیر ابن منیع بغوی (-۳۱۷) و مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری (-۴۰۳) و سنن ابوبکر بیهقی (-۴۵۸) که از ۷۴ کتاب جمع آوری کرده و مصابیح السنه امام بغوی هروی (۵۱۵) و جامع المسانید خوارزمی (-۶۶۵) و فردوس الاخبار ابوالعباس محب الدین طبری (-۶۹۴) که همه از مهمترین و کلانترین کتب حدیث اهل سنت است و همچنین صاحبان جوامع ثانوی حدیث شیعه (شیخ حر عاملی مشهدی و فیض کاشانی و مجلسی اصفهانی) همه ایرانی اند. چنانکه از متقدمان محدثین امامیه، یونس بن عبدالرحمان از اصحاب موسی بن جعفر و از موالیان خاندان آل یقطین، و محمد بن خالد برقی قمی و پسرش احمد بن محمد صاحب کتاب محاسن و حسن بن سعید اهوازی و برادرش حسین و علی بن ابراهیم قمی و احمد بن محمد بن عیسی و حسن بن فضال از اصحاب حضرت رضا، ایرانی الاصل اند و تنها کافی است بدانیم نام مشایخ حدیث حاکم نیشابوری که بیشتر در همان شهر (نیشابور) می زیسته اند بیش از سه صفحه از کتاب تاریخ نیشابور را اشغال نموده است. و همین سان در تواریخ بلاد ایران که از دستبرد حوادث محفوظ مانده است چون تاریخ جرجان سهمی و قندیه در تاریخ سمرقند و ترجمه تاریخ بخارای نرشخی و تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی و تاریخ بیهقی ابوالحسن - بیهقی و فضائل بلخ ترجمه عبدالله بن محمد حسینی بلخی و تاریخ سیستان و شدالازار معین الدین شیرازی و انساب سمعانی و تهذیب التهذیب و لسان المیزان بن حجر - عسقلانی و دیگر کتب تراجم و نیز کتب رجال الحدیث بنام بیشمار از محدثین برخورد می کنیم که از ایران برخاسته و یا در ایران نشو و نما نموده اند.

در علم کلام نیز کافی است بدانیم پیشوایانی که هم اکنون آراء آنان در فراز نظرات کلامی مطمح انظار دانشمندان است ایرانی یا ایرانی الاصل بوده اند،

چون هشام بن حکم مولی بنی شیبیان از اصحاب بزرگ حضرت صادق و هشام بن-
 سالم جوزجانی شاگرد همان حضرت و فضل بن شاذان نیشابوری و فضل بن سهل-
 نوبختی و حسن بن موسی نوبختی و عیاشی سمرقندی و ابن مملک اصفهانی و شیخ
 طوسی و ابن قبة رازی و خواجه طوسی و ابو جیش خراسانی از شیعه و ابو منصور-
 ماتریدی سمرقندی و عمرو بن عبید کابلی و اسواری و نظام بلخی و اسکافی سمرقندی
 و ابن راوندی مروزی و کعبی بلخی (۱) و ابن فورک نیشابوری و ابو اسحق اسفرائی
 و امام الحرمین جوینی و ابن مسکویه رازی و امام محمد غزالی طوسی و ابو الفتح
 شهرستانی و اما فخرالدین رازی و علامه زمخشری، از اهل سنت را نام ببریم.
 بعلاوه دانشمندانی از متقدمان که باجمال ذکرشان رفت چون حسن بصری و
 واصل بن عطا و ابو الهذیل علاف و عمرو بن عبید از موالی و ایرانی نژاد بوده اند.
 در علم تفسیر هم علاوه بر جمعی از پیشوایان این دانش (که اقوالشان در
 مطاوی کتب تفسیری یاد شده است)، چون عطاء بن ابی سلمه خراسانی و ابو علی-
 فارسی جمع کثیری از مفسران بزرگ رامی بینیم که از این مرز و بوم برخاسته اند.
 بلکه می توان ادعا کرد که مهمترین کتب تفسیری که قبل از عصر حاضر در فریقین
 نوشته شده است بخامه توانای ایرانیان بوده است و کافی است در شیعه از مفسرانی
 چون عیاشی و علی بن ابراهیم قمی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابو الفتح رازی
 و مولی صدرای شیرازی و فیض کاشانی و زواری و مولی فتح الله کاشانی و سید-
 هاشم بحرانی، و در سنت از طبری (۲) و ثعلبی نیشابوری (۳) و علامه زمخشری (۴)
 و امام فخر رازی (۵) و میبیدی یزدی (۶) و قاضی بیضاوی شیرازی (۷) که

(۱)- رک- ترجمه فهرست ابن ندیم ص ۲۹۴ و ۳۱۱ و ۳۱۶

(۲)- که تفسیرش در ۱۲ جلد در مصر چاپ شده است.

(۳)- که تفسیرش در ۳ مجلد بزرگ و قطور در ایران بطبع رسیده است.

(۴)- که تفسیرش بنام کشف مکرر در مصر و ترکیه چاپ شده است.

(۵)- صاحب تفسیر کبیر که در ۶ جلد در بولاق و ضمن ۱۶ جلد در مصر چاپ شده است.

(۶)- صاحب تفسیر کشف الاسرار بفارسی چاپ تهران در ۱۰ جلد.

(۷)- صاحب انوار التنزیل که مکرر در ایران و مصر چاپ شده است.

تفاسیرشان چاپ شده و چون ابوبکر نقاش معتزلی که تفسیر کبیرش در ۱۲ هزار ورق بوده (۱) و عبدالسلام قزوینی که تفسیرش در سیصد جلد صورت یافته و تفسیر جبائی (۲) که چند جلد بوده است.

در بخشهای منطق و فلسفه الهی و طبیعی و ریاضی و هیأت و طب خود پیداست ایرانیان که سوابقی در این علوم داشته‌اند و دانشگاه جندی شاپور شاهدی بر این مدعاست، پایگاه مهمی راهمواره در میان مسلمین دارا بوده‌اند و نظری بتاریخ فلسفه در اسلام و فهرست‌های ابن ندیم و شیخ طوسی و منتجب الدین و ابن شهر آشوب و کتب تراجم فلاسفه و اطباء چون تاریخ الحکمای قفطی و طبقات الامم ابن صاعد - اندلسی و عیون الانباء ابن ابی اصیبعه و تاریخ الحکماء شهرزوری و تتمه صوان - الحکمه بیهقی و دیگر کتب تراجم عمومی چون وفيات الاعیان ابن خلکان و تتمه - الوفيات ابن شاکر و الوافی بالوفیات صغدی و روضات الجنات خوانساری بخوبی این معنی را آشکار می‌سازد (۳) و چون سخن ما در علوم و ویژه اسلامی است از نام مشاهیر ایرانیان در این زمینه صرف نظر می‌کنیم، همین‌سان ذکر ادباء و شعرای عربی سرای ایرانی و متخصصان فنون لغت و صرف و نحو را که از ایران برخاسته‌اند بمجال و سيعتر و اگذار می‌نماییم.

(۱) - رک - فهرست ابن ندیم.

(۲) - رک - ریحانه الارب.

(۳) - جمعی از آنان که پس از عصر ترجمه شهرت داشته و خود تألیفاتی دارند بدینقرار اند: علی بن ربن طبری، ابو الخیر بن خمار، ابو العباس سرخسی، بنی موسی بن شا کر خراسانی، عمر بن - فرخان طبری، محمد بن موسی خوارزمی، عمر بن محمد مروزی، ابو معشر بلخی، محمد - بن کثیر فرغانی، ابو العباس نیریزی، ابو الوفاء جوزجانی، ابو سهل کوهی طبرستانی، علی - بن سهل طبری صاحب فردوس الحکمه، شاپور بن سهل رئیس بیمارستان جندی شاپور، علی بن صحرار - بخت جندی شاپوری، ابن بلخی، محمد بن زکریای رازی، ابو نصر فارابی، ابو سلیمان منطقی، ابن مسکویه رازی، شهید بلخی، ابن سینا و چهار تن از شاگردانش (بهمنیار جیلی و ابو عبید - جوزجانی، و ابن زیله و معصومی) و معاصرانش (ابوریحان بیرونی و ابو سهل مسیحی) و از متأخران خواجه طوسی و خاندان ترکه اصفهانی و خاندان دشتکی شیرازی و میر داماد و میر فندرسکی و صدرای شیرازی و پیروان مکتبش را می‌توان نام برد.

اکنون سخن را به بخش پهناور خراسان و موقعیت تربیتی این سامان معطوف می‌داریم :

خراسان بزرگ :

خراسان پیش از اسلام بزرگترین بخش ایران بوده است، زیرا شامل تمام خاك خراسان فعلی و سه جمهوری ترکمنستان و تاجیکستان و ازبکستان شوروی و بخشی از پاکستان و قسمت مهمی از کشور افغانستان بوده است. (۱)

لسترنج می‌نویسد : خراسان در اوائل قرون وسطی بطور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوه‌های هند واقع بودند اطلاق می‌گردید و باین ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری باستانی سیستان و قهستان در جنوب شامل میشد. (۲)

در دائرةالمعارف اسلامی می‌نویسد : خراسان در عهد ساسانی جزئی از ایران بشمار میرفته که تحت فرمان اسپهبدی ملقب به (پادوسپان) و چهارمرزبان اداره می‌شده است. مرزبانان مزبور هر يك در بخشی که ربعی از خراسان بوده است فرمانروائی داشته‌اند بدین شرح :

۱- مرو شاهجان ۲- بلخ و طخارستان ۳- هرات و بوشنج و بادغیس و سبستان ۴- ماوراءالنهر.

چنانکه ملاحظه می‌شود مرو هم اکنون جزو جمهوری ترکمنستان، و هرات و بلخ جزو جمهوری افغانستان، و ماوراءالنهر شامل جمهوری ازبکستان و تاجیکستان و قسمتی از قرقیزستان است.

یعقوبی هم فاریاب و طالقان و بلخ و بخارا و غرستان را جزو خراسان زمان ساسانی می‌داند. (۳)

در دوران اسلامی نیز خراسان از حدود ری تا هرکجا از شرق که توسط

(۱)- حدود خراسان، ص ۱۲۳، مندرج در مجله دانشکده الهیات مشهد، ش ۱

(۲)- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۸

(۳)- ترجمه جغرافیای یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸۱.

اعراب فتح گردیده بود اطلاق می شده است، منتهی گاهی خراسان و ماوراءالنهر می گفتند و زمانی خراسان را حتی بر ماوراءالنهر و نیز بر خوارزم اطلاق میکردند. مثلاً اسطخری و ابن حوقل حد خراسان اسلامی را ماوراءالنهر می نویسند و اضافه می کنند که خوارزم چون شهر مهمش آنسوی جیهون است از شمار ماوراءالنهر قرار داده شده ^(۱) ولی در حدود العالم می نویسد پادشاهی خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشاهی ماوراءالنهر جدا و اکنون هر دو یکیست ببخارا نشینند و از آل سامانست. ^(۲)

همچنین این دسته بخارا و سمرقند و فرغانه و شاش (تاشکند فعلی) را جزو شهرهای خراسان شمار نموده. ^(۳)

قدامه در کتاب الخراج ص ۲۴۳ می نویسد: و کور خراسان: و رخیج و کابل و زابلستان و الطبس و قهستان و هراة و طالقان و بادغیس و بوشنج و طخارستان و الطارقان؟ و بلخ و حلم (کذا) و مرو و الروز و الصغانیان و اسجرد (کذا) و بخارا و طوس و فاریاب و ابرشهر و سمرقند و شاس (کذا) و فرغانه و اشروسنه و الصغد و خجند و خوارزم و اسبیج و ترمذ و نساء و ابیورد و مرو و نوشجان ... و نسف. پیدا است دیاری به این پهناوری با جمعیتی انبوه که لازمه آب و هوایی معتدل و حاصلخیز است بکثرت عالمان از دیگر بلاد اسلامی ممتاز خواهد بود، چه اعتدال هوا و فراوانی فواکه، ابدانی سالم پرورد و چنانکه گفته اند عقل سالم در بدن سالم است و سلامت جان و تن، آدمی را بکشف مجهولات برانگیخته و آماده فرا گرفتن دانشها میسازد. خاصه که فرا گرفتن پاره ای از دانشها از ناحیه شرع فریضه هر مردوزن شمرده شده باشد. چه از رسول مکرم مأثور است که فرمود: طالب العلم فریضه علی کل مسلم. ^(۴) مسعودی در مروج الذهب نقل می کند که عمر خلیفه دوم از دانشمندی تقاضا

(۱) - المسالك والممالك، چاپ الجمهورية العربیه، ص ۱۴۵ و ترجمه صورة الارض، ص ۱۶۳.

(۲) - حدود العالم، ص ۸۸.

(۳) - رك - الاعلاق النفیسه.

(۴) - اصول کافی.

نمود بلاد مفتوحه اسلامی را برای وی توصیف نماید. دانشمند مزبور درباره خراسان چنین گفت: «اما خراسان فتکبر الهام و تعظم الاجسام و تالطف الاحلام و لاهلها عقول و همم طامحه و فیهم غوص و تفکیر و رأی و تقدیر» یعنی خاصیت خراسان اینست که سر را که جایگاه مغز آدمی و قوه مفکره اوست بزرگ می کند و بدن را قوی می سازد و بینش و خردتلطیف می نماید و لذا مردم خراسان نوعاً دارای عقل و اراده ای بلند و ژرف بینی و اندیشمندی و رأی و حسابگری دقیق اند.

قزوینی در آثار البلاد می نویسد: خراسان از بهترین و معمورترین و پرخیرترین بلاد است. مردم این ناحیه زیباروی و کامل العقل اند، چه دارای طبایعی سالم اند و بالاخره رغبت و اهتمامشان بدین و علم زیاد است.

قضارا فرمانروایان این سرزمین از گاه استقلال (که در این جهت نیز خراسان پیشگام ولایات ایران بلکه جهان اسلام آنزمان بود) (۱) همواره مشوق دانشمندان بویژه عالمان دین بوده اند، چه آنکه دربسار طاهریان و سامانیان و غزنویان کعبه آمال اهل فضل و ادب و محط رحال، رجال علم و دین بوده، چنانکه خاندانهائی از امیران ولایات خراسان بادت و دلی باز مقرر حکمرانی خویش را شهردانش و هنر و فرهنگ و ادب فرموده و همواره موجب رونق بازار دانش و دین بودند چون خاندان مأمونیان خوارزم و چغانیان و سیمجوریان (۲) و خاندان صدر-جهان در بخارا (۳)، خاندان زبارة در بیهق و کندریان در نیشابور. (۴)

(۱) - چه بواسطه ضعف حکومت مرکزی خلفای عباسی، خراسان اولین دولت مستقل را در امپراطوری اسلامی تشکیل داد و قهرآمرکزیت علمی (که قبلاً بواسطه اقامت مأمون در این بخش پی ریزی شده بود) بخراسان منتقل و در این دیار نضج گرفت و از خراسان بدیگر بلاد گسترش یافت و شاید بهمین سبب بوده که بکری راجع بحديث نبوی (لو کان العلم فی الثریا لتناولہ اناس من فارس) گوید: رسول خدا از این سخن اهل خراسان را قصد داشته چه اگر مصداق این حدیث را در فارس بجوئیم نه در دوران پیشین و نه بعد از آن نمی بینیم ولی این خصوصیت را در اهل خراسان مشاهده می کنیم. (رک- معجم ما استعجم).

(۲) - مشهد طوس، ص ۲۵۴.

(۳) - رک - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۲۰۷.

(۴) - تاریخ بیهق

همان بهتر که شاهد این مدعا را از کلام صاحب تاریخ بیهق که به صدق کلام موصوف است باز آوریم: ابو صالح شعیب حکایت کند که با جماعتی بشام رفته بودیم بطلب علم حدیث و اختلال حال و ضیق ذات ید و ضنک معیشت بماراه یافت بسبب توزع خاطر، چنانکه عادت غربا باشد، بصحرارفتیم جوانی بیرون آمد سوار با جامه یک توی غلاله دربر و باوی خادمی. از ما پرسید که ولایت شما از کجاست و سبب ارتحال شما از اوطان شما چیست؟ گفتیم ما از خراسانیم و مطلوب ما علم احادیث نبوی است. گفت احوال نفقات چگونه است؟ گفتیم بدترین حالها. او به خادم اشارت کرد که هر یکی راهزاردینار درست بدهد. خادم بتاخت و بانداک مایه روزگار باز رسید و چند کس با او. و هر کس راهزاردینار درست چون اخگر آتش در کنار ریختند و گفتند: امیر را ادعیه صالحه یاد آرید. و این جوان اسب براند ما پرسیدیم که این جوان کیست که فرهنگ مردان و فریزدان داشت و جمال او عنوان نامه شرف و فضائل او ترجمان مجد سلف. آیت بزرگی بر روی او نوشته و عنبر سخاوت در طینت او سرشته، گوئی از دست خورشید آب خورده است که رخساره او نشان سروری دارد و لفظ گهربار او امارت امارت و مهتری و اکنون روزگار، عنوان نامه دولت او می خواند و اقبال قلم بر قم سعادت او بردفاتر مفاخر می راند

لولا عجائب صنع الله ما بنيت تلك الفضائل في لحم ولا عصب

گفتند او امیر طاهر بن عبدالله بن طاهر بن الحسین است، امیر خراسان و شام و بغداد که استحقاق مدح و ثناء دارد بایادی و انعام و سزاواری خدمت و دعا بفضل و اکرام با اصلی اصیل و رأیی جمیل و حسبی حسیب و صورتی قمری و جمالی بنهایت وجودی بغایت. سپس اضافه می کند مصنف این کتاب گوید که چون همت و دیانت ملوک گذشته بدین عنایت (کذا) بود آثار آن بردین و علم و علماء ظاهر بود.

باری خراسان طبق نوشته یاقوت در معجم البلدان در سال هیجدهم از هجرت بدستور خلیفه دوم و توسط احنف بن قیس فتح شد، متاهی چون مردم عصیان ورزیده

شوریدند دوباره در زمان عثمان توسط عبد الله عامر تحت تصرف مسلمین درآمد. (۱)
 ولی از این پس نسبت باسلام وفادار ماندند. مقدسی راجع باهل خراسان می نویسد:
 چون خداوند اسلام را ببلاد خراسان مرحمت فرمود اهل این سامان بهترین راغبان
 دین و سرعت جویندگان بآئین اسلام بودند. بطول و رغبت اسلام آوردند و گروه
 گروه بدین جدید وارد شدند الخ. (۲) در جای دیگر می نویسد: «خراسان اجل-
 الاقالیم و اکثرها اجله و علماء، معدن الخیر و مستقر العلم... فیه یبلغ الفقهاء درجات-
 الملوك.» و از همین زمان جمعی از صحابه رسول اکرم و تابعان که بدین دیار آمدند
 مردم این سامان را که باسلام مشرف شده بودند باقرآن و حدیث آشنا ساختند (۳)
 و چون شهرنشینان این نواحی باتمدن و کتاب سرو کار داشتند به فرا گرفتن قرآن
 و استماع حدیث سعی بلیغ از خود نمودار ساختند و طبعاً مشکلاتی که قرآن و حدیث
 برای کسانی که بزبان آن آشنائی کامل نداشتند موجب گردید که پرسشهای پاسخنا
 و پژوهشهایی در این زمینه پدید آید. شدت علاقه تازه مسلمانان از یکطرف و سابقه
 تمدن و آشنائی بدین از طرفی دیگر باعث شد که در شهرهای بزرگ و مراکز اسلامی
 خراسان که خوشبختانه بوفور نعمت و کثرت جمعیت امتیاز داشت از خرمین دانش
 دانشمندان اسلامی که بعالی در این مراکز حضور یافته بودند خوشه چینی شود و کم کم
 دانش پژوهان از سایر بلاد بمرکز مزبور شد و حال نمایند. پیدا است تقاضا موجب
 عرضه، متاع دانش میباشد، بدینجهت جمعی از پژوهندگان بسایر بلاد اسلامی مسافرت-
 نموده و باندوخته بیشتری باو طمان خویش مراجعت و مرجع دانش طلبان و دینداران

(۱) - معجم البلدان، کلمه خراسان.

(۲) - لما اتی الله بالاسلام کانوا (ای اهل خراسان) فیه احسن الامم رغبه و اشد هم الیه مسارعة
 متامن الله علیهم. اسلموا طوعا و دخوا و فیه افواجا و صالحوا عن بلادهم صالحا فحفظوا حرمهم
 و قلت نوائبهم و لم یجب علیهم سبی و لم یسفل فیما بینهم دم مع قدرتهم علی القتال و کثرة -
 العدد و شد الباس (احسن التقاسیم ۲۹۳).

(۳) - حاکم در تاریخ نیشابور از بیست و چهار نفر صحابی و هفتاد و سه نفر تابعی که به نیشابور
 آمده اند نام می برد (رک - ترجمه تاریخ نیشابور حاکم، چاپ بهمن کریمی، ص ۷ تا ۱۵)

گردیدند و پس از استقلال طاهریان در خراسان پیشرفت علمی چشمگیری در امهات بلاد خراسان بوجود آمد، بطوریکه این امتیاز صفت بارزی برای عالمان خراسان و مرکزیتی برای بلاد این سامان گردید، چنانکه ظاهر آقدم مدارس دینی و علمی اسلامی در خراسان ایجاد شده است (۱) و همین مراکز و مدارس نمونه‌ای برای ایجاد نظامیه‌ها در بغداد و سایر شهرها و حتی در خود نیشابور گردید. بهر حال مستخرجین از حوزه‌های علمیه بلاد خراسان و مدارس و مراکز علمی این ناحیه در تمامت دانشهای زمان چه علمی و چه عملی از لحاظ کثرت و شهرت و عظمت مقام و آثار علمی به حدی است که ذکر آن چندین جلد کتاب لازم دارد، ولی برای نمونه، مثنی از خروار و گلی چند از این بوستان ره آور دین سفر نمود، باشد که در فرصتی بیشتر ضمن مجموعه‌ای، نام این بزرگان که بحق مفخر این مرز و بومند آورده شود، چه احیاء نام سلف که گنجینه‌هایی از علم و حکمت و دانش و دین برای خلف به ارث گذارده‌اند فریضتی است بر ذمه همگان که متأسفانه ادا نگردیده است.

اکنون یاد نام آورانی را که در یکی از دانشهای اسلامی طی دوران تدوین علوم مزبور مقتدا بوده و آثاری از خود بیادگار گذارده‌اند زینت بخش این صحائف مینماید و شرح حال مبسوط آنانرا بمراجعی که بگونه مشروح و تر باز گونموده ارجاع می‌دهد. ضمناً ناگفته نماند که در این گزارشنامه از ذکر واعظان و مذکران و عارفان اسلامی (که بحق گزارش حالات آنان دفتری شیرین و درعین حال یادنامه‌ای از عالمان اسلامی است) صرف نظر مینماید و تنها بذکر برخی از مفسران و متکلمان و محدثان و فقیهان بسنده مینماید.

مفسرین: ابو منصور صرام، که در زمرة متکلمین از او یاد شد. شیخ طوسی از تألیفات وی تفسیر القرآن را نام میرد و می‌فرماید کتاب بزرگی است و نیکو نوشته. ابوالعباس اسفرائینی، ضریر، احمد بن حسن که در طبقه سعد بن عبدالله - قمی متوفای ۳۰۱ هجری بوده است. ابوالعباس را تألیفاتی بوده که از آن جمله است:

(۱) - رک - تاریخ ادبیات دکتر صفاء، ح ۱ و غزالی نامه استاد همامی.

(کتاب المصابیح فی ذکر منازل القرآن فی اهل البیت) که شیخ نجاشی درباره آن فرماید: کتاب حسن کثیر الفوائد (تأسیس الشیعه ۳۳۲)

ابن فورک نیشابوری، الامام ابو بکر محمد بن حسن شافعی (-۴۰۶) که از متکلمان و مفسران و علمای جامع عصر خود بوده و حاجی خلیفه تفسیر او را نام میبرد. ابن فورک مدتی در بغداد بتدریس اشتغال داشت آنگاه به ری آمد و سپس بخواهش اهل نیشابور باین شهر نزول نمود و اهالی نیشابور برای او مدرسه ای بنا نمودند. ابن فورک برای مناظره به غزنین رفت و پس از مراجعت در راه مسموماً در گذشت و جنازه اش را به نیشابور نقل نمودند. تألیفات وی را تا صد جلد شمرده اند. ابن منذر، امام ابو بکر محمد بن ابراهیم نیشابوری (-۳۱۸) وی ظاهراً همانست که حاجی خلیفه در باب (تفسیر) کشف الظنون و فاتش را بسال ۳۱۰ نوشته. ابی ذر هروی، عبد بن احمد مالکی (-۴۳۶) که حاجی خلیفه تفسیر او را نام میبرد. (کشف الظنون ۴۴۱/۱)

ابی اللیث سمرقندی، نصر بن محمد فقیه حنفی (-۳۷۵) که تفسیر وی را ابن-عربشاه (-۸۵۴) بترکی ترجمه نموده (کشف الظنون ۴۴۱/۱)

از هری هروی، ابی منصور محمد بن احمد (-۳۷۰) که سور سبع طوال را تفسیر نموده (کشف الظنون ۴۴۱/۱)

اسفرائینی، امام ابوالمظفر طاهر بن محمد مشهور به شاهفور (-۴۷۱) که شافعی مذهب بوده و تفسیرش موسوم به تاج التراجم فی تفسیر القرآن للعاجم است. این کتاب غیر از آن است که در هندوستان چاپ شده. نسخه هائی از کتاب اسفرائینی در کتابخانه های مهم موجود است.

انماطی، ابو اسحق ابراهیم بن اسحاق نیشابوری (-۳۰۳) که تفسیر بزرگی بر قرآن نوشته (کشف الظنون ۴۴۳/۱)

امیر پادشاه بخاری، محمد امین که مجاور مکه شده بود. وی تفسیر سوره - فتح را نوشته. (کشف الظنون ۴۵۰/۱)

بیهقی، ابوالمحاسن مسعود بن علی بیهقی ملقب به فخر الزمان (-۵۴۴) که حاجی خلیفه از تفسیر وی نام میبرد. (کشف الظنون ۱/۴۴۴)

ثعلبی نیشابوری، احمد بن محمد بن ابراهیم (-۴۲۷) که یگانه مفسر زمان خویش بوده، وی تفسیری دارد که از لحاظ حاوی بودن اقوال مفسران پیشین حائز اهمیت است. (ابن خلکان ۱/۶۱)

جار الله زمخشری، محمود بن عمر خوارزمی زمخشری (-۵۳۸) که بواسطه مجاورت مکه بجار الله ملقب گشته، وی از بزرگترین مفسران اسلامی است و تفسیر کشاف وی مطمح نظر مفسران بعدی بوده و حواشی بسیاری بر آن نوشته شده است.

خواجه محمد پارسای بخاری، محمد بن محمود حافظی (-۸۲۲) که اثر تفسیری وی شامل سوره های دو جزء آخر قرآن بفارسی است. (کشف الظنون - ۱/۴۷۷)

خوارزمی ابوالحسن علی بن عراق عمرانی حنفی (-۵۳۹) که حاجی خلیفه نام تفسیر وی را میبرد. (کشف الظنون ۱/۴۴۷)

سعید بن منصور خراسانی (-۲۲۷) که ثعلبی در تفسیر خود از او یاد کرده. (کشف الظنون ۱/۴۴۹)

سمعانی مروزی، امام ابوالمظفر منصور بن محمد شافعی (-۵۶۲) صاحب تفسیر سمعانی (کشف الظنون ۱/۴۴۹)

سور آبادی، امام یوبکر عتیق هروی که تفسیر خود را (معروف به تفسیر سور آبادی) بفارسی نوشته و قسمتی از آن اخیراً بچاپ رسیده است.

شیخ طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن (-۵۴۸) صاحب تفسیر مجمع البیان که باعتراف شهید مانند آن نوشته نشده و تفسیر جمع الجوامع که اختصاری از مجمع و تفسیر کشاف زمخشری است (رك - مزارات خراسان).
شیخ طوسی که نامش در زمره محدثین خراسان آمده.

قشیری، امام ابو القاسم، عبد الکریم بن هوازل شافعی (۴۶۵-) که عارف و فقیه و مفسر زمان خود و از شاگردان ابواسحق اسفرائینی است. قشیری بواسطه (الرساله) در عرفان شهرت بسزائی دارد و در عصر خود در خطه خراسان بنام بوده است تفسیر وی مسمی به (التیسیر) است و تفسیر دیگری بنام لطائف دارد. (کشف - ۴۵۷/۱)

قتیبه بن احمد بخاری (۳۱۶-) که بتصریح حاجی خلیفه از دانشمندان امامیه و از ائمه علوم ادب و نحو است قتیبه تفسیری بزرگ بر قرآن نوشته. (تاسیس الشیعه - کشف الظنون)

مقاتل بن سلیمان بن بشیر مروزی (۱۵۰-) که اصلاً اهل بلخ بوده و مدتی در مرو سکونت داشته، سپس به بصره و بغداد سفر نموده و از مجاهد و عطا اخذ علم نموده و بقول امام شافعی (مردم در تفسیر ریزه خوار خوان وی اند) منتهی بیشتر علماء ویرا در حدیث از ثقات نمی شمارند.

نجم الدین کبری، احمد بن عمر خیوکی شافعی (۶۱۸-) که تفسیرش در ۱۲ جلد بوده است.

نسفی، نجم الدین ابی حفص عمر بن محمد نسفی سمرقندی حنفی (۵۲۷-) معروف بمفتی الثقلین که در تفسیر و حدیث و شعر و ادب استاد بوده و دارای تألیفاتی از آنجمله تفسیری معروف به (التیسیر) است. (ریحانه ۴/۱۹۲)

محدثین: ابراهیم بن عده نیشابوری، از اجله روایات شیعه است و حضرت امام حسن - عسکری تصریح بوثاقت وی فرموده اند و در توقیعی که باسحاق بن اسماعیل - نیشابوری فرستادند پس از ابلاغ سلام بابراهم، وی را وکیل خود در نیشابور فرمودند. و نیز در نامه ای بابن حمدونه بیهقی مرقوم داشته فرمود: وجعلته ثقتی و امینی عندم و الی هناك (رك - نامه دانشوران ۳/۴۸۲)

ابن راهویه مروزی، اسحاق بن ابراهیم (۲۳۸-) که از پیشوایان حدیث و فقه است و هفتاد هزار حدیث از حفظ داشته و بخاری و مسلم از او سماع حدیث

کرده‌اند. از تألیفات او کتاب السنن است. ابن راهویه در آخر عمر ساکن نیشابور گردید و در همانجا درگذشت.

ابن حمدان نیشابوی، ابو جعفر احمد بن حمدان (۳۱۱) که از محدثین و عرفای مشهور و آخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم بوده که در نیشابور متولد شده و در همانجا میزیسته و زمان سلطنت امیر اسماعیل سامانی را دریافته و بفضل و علم معروف و بوجودت بیان و تصنیف و تألیف موصوف بوده از تألیفات وی (الصحيح) در حدیث است که احادیثی را که واجد شروط بخاری است در آن گرد آورده و دیگر (اسرار العرفاء) در احادیث نبوی است.

ابو علی دقاق نیشابوری، حسن بن محمد که مقامات طریقت و شریعت را با هم جمع نموده و در حدیث یدی طولی داشته و در تفسیر شأنی وافی، شیخ ابو القاسم قشیری تملید و داماد وی بوده و تقریرات و عطاوی را نوشته بود. ابو علی را تصانیف بسیار است منجمله کتابی در وعظ و کتابی در زهد و کتابی در تأویل آیات. (نامه دانشوران ۴/ ۴۱۰) ابو عثمان حیری نیشابوری، سعد بن اسماعیل که از معتبرین عرفاء و فقهای معاصر یعقوب لیث صفاری است. مولدش ری و موطنش نیشابور بوده و در همانجا در گذشته و بواسطه سکونت در محله حیره نیشابور به حیری معروف شده و عمری دراز در آن شهر قطب و شیخ زمان بوده و کراماتی از او نقل گردیده است. (رك - نامه دانشوران ۵/ ۲۱۳-۲۲۲)

ابو حاتم بستی، محمد حبان (-۳۵۴) از بزرگان محدثین است که به بیشتر بلاد اسلامی بقصد فرا گرفتن علم سفر کرد و بیشتر از محضر ابو بکر بن خزیمه استفاده نموده و حاکم نیشابوری از تلامذ او است، مدتی قاضی سمرقند بوده و کتب زیادی در حدیث و فقه نوشته

بخاری، محمد بن اسماعیل (۲۵۶) نامی ترین محدث اهل سنت و صاحب الجامع الصحيح معروف به صحيح بخاری است که بزرگترین و صحیحترین کتاب از صحاح سته است در حدیث اهل سنت و بر آن شروحن نوشته شده.

ترمذی، محمد بن علی بن سوره (۲۷۹) که از بزرگترین محدثین اهل سنت و از شاگردان بخاری است. وی صاحب کتاب جامع معروف به سنن نسائی است که از صحاح سته حدیث اهل سنت میباشد و شروحن بر آن نوشته شده است.

حافظ ابو بکر بیهقی، احمد بن حسین بن علی (۶۵۸) که در فقه و حدیث پیشوای عصر خود بوده است. کتاب مبسوط را در فقه شافعی تألیف کرد. بیهقی در حدیث تلمیذ حاکم نیشابوری و در فقه شاگرد ابو الفتح ناصر بن عمر مروزی بوده از تألیفات وی در حدیث سنن کبیر و سنن صغیر و دلائل النبوه و غیره است. بیهقی بتقاضای طالبان علم در نیشابور ساکن شد و در همانجا درگذشت ولی جنازه اش را به بیهق نقل کردند. (ابن خلکان - سمعانی)

شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۱۰۴) صاحب وسائل الشیعه بزرگترین مجموعه احادیث فقهی شیعه است که در عصر خود مهمترین محدث خراسان بوده. کتاب وسائل الشیعه مکرر در ایران به چاپ رسیده.

شیخ طوسی، محمد بن حسن (۴۶۰) شیخ الطائفه که در علوم اسلامی پیشوای زمان خود بوده، کرسی علم کلام از جانب خلیفه وقت بوی تفویض شده بود. شیخ در کلیه علوم اسلامی از فقه و حدیث و تفسیر و کلام و اصول الفقه و رجال دارای تألیفات ممتعی است و دو کتاب تهذیب و استبصار وی جزء کتب اربعه حدیث شیعه است. کشی، ابو عمرو و محمد بن عمر بن عبدالعزیز معاصر کلینی و ابن بابویه قمی است که از ثقات محدثین امامیه و شاگرد عیاشی سمرقندی میباشد و همین رابطه تلمذ نزد سمرقندی قرینه ای است که کشی از خراسان بوده نه از کش جرجان. باری کشی بواسطه کتاب رجالش که توسط شیخ طوسی اختصار شده و از کتب اربعه رجال شیعه است شهرت دارد.

مسلم نیشابوری، بن حجاج قشیری (۲۶۱) که از بزرگترین محدثین اهل سنت و صاحب صحیح مسلم از صحاح سته معتمده حدیث اهل سنت است که بر آن شروحن نوشته شده. مسلم از شاگردان بخاری و ابن حنبل و بزرگترین محدث دارالعلم نیشابور

در زمان خود بوده است .

نسائی، ابو عبدالله احمد بن علی بن شعیب (۳۰۳) از حفاظ حدیث و صاحب سنن و یکی از صحاح سته اهل سنت است . وی برای اخذ و نشر حدیث مسافرتها نمود و در مکه در گذشت .

فقهاء : ابو الفتح مهنی، اسعد بن ابی نصر فقیه شافعی که در مرو فقه آموخت و مدتی در غزنه گذراند آنگاه به بغداد رفته و در سال ۵۰۷ نظامیه بغداد بوی واگذار شد و سپس از چندی معزول . ولی دوباره بتدریس گماشته شد . وی در مسائل خلافیه تخصص داشت . مدتی در عسکر (= سامراء) بوده و بالاخره در همدان در گذشت .
(ابن خلکان ۱/ ۱۸۷)

ابوعلی سنجی، حسین بن شعیب فقیه شافعی (متوفای چهارصد و اندی) که نزد قفال مروزی فقه آموخت و کتاب فروع حداد مصری را شرح نمود و نیز بر کتاب تلخیص ابو العباس بن قاص شرح نوشت وی اول کسی است که در فقه بین طریقه اهل عراق و خراسان جمع نموده، سنجی در عصر خود فقیه نامبردار مرو بوده است .
(ابن خلکان ۱/ ۴۰۱)

ابوزید مروزی، محمد بن احمد (۳۷۱) فقیه شافعی که مردی پارسا و در عصر خود پیشوا بوده است . فقه را از ابواسحق مروزی آموخت و قفال مروزی از شاگردان اوست و حافظ دارقطنی از او سماع حدیث نموده وی مدتی در مکه مجاور بود و بالاخره در مرو بدرود حیات گفت .

ابو جعفر محمد بن احمد بن نصر ترمذی فقیه شافعی (۲۹۵) که در بغداد میزیسته و در نهایت فقه و زهد بسر میبرده وی ابتدا بمذهب ابی حنیفه تفقه مینمود ولی بعد بمصرف و بمذهب شافعی گرائید دارقطنی ویرا در حدیث توثیق نموده است .
(ابن خلکان ۳/ ۳۳۵)

ابو نصر ارغیانی، محمد بن عبدالله بن احمد (۵۲۸) فقیه شافعی که مردی پارسا بود و در نیشابور نزد امام الحرمین فقه آموخت و از واجدی نیشابوری صاحب تفسیر

حدیث سماع نموده است و امام و مفتی آن دیار گردید. فوتش در نیشابور اتفاق افتاد.
(ابن خلکان ۳/۳۵۸)

ابن قفال، قاسم ابی بکر محمد بن علی القفال الشاشی که از بزرگان فقههای شافعیه در قرن چهارم در ماوراءالنهر بوده است و پدرش نیز بزرگترین فقیه شافعی زمان خویش در آن حدود بوده. از تألیفات ابن قفال در فقه کتاب (التقریب) است که بنوشته ابن خلکان در ۶ جلد که معادل ۱۰ جلد معمولی بوده و در کتابخانه مدرسه عادلیه دمشق وجود داشته، دیگر از تألیفات وی در فقه (الوسیط) و (البسیط) است.
(ابن خلکان ۳/۳۳۹)

ابوالبرکات خبوشانی (۱) نجم الدین محمد بن موفق (۵۸۷) که از فقههای پارسای زمان خویش بوده و نزد محمد بن یحیی فقه آموخت و کتابهای (المحیط فی شرح الوسیط) و (تحقیق المحيط) را که بقول ابن خلکان در ۱۶ جلد بوده تألیف نموده است. ابوالبرکات در مصراقامت گزید و صلاح الدین ایوبی که بوی ارادت داشت مدرسه ای در مجاورت ضریح امام شافعی برای وی ساخت که در آنجا تدریس نماید. ابوالبرکات در همان مدرسه در گذشت و در بقیعه شافعی مدفون گشت. عبادی هر وی، محمد بن احمد بن عباد (۴۵۸) که در هر ات نزد قاضی ابومنصور ازدی و در نیشابور نزد قاضی ابی عمر بسطامی فقه آموخت و سپس برای اخذ حدیث مسافرتها نمود. عبادی تألیفات نافعیه دارد که از آن جمله است کتاب (ادب القضاء) و (المبسوط) و (الهدای الی مذهب العلماء. (رك - ابن خلکان ۳/۴۵۱)

فراوی صاعدی نیشابوری، ابو عبدالله عثمان بن فضل (۵۳۰) وی نزد کمال الدین امام الحرمین تلمذ نموده و باینکه مردی فقیه و محدث و واعظ بود در میان متصوفه میزیسته و ضمن سفر حج در بغداد مجلس وعظ داشته. فراوی در مدرسه ناصحیه نیشابور تدریس مینموده و در مسجد مطرز اقامت داشته. (ابن خلکان - ۴۱۸/۳)

(۱) - خبوشان نام قدیم قوچان فعلی است.

متکلمین: خواجه نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد بن حسن که شهرت جهانی دارد و در فلسفه و کلام و ریاضی استاد مسلم زمان خویش بوده است. زمخشری، محمود بن عمر خوارزمی زمخشری که در زمره مفسران از او یاد شده.

شهرستانی، محمد بن عبد الکریم (۵۴۸) که از بزرگان متکلمین اشاعره است. وی را تألیفاتی است که مشهورترین آنها کتاب ملل و نحل است که بفارسی نیز ترجمه شده.

شیخ طوسی، که در زمره محدثین از او یاد شده.

غزالی، امام ابو حامد محمد بن محمد طوسی که در اصول اشعری و در فروع بمذهب شافعی بوده است و به حجة الاسلام معروف است و مدتی مدرس نظامیه بغداد بود. وی داری تألیفات عدیده است که معروفترین آنها، احیاء العلوم در اخلاق و اعتقادات فقها است و در کتب اخلاقی که پس از وی نوشته شده از او استفاده نموده اند. در علم کلام علاوه بر مباحث اعتقادی احیاء العلوم کتابهای الاقتصاد، تحصین الادله و الاربعین فی اصول الدین و غیره را نوشته است.

عیاشی سمرقندی، که در زمره محدثین نام برده شده.

فضل بن شاذان نیشابوری که در زمره محدثین از او یاد شده.

کعبی بلخی، عبدالله بن احمد (-۳۱۷) از مشاهیر علمای معتزله، وی رئیس یکی از شعب مذهب مزبور بنام کعبیه است که در موارد بسیاری بامعتزله بصربین مخالفند، کعبی استاد ابن قبه متکلم مشهور شیعی است. (ابن خلکان)

نسفی ابوالمعین، میمون بن محمد حنفی از علمای برجسته اوائل قرن ششم است که تألیفاتی دارد و از آن جمله بحر الکلام در توحید است که در قاهره چاپ شده. (ریحانة الادب ۱۹۲/۴)

نسفی برهان الدین، محمد بن محمد حنفی که عالمی جامع بوده و در کلام و تفسیر و حدیث یگانه زمان خویش. از تألیفات وی العقاید النسفیة است که

شروحي بسيار بر آن نوشته شده. (ريحانة الادب ۱۹۳/۴)

نوبختی، حسن بن موسی (- حدود ۳۰۰) که از متکلمین و منجمین مشهور عصر خود بوده است که از تألیفات مشهور وی کتاب الاراء والديانات است که اخیراً بنام فرق الشیعه چاپ شده و خاندان نوبختی که بیشتر شیعه امامی بوده اند خراسانی الاصل و جمگی از دانشمندان زمان خویش بوده اند. (رك بكتاب خاندان نوبختی - اقبال آشتیانی و ریحانة الادب ج ۴، ص ۲۴۰ ببعد.)

منابع آریائی دین یهود و مسیحیت

طی سخنرانیهای خود در دانشگاه وسترن ایلینویز واقع در شهر مکمب استان ایلینویز بعنوان استاد و سخنران مهمان دانشگاه مزبور و همچنین طی سخنرانیهای خود در مجامع کلیسایی و بخصوص در دانشگاه میسوری واقع در شهر کنزاس استان میسوری با کمال تأسف متوجه شدم که حتی تحصیلکرده های آمریکائی نیز درباره سهم عظیم ایران در عقاید مذهب مغرب زمین اطلاعات بسیار ناچیزی دارند.

بدنبال سخنرانیهای خود در کلیسای باپتیست شهر مکمب در ساعت هفت و نیم بعد از ظهر روز ۳۰ آوریل ۱۹۶۸ و سخنرانی در انجمن دانشجویان دانشگاه وسترن ایلینویز در ساعت ۱۲ ظهر روز ۶ مه ۱۹۶۸ و سخنرانی در اتاق کنفرانس مرکزی دانشگاه میسوری کنزاس سیتی در ساعت یک و نیم بعد از ظهر ۱۰ ژوئن ۱۹۶۸ تصمیم گرفتم که نتیجه مطالعات خود را در این موضوع بصورت این مقاله در آورم و امیدوارم این اثر سرآغاز مطالعات و تحقیقات وسیع تری در این موضوع باشد.

دکتر منوچهر آریانپور فرزند اینجانب نیز در تهیه مآخذ و مدارک لازم و استفاده از منابع کتابخانه دانشگاه میسوری باینجانب کمک بزرگی نموده و بدینوسیله از مشارالیه سپاسگذاری مینمایم.

بخش نخست

مهاجرت اقوام آریائی

دانشمندان زمین‌شناس عقیده دارند که آخرین سالچینه‌های عصر یخبندان اخیر در ۱۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال قبل آغاز گردیده. براساس این عقیده علمی باید نتیجه بگیریم که در پایان عصر یخبندان یعنی بین ۱۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال پیش اقوام آریائی بمهاجرت عظیم خویش مبادرت ورزید، و از نواحی سردسیر آسیای شمالی که شاید قسمتی از سیبری امروزی بوده کوچ نموده وبصورت گروه‌های عظیم و اقوام مشخص، سوی آسیای مرکزی یعنی سرزمینی که آنرا «اران» یا «ایران» یعنی سرزمین آریان‌زادان خواندند سرازیر شدند.

بعضی از این اقوام وارد ایران شده و در قسمت‌های مختلف آن سکونت گزیدند. دسته‌های دیگر آریان‌زادان به هندوستان راه یافته و شعبه هند و آریائی خانواده بزرگ قوم آریائی را تشکیل دادند در حالیکه گروه دیگری از اقوام آریائی از شمال دریای سیاه گذشته وبشمال وجنوب اروپا رفتند. این آریان‌زادان نیز بهمان زبان آریائی اقوام دیگر آریائی سخن گفته وعقاید مذهبی همانند سایر آریان‌زادان داشتند ولی بمرور زمان زبان ودین هر یک از اقوام آریائی در اثر شرایط متفاوت محیط دستخوش تغییر و تحول گردید.

مهاجرت آریائی‌ها وسیله‌ای برای پخش وانتشار فرهنگ آریائی شد. آریان‌زادان ایرانی سنت‌ها و فرهنگ خویش را گامی تر از همه چیز

میداشتند و گرچه در آن روزگاران ماقبل تاریخی هنوز آریائی‌ها با هنر خط آشنائی نداشتند با اینحال بکمک حافظه تمام معتقدات دیرین و افسانه‌ها و روایات و داستان‌های حماسی خود را سینه‌به‌سینه حفظ نمودند. انجام اینکار دشوار نیست زیرا اگر امروزه نیز نیروی پایدی تمام متون کتب مقدسه هر قومی را نابود سازد باز باسانی میتوان تمام عبارات و متون کتب مزبور را بدون تحریف و تغییری از محفوظات پیروان ادیان مزبور استخراج نمود، چون بشر عقاید و روایات و سنت‌های دیرین خویش را همچون جان گرامی میدارد. همین مساله در مورد روایات و سنت‌ها و فرهنگ اقوام آریائی نیز صدق میکند. چندین قرن پیش از اختراع خط روایات و سنن آریائی نیز سینه‌به‌سینه محفوظ مانده تا پس از پیدایش خط بالاخره بصورت کتب مقدس دینی زردشتی جمع‌آوری و تدوین شده است. لکن ساده و بی‌الایش بعضی از این نوشته‌ها شاهد زنده‌ای بر قدمت آنهاست چنانکه متن آنها بوضوح نشان میدهد که بعضی از این روایات بی‌تردید مربوط به دوران بعد از یخبندان است که اقوام آریائی دچار هوای سرد و برف و شب‌های دراز و تاریک قطبی شده و در اثر آن بادیدن فروغ و گرمی آفتاب و روشنائی روز و ستارگان تابناک بیم و نگرانی عظیم خود را نسبت به تاریکی ابراز داشته‌اند. این حقیقت که آریائزادان برای ستارگان و خورشید احترام خاصی قائل بوده‌اند میرساند که همین ستارگان در شبان دراز راهنمای آنان در تاریکی بوده و فروغ گرم خورشید جان آنان را نجات بخشیده است همین آثار قدمت روایات مزبور را که شاید مربوط به ده تا دوازده هزار سال پیش می‌باشد ثابت میکند.

يك شاهد زنده قدمت عقاید دین زردشتی همانا «فرگرد دوم» از وندیداد که یکی از کتب اوستاست میباشد و ترجمه فارسی آن چنین است:

فرگرد دوم

- ۱- زردشت از اهورامزدا - از اهورامزدا ی آسمانی آفریننده مقدس جهان مادی و (اهورامزدا ی) پاك پرسید:
- ۲- «با کدام نخستین انسان تو که اهورامزدا هستی گفتگو کرده ای؟».
- ۳- «جز من یعنی زردشت تو بچه کسی قانونی را که از اهورامزدا ناشی شده و همانا دین زردشت است آموخته ای؟» .
- ۴- آنگاه اهورامزدا چنین پاسخ داد: «به بیمای (جمشید) زیبا صاحب احشام ای زردشت .
- ۵- «من اهورامزدا هستم باوی که نخستین نوع بشر است سخن گفته ام.
- ۶- «جز تو که زردشت هستی من قانون زردشت را که از اهورامزدا ناشی است به او آموخته ام .
- ۷- «پس من که اهورامزدا هستم، ای زردشت به او گفتم :
- ۸- «ای بیمای زیبا فرزند «ویوانهاو» تو چون ثبت کننده و آورنده قانون مرا پیروی کن» .
- ۹- «آنگاه بیمای زیبا بمن چنین پاسخ داد : «ای زردشت
- ۱۰- «من نه آفریننده نه معلم نه ثبت کننده و نه آورنده قانونم»
- ۱۱- سپس ای زردشت من که اهورامزدا هستم بوی چنین گفتم :
- ۱۲- «اگر مرا همچون ثبت کننده و آورنده قانون پیروی نکنی
- ۱۳- «پس دنیای مرا گسترش بده، دنیای مرا بارور ساز مرا چون نگاهدارنده، تقویت کننده و ناظر جهان پیروی نما» .
- ۱۴- آنگاه ای زردشت بیمای زیبا بمن چنین پاسخ داد :
- ۱۵- «من جهان ترا گسترش خواهم داد دنیا را بارور خواهم ساخت

- من ترا چون نگاهدارنده، تقویت کننده و ناظر جهان پیروی خواهم کرد.
- ۱۶- «دردوران سلطنت من هیچ بادسرد، هیچ گرما، هیچ ناخوشی و هیچ مرگی نخواهد بود.
- ۱۷- پس از آن من دستهای پیروزی را بسوی او آوردم. منکه اهورا مزدا هستم.
- ۱۸- خیش زرین و بیزه ای زرین.
- ۱۹- ییما آنجاست تا حکومت کند.
- ۲۰- پس از آن ییما سیصد کشور را در سلطنت خویش و سهم خویش داشت.
- ۲۱- سپس زمین او پراز احشام، ددان و جانوران بارکش، مردان، سگان، پرندگان و آتش سرخ سوزان گردید.
- ۲۲- برای احشام جانوران باری و مردم جا نبود.
- ۲۳- پس از آن، ییما بسهم خود ششصد کشور در سلطنت خویش داشت.
- ۲۴- در آن هنگام زمین او پراز احشام، جانوران بارکش، مردم، سگان، پرندگان و آتش سرخ فروزان شد.
- ۲۵- احشام، جانوران بارکش و مردم جا برای خود نیافتند.
- ۲۶- پس از آن ییما برای سهم خود نهصد کشور در قلمرو خویش داشت.
- ۲۷- در آن هنگام زمین پراز احشام، جانوران بارکش، مردم، سگان، پرندگان و آتش سرخ فروزان گردید. احشام، جانوران بارکش و مردم جا برای خود نیافتند.
- ۲۸- پس از این من به ییما پیام فرستادم «ای ییمای زیبا فرزند ویوانهاو».
- ۲۹- «این زمین پراز احشام، جانوران بارکش، مردم، سگان، پرندگان و آتش سرخ فروزان است».

- ۳۰- «احشام، جانوران بارکش و مردم جا برای خود نمی‌یابند» .
- ۳۱- آنگاه ییما درجهت ستارگان و در مسیر خورشید پیش‌رفت» .
- ۳۲- او این زمین را با خیش زرین خویش بشکانت .
- ۳۳- آنرا با نیزه سوراخ نمود .
- ۳۴- وگفت: ای سپنتا آرمایش با محبت .
- ۳۵- «بدعای من پیش برو و آنسو برو»
- ۳۶- «ای نگاهدارنده (مادر) احشام، جانوران بارکش و انسان»
- ۳۷- آنگاه ییما سبب شد که این زمین بشکافت و یک سوم بزرگتر از آنچه پیش بود بشود .
- ۳۸- پس ییما زمین را دوسوم بیش از آنچه پیش بود شکافت .
- ۳۹- پس از آن ییما زمین را سه سوم بیش از آنچه پیش بود بشکافت .
- ۴۰- بر روی آن احشام، جانوران بارکش و مردان گام زدند .
- ۴۱- بنا بر میل و خواسته خود و همانطور که میخواستند .
- ۴۲- اهورامزدا ی آفریننده جماعت آسمانی «یزاتا» را که بواژه آریائی آفرینش نیکوست احاد نمود .
- ۴۳- ییمای درخشان مالک گله نیکو جماعت بهترین مردان را آفرید که در بواژه آریائی آفرینش نیکوست .
- ۴۴- به این جماعت اهورامزدا ی آفریننده بایزاتاهای آسمان درآمد .
- ۴۵- به این جماعت ییمای درخشان صاحب گله نیکو با بهترین مردم که بواژه آریائی معروف به آفرینش نیکو هستند درآمد .
- ۴۶- آنگاه اهورامزدا به ییما سخن گفت: ای ییمای زیبا فرزندی و پسرانها و .
- ۴۷- «بر جهان مادی پلیدی زمستان می‌آید .
- ۴۸- «که در اثر آن یک یخبندان نابودکننده پدید می‌آید .

- ۴۹- «بر جهان مادی پلیدی زمستان میآید .
- ۵۰- «که در اثر آن برف بسیاری میبارد .
- ۵۱- «بر فراز کوه بر پهنه بلندیا .
- ۵۲- «ای ییما از سه جانب احشام را دور ساز :
- ۵۳- «اگر در هولناکترین جاها باشند .
- ۵۴- «اگر در قله کوهها باشند .
- ۵۵- «اگر در ژرفنای درهها باشند .
- ۵۶- «برای تهیه مسکن
- ۵۷- «پیش از این زمستان کشور چراگاه داشت .
- ۵۸- «پیش از جاری شدن آبها آب شدن برف در پشت آن است .
- ۵۹- «ای ییما ابرها بر فراز بواهی مسکون پدید میگردند .
- ۶۰- «که اکنون بر پاهای احشام بزرگ و کوچک مینگرند .
- ۶۱- «پس دایره ای بدرازی زمین مسابقه از چهارسو بساز
- ۶۲- «تخم احشام، جانوران بارکش ، انسان ، سگان و آتش سرح سوزان را بدانجا بیاور .
- ۶۳- «پس این دایره را بدرازی زمین مسابقه از چهارسو بساز تا منزلگاه آدمیزاد باشد .
- ۶۴- «بدرازی میدان مسابقه از هر چهارسو برای گاوان شیرده .
- ۶۵- «آنجا آب را بدرازی يك «هترا» (Hatra) جمع كن .
- ۶۶- «پرندگان را آنجا مسكن بده .
- ۶۷- «در (ناحیه) جاودانی طلائی رنگ كه خوراكش هرگز كم نمیشود .
- ۶۸- «تو در آنجا مسكن بساز .
- ۶۹- «كفها، ستونها، حیاطها و حصارها .

- ۷۰- «تخمه همه مردان و زنان را بدانجا بیاور .
- ۷۱- «که در این زمین از همه بزرگتر، بهتر و زیباترند .
- ۷۲- «تخمه تمام انواع چشم را بدانجا بیاور .
- ۷۳- «که در این زمین از همه بزرگتر و بهتر و زیباتراند .
- ۷۴- «تخم انواع درختان را بدانجا بیاور .
- ۷۵- «که در این زمین از همه بلندتر و شیرین رایحه تراند .
- ۷۶- «تخم تمام غذاها را بدانجا بیاور .
- ۷۷- «که بر روی زمین شیرین تر و خوشبو تراند
- ۷۸- «همه اینها را جفت و قابل تعویض بساز
- ۷۹- «و حتی برای مردانی که در این دایره هستند
- ۸۰- «غصه و آزاری نباشد
- ۸۱- «ناسازگاری و دشمنی نباشد
- ۸۲- «گدائی و فریب نباشد
- ۸۳- «بی چیزی ر ناخوشی نباشد
- ۸۴- «هیچ دندانی از تناسب معین^۵ بیشتر نباشد .
- ۸۵- «هیچ قامتی از تناسب معین^۶ بدن بیشتر نباشد
- ۸۶- «هیچ يك از نشان‌هایی که نشانه^۷ اهریمن است و وی در میان مردم نهاده نباشد .
- ۸۷- «در بخش فوقانی ناحیه ۹ پل بساز
- ۸۸- «شش تا در میان سه تا دریائین .
- ۸۹- «برپل‌های نخست یک هزار زن و مرد بیاور .
- ۹۰- «برمیانی (تخم) ششصدتن و در پائینی (تخم) سیصدتن
- ۹۱- «آنها را که در حصاراند بانیزه^۸ زوین اینجا (بیاور)

- ۹۲- «دراطراف این حصار دیواری بلند و پنجره‌ای که بدرون روشنائی بدهد (بساز)» .
- ۹۳- آنگاه ییما اندیشد که من چگونه میتوانم حصاری چنانکه اهورامزدا گفته بسازم ؟
- ۹۴- «آنگاه اهورامزدا به ییما گفت: ای ییمای زیبا فرزند ویوانهاو
- ۹۵- «بر روی این زمین باپاشنه‌راه برو و دستهایت را بدان برن
- ۹۶- «تا سبب شوی که زمین منزگاه بشر بشکافد .
- ۹۷- «سپس ییما حصارها را بدر ازای زمین سواری از چهارسو بساخت.
- ۹۸- تخم احشام، جانوران بارکش، انسان، سگ، پرند و آتش سرخ فروزان را بدانجا آورد .
- ۹۹- پس از آن ییما حصارها را بدر ازای زمین سواری از هر چهارسو برای منزلگاه بشر ساخت .
- ۱۰۰- بدر ازای زمین بازی از هر چهارسو برای گاو و شیرده
- ۱۰۱- در آنجا آب را بد رازای يك «هترا» گرد آورد .
- ۱۰۲- وی در آنجا پرندگان را منزل داد .
- ۱۰۳- در (ناحیه) جاودانی طلائی رنگ که خوراکش هرگز پایان نیابد.
- ۱۰۴- وی در آنجا مسکن هائی بساخت .
- ۱۰۵- کفها، ستونها، حیاطها و حصارها .
- ۱۰۶- و تخم همه مردان و زنان را بدانجا آورد .
- ۱۰۷- که در این زمین از همه بلندتر ، بهتر و زیباتر اند .
- ۱۰۸- وی تخم همه احشام را بدینجا آورد .
- ۱۰۹- که در این زمین از همه بزرگتر، بهتر و زیباتر اند
- ۱۱۰- وی تخم همه درختان را بدینجا آورد .

- ۱۱۱- که در این زمین از همه بلندتر و شیرین رایحه تر اند
- ۱۱۲- وی تخم همه گیاهان را بدینجا آورد
- ۱۱۳- که در این زمین شیرین ترین و خوشبو ترین اند .
- ۱۱۴- همه آنها را وی زوج و نابودنشده ساخت .
- ۱۱۵- حتی برای مردانی که در دایره بودند .
- ۱۱۶- در آنجا هیچ کشمکش و هیچ نزاع نخواهد بود .
- ۱۱۷- هیچ ستیزه جوئی، هیچ دشمنی ،
- ۱۱۸- هیچ گدائی، هیچ فریب ،
- ۱۱۹- هیچ تهیدستی، هیچ ناخوشی ،
- ۱۲۰- هیچ کارسترك ،
- ۱۲۱- هیچ شکلی بیرون از تناسب اندام ،
- ۱۲۲- هیچ يك از نشانه هائی که از نشانه های اهریمن است و او ساخته
- ۱۲۳- در بخش بالائی ناحیه وی نه پل ساخت
- ۱۲۴- شش تا در میان سه تا دریائین
- ۱۲۵- برای پل نخست وی تخمه یک هزار زن و مرد را آورد
- ۱۲۶- برای میانی ششصد تا برای پائینی سیصد تا
- ۱۲۷- وی آنان را که در حصارها بودند با نیزه زمین بدینجا (آورد).
- ۱۲۸- وی بدور این دایره دیواری بلند و یک پنجره کاشیائی بدرون میداد بساخت .
- ۱۲۹- «ای آفریننده جهان مادی ای وجود پاک
- ۱۳۰- «(ای اهورامزدا روشنائی هائی که) بر دایره درون که ییما ساخته می تابد چگونه است ؟»
- ۱۳۱- آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت: «روشنائی های خود آفریده اند

و بردیف آفریده شده اند .

۱۳۲- «ستارگان و ماه و خورشید به يك نوع و دریای مسیر دیده میشوند.

۱۳۳- «اینها یکروزشان مطابق یکسال است .

۱۳۴- «هر چهل سال یکبار دو آدمیزاد از دو آدمیزاد بصورت يك

زوج یعنی يك كودك نر و يك كودك ماده بدنیا می آیند .

۱۳۵- «بهمین گونه از انواع جانوران»

۱۳۶- این مردم در دایره ای که ییما ساخت پر نشاط ترین زندگی را دارند.

۱۳۷- ای آفریننده جهان مادی، ای وجود پاك

۱۳۸- در این دایره ای که ییما ساخته کی قانون مزدیسنا را منتشر

ساخته است ؟

۱۳۹- آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت: «ای اشوزردشت، پرنده کارشیا!»،

۱۴۰- ای آفریننده جهان مادی، ای وجود پاك

۱۴۱- کی رئیس و ناظر آنان است ؟

۱۴۲- آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت :.

۱۴۳- «اورواتات- نارو و تو ای زردشت»

از این فرگرد که مسلماً خیلی قدمت دارد میتوان نتایج زیر را گرفت:

«ییما» یعنی جمشید پادشاه افسانه ای آریان ها رهبر مهاجرین

آریائی از نواحی سردسیر بوده و کشورهای بیشماري را گشوده و بهدایت

ستارگان بسوی روز روشن و در جهت آفتاب تابان پیش میرفته . وی کشاورزی

را بقوم خود آموخته و با حیش زرین زمین را شخم نموده است . بنا بر روایت

مزبور اهورامزدا به جمشید آگهی داد . که پایدی زمستان بر زمین روی

خواهد آورد و یخ بندان سخت و نابودکننده ای پدید خواهد شد و برف زیادی

خواهد بارید و قله کوه ها و پهنه بلندی ها را فرا خواهد گرفت . پس اهورامزدا

به جمشید امر مینماید که منازل مستحکم تهیه کند و میگوید «ای جمشید ابرها بر فراز نواحی مسکون گسترده میشوند پس دایره‌ای به اندازه میدان مسابقه در چهار جهت بساز». و سپس باز بوی چنین میفرماید: «در ناحیه زرین فام جاودانی که غذای آن هرگز پایان نمی‌یابد خانه‌هایی با کف‌ها و ستون‌ها و حیاط‌ها و حصارها بساز».

بدینگونه آریان‌ها بر هبری جمشید از سرزمین سرد و تاریک بسوی ایران زمین یعنی کشور زرین فام کوچ نموده، همه روایات و سنن و فرهنگ ده هزار ساله خود را نیز با خود آوردند.

پس تعجبی نیست که همگام با پرستش اهورامزدا آریان‌ها به نیایش ستارگان و خورشید نیز مبادرت نموده باشند زیرا ستارگان و روشنائی آفتاب و گرمای آن سبب رستگاری آنان از سرمای سخت شده و رهبر آنها به سرزمین جانبخش ایران دارای آفتاب زرین فام بوده است.

پس آریان‌هایی که بکمک ستارگان و آفتاب از تاریکی و سرما و مرگ رهایی یافته‌اند خورشید را همچون سرچشمه زندگی نیایش نمودند بطوری که در گاتها چنین میخوانیم (یسنا ۱۰۱ اشتودگاتا):

از تو می‌پرسم ای اهورا برآستی مرا آگاه فرما کیست آفریننده روشنائی و دبخش و تاریکی؟ کیست آفریننده خواب خوشی بخش و بیداری؟ کیست آفریننده بامداد و نیمروز و شب که مردم را برای بجا آوردن نماز همی‌خواند؟

از تو می‌پرسم ای اهورا برآستی مرا آگاه فرما کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید؟ کیست آن کسی که بخورشید و ستاره راه سیر بنمود؟ کیست آن کسی که ماه از او گهی پر است و گهی تهی؟ ای مزدا این و بسا چیزهای دیگر را می‌خواهم بدانم؟

و در یشت ها چنین نوشته شده :

«ای مزدا آهورا در میان ترکیب ها زیباترین ترکیب فروغ این جهان را و در عالم زیرین (ترکیبی را که) در میان بلندترین فروغ که خورشید نامیده میشود از آن تو می شمیریم .

« مهر دارنده دشتهای پهن را می ستائیم نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا پذیر تیزاسب از بالای کوه برآمد نخستین کسی که بازینت های زرین آراسته از فراز (کوه) زیبا سر بدر آورد و از آنجا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاه های آریائی را بنگرد »

و چون در سفر آنان از نواحی تاریک ستارگان چشمک زنان آنانرا بسوی کشور آفتاب زرین فام رهبری میکردند از اینرو جای شگفتی نیست که ستارگان را نیز می ستوده اند .

چنانکه در آبان یشت نوشته شده .

« اردویسورنا هید همیشه ظاهر میشود بصورت یت دختر جوان بسیار برومند خوش اندام کمر بند بمیان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف که یک جبهه قیمتی پرچین زرین در بر دارد »

و نیز در اهنودگاتا چنین می خوانیم :

« آن کسی که در روز نخست در حشیدن و نورانی گشتن این بارگاه نفز اندیشید کسی است که از نیروی خرد خویش راستی را بیافرید ای مزدا آهورا ای کسیکه همواره یکسانی آن بارگاه مقام نیک منشانی است که توانان را برتری دهی ! »

باید بخاطر داشت که آریان ها از دیر زمان و از دوران پیش از تاریخ دلبستگی و علاقه بسیاری به پادشاهان خود داشته اند. مثلاً آنان نخستین پادشاه خود جمشید فرزند «ویوانهاو» را آورنده و واضع شریعت رقانون میدانستند و عقیده داشته اند که پادشاهان دارای نیروئی فوق طبیعی و

و معجز آسا می باشد و بسائقه همین نیرو میتوانند زمین را بارور نموده و برکات دیگری بر مردم ارزانی بدارند. تمام نیاگان اقوام آریائی هندی و ایرانی و ایرلندی و اروپائی به این موضوع عقیده داشته اند و حتی تا امروز نیز اثر این عقیده در اقوام اروپائی و آسیائی دیده میشود.

کتاب کهنسال هندو بنام «قوانین مانو» آثار حکومت پادشاه نیکورا بدینگونه تعریف میکند «در کشوری که پادشاه از غصب مالِ بندگان گنهکار دوری مینماید مردم بدنیاء آمده و از زندگی دراز برخوردار میشوند و محصولات کشاورزان بارور میشود و کودکان از بین نمیروند و بچه های ناقص الخلقه پیدا نمیشوند». در یونان عصر «هومر» پادشاهان و امیران را مقدس و دارای فره ایزدی میدانسته اند و عقیده داشته اند که سلطنت پادشاه نیکوکار سبب میشود که خاک سیاه گندم و جو بسیار بیاورد و درختان پر میوه شوند و احشام بسیار بزایند و دریا ماهیان بسیار بیاورد.

ایرلندی های قدیم عقیده داشتند که وقتی پادشاهانشان سنت های نیاگان را مراعات کنند فصول اربعه متعادل و محصول فراوان و احشام بارور و دریاها و رودها پر ماهی و شاخه های درختان میوه از سنگینی کُنده میشود. منشوری که به پاتریک مقدس ایرلندیها منسوب است «هوای مساعد، دریاها آرام، حصاد فراوان و درختان پر بار» را از جمله موهبت های پادشاه دادگستر میداند.

موارد بسیار دیگری نیز میتوان درباره شاهدوستی و شاهپرستی آریائزادان ذکر نمود. یکی از شواهد برجستهٔ علاقهٔ ایرانیان به شاه سرودی است که گویند دوهزار سال پیش از اسلام بر سر در آتشکدهٔ کرکوی سیستان نوشته شده و بنا بر مقدمهٔ تاریخ سیستان بقلم شادروان ملک الشعراء بهار مضمون آن چنین است:

نور ایزدی آتشکدهٔ کرکوی افروخته باد

هوش و دانش گرشاسب بر جهان پاینده و طنین افکن باد

جهان پراز جوش است

می جاودان پیروزی نوش کن

دوست من به نیکی و آفرین و کار خوب گوش کن و تاملتوانی نیکی کن که

زمان پلیدی ها و بدی ها گذشته است .

شاهها خدایگانا به آفرین شاهی.

خاورشناسان و دانشمندان امروزی متفقاً بر این عقیده اند که در ادوار

ما قبل تاریخی نیاکان اقوام آریائی قبل از انشعاب و کوچ به قسمتهای مختلف

زمین باهم در آسیای مرکزی میزیسته و بیک زبان سخن می گفته اند و زبان

مزبور کهن تر و ساده تر از زبان سانسکریت یا زنده بوده و این زبان مادر همه

زبانهای آریائی آسیا و اروپا بوده است. بعلاوه همه اقوام آریائی بیک

دین و یک روش پرستش عقیده داشته اند. بعدها یک شعبه از آریان ها بسوی

شمال غرب روانه شده و به پنج قسمت مختلف اروپا کوچ نمودند. دانشمندان

عقیده دارند که اقوام سلت نیز اصلاً از نژاد آریائی می باشند و در اقصی

نقاط مغرب اروپا یعنی فرانسه و انگلیس و ایرلند بیک سکونت اختیار

نموده اند در حالیکه اقوام تنومند «توتنی» در شمال و مرکز اروپا مستقر

شده و اقوام اسلاوی در مشرق اروپا (روسیه و نواحی مجاور آن) و

ایتالیائی ها و یونانیان در کشورهای خود در جنوب اروپا جایگزین شده اند .

شاخه دیگر آریان ها در جنوب آسیا یعنی در سرزمین میان رود سند

و فرات مستقر شدند و در آن روزگار بنام هندو ایرانی خوانده میشدند . در

این هنگام جدائی دینی میان آریانها افتاد و بدو شاخه تقسیم شدند و تدریجاً

این جدائی بیشتر شد و بالاخره هندوها بنام هندو آریایی و یا هندو در

شمال غربی هند مستقر شدند و آریائی هائی که در ایران اقامت گزیدند

«ایرانی» خوانده شدند. معتقدات و اصول عقاید دینی هندوها در «ریگ ودا» که کهن ترین کتاب دینی جهان است جمع آوری شده است. از ریگ ودا پی میبریم که هندوها نیز یکتاپرست بوده و خدای یگانه را بنام «آسوراوارونا» (یعنی «اورانوس زنده» یا «خداوند کیهان») می شناخته اند. علاوه بر این به خدایان کوچکتر یا «دوا» (Devas) یعنی «ارواح تابناک» نیز عقیده داشتند ولی «آسوراوارونا» را خدای خدایان میدانستند.

ایرانیان همین «آسوراوارونا» را بنام «اهورامزدا» پرستش میکردند. پس از جدائی ایرانیان از هندوها ارواح نیکوی ودای هندوها یعنی «دوا» را ایرانیان «دیوا» یا «دیو» یعنی «ارواح پلید» دانستند و از این زمان بسا هندوها اختلاف عقیده پیدا کردند.

بخش دوم

زردشت

روزگاران درازی پیش از پیدایش زردشت و اعلام پیامبری از طرف وی ایرانیان عقاید مذهبی مشخصی داشته و اهورامزدا خدای بزرگ را ستایش مینموده اند.

زردشت مأموریتش تحکیم و تثبیت دین پاک آریان نژادان و تأیید پرستش اهورامزدا خدای بزرگ ایرانیان بود.

همچنانکه ابراهیم و اسحق و یعقوب پیش از موسی ظهور نمودند سه پیامبر ایرانی نیز بنامهای «ایوانگهانت» و «اثویا» و «سریتا» پیش از زردشت ظاهر شدند.

گویند قرن ها پیش از ظهور زردشت جمشید پادشاه در رؤیائی چهره

کامل پیامبر ایرانی را مشاهده نموده و پیش‌بینی کرد که با ولادت این پیامبر راستین اهریمن شکست قاطع و نهائی خواهد خورد. در نوشته‌های اوستا پیشگوئی‌های بیشمار دیگری نیز شده که ظاهراً قرن‌ها پیش از ظهور پیامبر ایرانی وجود داشته‌است.

بعضی خاورشناسان عقیده دارند که زردشت حدود سال ۶۰۰ پیش از میلاد میزیسته و دیگران تولد او را در بلخ بسال دوازده هزار پیش از میلاد میدانند و بعضی دیگر معتقدند که چندین زردشت ظهور نموده‌اند. اگر این نظریه درست باشد شاید ویرازگهانت نخستین پیامبر و پیشوای آریائی بود که در ۱۲۰۰ قبل از میلاد میزیسته و شاید سال ۶۰۰ پیش از میلاد سال ظهور «اتویا» و «تریتا» باشد که پیش از زردشت ظهور نموده‌اند. خواه این فرض درست و خواه نادرست باشد بدون تردید تعالیم مذهبی که زردشت جمع‌آوری و تدوین نموده هزاران سال پیش از زردشت رواج داشته و گاتها گواه زنده‌ای بر این مدعا می‌باشد. گاتها منسوب بخود زردشت و تنها سند اصیل موجودی است که از غارت زمانه محفوظ مانده‌است و طرز اندیشه ماقبل تاریخی ایرانیان را نشان می‌دهد.

از سازمان مذهبی پیش از زردشت اطلاعات ما بسیار ناچیز است ولی این عقاید هر چه بوده و هر نامی که داشته محققاً قسمت اعظم تعالیم رعقاید آن دردین زردشت آورده شده. با مقایسه عقاید دینی زردشت با عقاید مذهبی هندوهای دوران «ودا» (یعنی حدود ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد و پس از آن) میتوان زمینه مشترکی در هر دو دین یافت که عقاید دین زردشت امروزی نیز با آن قابل تلفیق است.

از مطالعات مذهب آریائی‌های سوره «ودا» (۱۵۰۰ سال قبل از میلاد) میتوان فهمید که مذهب آریان‌های آندوره مرکب از یکنوع اعتقاد بچند

خدا بوده و در میانخدایان یا «دوا»ها یعنی «ارواح آسمانی» يك راسته از آنان دارای قدر و منزلت روحانی و اخلاقی خاصی بوده اند و بنام «آسورا» و «میترا» و «وارونا» (اورانوس) و غیره شناخته شده اند.

اجتماع اقوام آریائی هند و ایرانی بسه طبقه تقسیم شده یعنی طبقه روحانیون و طبقه سالحشوران و نجبا و طبقه کشاورزان. همین سه طبقه اجتماعی در پرستش مذمبی نیز رعایت میشده یعنی هریک از این طبقات اجتماعی خدایانی مخصوص خود داشته اند. آسوراها یا آهوراها خداوندان روحانیون نجبا بشمار میرفته و بحضور آنها قربانی هائی باخون و آتش و «سوما» یعنی ماده مخمری که از شیرۀ میوه تهیه میشده تقدیم میشده.

زردشت اعتقاد به چند خداوند را رد کرد و فقط «آسورا» یا «آهورا» خدای بزرگ را پذیرفت و از اینرو «آهورامزدا» یا «اورمزد» یعنی «خدای دانا» مورد پرستش آریان ها قرار گرفت و سایر «آهورا»ها از نظر فراموش شدند و خدایان دیگر یعنی «دوا»ها که خدایان محافظ طبقات دوم و سوم اجتماع بودند جزو ارواح خبیثه و دیوها بشمار رفتند. آهورامزدا نیز سرور یزدان و اهریمن یعنی خدای نیکی و خدای بدی است که یکی روان می بخشد و داد و نیکی را در جهان پیش میبرد و دیگری تاریکی و مرگ و ستم و پلیدی می آورد.

زردشت عقیده داشت که جهانی تازه بوجود می آید و تنها پیروان پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک از این جهان تازه برخوردار خواهند شد و اینان بایستی از پلای که نیکان را به بهشت و بدانرا به دوزخ میرساند بگذرند. پس از زردشت در دوره هخامنشیان دین او در افغانستان و ماد و ایران گسترش یافت (بین سالهای ۵۵۳ تا ۳۳۰ پیش از میلاد) و در این نواحی باردیگر میترا و ناهیدپرستی بدان افزوده شد و آهورامزدا مقامش تنزل

یافته با «اهریمن» (انگرامینو) هم‌رتبه گردیده و اعتقاد به تضاد نیکی و بدی در دین زردشت رسوخ نمود.

زردشتی که تاریخ نام‌وی را یاد نموده در سدهٔ هفتم پیش از میلاد، میزیسته و نژادش به‌خاندان منوچهر پادشاه میرسیده است. پدرش «پورشسب» و مادرش «دخدوا» نام داشته. بنا بر روایات وی در آذربایجان بدنیا آمده در حالیکه بعضی عقیده دارند وی در شمال باختری ایران یعنی در بلخ پابجهان گذارده است.

داستان تولد زردشت نیز همچون تولد سایر انبیاء معجز آساست. گویند شکوه و فراهورامزد ابرخانه‌ای که دخدوا مادر پیامبر ایرانی در آن میزیسته فرو درآمد و تا سن پانزده سالگی در او مانده است. در این هنگام پدر دختر برهبری روح پلیدی گمان کرد که دخترش دیو دارد و از اینرو او را بخاندان «اسپیتاما» فرستاد. در آنجا برهبری ارواح پاک و فرشتگان پورشسب را که از خانواده اسپیتاما بود به‌م سری برگزید و مادر پیامبر ایران شد. دربارهٔ دوران آبستنی دخدوا معجزات بسیاری ذکر شده که همه با معجزات پیش از تولد بودا و مسیح و کریشنا شباهت دارد. گویند دخدوا پیش از تولد کودک خود فرشتگان را مشاهده نمود که کودک تولد نیافته را نیایش مینموده‌اند. تولد زردشت نیز مانند تولد عیسی و بودا و غیره از باکره بوده و پیش از تولد وی ستاره‌ای درخشیدن گرفته و بسیاری معجزات و نشانه‌ها و حوادث روی داده است. کتب مذهبی زردشتی حاکی است که بهنگام تولد پیامبر ایرانی در سرتاسر طبیعت شادی و سرور حکمفرما شده و حتی درختان و رودها و احشام شادی و سرور داشته و ارواح پاید هراسان شده و به‌زرفنای زمین گریخته‌اند. همچنین گویند تولد وی بدنبال نیایش پورشسب نسبت به «هاثوما» (که همان سومای ودا می‌باشد) صورت گرفته.

پس در میان شادی طبیعت و آثار معجز آسا پیکِ بزرگِ اهورامزدا بدین جهان گام نهاد و این امر شاید در سال ۶۶۰ پیش از میلاد روی داده و زردشت مأموریت الهی خود را در این هنگام انجام داده . پرفسور جکسن مورخ انگلیسی در صفحه ۵۰ کتاب خود بنام «ایران در گذشته و حال»^۱ درباره وی چنین مینویسد :

«وی همچون مسیح ظهور میکند صدای شیپور اصلاحات وی در سرتاسر ایران زمین طنین انداز میگردد. وی مانند کسی که در کمال زمان پدید آید متولد میگردد. روایات چنین میرساند که هنگام تولد در وی آثار حکمت و نیروی یزدانی دیده می شده و بجای اینکه همچون سایر کودکان گریه کند پیامبر کودک پس از تولد خنده بلندی نموده و مفز کوچک او بقدری شدت ضربان داشته که هیچکس نمیتوانست دست به سر او بزند. پدر و مادر از دیدن این نشانه های شگفت شاد بجا کردند و فرشتگان برای نیایش و پرستش او فرود آمدند و ویرا «اسپیتاما زردشت» یعنی «زردشت دادگر» نام نهادند. زردشت نام او و اسپیتاما نام خانوادگی اوست. این نام بصورت مختلف نوشته و تلفظ شده. بعضی او را زرتشت و زردشت و غیره نامیده اند. دانشمندان معانی مختلفی برای این کلمه فرض نموده اند ولی عقیده غالب اینست که این کلمه مشتق از دو واژه سانسکریت «زرد» یعنی «پیر» و «اشتر» یا «اشتر» یعنی شتر است و رویهم رفته بمعنی شتر پیر و یا صاحب شتر پیر میباشد که بنظر اسم بی مسمائی میرسد. یونانیان نخستین بار او را «زرواستر» خواندند ولی در ایران قدیم زرتشت یا زردشت نامیده می شد. از زمان جوانی زردشت دیوان و ارواح پلید همواره میخواستند زندگی او را سپری سازند و «دوراس روبو» پادشاه توران و

سرور دیوپرستان همچون هیرودیس زمان تولد عیسی میخواست کودک را نابود سازد. وی همه ارواح پلید را برای کشتن وی فرستاد ولی بهشیت الهی زندگی پیامبر ایران بصورت معجز آسایی نجات یافت و تحریکات پادشاه توران بی نتیجه ماند.

از دوران کودکی زردشت اطلاعات ناچیزی در دست است جز اینکه میدانیم در هفت سالگی پدرش او را برای تعلیم بنزد استادی بنام «برزین کورش» فرستاده بنا بر روایات سریانی و عربی که بنظر نادرست می آید زردشت شاگرد ارمیای نبی اسرائیل بوده ولی چون ارمیا از او رضایت نداشته یهوه او را بمرض برص مبتلا نمود. بهر صورت در این سن زردشت بوسیله مباحثات مذهبی با دانشمندان عصر خویش معرفت خود را آشکار ساخت و گمراهان را مورد سرزنش قرار داده و مغلوب میساخت. در زندگی عیسی نیز میخوانیم که در سن دوازده سالگی بهدایت گمراهان و سرزنش آنان می پرداخته.

زردشت در پانزده سالگی با دربر کردن «کوشتی» یعنی کمر بند روحانی متابعت خود را از آئین پاک دینی زمان خویش آشکار نمود. همین سنت را نیز برهمن های هندی بهنگام ورود بزندگی طلاب دینی اجرا میکرده اند. زردشتیان ایرانی نیز امروزه همچون روحانیون هندو رسن مقدس روحانیت را بتن میپوشند. در این مرحله از زندگی زردشت تمام خواسته های مادی را فراموش نموده و ابداً توجهی به لذات جسمانی نداشت. روان روی بر فراز تمایلات نفسانی و خواسته های حواس پنجگانه سیر مینمود. او در پی شادی های مادی نبود بلکه نسبت به افراد بشر و همه موجودات زنده این جهان علاقه و مهر سرشاری داشت. دیدار بدبختی و ناکامی بشر در روح بزرگ او اثر عمیقی می گذاشت. گویند دیدار سگ گرسنه و ناتوانی روح پر مهر او را سخت آزرده ساخته است.

چون نجات‌دهنده ایران بسن بیست رسید از خانه پدر و مادر بیرون شد و مدتی به‌سیر و گردش و زندگی پاک و بی‌آلایش پرداخت. مدت دهسال در جنگل‌ها و بیابان‌ها میگشت و به‌تنهایی در غارها و بر فراز کوه‌ها زندگی میکرد و خوراکش نان و پنیر و شیر بود. درخاوت جنگل توانست بر نفس خویش پیروز گردد و احساسات و حواس خود را کاملاً مطیع خویش سازد. وی بیشتر وقت خود را صرف شکر و عبادت نمود و کم‌کم دیده روحانی‌وی باز شد و آماده رؤیاهای روحانی گردید. در آرامش و سکوت بیابان روان‌وی از خواسته‌های دلفریب حواس نفسانی دور شده و بر عالم بالا صعود نمود و به‌اهورامزدا سرور عالم هستی پیوست. زردشت نیز چون موسی پیامبر یهود که در کوه طور با یهوه خدای اسرائیل مصاحبه میکرد بر فراز کوه «سبالان» (Sabalan) با اهورامزدا گفتگو مینمود و در طی این مدت رؤیاهای روحانی داشته و از اهورامزدا کسب معرفت میکرد زیرا وی نیز در راه مجوس‌های کهن پیش از خود گام میزد. بنا بر روایت هرودت مورخ یونانی زردشت مجوس کهن پیوسته بر فراز کوه خدارا نیایش میکرد و باید بخاطر داشت که کلمه «مجوس» برای یکی از قبایل روحانی ماد که مدت‌ها قبل از زردشت در ایران میزیسته‌اند بکار میرفته و به‌زردشت نیز غالباً لقب «پیامبر مجس» و «رئیس مجوسان» داده شده است.

بدینگونه پس از گذراندن دهسال در عبادت و سیر روحانی پیامبر ایرانی در سی‌سالگی از فروغ یزدانی مکاشفه روحانی روشن شد و خود را پیامبر اهورامزدا در سرتاسر جهان دانست. نخستین مکاشفه روحانی در کنار رود «دیتی» (Daiti) بروی نازل شد همانطور که نخستین مکاشفه عیسی در کنار رود اردن اتفاق افتاد. بطوریکه در نوشته‌های اوستا نوشته شده در سپیده دم روز پانزدهم اردیبهشت ماه سی و یکمین سال پادشاهی

و یشتاسب پس از چهاربار عبور از رودخانه در حالیکه پیامبر ایرانی در کنار رود ایستاده بود ناگهان فرشته آسمانی از جنوب بر وی ظاهر شد. این فرشته اعظم «وهومانا» فرشته «پندار نیک» نام داشت. کم کم این شبیح بزرگ که اندامش به بزرگی نه تن میرسید در حالیکه از فروغ آسمانی میدرخشید در برابر وی ایستاد و زردشت از مشاهده این رؤیای آسمانی چشمانش خیره و ازدیدن این منظره غیرمنتظره بیهوش شد. سپس فرشته اعظم بوی امر کرد تا جامه تن را بیکسو نهد و روح او را در عالم روحانی به جایگاه اهورامزدا ی آسمانی و امشاسپندان یعنی فرشتگان اعظم که تجسم صفات و خصوصیات اهورامزدا میباشد رهبری نمود. زردشت پس از ورود به جهان مینوی اهورامزدا و فرشتگانش را نیایش نمود و در جایگاه جوینده راستی بر نشست. آنگاه خدای بزرگ اصول مهم دین زردشت را به وی آموخت و فره ایزدی بوی ارزانی داشت.

گویند این رؤیا در همان روز سه بار تکرار شد. زردشت که بدینگونه بر رهبری اهورامزدا آماده کار شد خرد را نجات دهنده و پیامبر ایرانی خواند و به پیروی از فرمان های خداوند به ترویج دینی که بعدها دین «زردشت» یا «مزدیسناگی» (یعنی مذهب مزدپرستی) معروف شد پرداخت وی ابتدا بهدایت اهریمن پرستان و دیوپرستان و بدکاران پرداخت و همچنین به هدایت رئیس دیوان که درزند اوستا بنام «کاویها» و «گاداپها» نامیده شده اند پرداخت. ولی چون هنوز قدرت روحانی وی کافی نبود از این رو در کوشش خود شکست خورد. مدت دو سال برای یافتن زمینه مناسبی جهت کاشتن بذر روحانی خویش سخت کوشید ولی موفقیتی بچنگ نیاورد در این هنگام زردشت بفرمان اهورامزدا بدیدار «کاراپ» یعنی دیو ثروتمندی بنام «وداوشت» رفت و از وی صدزن و مرد جوان و چهار اسب بعنوان

پیشکش برای اهورامزدا خواست ولی وی جواب سخت و ناهنجاری به پیامبر داد و زردشت بخدا پناه برد و خداوند به او اطمینان داد که خطاکاران پس از مرگ سخت تنبیه خواهند شد. این گفتار زردشت ما را بیاد لعنت ایلای نبی میآورد که چون «اخزیا» یهوه خدای اسرائیل را نشناخت او را لعنت ابدی نمود.

زردشت در این مدت از شهری به شهر دیگر سفر میکرد و گویند به هندوستان و چین سفر نموده ولی هیچکس دعوت او را نپذیرفت و در اثر آن سخت نومید گردید و نمیدانست چه باید کرد. ولی بار اهورامزدا او را تسلی داده فرمود: هنوز هنگام کارنو نرسیده و تو به تجلی دیگری نیاز داری. بین سالهای سی سالگی و چهل سالگی خود زردشت شش رؤیای دیگر دید و با شش فرشته مقرب که سرپرستی جانوران و آتش و فلزات و خاک و آب و گیاهان را بعده داشتند هم سخن شد.

در تجلی دوم «وهومانا» فرشته پندار نیک که رئیس جانوران اهلی از قبیل گاو و گوسفند و اسب نیز شناخته شده از زردشت خواست که از این جانوران سودمند مواظبت و حمایت نماید.

در تجلی سوم «آشاهیشتا» فرشته اعظم «دادگستری» که رئیس آتش روحانی و مادی شناخته شده بوی ظاهر شده و توصیه نمود که از آتش حمایت نماید. در تجلی چهارم زردشت «خشاترا ویرا» فرشته اعظم نگهبان پادشاهی و رئیس فلزات پدیدار شده و توصیه نموده که از فلزات مواظبت کند. در طی سه تجلی دیگر باز وی با سه فرشته اعظم یعنی «اسپنتا آرمایتی» فرشته پاکدامنی و حاکم این جهان و «هورواتات» فرشته تندرستی و فرمانروای دریاها و «امرتات» فرشته «ابدیت» و فرمانروای گیاهان گفتگو نمود.

زردشت در طی این شش تجلی و رؤیای بهشتی که بدنبال رؤیای نخست درکنار رود «دیتی» مشاهده نمود با سلسله مراتب ارواح پاک و فرشتگان اعظم آشنا شد. در طی این ده سال تمام رؤیاها و تجلیات روحانی، را دیده و معرفت روحانی را دریافت. وی از آسمان عالیترین معرفت واجب الوجود را بارمغان آورد. همچنین دعای معروف زردشت بنام «آهوناویرا» را که مثل «دعای ربانی» مسیحیان است به پیروان آموخت. درحین نزول از عالم مینوی مورد حمله نیروهای پلید قرار گرفت. اهریمن باردیگر درصدد نابودی او برآمد و ملازم خود «بویتی» را برای آزمایش و وسوسه و نابودی پیامبر اهورامزدا فرستاد. ولی به نیروی روحانی زردشت مغلوب گردید. زند و اوستا چنین مینویسد:

« ۱- از نواحی شمال از نواحی شمال «انگرامینو» (اهریمن) نابودکننده رئیس دیوان هجوم آورد و آن اهریمن پلید و نابودکننده چنین گفت: ای دروغ بشتاب و اورا بکش ای زردشت مقدس بویتی دیو که مرگ نادیدنی را فریب میدهد.

« ۲ (۳)- زردشت با صدای بلند «آهوناویرا» را خواند و گفت: اراده خداوند قانون عدل و داد است. اینها بخشش و هومانو در برابر کارهایی است که در این جهان بخاطر مزدا انجام میگیرد. آنکس که مستمندان را یاری کند اهورا را بشاهی رسانده.

«وی قربانی بر «دیتی» نیکو فرشته دریاها گذراند و نیایش پرستندگان مزدا را تکرار نمود.

«دروغ رنجیده و با سرعت گریخت همان دیو بویتی که مرگ نادیدنی را میفریبند.

« ۳ (۷)- و دروغ به اهریمن چنین گفت: ای اهریمن آزاردهنده من راهی

نمی‌بینم که بدان وسیله اسپیتاما زردشت را نابود سازم — شکوه و فراشو زردشت بسیار است .

«زردشت همه اینهارا در روح خویش بدید و با خود گفت که دیوان بدکار باهم می‌اندیشند تا مرا بکشند .

« (۱۱)۴ — زردشت بپاخواست و به پیش رفت و از خشونت و بدخواهی «آکم مانوی» لغزگوی آرام نشد در حالیکه زردشت مقدس سنگهارا با دست خود پرتاب میکرد — سنگهایی بزرگی يك خانه که از اهورامزدا و سازنده این جهان گرفت .

«ای تو که در خانه پورشسب بر فراز کناره بلندتر رود «دارکا» ایستاده‌ای بسوی که؟ در این زمین کروی که پایان آن بسیار دور است بسوی که؟ این سنگ‌هارا پرتاب میکنی؟

« (۱۶)۵ — زردشت به اهریمن چنین پاسخ داد: ای اهریمن بدکردار ! من آفرینش دیوان را به آتش میگذارم من «ناسو» آفریده دیورا میگذارم من «پیریکاناتایتی» را میگذارم تا «ساوشیان» پیروز از دریاچه «کاساوا» واقع در ناحیه سپیده دم و از ناحیه سپیده دم زنده شود .

« ۶ — باردیگر اهریمن سازنده دنیای پلید چنین گفت: ای اشوزردشت آفریدگان مرا نابود مساز تو فرزند پورشسب هستی و من بوسیله غول تحریک شدم. دین نیکوی پرستندگان مزدار را رها کن تا آنهمه خوشی‌هایی که بر «واده‌گان» فرمانروای ملت‌ها رسید بر تو نیز برسد .

« (۲۴)۷ — اسپیتاما زردشت در پاسخ گفت : نه و او نفس مرا قطع کند هرگز دین نیکوی مزدپرستان را بخاطر تن یا روان رها نمی‌کنم .

« (۲۷)۸ — باز اهریمن سازنده دنیای پلید بوی چنین گفت: — بگفتار که تو میزنی به گفتار که عقب خواهی کشیدی؟ به دستور چه کسی آفریدگان

نیک آفرینش مرا که اهریمن میباشم زده و دفع خواهند نمود؟

« (۲۹)۹) اسپیتامازردشت: در پاسخ گفت: پیهموز مقدس و پیاله‌های مقدس و «هائوما» و واژه‌ای که مزدا بمن آموخته همه اینها سلاح من است - بهترین سلاح من است . با این سخن میزنم با این سخن دفاع میکنم با این سخن آفریدگان نیک من ترا زده و درو میکنند ای اهریمن بدکردار ! روح نیکو آفرینش را بنیاد نهاد. او آنرا در زمان بی‌پایان آفرید امشاسپنتا آفرینش و نیکان و پادشاهان دانا را آفرید .

« (۳۵)۱۰) زردشت با صدای بلند دعای آهوناویرا را خواند - زردشت مقدس با آوای بلند گفت : ای خداوند من از تو این را میخواهم که راستی را بمن بیاموزی .

بدینگونه پیامبر ایران بر اهریمن پیروز و رئیس همه دیوان شده و بار دیگر به موعظه آغاز نهاد. این داستان مارا بیاد آزمایش مسیح در بیابان بوسیله شیطان میاندازد. بهر صورت پس از ده سال کشمکش و فعالیت روحانی او توانست فقط یک تن را بدین خود آورد. این شخص پسر عموی وی «میتسوماه» نام داشت که چون یوحنا شاگرد محبوب عیسی تا دم مرگ بوی وفادار ماند. ولی تادوسال پس از آن دین وی پیروز نشد. در آن هنگام وی «ویشتاسب» یا «گشتاسب» پادشاه ایران را بدین زردشت درآورد. پیش از اینکه این پادشاه بزرگ بدین او گراید زردشت معجزات بسیاری نمود . کاهنان دانشمند بارگاه این پادشاه علیه وی دسیسه‌ها نموده و زردشت را بساحری متهم ساختند و پادشاه را واداشتند تا پیامبر ایرانی را به سیاه چال بیاورد و از گرسنگی هلاک سازد. گویند زردشت مدتی در زندان بسربرد ولی خواست خدا و هدایت فرشتگان سبب شد که وی بطور معجزه آسانی اسب سیاه شاه را از مرض شفا بخشید زیرا ناگهان چهارپای اسب سیاه وی زیر

شکمش جمع شده و قادر بحرکت نبود :

با انجام این معجزه گشتاسب به نیروی خارق العاده زردشت خستوشد و در برابر وی بزانو درآمده اورا به پیامبری شناخت. پیامبر ایرانی بچهار شرط چهارپای اسبرا شفابخشید. اول اینکه گشتاسب پادشاه پیرو دین او شود. دوم اینکه اسفندیار فرزند دلاور وی به پشتیبانی از دین وی پیکار کند. سوم اینکه شهبانو نیز دین پاك اورا بپذیرد و چهارم آنکه پادشاه نام دسیسه کاران علیه اورا فاش کند. پادشاه نیز ازوی چهار چیز بخواست : نخست آنکه پایان کار و جای خودرا در مینو بداند. دوم آنکه به بدن او گزند نرسد سوم آنکه دارای معرفت همگانی گردد و چهارم آنکه روان وی تاروز رستاخیز از تنش دور نگردد. سه فرشته اعظم پدیدار شدند وبا شکوه و فر آسمانی و فروغ و عظمت خویش دیدگان پادشاه و شهبانو و اعضای خاندان پادشاهی و درباریان را خیره نمودند. درحینی که فرشتگان بقصر پادشاه نزدیک میشدند تابش آنان بچشم گشتاسب همچون آسمانی از فروغ تابناک آمد. از دیدن این منظره پادشاه بلرزه درآمد و درباریان و سران مات و مبهوت شدند. آوایی از میان روشنائی اعلام نمود که بامر خداوند آنان برای نشان دادن شکوه و فر دین بھی آمده اند. در اثر این امور گشتاسب متقاعد شده و به کیش زردشت گرائید و بایک نظر بهشت را دید. «آشاواشیستو» فرشته اعظم جرعه ای از آب زندگی بوی داد. از دیدن این منظره «هوتا اوسا» شهبانو و برادر پادشاه به کیش زردشت درآمدند و همه از پیروان دلبسته او شدند. بالاخره کیش زردشت که چندسالی دستخوش مخالفت قرار گرفت پادشاهی را حامی و نگهدار خود یافت که مانند کنستانتین حامی دین مسیح دین زردشت را رواج داد.

گویند بیادبود گرایش گشتاسب شاه بدین بھی زردشت درخت سروی

در جلو آتشکدهٔ بزرگ کاشمر بکاشت که بزودی درختی بزرگ شد و شاخه‌های خود را باطراف گسترده. مردم این را نشانهٔ گسترش سریع دین زردشت به پشتیبانی گشتاسب شاه دانستند. از این پس رسالت زردشت در زیر حمایت پادشاه در سراسر کشور گسترش یافت و دیگر منحصر به خاندان پادشاه نبود. بنا بر بعضی روایات زردشت در مباحثات خویش همهٔ فیلسوفان و پیامبران هند و بابل و یونان را نیز مجاب نموده است. روایات دیگری حاکی است که «ویاسا» نویسندهٔ معروف داستان حماسی «مها بهاراتا» و «کلمات قصار» و «دانتاسوترار» که در سال ۱۴۰۰ پیش از میلاد میزیسته به زردشت گرائیده است. بنا بر روایت اوستا «گوتاما بودا» بنیادگذار دین بودا نیز بدین زردشت گرائیده ولی ظاهراً این روایات بعد از زردشت به نوشته‌های اوستائی افزوده شده است. اگر پیدایش زردشت را در سدهٔ هفتم پیش از میلاد بدانیم در این صورت ویاسا و بودا همزمان با زردشت نبوده‌اند. به ادعای اوستا بعضی از فیلسوفان قدیم یونان مانند فیثاغورس و افلاطون و ارسطو نیز پیرو زردشت شده‌اند.

در زمان اسارت یهود در بابل دین زردشت بسرعت در میان یهودیان و بخصوص در بین فرقهٔ فریسیان گسترش یافت. بنا به روایتی خود زردشت بابل رفته و هزاران تن را بکیش خود درآورد ولی مدرک قابل اعتمادی در این موضوع در دست نیست. بنا به روایت اوستا گشتاسب پادشاه که حامی سرسخت کیش زردشت بود به جهاد در راه دین پاک پرداخت و علیه دشمنان دین بهی و دیوپرستان جنگید. گویند گشتاسب دوبار ازدواج کرده و از زن دوم خویش فرزندان بسیاری آورد. این زن حامی سرسخت پیامبر ایرانی شد. وی هیجده پسر و دودختر داشت و همه پیرو کیش زردشت شدند. برادر پادشاه بنام «زیرییری» که جنگاوری نامدار بود از پیروان

سرسخت دین پاک شد. روایات حاکی است که خود زردشت نیز سه بار زن گرفته و فرزندان بسیار داشت. از نخستین زن خود يك پسر و سه دختر داشت. کوچکترین دختر وی که «پورشیستا» نام داشت بزنی «جاماسب» مشاور پادشاه و برادر «فراشسترا» وزیر و ملازم مخصوص پادشاه درآمد. زردشت از زن دوم خود دو پسر آورد. فراشسترا بقدری شیفته زردشت شد که دختر خود را بزنی به وی داد. این زن که «هاوی» نام داشت کودکی نیاورد ولی روایات حاکی است که وی همسر سوگلی زردشت بود و از وی سه پیامبر در هر هزار سال بوجود می آید که نام آنان «اوکشیات ارتا» و «اوکشیات نما» و سومی «ساوشیان» یا نجات دهنده خواهد بود. ساوشیان یعنی نجات دهنده در روز داوری پدیدار خواهد شد. در آن روز این جهان پر پلید نابود میشود و اهورامزدا جهان تازه ای می آفریند و بر نیروهای پلیدی پیروز شده و آنها را از بین خواهد برد.

در اوستا چنین نوشته شده: «وی (ساوشیان) جهان را رستگاری بخشیده و پس از آن دیگر هرگز سالخورده نشده هرگز نخواهد مرد هرگز تباه و هرگز فاسد نخواهد شد بلکه پیوسته زنده مانده و پیوسته افزون خواهد شد و بر خواسته ها حکم فرما خواهد شد. در آن هنگام مردگان زنده شده و زندگی و ابدیت فرامیرسد و جهان بخواسته او رستگاری یابد» (زامیادیشث ۸۹).

این آغاز عقیده نجات دهنده یا مسیح روحانی در دین زردشت است. میان گرایش گشتاسب به زردشت و جنگهای مذهبی علیه دشمن سرسخت و مهلك او ارشاسب پادشاه توران پانزده سال طول کشید. تاریخ ویرا تورانی بی دین نامیده. در طی این مدت زردشت دین خود را رواج داده و معجزات بسیاری انجام داد و از آتش مقدس پاسداری نموده و احشام و فلزات را

حفظ کرده بیماران را شفا بخشید و کوران را بینائی داد. همچنین چندین آتشکده بنیاد نهاد و دین بهی و اصلاحات تازه خود را در سرتاسر کشور ایران منتشر ساخت و نیروی خود را برای جاوگیری از دیوپرستی و جادوگری بکاربرد. وی آفات را از سرزمین دور ساخت و همه بدبختی‌ها و تباهی‌های کشور را برطرف نمود. در این مدت وی همچون دستور یا کاهن بزرگ دین بهی رفتار نمود. پیش از زردشت ده آتشگاه بزرگ و سه نوع آتشکده برای سه طبقه مختلف اجتماعی وجود داشت. آتشکده طبقه روحانیون و نجبا از همه کهن‌تر و «آتش فروشکوه ایزدی» خوانده میشد و این سنت هنوز هم در میان زردشتیان هندوستان باقی است. این آتش مقدس‌ترین آتش‌ها بشمار میرفت. طبقه جنگاوران و نجبا نیز آتشکده مخصوص خود و طبقه کشاورزان و رنجبران جامعه نیز آتشکده‌ای مخصوص خود داشتند. این سه طبقه اجتماعی ایران قدیم شبیه سه طبقه اجتماعی هنداست.

در پایان پانزده سال رواج دین زردشت دین بهی در سال ۶۰۱ پیش از میلاد فصل تازه‌ای آغاز نهاد و جنگ‌های مذهبی و خونریزی برپاشد. این جنگ‌ها تا سال ۵۸۳ پیش از میلاد دوام یافت. در این مدت جهاد علیه بی‌دینان در سرتاسر ایران ادامه داشت. اوستا با آب و تاب تمام داستان این جنگ‌های مذهبی را شرح میدهد و نام هشت تن دشمنان مغلوب گشتاسب و برادر دلیرش «زری‌وری» یا زری‌را یاد نموده و می‌نویسد که: بدرخواست گشتاسب و زری‌را از درگاه اهورامزدا پیروزی نصیب پرچم آنان شده و دعا‌های آنان اجابت گردید.

در پایان باید خاطر نشان نمود که همه ادیان بزرگ جهان یعنی دین یهود و مسیحیت و اسلام و دین برهمن و انشعابات آن یعنی دین بودا و مذهب لامائی و دین زردشت در سرزمین پیامبر پرور آسیا بوجود آمده و

زیسته‌اند. دین یهود و مسیحیت و اسلام در میان اقوام مختلف نژاد سامی پیداشده درحالیکه دین بودائی و لامائی وزردشتی دین‌های آریائزادان است.

بخش سوم

نفوذ زردشت در دین یهود و مسیحیت

داستان اسارت یهود در بابل در کتب مقدسه یهود دقیقاً ضبط شده و بخصوص در کتاب مقدس کورش بزرگ نجات‌دهنده قوم اسرائیل که یهود را به سرزمین موعودشان برگردانده تجلیل شده است.

کورش بزرگ پادشاه شاهنشاهی ایران نخستین اعلامیه آزادی عقیده را برای نوع بشر صادر نمود. این اعلامیه آزادی عقیده و فکر تا امروز در استوانه گلی پخته محفوظ مانده و در موزه بریتانیا موجود است. استوانه مزبور در سال ۱۸۷۹ طی حفاریات باستانشناسی در بابل بدست آمده و در سال ۵۳۹ قبل از میلاد بخط میخی بابلی نوشته شده است. ترجمه فارسی آن چنین است:

«منم کورش شاه جهان شاه بزرگ شاه نیرومند شاه بابل شاه سرزمین سومر و اکد شاه چهارگوشه جهان پسر کمبوجیه شاه بزرگ شاه انشان نواده کوروش شاه بزرگ شاه انشان از تخمه چیش پیش شاه بزرگ شاه انشان از دودمان سلطنتی جاودان که بعل و نبو فرمانروائی آنان را گرامی میدارند و سلطنت آنان را بحان و دل خواستارند. هنگامیکه من بآرامش بیابان درآمدم باسرور و شادمانی کاخ شاهی را جایگاه فرمانروائی قرار دادم مردوک خدای بزرگ مردم گشاده دل بابل را بر آن داشت تا مرا... من هر روز بستایش او

همت گماشتم. سپاه بیشمار من بی مزاحمت در میان شهر بابل حرکت کرد. من بهیچکس اجازه ندادم که سرزمین سومر و اکد را دچار هراس کند. من نیازمندیهای بابل و همه پرستشگاههای آنرا در نظر گرفتم و در بهبود وضعشان کوشیدم. من یوغ ناپسند مردم بابل... را برداشتم. خانههای ویران آنان را آباد کردم. من به بدبختیهای آنان پایان بخشیدم. مردوک خدای بزرگ از کردارم خشنود شد و بمن کورش شاه که او را ستایش کردم و به کمبوجیه فرزندم که از تخمه من است و تمام سپاه من برکت ارزانی داشت و از صمیم قلب مقام شامخ او را بسی ستودم. تمام شاهانی که در بارگاههای خود در تخت نشسته اند در سراسر چهار گوشه جهان از دریای زیرین تا دریای زبرین کسانی که در... مسکن داشتند تمام شاهان سرزمین باختر که درخیمه ها مسکن داشتند مرا خراج گران آوردند و در بابل پیام بوسه زدند. از... تاشهرهای آشور و شوش و آگاده و اشنونا و شهرهای زمبان مرنو و در تا ناحیه سرزمین گوتیوم شهرهای مقدس آنسوی دجله را که مدتی دراز پرستشگاههایشان دستخوش ویرانی بود تعمیر نمودم و پیکره خدایانی را که جایگاه آنها در میان آنان بود بجای خودشان بازگرداندم و در منزلگاهی بایدار جای دادم. من همه ساکنان آنها را گرد آوردم و خانه هایشان را به آنان بازپس دادم. خدایان سومر و اکد که «نبونید» آنها را بیابل آورده و خدای خدایان را خشمناک ساخته بود من بخواست مردوک خدای بزرگ بصلاح و صفا بجایگاه پسندیده خودشان بازگرداندم. باشد که تمام خدایانی که من در پرستشگاههایشان جای داده ام روزانه مرا در پیشگاه بعل و نبو دعا کنند. باشد که زندگانی من دراز گردد. باشد که بمردوک خدای بزرگ بگویند کورش پادشاه که ترا گرامی میدارد و فرزند کمبوجیه... باشد...»

کورش میگوید: «شهرهای مقدس آنسوی دجله را که مدتی دراز

پرستشگاههایشان دستخوش ویرانی بود تعمیر نمودم و پیکرهٔ خدایانی را که جایگاه آنان در میان آنان بود بجای خودشان بازگرداندم و در منزلگاهی پایدار جای دادم. من همهٔ ساکنان آنها را گردآوردم و خانه‌هایشان را بآنان بازپس دادم.»

بدینگونه کورش پادشاه دادگستر ایران همهٔ ملل اسیر در بابل را از قیداسارت و شکنجه آزادساخت. قوم اسرائیل نیز یکی از همین ملل اسیر در بابل بود. این امر نشان‌میدهد که اکثریت پادشاهان ایران از قدیم و هم‌اکنون دارای وسعت نظر و دوستدار آزادی بوده‌اند و بخصوص این موضوع در مورد شاهنشاه محمدرضا شاه آریامهر پهلوی شاهنشاه حاضر ما نیز صدق مینماید.

در مورد رهائی قوم یهود از اسارت بابل در کتاب دوم تواریخ ایام باب ۳۶ آیات ۲۲ و ۲۳ چنین نوشته شده :

«در سال اول کورش پادشاه فارس تا کلام خداوند بزبان ارمیا کامل شود خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آنرا نیز مرقوم داشت و گفت : «کورش پادشاه فارس چنین میفرماید . یهوه خدای آسمانها تمامی ممالک زمین را بمن داده است و او مرا امر فرمود که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهوداست بنانمایم...» عین همین مضمون نیز در کتاب عزرا باب اول آیات اول تا ۴ آمده است اشعیاى نبی نیز در باب ۴۴ آیه ۲۸ چنین مینویسد :

«دربارهٔ کورش (خدا) میگوید که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به انجام خواهد رسانید و دربارهٔ اورشلیم (خدا) میگوید بنا خواهد شد و دربارهٔ هیکل که بنیاد نونهاده خواهد گشت.»

در همین کتاب در باب ۴ آیهٔ اول کورش را «مسیح» یعنی نجات‌دهنده

خوانده و چنین مینویسد :

«خداوند به مسیح خود یعنی کورش (که دست راست او را گرفتم تا بحضور وی امتهارا مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درهارا بحضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود) چنین میگوید که من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت و درهای برنجین را شکسته پشت بندهای آهنین را خواهم برید و گنجهای ظلمت و خزائن مخفی را بتو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که ترا به اسمت خوانده‌ام خدای اسرائیل میباشم.»

در کتاب دانیال باب ۶ آیه ۲۸ نیز دانیال نبی افتخار میکند که در زمان کورش پیروز میشود.

بطوریکه اشاره شد در دوران اسارت یهود در بابل قوم اسرائیل با معتقدات و عقاید زردشتی که کاملاً برای آنها تازگی داشت آشنا شدند و چون بسیاری از این عقاید مورد توجه و علاقه آنان واقع گردید برای نخستین بار در تاریخ خود آنها را در کتب مذهبی خویش آوردند.

همینکه عقاید زردشتی یکبار در کتب عهد عتیق وارد گردید بالطبع در قرنهای بعدی به مسیحیت منتقل شد گرچه مسیحیت نیز بنوبه خود مستقیماً عقاید و اصولی از دین زردشت اتخاذ نمود که بعداً مورد بحث واقع خواهد شد.

در زیر بتفصیل درباره بعضی از این عقاید بحث مینمائیم :

۱- سلسله مراتب فرشتگان

سلسله مراتب فرشتگان بصورتی که در دین زردشت بیان شده عیناً

در کتبی که پسر از آشنائی یهود با دین زردشت پیش آمده قید شده است مثلاً نام جبرئیل و میکائیل در کتاب دانیال که در دوره اسارت یهود نوشته شده آمده است .

عقیده شیطان یعنی اهریمن دین زردشت نیز منطبق با معتقدات زردشتی است .

۲- تثلیث

عقیده تثلیث مسیحیت نیز با عقیده تثلیث زردشتی بصورت «پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک» ارتباط دارد. زردشت تعلیم میدهد که گفتار از پندار سرچشمه میگیرد و کردار شخص هم ناشی از پندار و گفتار اوست . در مسیحیت تثلیث بصورت «خدای پدر یعنی خالق موجودات» و «خدای پسر یعنی عیسی» و «خدای روح القدس» شناخته شده است و دو خدای پسر و روح القدس را ناشی از خدای پدر خالق موجودات میدانند .

۳- بهشت و دوزخ

واژه 'انگ' سی بهشت یعنی (Paradise) مشتق از واژه فارسی «پردیس» میباشد که نام کاخ باشکوه و باغ یکی از شاهان ماد در سده هفتم قبل از میلاد بود. وجه اشتقاق کلمه Paradise نیز برحسب تعریف فرهنگ وبستر بزرگ چاپ ۱۹۶۰ از کلمه لاتین Paradisus و کلمه یونانی Paradisos (یعنی پارک یا قصر) است که بنوبه خود از واژه پارسی اوستائی «پری دیسا» میباشد. قسمت دوم این کلمه یعنی «دیسا» بمعنی «حصار» و «محوطه» و «دیوار» است و قسمت اول آن از واژه پارسی باستانی «پری»

بمعنی «اطراف» میباشد. بعدها «بهشت» یا «باغ عدن» را تشبیه به باغ و کاخ باصفای «پردیسی» دوران شاه ماد نموده و این کلمه را بجای بهشت و آسمان بکاربردند. یونانیان این کلمه را از ایران گرفته و بسایر قسمتهای لاتینی زبان اروپا انتقال دادند. بهمچنین کلمه «فردوس» عربی نیز از همین کلمه پردیس فارسی گرفته شده و چون در عربی حرف «پ» وجود ندارد با تغییراتی آنرا «فردوس» خوانده اند.

در سرتاسر کتب عهدعتیق هیچ نامی از بهشت یا فردوس برده نمیشود در کتاب پیدایش داستان آدم و حوا و باغ عدن یاد شده ولی کلمه «بهشت» و «فردوس» تنها در کتب عهدجدید مسیحیان دیده میشود. بهمچنین کلمه «دوزخ» تا پس از دوران اسارت یهود در بابل در کتب یهود دیده نمیشود یعنی تاموقعی که یهود تحت نفوذ افکار ایرانیان قرار نگرفتند اثری از این کلمات نیست.

۴- اعتقاد به روز رستاخیز و زندگی جاوید و روز شمار

یهودیان پیش از تماس با ایرانیان در بابل عملاً درباره این عقاید هیچگونه اطلاعی نداشتند. مثلاً در سرتاسر کتب عهدعتیق یهود اشاره صریحی به رستاخیز نشده گرچه در کتب عهد جدید اشاره به این موضوع شده است (رساله قرنتیان).

دانیال نبی معاصر دوره اسارت یهود و بنا بر روایت کتاب مقدس وزیر «داریوش مادی» برای نخستین بار درباره «زندگی جاودانی» و «مکافات ابدی» سخن میگوید.

اشعیای نبی نیز که در دوره اسارت یهود در بابل میزیسته و کتاب

خود را نیز در همان دوره نوشته راجع به «حیات ابدی» (اشعیا، باب ۶۰ آیه ۱۵) و «ابدیت» مینویسد و میگوید «من ترا فخر جاودانی و سرور دهرهای بسیار خواهم کرد». و در اشعیا، باب ۵۷ آیه ۱۵ مینویسد: «او که عالی و بلند و ساکن در ابدیت میباشد».

۵- عقیده «نجات دهنده»

زردشتیان یا ایرانیان قدیم در انتظار ظهور «ساوشیان» یعنی «نجات دهنده» بودند که طبق روایات زردشتی باید دارای طبیعت بشری و از نژاد پادشاه و پیامبر باشد. ایرانیان انتظار داشته و دارند که ساوشیان بیاید و نژاد آریان و تمام افراد بشر را نجات بخشد و عدل و داد را در جهان بگستراند. مطالعهٔ مبحث پایان عالم وجود که به انگلیسی آنرا (Eschatology) گویند بر حسب عقاید زردشتیان بسیار جالب توجه است.

بر طبق نوشته‌های دینی زردشت ساوشیان باید در پایان این جهان یا باصطلاح «آخر الزمان» ظهور نموده و عالم هستی را بنیادی نو گذارد. وی مردگان را زنده نموده و روان در تن آنان می‌آورد. آتشی کلان برپا میشود و افراد بشر میبایستی در نهری بزرگ از فلزات گداخته در انتظار بمانند. نهر فلزات گداختهٔ مزبور برای عادلان و نیکوکاران چون شیر گرم و برای بدکاران و پلیدان همان فلزات گداخته خواهد بود.

اما گناهان بدکاران در این آزمایش سخت پاک میشود و همهٔ عالم وجود باشادی بسوی آفریدگار باز میگردد.

ساوشیان شخصیت نهائی دین زردشت که قیامت مردگان را برپا میکند در آخر زمان گاو نری قربانی نموده و بدینگونه هستی دوم آدمیان را

آغاز مینماید و بنا بر پیشگویی زردشت دیگر مرگی وجود نخواهد داشت .
 درحینی که رستاخیز مردگان انجام میگیرد ساوشیان و یارانش گاوموسوم^۱
 «هادهایانسی» (Hdhayans) را قربانی نموده و از پیه آن «هائوما ی سپید»
 یعنی «آب زندگی» را تهیه نموده و بهمه^۲ آدمیان می بخشند. پس بدینگونه
 آدمیان برای همیشه جاودان میمانند و ابدیت جسمانی بدین طریق بوسیله
 قربانی گاومیسر میشود درحالیکه ابدیت روح بوسیله آشامیدن «هائوما»
 یا آب زندگی بدست میآید و همه^۳ مردمان رستگار میشوند . پس تا دین و
 سلطنت در يك شخص جمع نشود آدمی نمیتواند دارای هیئت الهی شود و
 اینکار هم باید در هزاره^۴ ساوشیان انجام گیرد .

در چنین روزی دیگر تاریکی وجود نخواهد داشت بلکه در همه جا
 روشنائی و شادی دیده خواهد شد .

سه تن فرزندان زردشت که پس از وی زنده میمانند بنام های «اشار»
 و «اشارمه» و «ساوشیان» بطریق معجزه آسایی در دریاچه ای زنده
 میمانند و هر يك سهمی در پایان این جهان دارند ولی در آخرزمان که
 ساوشیان ظهور میکند بالاخره اهریمن (شیطان) برای همیشه نابود میگردد
 و مردگان زنده شده و آفرینش نوین و جاودانی میگردد .

پس همه^۵ عالم هستی غرق در روح و از فروغ آن تابناک میگردد .
 چنانکه در بالا دیدیم ایرانیان مدتها پیش از اسارت یهود در بابل
 انتظار ظهور ساوشیان را داشته اند. طبیعه^۶ قوم یهود که مدتی دراز در
 اسارت بابلیها رنج و محنت کشیده نیز برای نجات خود از اسارت و بندگی
 بابلیها منتظر نجات دهنده ای میشدند و چون عقیده^۷ ایرانی ساوشیان که
 باید از نژاد «پادشاه و پیامبر» باشد در نظر آنان پسند افتاد از اینرو معتقد
 شدند که نجات دهنده^۸ قوم یهود نیز باید از نسل داود که هم پادشاه و هم

پیامبر بوده باشد و برای نخستین بار درباره «نجات دهنده» یا «مسیح موعود» پیشگوئی‌هایی نمودند.

کلمه «نجات دهنده» برای نخستین بار در کتاب دوم سموئیل باب ۲۲ آیه ۳ و در کتاب دوم پادشاهان باب ۱۳ آیه ۵ و کتاب نحمیا نبی باب ۹ آیه ۲۷ و در مزامیر داود باب ۱۰۶ آیه ۲۱ قید شده ولی در کلیه این موارد کلمه «نجات دهنده» بمعنی اعم خود بکار رفته و در مزامیر داود میگوید: «آنها خدای نجات دهنده خود را فراموش نمودند».

نخستین اشاره به کلمه «نجات دهنده» یا «مسیح» بمعنی اخص کلمه در کتاب اشعیا نبی باب ۱۹ آیه ۲۰ شده و چنین مینویسد: «او برای ایشان نجات دهنده‌ای خواهد فرستاد».

اشارات دیگری که در عهد عتیق بکلمه «نجات دهنده» شده در باب ۴۳ آیه ۲ و باب ۴۳ آیه ۱۱ و باب ۴۵ آیه ۱۵ و باب ۴۵ آیه ۲۱ و باب ۴۹ آیه ۲۶ و باب ۶۰ آیه ۱۶ و باب ۶۳ آیه ۸ میباشد.

ارمیا نبی در باب ۱۴ آیه ۸ نیز به یهوه خدای اسرائیل خطاب نموده میگوید: «ای تو که امید اسرائیل و نجات دهنده آن هستی».

هوشع نبی باب ۱۳ آیه ۱۴ و عوبدیا در باب ۲۱ نیز کلمه «نجات دهنده» را بکار برده اند.

کتاب دانیال باب ۹ آیه ۲۵ درباره مسیح موعود سخن گفته و او را «شاهزاده» میخواند و پیشگوئی میکند (باب ۹ آیه ۲۶) «پس بدان و بفهم که از صدور فرمان بجهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا ظهور مسیح رئیس هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود...»

بطوریکه آشکارا از مطالب فوق معلوم میگردد کتاب عهد عتیق بهیچ وجه تا زمان اسارت قوم اسرائیل که بابریانیان تماس حاصل نمودند هیچ

اشاره‌ای به کلمه «مسیح» یا «نجات‌دهنده» نمی‌کند.

۶- ستاره‌شناسان و مجوسیان خاورزمین

با در نظر گرفتن توضیحات فوق مایه شگفتی نیست که در باب دوم انجیل متی می‌خوانیم که هنگام تولد عیسی مجوسیان یعنی ستاره‌شناسان خاورزمین با هدایای گرانبها و پیشکش‌های خود یعنی «طلا و کُندر و زمر» بزیارت و پرستش کودک شتافتند. خواه این روایت انجیل متی درست یا نادرست باشد داستان سفر مجوسیان بخاور بخوبی نشان می‌دهد که ایرانیان انتظار ظهور نجات‌دهنده‌ای از نژاد پادشاه و پیامبر را داشته‌اند.

۷- داستان توطئه عیسی

نفوذ عقاید میتراپرستان یعنی زردشتیان در عقاید اولیه مسیحیت بقدری زیاد بود که تا پنج سده پس از پیدایش مسیحیت پیران کلیسا هنوز میکوشیدند تا عقاید میتراپرستی را از عقاید مسیحی تفکیک نمایند. در سپیده‌دم مسیحیت میتراپرستی یعنی دین زردشت رواج زیادی در میان نجبا و نژادهای رومی داشت درحالی‌که مسیحیت میبایستی با دشواری راه خود را هموار نموده و عقاید تازه خود را در دل‌های میتراپرستان پیشین و مسیحیان بعدی امپراتوری روم استوار سازد. همینکه مسیحیت تدریجاً در قلوب رومیان نفوذ کرد میبایستی لزوماً بعضی از عقاید مورد علاقه میتراپرستان رومی را در خود راه دهد و از این رو کم‌کم بعضی از عقاید دیرین میتراپرستان رومی را با مسیحیت تلفیق نمود. یکی از این عقاید تلفیق

شده تاریخ تولد عیسی است که در تاریخ تقویم ژولیان روز ۲۵ دسامبر روز تحویل آفتاب از زمستان به بهار قیدشده و آنرا روز تولد خورشید میدانسته اند زیرا در این هنگام روزها دراز شده و گرمی آفتاب از این زمان بعد زیاده تر میشود .

در انجیل متی میخوانیم که هنگام تولد عیسی فرشتگان در بیابان بر شبانان ظاهر شدند. مسلماً در ۲۵ دسامبر یعنی در شدت سرما شبانان فلسطین نمیتوانستند در بیابان به چراندن گله های خویش مشغول باشند و آن سرمای سخت را تحمل نمایند. بنابراین تاریخ تولد عیسی بایستی در موقع دیگری بوده باشد که بعدها بخاطر میتراپرستانی که به نیایش آفتاب و جشن و شادی در این روز عادت داشته اند تغییر یافته است . تحقیقات دانشمندان باستان شناسی مسیحیت نیز همین امر را ثابت مینماید .

۸- سرودهای مسیحی

چنانکه یاد شد میتراپرستان رومی یا رومیان زردشتی مذهب در سپیده دم مسیحیت در روم بسیار بوده و نفوذ بسزائی داشته اند. این میترا پرستان سرودهای دینی بسیاری که از ایران بدانجا رسوخ یافته بود در نیایش اهورامزدا و خورشید و غیره داشته اند . وقتی کلیسای نخستین در روم بنیاد نهاده شد رهبران کلیسا متوجه شدند که میتراپرستان سرودهایی از خود دارند در حالیکه کلیسای مسیحی آنروز اصلاً سرودی نداشت . خواندن سرود برای میتراپرستانی که مسیحی شدند جزء لوازم حتمی نیایش خداوند بود و از اینرو آنگنگ سرودهای زردشتیان را با کلمات

تازه‌ای متناسب با دین تازه مسیحیت تلفیق نموده و مورد استفاده قرار دادند .

باید دانست که تصنیف‌ها و سرودهای مذهبی یونانی و مصری متداول در آغاز مسیحیت بقدری خارج از اخلاق و مبتذل و غیرروحانی بوده که باروح کلیسای اولیه مسیحی سازگاری نداشته‌است . پس تنها راه انتخاب آهنگ سرود برای کلیسای مسیحی آن بود که آهنگ و مضامین سرودهای زردشتی میترائی را با تغییری در فحوای آن متناسب با افکار روحانی کلیسای مسیحی برگزینند .

تردید نیست که از توضیحات فوق بخوبی میتوان پی برد که ایران کهن در دین یهود و مسیحیت نفوذ بسزائی داشته اما سهم عظیم تمدن و فرهنگ ایران در یهودیت و مسیحیت چیزی از ارزش و عظمت ادیان مزبور نمی‌کاهد. برعکس این امر ثابت میکند که بنیادگذاران و پیشروان یهودیت و مسیحیت با کمال واقع‌بینی همه نوامیس عالیه و افکار بلند مورد قبول وجدان و فکر بشری را در دین خود آورده‌اند. پس این بنیادگذاران و پیشوایان یهود و مسیحیت بهترین افکار و معتقدات و فرهنگ‌ها و روایات موجود را گلچین کرده و برای رسیدن به پیروان خود به‌ذروه کمال روحانی تعلیم و تعمیم داده‌اند .

بخش چهارم

مقایسه میان گفته‌ها و نوشته‌های زردشت و دین یهود و مسیحیت

شاید هیچ چیزی بقدر گفته‌ها و نوشته‌های مشابه و همانند متون کتب مقدسه زردشت با مندرجات کتب عهد عتیق و عهد جدید شگفت‌آور

نیست .

بدون تردید رهبران دین یهود و مسیحیت میخواستند بدانند که اخلاقیات عالی زردشت و طرز تفکر او بایهودیت و مسیحیت چه رابطه و چه وجوه اشتراکی دارد. در اینجا بعضی از متشابهات برجسته این ادیان با دین زردشت قید میگردد .

تعالیم زردشتی

تعالیم دین یهود و مسیحیت

- ۱- خدا = اهورامزدا
 - ۲- خدا پادشاه پادشاهان
 - ۳- خدا روح است
 - ۴- خدا بشکل انسان نیست
 - ۵- خدا خود را تا حدی به زردشت آشکار ساخت
 - ۶- خدا و هفده شاسپندان مظاهر هفتگانه - مظاهر سه گانه پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک
 - ۷- کلمه نجسم الهی = کاهن
 - ۸- خدا = آفریننده همه چیز
- خدا = یهوه خدای پدر
 خدا پادشاه پادشاهان
 خدا روح است (یوحنا ۴: ۲۴)
 خدا بشکل انسان نیست
 خدا از میان بوته به موسی ندادرداد و گفت «من هستم خدای پدرت ...
 آنگاه موسی روی خود را پوشانید زیرا ترسید که بخدا بنگرد (سفر خروج باب ۳-۴ تا ۷)
 تثلیث مسیحیت بصورت «خدای پدر» و «خدای پسر» و «روح القدس»
 کلمه مجسم خدا = عیسی (یوحنا باب ۱: ۱ تا ۱۴) .

- | | |
|---|---|
| تعالیم زردشتی. | تعالیم دین یهود و مسیحیت |
| ۹- دوران آفرینش شش روزه | دوران آفرینش شش روزه (سفر پیدایش باب اول و دوم) |
| ۱۰- آفرینش جهان روز بروز انجام گرفته | خداوند هر روز يك سلسله از مخلوقات را آفریده. انسان آخرین و بزرگترین |
| ۱۱- مهمترین آفرینش خدا انسان نیکوکار است | آفریده خداست. (سفر پیدایش باب اول) |
| ۱۲- آدم و حوا در اثر گناه از بهشت رانده شدند. | آدم و حوا در اثر نافرمانی از باغ عدن رانده شدند (سفر پیدایش باب ۳ آیه ۳۴) |
| ۱۳- اهریمن = شیطان | شیطان |
| ۱۴- اهریمن پدر دروغگویان است | شیطان پدر دروغگویان (یوحنا ۸ : ۴۴) |
| ۱۵- بهشت یا «پردیس» | آسمان = فردوس |
| ۱۶- دوزخ و برزخ | جهنم (دوزخ) و برزخ (سفر تثئیه باب ۲۲:۳۲) |
| ۱۷- رستاخیز مردگان | قیامت ابدان (متی ۲۲: ۲۸ و مرقس ۱۲: ۱۸ و سایر کتب عهد جدید) |
| ۱۸- داوری واپسین = روز شمار | روز داوری (مزامیر دارد باب اول آیه ۶ و سایر کتب بعد از آن) |

تعالیم زردشتی

تعالیم دین یهود و مسیحیت

۱۹-ابدیت روح

ابدیت روح (رساله رومیان باب ۲ :
۷ و اول قریتان ۱۵: ۵۳ و اول
تیموتاوس ۱۶: ۶ و دوم تیموتاوس
۱: ۱)

۲۰-خدا همه چیز میداند و از ازل
وابد آگاه است

خدا همه چیز میداند (مکاشفات
۶: ۱۹)

۲۱-زردشت: «خدا را نمیتوان
فریفت»

در مسیحیت: «خدا را استهزایمیتوان
کرد» (غلاطیان ۷: ۶)

۲۲-از بدبختی ها و ناکامی ها باید
درس عبرت گرفت و استفاده
نمود

همه امور برای خیریت آنانی که
خدا را دوست دارند در کار است
(رومیان ۲۸: ۸)

۲۳-پیش از زردشت سه تن پیامبر
بنامهای ویوانگهانث و اثویا و
ثربتا ظهور نمودند .

پیش از موسی ابراهیم و اسحق و
یعقوب ظهور نمودند .

۲۴-زردشت از نژاد پادشاه منوچهر
بود

عیسی از نژاد داود پیغمبر است
(انجیل متی باب اول آیه اول)

۲۵-زردشت از باکره ای بنام دخدوا
بدیا آمده

عیسی از مریم باکره بدینا آمد .

۲۶-در موقع آبستنی مادر زردشت
معجزات متعددی روی داده

در کتب عهد جدید یعنی در چهار
انجیل معجزاتی مربوط بموقع
آبستنی مریم مندرج است .

تعالیم زردشتی

تعالیم دین یهود و مسیحیت

۲۷-ستاره‌ای پیش از توند زردشت طلوع نمود

بنا بر مندرجات انجیل ستاره‌ای پیش از تولد عیسی مجوسیان را بطرف زادگاه او رهبری نمود .
(انجیل متی باب ۲: ۳)

۲۸-هنگام تولد زردشت فرشتگان آمده و کودک نوزاد را پرستش نمودند

هنگام تولد عیسی فرشتگان بر شبانان در بیابان ظاهر شده و مژده تولد عیسی را دادند. (لوقا ۸: ۱۴)

۲۹-ارواح پلید و اهریمن زردشت جوان را آزار داده و آزمودند.

شیطان عیسی را در بیابان مورد آزمایش قرار داد . (متی ۴: ۱-۱۲)

۳۰-زردشت پس از اینکه چهاربار از رودخانه گذشت هنگامیکه در کنار رودخانه ایستاد فرشته اعظم بر وی ظاهر شد .

در کنار نهر اردن فرشته خداوند بصورت کبوتری بر عیسی نازل گردید . (یوحنا ۱: ۳۲)

۳۱-زردشت گوید : «آنکه رسالت الهی مرا دریابد از بهترین نعمات برخوردار میگردد ... و عذاب بر کسی نازل میگردد که ستمگر بدکار باشد» و نیز میگوید: «مزد حیات ابدی بر وی داده خواهدشد» .

انجیل یوحنا گوید : «آنکه به عیسی ایمان آورد هلاك نگردهد بلکه حیات جاودانی خواهدیافت اما آنکه بوی ایمان نیاورد بر او حکم شده است»
(یوحنا ۳: ۱۶)

الهی مرا دریابد از بهترین نعمات برخوردار میگردد ... و عذاب بر کسی نازل میگردد که ستمگر بدکار باشد» و نیز میگوید: «مزد حیات ابدی بر وی داده خواهدشد» .

تعالیم زردشتی

تعالیم دین یهود و مسیحیت

۳۲-زردشت: «آنچه او (اهورامزدا) عیسی: «ای خدا اراده‌تو و نه اراده در حکمت خود میاندا شد همان من بجا آورده شود.» (لوقا ۲۲: ۴۲) باید بشود.»

۳۳-خدا در ازل وابد چنین است (خدا) از ازل یا ابد همان است
۳۴-روح پر برکت بخشاینده همه بخشاینده همه برکات (عبرانیان ۱۳ چیزها :۸)

۳۵-زردشت: «ای خدا بجزد در راستی داود در مزامیر خود گوید :
و در تو روح من کجا یاری پیدا «خداوند شبان من است محتاج بهیچ
کند؟» چیز نخواهم بود.» (مزامیر ۲۳: ۱)

۳۶-زردشت: تنها آن طبیعتی نیکوست عیسی : «آنچه خواهید که مردم
که آنچه بر نفس خود روا بشما کنند شما نیز بدیشان همچنان
نمیدانند نسبت به دیگران روا کنید.» (متی ۷: ۱۲) ندارد.

۳۷-زردشت: «آنان را نیز همچون همسایهات را چون نفس خود دوست
خود بدان و اینست دین تو.» بدار (متی ۲۲: ۳۹) .

۳۸-زردشت: «چنین کسی بر بهترین مسیحیت: «پرستش پاک و بی آلایش
شفیعان وارد شده و در این آنست که یتیمان و بیوه زنان را در
عالم پائین برای بینوایان زن و مصیبت ایشان تفقد کنند ...»
مرد شفاعت نموده و در پریشانی (یعقوب ۱: ۲۷)
یارشان خواهد بود .

تعالیم زردشتی

۳۹-زردشت: «قانون مقدس دم هر دري پیوسته بشکل برادرانت ایستاده است»

۴۰-زردشت: «خداوند پشتیبان ایمان داران و بی ایمانان است».

۴۱-زردشت: «شریعت خداوند قانون عدالت است».

۴۲-زردشت: «درنخستین باری که این کردار (شهادت دروغ) انجام شود... رنج و عذاب آن همچون هر رنجی در جهان سخت خواهد بود».

۴۳-زردشت: «بر ماست که اراده او را پیش ببریم تا خواسته های ما نیز برآورده شود».

۴۴-زردشت: «پس چنانچه خواست تست بر ما بشود».

تعالیم دین یهود و مسیحیت

عیسی: «آنچه نسبت بیکی از کوچکترین برادران من کنی همانا درباره من نموده ای» (متی ۱۰: ۲۴ و مرقس ۹: ۴۲)

مسیحیت: خداوند همه مردم این زمین را از یک خون آفریده و نیز گوید: «خداوند باران خود را بر نیکان و بدان می باراند» (متی ۵: ۴۶)

عیسی: اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود».

(لوقا ۱۱: ۲ و متی ۲۶: ۴۲).

عیسی: «خداوند کسی را که بیهوده نام او را بر زبان آورد بیگناه نخواهد دانست» (متی ۶: ۷ و تیشنه ۱۱: ۵)

عیسی: «اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید و اینهمه برای شما مزید خواهد شد» (متی ۶: ۳۳).

عیسی: «اراده تو کرده شود» (متی ۲۶: ۴۲)

تعالیم زردشتی

تعالیم دین یهود و مسیحیت

۴۵- زردشت: ازدواج باخویشاوندان یهود: به مندرجات غزل غزل‌های سلیمان مراجعه شود.

۴۶- زردشت: «زن باید دارای اصول، مسیحیت: ای زنان از شوهران خود صحیح و فرمانبردار شوهر خود باشد.»
اطاعت کنید.» (افسیان ۵: ۲۵ و ۲۸ و کولسیان ۳: ۱۹ و اول تیموتاوس ۳: ۱۱)

۴۷- زردشت: این موجودات (فواحش) مسیحیت: زن بدکار زنده نماند.
باید کشته شوند بدتر از ماران (لاویان ۱۹: ۲۹ و تثحیه ۲۳: ۱۷ امثال خزنه و گرگهای درنده.»
سلیمان ۲۳: ۲۷ و مکاشفات ۱: ۱۷)

۴۸- زردشت: آنکه پدر را بهر دهد در مسیحیت نیز چنین است.
زادوولد و اولاد را نابود ساخته است.

۴۹- زردشت: «لواط‌کار در نزد خدا در مسیحیت نیز چنین است.
پذیرفته نمیشود.»

۵۰- زردشت: «رباخواری در میان یهود: «نقره خود را بسود نمیدهد و دین‌داران نباید باشد.»
رشوه بر بیگناه نمی‌گیرد.»
(خروج ۲۲: ۲۵ و مزامیر ۵: ۱۵)

۵۱- زردشت: «پاکی پس از زندگی عیسی: «خوشا بحال پاکدلان زیرا بزرگترین برکات است.»
ایشان خدا را خواهند دید.» (متی ۳: ۵)

- تعالیم زردشتی
- ۵۲- زردشت: «آنکه پیوسته خود را بچشم دیگران بکشد هربار که چنین کند روحش از گناه گرانبار میشود.»
- تعالیم دین یهود و مسیحیت
- «تکبر پیشرو هلاکت است.» (امثال سلیمان ۱۶: ۱۸)
- ۵۳- زردشت: «واین نیز که درمورد این جهان نباید متحمل نگرانی و اندیشه شد.»
- «در اندیشه فردا مباشید.» (متی ۶: ۳۴)
- ۵۴- زردشت: «باشد که آرامش روح پایدار بدست آورم.»
- «صلح و آرامش ماورای ادراک» (فیلیپان ۷: ۴)
- ۵۵- زردشت: «اگر کسی دیگر نیز گناه کرده باشد با توبه بخشوده میشود.»
- «آنکه توبه کند و تعمید یابد نجات یابد.»
- «ولی آنکه توبه نکند ملعون است.»
- (اعمال رسولان ۲: ۳۸ و مرقس ۱۶: ۱۶)
- ۵۶- زردشت: «بوسیلهٔ دین خدا تمام گناهان او بخشوده میشود.»
- «اینست برة خدا که گناهان جهان را بر میدارد.» (یوحنا ۱: ۲۹ و ۳۶)
- ۵۷- زردشت: «اگر کسی استطاعت نداشته باشد از مرد خدا پرست عدالت توقع نمی رود.»
- «بداستان دوفلس بیوه زن مراجعه شود (لوقا ۲۱: ۳ و ۲۲: ۳۲)»

تعالیم زردشتی

تعالیم دین یهود و مسیحیت

۵۸- زردشت: «آنکه با کلام مقدس
شفا دهد بهترین شفا دهندگان
است.»

معجزات عیسی و حواریون وی

۵۹- دین زردشت: «ندای آنانی که دمِ
مرگ اند.»
(اول قرن تیان ۱۵: ۵۵)

«ای قبر پیرری تو کجاست؟»

۶۰- زردشت: «مأماییم شادی میکنیم
و جان می سپاریم.»
(اول قرن تیان ۱۵: ۵۵)

«ای مرگ نیش تو کجاست؟»

۶۱- زردشت: «تازه کردن و پاک کردن
مجدد آفریدگان نیک خدا و در
رفتار پاک و پرهیزکارانه
ثابت قدم داشتن آنان سببِ
جاودانی شدن آنان است.»

«حیات جاودانی در فکر روحانی
است و مرگ در فکر جسمانی است.»
(رومیان ۶: ۸)

۶۲- زردشت: «اگر تو مرا چون
درخت از گزند ایمن داری.»
(۲: ۹)

درخت حیات در باغ عدن (پیدایش

۶۳- زردشت: «آنکس که در آن هنگام
در پی تن است نمیتواند روحِ
خود را نجات بخشد.»

عیسی: «از قاتلان جسم که قادر
بر گشتن روح هستند بیم نکنید
بلکه از او بترسید که قادر است بر
هلاک کردن روح و جسم را نیز در

جهنم.» (متی ۱۰: ۲۸)

- تعالیم زرد -
۶۴- زردشت: «آنکه روح را نبرده هیچ نبرده است.»
تعالیم دین یهود و مسیحیت
عیسی: «شخص را چه سود که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد.»
(متی ۱۶: ۲۶)
- ۶۵- زردشت: «از همان گناه او کیفر وی نیز میرسد.»
یهودیت و مسیحیت: «گناه شما شما را در خواهد گرفت.» (سفر اعداد ۳۲: ۲۸)
- ۶۶- زردشت: «هیچکس را بدون امید بهشت مدان.»
«حکم نکنید تا بر شما حکم نشود.»
(متی ۷: ۱)
- ۶۷- دین زردشت: نماز مخصوص آرامش روح مردگان در دوزخ و برزخ وجود دارد.
در مسیحیت نیز همین مراسم وجود دارد.
- ۶۸- دین زردشت: «مردگان برمیخیزند جان بر تن آنان دوباره میرسد و بار دیگر نفس خواهند کشید.»
مسیحیت: رستاخیز مردگان (یوحنا ۵: ۲۹ و اعمال رسولان ۲۳: ۶ و ۲۴: ۱۵)
- ۶۹- زردشت: «هریک از اینان را که آفریدم از رستاخیز برایم دشوارتر بود.»
قدرت خدا در زنده کردن مردگان (یوحنا ۶: ۴ و اول قرنتیان ۶: ۱۴)
- ۳۰- زردشت: «تمام جهان از پیری و مرگ و فساد و خرابی تا واپسین مراجعه شود. (مزامیر ۵: ۱ و جاودان رستگار میشود؟ مکاشفات ۷: ۱۶ و ۱۹: ۲)

تعالیم زردشتی

۷۱- زردشت: تطهیر زمین بوسیله عیسی: «آتش عمل هر کس را خواهد گداخته شدن در آتش آزمود» (مرقس ۸: ۹) و اول قرن ثانی
۳: ۱۳ و یهودا باب ۷)

۷۲- در آخر زمان اهریمن نابود میشود. مسیحیت: «پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد» (اول یوحنا ۳: ۸)

فهرست منابع و مآخذ

- 1— Anthropology Today., An Encyclopaedic Inventory, by A. L. Kroeber, Printed by the University of Chicago Press, 1957 Edition.
- 2— Article by Professor John W. Draper of the University of Virginia on Christian Hymns, in Commemoration of Cyrus the Great, 1962.
- 3— A Study of Magic and Religion, by Sir James George Frazer, 3rd edition, 1936, Macmillan and Co., London .
- 4— Avesta, The Religious Book of the Parsees, by Arthur Henry Bleek, in three volumes, published by Hertfor, 1864 .
- 5— Avestan Language, Study and Teaching, in possession of The British Museum Library, in several volumes.
- 6— Dawn and Twilight of Zoroastrianism, by R. C. Zaehner,
- 7— Divine Songs of Zoroaster, by J. S. Taraporewala, Printed in Bombay, 1951 .

- 8— Our Own Religion in Ancient Persia, by Prof. L. H. Mills, 1913 .
- 9— Great Saviours of the world, by Swami abhedanada, Printed by Ramakrishna Vedanta Math, Calcutta, India, 2nd Edition, 1957.
- 10— Oriental Studies, A collection of books in possession of the British Museum library .
- 11— Persia, Past and Present, by Prof. Jackson .
- 12— Sacred Books of the East, Vol. IV, by P. Max Muller .
- 13— The Book of Avesta, English and Persian Translations.
- 14— The Ethical Religion of Zoroaster, by M. M. Dawson, LL. D., The Macmillan Co., New York, 1931 .
- 15— The Gathas, or Religious Songs of Zoroaster, Persian and English Translations.
- 16— Old Testament and New Testament books referred to in the text of this book .
- 17— Zoroastrian Credo, by G. K. S. Shavaksha, printed in Bombay, 1962



نسخه خطی اختیارات منظوم و ذکر فوائد ادبی آن

در کتابخانه آستان قدس رضوی . مشهد^۱ ، در بخش کتابهای ریاضی نسخه‌ای است خطی بشماره اختصاصی ۱۵ ، و شماره عمومی ۵۳۸۱ که چون از برخی جهات حائز اهمیت است و نسخه‌ای منحصر بفرد نیز می‌نماید^۲ در کمال اختصار به معرفی آن می‌پردازم .

درباره ناظم کتاب و روزگار زندگانی وی جز چند اشاره بسیار کلی و مبهم نکته‌ای دیگر در متن کتاب موجود نیست . این اشارات عبارتست از اینکه :

وی به استناد يك بيت كه در آن به نشابوری بودن لفظ «باوری مكن» اشاره شده ، محتملاً نشابوری و خراسانی بوده است :

بنیوش پند و جور بدان ده كه گویدت

این را مكن بلفظ نشابور باوری ۷۸

واحكام نجوم را نزد استادی فرا گرفته بوده :

به‌تعلیم و ریاضت نيك باشد چنین آمد بمن ز استاد گفته ۹۳۸

و از جمله کتاب التفهیم لا وایل صناعة التنجیم ابوریحان بیرونی را نیز مطالعه کرده بوده است :

ورنداری باورم برخوان چومن «تفهیم» از آنک

کز پی این کرد «بوریحان» همی «تفهیم» را ۶۸b

بعلاوه او از شاهی که احتمالاً معاصرش بوده است در چند مورد با عنوان «خسرو زمانه» و «شه» یاد کرده است :

یا ده بدان کسی که نترسد به روز رزم

چون خسرو زمانه به مردی ز هیچ کس ۷۵h

دربزم شدی میر به ورج شه شاهان

گر خواهی چونان کن و گر خواهی چونین ۱۰۰b

پس باده بدان ده که فزون باشد دربزم

از جمع حریفان چوشه از جمع سلاطین ۹۱۸

موضوع کتاب در اتصالات قمر است به کواکب دیگر در برجهای اثناعشر (حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت) مشتمل بر دوازده دایره، و هر دایره مدیل به ۳۶ قطعه چهار بیتی، در اوزان مختلف عروضی. هر يك از فصول دوازده گانه کتاب با عنوان «دایره اتصالات قمر بکواکب در برج ...» آغاز می شود و سپس در ذیل آن دایره ای است که در آن عناوین سی و شش گانه فصل: مقارنه، تسدیس، تربیع، تثلیث، مقابله، مجاسده زحل، مشتری، مریخ، شمس، زهره، عطارد بابر ج مذکور در عنوان فصل، نوشته شده، و بعد از آن چنانکه گذشت سی و شش قطعه چهار بیتی آمده است. نسخه خطی موجود ناقص است: یعنی از آغاز نسخه، حداقل مقدمه کتاب و فصل نخستین (دایره اتصالات قمر به کواکب در برج

حمل) و سی و شش قطعه چهار بیتی مربوط به آن ، و از پایان نسخه، دو قطعه
سی و پنجم و سی و ششم مربوط به «دایره اتصالات قمر به کواکب در برج
حوت» ، و عبارتی که معمولاً کاتب در پایان نسخه می افزاید، مفقود است.
آغاز و پایان نسخه بدین شرح است :

آغاز :

«دایره اتصالات قمر به کواکب دیگر در برج ثور .»

پایان :

«مجاسده شمس قطعه سی و چهارم

چون او فتد مجاسده در حوت، مهر و مه را

نبود بهیچ کاری اندر جهان خیاره

آن به که گیری از همه کاری کناره گر چه

اندر خبر میانه گزیده است بر کناره

و آنرا دهی شراب که داند زدن بصنعت

با ساز اوستادان در رقص چار پاره

یانه بدان دهی که بشب بازی از حریفان

براسب چابکی نبود کس چنو سواره»

بدین ترتیب نسخه خطی مورد بحث دارای ۳۹۴ قطعه چهار بیتی

مختلف الوزن و جمعاً مشتمل بر ۱۵۷۶ بیت است .

سخن گفتن در باره «موضوع» این کتاب از حوصله این مقاله خارج

است ، ولی ناگزیر بدین مختصر اشاره می کند که از زمانهای قدیم ، علاوه

بر جنبه های علمی هیأت و نجوم ، بحث در باب «احکام نجوم» که عمود

جنبه های خرافی مسائل نجومی ارتباط پیدا می کند ، مورد توجه مر

بوده است . البته کسانی که به جنبه علمی این مساله می پرداختند ، غیب گویی

منجمان را نكوهش و بی‌اعتقادی خود را به موضوعات مورد بحث در «احكام نجوم» ذكر می‌کردند. چنانكه ابوریحان بیرونی در كتاب التفهیم لأوائل صناعة التنجیم در فصل احكام نجوم بصراحت بی‌اعتقادی خود را بدین موضوع اظهار داشته و از جمله نوشته‌است: «..... وقت آمد كه نیز سخنانی كه میان منجمان رود اندر احكام نجوم بجای آریم كه قصد پرسنده این بود. و نزدیک بیشترین مردمان احكام نجوم ثمره علمهای ریاضی است. هر چند كه اعتقاد اندرین ثمره و اندرین صنعت مانند اعتقاد كمترین مردمان است.»^۳ و یا در جای دیگر در این مورد چنین اظهار نظر کرده‌است: «و اما حشویان منجمان كه تمویه و زرق دوست دارند از راه راست چون کسی ایشان را از چنین مسئله پرسد اورا باز گردانند و بفرمایند تا سه شب بر آن اندیشه بخیسد، و بروز وهم از آن خالی ندارد آنكه پرسد. و من این را وجهی ندانم جز محكم شدن حماقت و سپس این چون بسیجیدن مر بدید آمدن دروغشان و تباهی حكم تا گناه بر پرسنده حواله توانند كردن كه آنچه فرمودندش نيكو بجای نیاورد»^۴. با آنكه عالمی چون ابوریحان بیرونی «احكام نجوم» را چنین تخطئه کرده‌است، خود وی دو پنجم كتاب التفهیم را فقط به بحث درباره اصطلاحات و مسائلی كه مربوط به جنبه علمی «احكام نجوم» است وقف کرده. بعلاوه توده مردم در روزگاران پیش به احكام نجومی اعتقادی راسخ داشته‌اند و چنانكه می‌دانیم پیشگویان در بارهای سلاطین شرق و غرب دارای مقامی والا بوده‌اند. چون ذهن خرافه پسند عوام و خواص در سراسر جهان به تأثیر كواكب در زندگی آدمیان معتقد بوده، كتابهای بسیار نیز در این فن تألیف شده‌است.^۵ پُر در نوروم در روزگار ما نیز علاوه بر عوام مردم كه هنوز در مسائل مختلف به «شاید» و «نشاید» های احكام نجوم و پیشگویان و «تقویم‌های مخصوص» اعتقاد

دارند ، کمتر کسی از ماست که بهنگام جابجاشدن از خانه‌ای به خانه دیگر و یا در موقع عقد ازدواج ، باوجود بی‌اعتقادی به چنین موضوعات خرافی، تحت تأثیر قدرت همین خرافات قرارنگرفته، و لااقل درباب سعد ونحس بودن ساعت برای انجام پذیرفتن دو موضوعی که بدان اشاره شد از مطاعین پرسشی نکرده باشد. نسخه خطی منظوم مورد بحث در فنی است که خلاصه‌ای از آنرا بعرض رسانیدم و می‌توان آنرا در شمار «دانش‌عوام» قرارداد .

نسخه ما بی‌نام است ، نام ناظمش معلوم نیست ، کاتبش را نمی‌شناسیم ونمی‌دانیم ایشان در چه روزگاری می‌زیسته‌اند ، کتاب به چه کسی تقدیم شده است ونسخه در چه سالی تألیف گردیده و به کتابت در آمده است. یقیناً جواب همه این مجهولات در مقدمه کتاب و ورق آخر نسخه که همه مفقود است مذکور بوده . برای پاسخ دادن به برخی از موضوعاتی که مذکور افتاد ناگزیریم فقط به متن نسخه موجود که با احتمال قوی منحصر بفرد نیز هست مراجعه کنیم و درباب رسم الخط نسخه ، نکات دستوری ، لغات و ترکیبات واصطلاحات آن و برخی از اشارات مندرج در کتاب به مطالعه بپردازیم .

رسم الخط نسخه کهنه است وتاحدی می‌تواند مارا درباره تاریخ تقریبی کتابت آن راهنمایی کند . اینست اختصاصات رسم الخط آن :

۱- چنانکه می‌دانیم در برخی از نسخه‌های خطی فارسی بسیار کهنه مصوت بلند «آ»، علاوه بر دو شکل «آ» و «ا» به دو صورت «آا» و «اا» نیز نوشته شده است از جمله در نسخه خطی الابنیه عن حقایق الادویه که در سال ۴۴۷ هجری بدست اسدی طوسی کتابت شده است^۶، و نسخه‌ای از هدایة المتعلمین فی الطب محفوظ در کتابخانه بادلیان آکسفورد مورخ ۷۸۸ هجری^۷، ونسخه خطی قسمتی از تفسیر سور آبادی مورخ ۵۲۳ هجری محفوظ

در کتابخانه ایندیا افیس، لندن^۸. در نسخه مورد بحث مانیز این رسم الخط
بچشم می خورد:

آز = آز b ۲۵، آا، ۲۸، آز = آر ۶۶a، ۸۹b، ابتدات ۶a

ان = آن b ۴، ابتدات ۲۳b، ۹۰a

۲- کاتب نسخه اختیارات در طرز نوشتن الف در آخر کلمات شیوه ای
خاص دارد که در بین نسخه های خطی فارسی، که بنده در ایران و اروپا و
برخی از جمهوریه ای اتحاد جماهیر شوروی دیده ام تنها به یک نسخه
برخورده ام که از این جهت رسم الخطش با نسخه اختیارات شباهت دارد
و آن نسخه ای است که از تفسیر بصائر در کتابخانه انستیتوی شرق شناسی
لنین گراد^۹. شیوه نگارش الف در این نسخه بدین شکل است:

بنزاهدن، معزنی، دوستزرا، فتادن، گاه ۱a

۳- در بعضی از نسخه های خطی فارسی بسیار بندرت دیده شده است
که در اتصال حرف پیش از کاف و گاف، بجای آنکه حرف مذکور، در ردیف
کاف و گاف نوشته شود، یعنی بهمان شکلی که ما امروز می نویسیم، کاتب
حرف پیش از کاف یا گاف را با اصطلاح در «سرکش» کاف و گاف قرارداده
است. در نسخه مورد بحث کلمات: سگال، سگالی، سگانه، آشکار، آشکاره،
شکار، شکافته لب، شکر، شکن، لیکن بترتیب به شکل های:

سجال ۵۱a، ۵۶a، ۶۷b، سگالی ۵۶a، سگانه ۲۲a،

آشاد ۱۳b، آشاده ۴۰b، آشاد ۱۲a، شگافته لب ۵۷b،

شکر ۴a، شکن ۴۴a، ولین ۶۱b

نوشته شده است. نسخه‌های خطی دیگر که رسم الخطی مشابه این نسخه دارند تا آنجا که بنده مطالعه کرده عبارتست از: الابنیه عن حقایق الادویه مورخ ۱۰۴۷، کیمیای سعادت مورخ ۱۱۶۷۲، دیوان خاقانی مورخ ۱۲۶۶. ترجمه فارسی احیاء العلوم غزالی محتملاً مکتوب در قرن ۱۳ یا ۱۴ میلادی^{۱۳}، جوامع الحکایات نسخه کتابخانه انستیتوی شرق شناسی لنین گراد^{۱۴}. و نیز نسخه خطی قرآن مجید همراه با ترجمه فارسی و ترکی^{۱۵} که این طرز نگارش در کلمات عربی و فارسی و ترکی آن هر سه بچشم می‌خورد.

۴- می‌دانیم موقعی که کاف یا گاف در آخر کلمات قرار بگیرند و یا بتهایی نوشته شوند، علامتی چون همزه (ء) در روی این دو حرف می‌گذارند (ک، گ). در نسخه مورد بحث، این نشانه که به همزه می‌ماند، در کنار حرف کاف و گاف به‌نگامی که این دو حرف در وسط کلمه قرار می‌گیرند نیز نوشته شده است. نمونه‌هایی از این طرز کتابت عبارتست از:

نیکست ۲b، آنکهی = آنگی ۲b، بکف ۳b، کؤ ۶a.

۵- کتابت «فاء اعجمی» بشکل «ق»^{۱۶} از جمله نشانه‌های رسم الخط نسخه‌های قدیمی فارسی است. در این کتاب نیز کلمات:

لعل قام ۸۷b، یافته گوی ۳۸b

با این رسم الخط نوشته شده است.

۶- دیگر از اختصاصات رسم الخط نسخه اختیارات عبارتست از: نوشتن حرفهای «پ» و «ج» بایک نقطه، و بندرت در بعضی از کلمات با سه نقطه مانند: پری ۳۸b، پُر ۷۶b، چار ۹۸a، چپ ۱۰۸a؛ نوشتن حرف «ک» و «ژ» همه جا بشکل «ک» و «ز»؛ قرار دادن سه نقطه در زیر حرف «س»، مراعات قاعده ذال فارسی در تمام موارد، و اتصال کلمات «که» و «چه»

در برخی از موارد به کلمه بعد مانند: جیاید=چه باید a ۸۵، کباشند=که باشد
۸۵a.

اهمیت دیگر این نسخه در آنست که اکثر کلمات در آن با اعراب
نوشته شده است و چنانکه می‌دانیم نسخه‌های خطی قدیمی فارسی که
تاریخ کتابتشان حداکثر بقرن هفتم و هشتم هجری می‌رسد از این مزیت
برخوردارند.

مواردی که تلفظ کاتب یا ناظم نسخه اختیارات با طرز تلفظ امروز
اختلاف دارد بدین قرار است:

خو: بر روی کلماتی که با «خو» = xw (و با صلاَح متأخران: واو
معدوله) شروع می‌شود، ضمه‌ای افزوده است و این طرز کتابت از این
حقیقت حکایت می‌کند که این کلمات، برخلاف تلفظ امروز با «خا» و «خی»
در کلماتی نظیر: خواب و خویش و امثال آن تلفظ نمی‌شده است: خواب
۳۷b، خوار ۳۸b، خواستاری ۳۳b، خواستن ۴b، خواهی ۵a، خواه،
خواهد، خواست ۶a، مخواه ۷a، نکوخواه ۳۴a، بخواه ۷۹a، خوان
(بمعنی سفره) ۸۰a، خواننده ۲۱b، خویشان ۱b، خویش ۲۲a.

فتحه بجای کسره: الف بی‌استثناء حرف پیش از هاء غیر ملفوظ در
کلمات فارسی یا عربی مفتوح تلفظ می‌شده است مانند: چمانه، کرانه، زبانه،
۸a، معاشره، مذاکره، مصادره ۷b، زهره، بهره، مهره، چهره ۹a،
باده ۲۵b، همه ۲۵b، عربده، خاصه، سایه ۳۲b، استاده، پیاله،
جامه ۳۳b، شادمانه، میانه، مفانه، یگانه ۵۶b، نهفته، گفته، شکفته،
خفته ۹۳a، قطعه ۱b، مقارنه ۱b.

بـ باء اضافه همه جامفتوح است مانند: بمی (به+می) ۱b، بستوری
۲a، بمهمانی ۲a، بطریق ۲a، بلقay ۲b، بهریک ۳b، بکف ۴b، بروز

٦b ، بدان (به+آن) ٢٧b ، بشرط ، بیکباره ٤٩a .

ج- باء تاکید نیز مفتوح است: بستان ١b ، برود ٢a ، بخوان ٣٣a ،
بخواه ٥٨a ، بکن ٦٧a ، بفرست ٧٥a ، بفروش ٨٧b . دریک مورد نیز باء
تاکید مکسور است: بنه ٤٠b .

د- آتش ٦٩a ، آبله (=آبله) ٣٩a ، ازپی a ، پیایی ٦٥a ، پیغام ٧٥a ،
چهره ٣٨b ، ششم (=ششم) ٦b ، شکر ٤a ، کیوان ٦b ، لاف ٤٤b ، می
(بمعنی باده) ١b ، نرخ ٧٩b ، وی ٢a ، ورا ١٩b ، هزدهم ٤b ، هفدهم ٤b ،
هنگام ١b ، یکی ٢a .

ف- الف- اعداد ترتیبی مختوم به «یم» برخلاف امروز
با «یم» تلفظ می شده اند: یکم ٥ ، دوم ، سیم ، چهارم پنجم ، ششم ، هفتم ،
هشتم ، نهم ، دهم ، یازدهم ، دوازدهم ...
ب- مردم آزدن ٨٠b .

ضمه بجای فتحه: توان ٦٩a ، نتوان ٤٨b ، توانگری ٦٠b ، جوال
٦٧b ، جوانمردی ٢b ، جوانان ١٧b ، جوان ٥٣b ، دبیر ٣٤b ، درویش
٢٢b ، دوازدهم ٣a ، سواری ١٦b ، گزند ٧٤b ، نکو هیده ٦٨b ، نماید
٧٣a ، هزینه ٩٧a .

ضمه بجای کسره: چنان ٥a ، هم چنین ٢٧b .

کسره بجای فتحه: الف- حرف پیش از ضمایر متصل عموماً مکسور
است: کرانت ٥b ، ورت (و+ارت) ٢٥a ، کش (که+ش) ١٠a ، کت (که+ت)
٨b ، بایدت ٣٠a ، عقلت ٥٠a ، چشمش ٥٩b ، دورانش ، سانش ، فرمایش
ایمانیش ٥٥b .



صفحة اول نسخه خطی اختیارات منظوم

و طعه ای و سیم بجایه یونانی که در متن آمده که در هیچ کجای متن دیده نشده که در هیچ کجای متن دیده نشده که در هیچ کجای متن دیده نشده	مجاورت در هر دو که در هیچ کجای متن دیده نشده که در هیچ کجای متن دیده نشده که در هیچ کجای متن دیده نشده که در هیچ کجای متن دیده نشده
و طعه ای و سیم بجایه یونانی که در متن آمده که در هیچ کجای متن دیده نشده که در هیچ کجای متن دیده نشده که در هیچ کجای متن دیده نشده	مجاورت در هر دو که در هیچ کجای متن دیده نشده که در هیچ کجای متن دیده نشده که در هیچ کجای متن دیده نشده که در هیچ کجای متن دیده نشده

ب - دریغ b ۹۹ .

تلفظ چند کلمه دیگر نیز در این نسخه قابل توجه است: خور (= خورشید)
 b ۴۹ - که با کلمات: یکسر، ساغر، دیگر - و خور (فعل امر از خوردن) a ۲۰ که
 با کلمات: سفر، شر، حضر قافیه شده است. سخن b ۲۵، کهن b ۳، کهن
 b ۶۳، خوش، خوش (باد و ضبط) b ۳۰ - شمر (فعل امر از شمردن)
 ۵۲ - عطر a ۶۱ .

بعلاوه در کتابت بعضی از کلمات در قیاس با کتابت آنها در قرون اخیر
 حرفی زائد نوشته شده است: چونان کجا = چنانکه b ۱۵، a ۳۱، چونان،
 چونین b ۱۰۰، چونانک b ۲۶، امید b ۳۸، اوفتادن b ۶، اوستاد b ۴۱،
 آشکاره b ۴، آشکاره کردن b ۴۸، ازیراک b ۷۳، بازار گانی b ۱ .

در چند کلمه نیز حرفی به حرفی دیگر بدل شده است مانند: لاورد
 (= لا جورد) a ۳۰، یاقه گوی (= یاقه گوی) a ۳۲، بیران (= ویران) a ۸۳، ایچ
 (= هیچ) b ۴۸، ایچ گونه b ۶۳، دوتو (آن شخص را که پشت دوتو باشد) b ۸۲ .
 اهم اختصاصات دستوری نسخه مورد بحث که حکایت از کهنگی متن
 می کند باختصار عبارتست از: جمع بستن کلمات غم، انده و فرهنگ بشکل
 غمان a ۶۵، اندهان b ۲، فرهنگان (خداوندان فرهنگان) b ۷۸ . جمع بستن
 کلمات جمع عربی: مجاریها a ۲۳ . بکار بردن کلمه جمع «رخان» a ۳۰ .
 هردوان b ۲۰ . کاف تصغیر: روزك b ۷۷ . کثرت استعمال ضمائر
 متصا: کش b ۷، کیت b ۸، آنت b ۱۲، ارت (ارت + ت) b ۱۵، آنچت
 a ۴۸، میانسان a ۴۱، چت (چم + ت) a ۶۲، همت (هم + ت) b ۹۸ . ضمیر
 او برای غیر عاقل a ۲۶ . صفت مؤنث برای موصوف فارسی: اوستاد عاقله
 b ۴۱، زنان مطربه a ۲۲ . سخت بصورت قید کیفیت (سخت پسندیده است)
 b ۲۷ . بود a ۷۴، بوند b ۲۷ و a ۶۷ از مصدر بودن . فعلهای پیشاوندی:
 برخواندن b ۶۸، فرو کردن b ۶۶، برپاشیدن b ۸۴، درپذیرفتن b ۶۲، در رسیدن

۳۷a، درخواستن ۶۲a، فرونشستن ۵۱a، برگرفتن ۶۶a، برآمدن ۱۳a، برزدن ۲b، درگلشتن a و... همی بجای می ۵۲a و ۶۶a. فعلهای مرکب نهاده داشتن ۹۸a. بسته کردن ۷۳a. بآء تأکید پیش از جزء اول فعل مرکب: بعادت کن a. مفعول بواسطه (متمم) باد و حرف اضافه: به ثور اندر ۲a، به ثور در ۲b، به ثور درون ۸b، به برج جوزا در ۱۱a، به حرب و به صید اندرون ۳۴a، به بزم درون ۷۴a، به دل بر ۸۰a. مفعول بی واسطه با «مر»: مرا آنرا سپار ۲۰b. ادغام حرفهای مشابه: دوستر ۱۷b. «نه» بجای «نا»: نه معمور ۹۱b. «را» بمعنی «برای» (دوای درد غماترا بخرمی می خور) ۲۷b. یاء مصدری در آخر کلمات عربی: بخیلی، لثیمی ۸۴b، ریسی ۳۴a. و نیز استعمال حرف اضافه «در» و «اندر» به هر دو شکل b ۱.

تأثیر زبان عربی در این کتاب بصورت های زیرین دیده می شود: استعمال جمهای مکسر: اصحاب قلم، اشراف، کبار، صفار ۳۰b، املاک ۸۲a، معانی ۱b، هیاکل ۳b، نقطه ۴b، حیل، انجم، افلاک ۷a. جمع مؤنث سالم: آلات ۲b، حرکات، سكرات ۳b. کلمات تنوین دار: خصوصاً ۴b، اصلاً ۵۸b. ترکیبات و جمله های کوتاه عربی در چند مورد: عن قریب ۳۷a، علی الخصوص ۶۵a، مد من الخمر ۷۱b، لاخیر فیه ۲۷b. ذکر این موضوع لازم بنظر می رسد که در این نسخه کلمات مهجور عربی بیشتر در برخی از قطعات بعنوان قافیه بکار رفته است: هیاکل، متشاکل، آجل، مداخل ۹۵b، صاعد فواید، قصاید، قاید ۹۸a، رمز، همز، جمز، غمز ۹۷b، علوم، بوم، ثوم، رسوم ۱۲b، مقابله، مزایله، مفاصله، معامله ۴۴b، اعظم، ضیفم، اهیم، خاتم ۵۲b، جاریه، زاویه، هاویه، باطیه ۸۸b.

موضوع قابل توجه دیگر که نشان می دهد این نسخه در شمار آثار نسبتاً قدیمی منظوم فارسی است، کثرت لغات و ترکیبات کهنه و کم استعمال فارسی در آنست مانند:

آبرخ

با بستی خرشیدچهر آبرخ خود را بهمی

در زمین آرزو گستاخ تخم لهوکار ۵a

آذین: زینت ، آرایش .

در قوس چو تثلیث فتد مه را باخوَر

برچرخ چو بودست مه و خور را آذین ۷۲a

آمیغ: آمیخته، در ترکیب «نشاط آمیغ» .

گفتن آنک ابتدا و سفر باعمارت بود نشاط آمیغ ۹۹b

الفغه

وین باده بدان ده که بدست آمده باشدش

بی رنج زالفغه غیری بخوشی گنج ۲۶b

بریشم، مخفف: ابریشم بمعنی نوعی از آلات موسیقی .

تو آنکسی را کاصلاح اسلحه داند

بر آنکسی بگزین کو زند بریشم ورود ۱۰b

بلمه: ریش انبوه .

آنکسی را دهسه گانی جور کوبلمه بود

ز آنک ازبلمه نیاید جز حماقت هیچ کار ۸۱a

تَنبَل: نیرنگ ، افسون ، حيله ، مکر .

چون فتد در ثورمه مریخ درعقرب مترس

دروی از نیرنگ وزرق وتنبل و مکرو حیل ۷a

چارپاره: يك جفت زنگ رقاصی، یکی از آلات موسیقی

و آنرا دهی شراب که داند زدن بصنعت

باساز اوستادان دررقص چار ۱۰۳b

چغانه: یکی از آلات موسیقی .

آنرا ده از میان حریفان به‌جور باده

کو نیک‌تر زند ز همه مطربان چغانه ۱۷b

چغانه : صراحی ، پیاله شراب .

تاجمله باز خوردن و دادن بدان حریف

کار تو با پیاله و جام و چغانه است ۸۸

خنج : سود ، نفع ، شادی ، طرب .

گرباشد میلّت بسوی باده خریدن

از بهر سفر کردن انده دهدت خنج ۲۶b

گاه تعلیم و جامه نو کردن کین و آنت دهد بنیکی خنج ۲۵b

دشمن‌رویی

پس بدشمن‌رویی از ساقی یکی ساغر بخواه

و آنکسی را ده که باشد دوستان را غمگسار ۸۸b

دل‌آویز

چون از سفر و آنچه بدین هردوسه ماند

کاندروى ازینها نشود روح دل‌آویز ۹۸b

دند : احمق ، کودن .

مختار دان بخوردن داروها دانا و دند وزیرك و ابله را ۲۳b

دوستگانی : پیاله پر شراب که کسی در نوبت خود از روی محبت و صفا

به دیگری دهد .

این‌جور و دوستگانی آنرا ده کو زشت‌تر بود به‌رخ و چهره ۹۸۰

رانین : شلوار ، زرهی که در روز جنگ بدان زانها رامی‌پوشاندند.

شخصی زحریفان بگزین وز سر بازیش

برپشت نشین کرده برون موزه ورانین ۵۳a

زادمردی : جوانمردی، آزادمردی .

وربایدت که یارشوی بانشاط و لهو

شو جفت زادمردی وزبخل باش دور ۳۰a

زی

چون بود مه بهجدی دروقتی که برد زهره رخت زی سرطان ۸۳b

سپنج

چون بحمام رفتن و جستن پسرو دختر از برای سپنج ۴۵b

ستنبه : زشت، کریه .

چو تربیع زحل افتد قمر را به دلو اندر زگردون ستنبه ۸۹a

سکره بازی

ازبهر قمع کردن آن کو بود بدین ره

می ده بدان که فاش بود در سکره بازی ۱۰۲a

سگانه: جام و پیاله شراب، اقسام ثلاثه

پس جو روسگانه بدان کسی ده کت رای بود ازسخی وازدون ۲۲a

سه گانی

سه گانی جو را از راه خصمی بدانکس ده که گوهر نیستش پاك ۷۹a

شاخ شانه زدن :

وگر نه آنکسی را ده که داند زدن در مجلس ما شاخ شانه ۱۰۲a

شب بازی

یانه بدان دهی که بشب بازی از حریفان

بر اسب چابکی نبود کس چنو سواره ۱۰۳b

شراب پنج گانه

پس آنرا ده شراب پنج گانه که بگذشته بود سالش ز پنجاه ۲۱b

شیکته

ازین جمع حریفان بی درنگی بدان ده می که او باشد شکته ۸۹b
کامه : مراد ، آرزو .

به باز هوا صید کن کبک کامه که تا از پی آن نمائی تو مرهون ۱۰۰b
گریغ : گریز ، فرار .

به معربد سپار و خوش بنشین ساغری باده از برای گریغ ۹۹b
لخت : گرز ، عمود .

یا ده بد آنکسی که سبک تر بودش نام

یا ده بد آنکسی که گران تر بودش لخت ۹۳b
می مغانه : باده ای که مغان و زردشتیان فراهم سازند .

چون ساختن کیمیا و کردن تدبیر امور می مغانه ۵۶b
ورج : قدر ، مرتبه ، شان و شوکت .

اگر خواهی که یابی جاه خسرو و گر خواهی که بینی ورج جمشید ۳۲b
هنگ : فهم ، ادراک ، هوش ، وقار

چون مه به حوت باشد و کیوان به سنبله

دارد میانه از ره فرهنگ مرد هنگ ۱۰۱b

این چند لغت و ترکیب را بعنوان مثال با ذکر شاهد عرض کردم ، اما اگر بخواهم دیگر لغات و ترکیبات قابل ملاحظه ای را که در این نسخه آمده است بدین ترتیب ذکر کنم ، سخن بدر از او خواهد کشید . بدین جهت ذیلا برخی دیگر از کلمات مذکور در این کتاب را بی ذکر مثال عرض می دسانم :
آتش نشانیدن ، آسمانه ، آهنگ ، از پی ، از در ، الفنج ، انبازی ، انده گنان ،

ابدون، بآیین، بازارگانی، بازیگر، بازیگری، باموبوم، بایستن، بداندیش، بدست کردن، بدگوهر، برکرانه راندن، بسامان، بسته میان، بسیارموی، بناافکندن، بنا نهادن، بنواشدن، بهروزی، بویا، بی چون، بی سنگ، بی فسانه، بیگانه طبع، بی گه خیز، بی هشانه، پای کوبان، پای کوبیدن، پرهیزیدن، پور، پویدن، پیراستن، تک و پوی، تن آسانی، جادو، جگر خوردن، چشم و گوش نهادن، چنان چون، خاییدن، خجسته، خداوند (سلاح)، خرشید چهر، خسته، خطر کردن، خنیاگر، خنیاگری، خودکامه، خیره رویی، داد از کسی بستن، داد دادن، دادار، دانستن (= توانستن)، دبیر، درخور، درخورد، دستوری، درزمان، دل آویزی، دل افروزی، دوا کردن، دهقان (بمعنی متداول در قرن سوم و چهارم هجری)، دوروی، رگزدن، روایی، زن کردن، زبید، ژاژ خای، ساتکین، سان، ستیزیدن، سخاگستر، سخت، سرخ رویی، سره، سزیدن، سگالش، سگالیدن، شایستن، شبان روز، شست (= دام)، شمار (علم-)، شناسنده، شیرشکر، طربزای، طیبیت گر، غمگسار، فَر، فراهم آوردن، فرهنگ، فسون، فلک پیمای، قفاخوردن، کجا (= که)، کران گرفتن، کرانه، کردار، کژی جستن، کین توی، گر (= یا)، گراییدن، گرم، گستریده، گسیل کردن، لعل سان، لعل فام، مانستن، ماننده، مردمی، موزه، مهوش، مهی، مهین، میغ، نام بردار، نام و ننگ، نایی (= نی زن)، نگون، نیوشیدن، هرزه کار، هنری مردم، همیدون.

بحز مطالبی که دربارهٔ قدمت کتاب مورد بحث، بعضی رسانیدم ذکر چند موضوع دیگر نیز در این باب بی فایده نیست:

۱- اشاره به برخی از قهرمانان حماسی و پادشاهان کیانی:

اگر خواهی که بر تخت سعادت شوی از خرمی مانند جمشید ۶۸b

پس آنگاهی بدو ده می ز بهر خوردن و دادن

که رستم را نداند برد الا بارهٔ رستم ۷۸b

۲- بکاربردن کلمه «کیان» بمعنی «شاهان» درچندمورد:

گرت رای افتد که آبادان کنی درخرمی

مر زمینهای طرب را چون کیان باستان ۴۰a

۳- استعمال کلمه «دهقان» ، نه بمعنی زارع و کشاورز ، بلکه بمعنی طبقه محترمی که درقرون اولیه اسلامی درخراسان و ماوراءالنهر می زیسته اند و فی المثل فردوسی نیز از این طبقه بوده است :

بل شاید از ریاست و دهقانی آشکارا

راندن حدیث و نیک بود هرچه زان بگویی ۸۲b

در دلو چو با مهر فتد مه را تلیث

حاجت مطلب از علما و ز دهاقین ۹۱a

مر دیدن پیران و دهاقین را

مختار شناس سیرت و سانش ۵۲b

پس از سرشادی و نشاط و طرب و لهو

آنها ده می کوبود از جمع دهاقین ۷۲a

۴- نام بعضی از برجها و کواکب به فارسی نیز ذکر شده است :

خرچنگ = سرطان ۲۶a ، ناهید = زهره ۲۸a ، کیوان = زحل ۶b ،

بهرام = مریخ ۵b ، تیر = عطارد ۶a ، زاوش ۱۰a ، زوش ۴a = مشتری ،

دوپیکر = جوزا ۷۴a ، کمان = قوس ۷۴a ، برجیس = مشتری ۷۰a ، هور

۵۱b ، مهر ۸b ، خورشید ۱۰۰b ، خورشید ۲۸a ، خور ۲b ، آفتاب ۲۶a

= شمس .

یادداشتها :

۱- فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی ، جلد هشتم ، تألیف : احمد گلچین معانی ، صفحات ۱۴ تا ۱۸ ، سال ۱۳۵۰ . فاضل محترم آقای گلچین معانی این نسخه را «اختیارات منظوم» نامیده و ضمن ذکر عناوین قطعات سی و شش گانه مربوط به هریج ، و نه قطعه چهاربیتی از اشعار کتاب ، نوشته اند نسخه متعلق به اوایل قرن هفتم و اشعار از قرن پنجم و ششم هجری است .

مشخصات نسخه خطی به نقل از فهرست مذکور : خط نسخ ، تحریر حدود اوایل قرن هفتم هجری ، کاغذ حنایی سمرقندی و مجدول ، دوایر و عناوین به شنگرف ، ۱۰ س ، اندازه جدول ۸/۱۴×۱۷ ، یک صد و چهار برگ ۳/۲۷×۱۹ ، جلد تیماج ضربی ترنج دار ، واقف نادرشاه افشار ، تاریخ وقف ۱۱۴۵ .

۲- دوست دانشمند آقای محمد تقی دانش پزوه به بنده راهنمایی کردند که نسخه مورد بحث را با نسخه خطی اختیارات منظوم منسوب به خواجه نصیر طوسی محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مقابله کنم . در مشهد برای دسترسی به این نسخه ، از راهنمایی دوست فاضل آقای گلچین معانی استفاده کردم و پس از مراجعه بدان معلوم گردید که نسخه اختیارات منظوم منسوب به خواجه نصیر طوسی بهیچ وجه شباهتی با نسخه اختیارات منظوم کتابخانه آستان قدس ندارد . مشخصات نوزده نسخه خطی از اختیارات منسوب به خواجه نصیر طوسی در فهرست نسخه های خطی فارسی ، جلد یکم ، تألیف احمد منزوی زیر عنوان : اختیارات مسیر قمر = اختیارات المهمات آمده است . نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه در جنگی قدیمی بشماره ۲۴۴۹ که احتمالاً در قرن هفتم یا هشتم هجری کتابت شده مذکور است . این جنگ در سال ۱۳۴۳ بهمت آقای حبیب یغمائی به نام «نمونه نظم و نثر فارسی از آثار اسانید مقدم» بچاپ رسیده است . نام اختیارات مورد بحث در این مجموعه «مدخل منظوم در معرفت تقویم» است . دانشمند محترم آقای حبیب یغمائی ناظم آنرا بقولی خواجه نصیر طوسی و بقولی دیگر عبد الجبار خجندی دانسته اند .

این نسخه مجموعاً مشتمل بر ۳۰۷ بیت است که در نسخه چاپی دو صفحات ۱۵ تا ۲۲ بچاپ رسیده است . آغاز و انجام آن براساس نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران عبارتست از :

آغاز :

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه توكل و نستعين

مرد دانا سخن ادا نكند تا بنام حق ابتدا نكند

انجام :

باد از ما درود بر مهتر هم بر اصحاب و اهل او يكر

تم المدخل - بعون الله و حسن توفيقه

علاوه بر نسخه های نوزده گانه مذکور در فوق ، در فهرست منزوی دو کتاب دیگر نیز به نام «اختیارات منظوم» ، ناشناخته ها آمده است که اولی ۴۹ بیت دارد و دومی براساس آنچه در فهرست نوشته شده است با احتمال قوی بخشی از اختیارات منظوم منسوب به خواجه نصیر طوسی است زیرا آغاز آن :

چون بود در بروج ثابت ماه جامه بپريدن اختيار مخواه

منطبق است با نخستین بیت از «جامه بپريدن» اختیارات منسوب به خواجه نصیر طوسی در صفحه ۲۵ چاپ آقای حبیب یغمائی .

۲ و ۴- التفهيم لاوائل صناعة التنجيم ، باتصحيح و مقدمه و شرح و حواشی : جلال

همائی ، تهران ۱۳۱۸ . بترتيب صفحات ۳۱۶ و ۵۳۸ .

۵- از جمله رك . چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی : اما دبیر و شاعر و متجم و

طبيب از خواص پادشاهند . ص ۱۸ ، بكوشش : دکتر محمد معین ، چاپ ۱۳۳۳ ، تهران .

۶- كتاب الابنيه عن حقايق الادويه ، ابو منصور موفق بن علی الهروی ، مکتوب بسال

۴۴۷ هـ . ق . به خط اسدی طوسی ، کتابخانه عمومی وین بشماره : A. F. 340 .

۷- هداية المتعلمين في الطب ، ابوبكر ربيع بن احمد الاخواني البخاري ، کتابخانه

بادليان آكسفورد ، انگلستان ، بشماره Ms. Pers. C. 37 .

- ۸- بخشی از تفسیر سورآبادی، کتابخانه ایندیاناپلیس، لندن، شماره ۲۸۴۰ .
- ۹- تفسیر بهائز، نسخه انستیتوی شرقشناسی لندن گراد، شماره C - 1409
- ۱۰- وک . زیرنویس شماره ۵ .
- ۱۱- کیمیای سعادت، کتابخانه موزه بریتانیا، شماره Add. 25026 .
- ۱۲- دیوان خاقانی، کتابخانه موزه بریتانیا، شماره Or. 7942 .
- ۱۳- ترجمه فارسی احیاءالعلومالدین غزالی، کتابخانه موزه بریتانیا، شماره Or. 8194 .
- ۱۴- جوامعالحکایات، نسخه انستیتوی شرقشناسی لندن گراد، شماره D - 327
- ۱۵- قرآن با ترجمه فارسی و ترکی، محتملاً از قرن ۱۴ یا ۱۵ میلادی، کتابخانه John Rylands، منچستر، انگلستان، نسخه شماره Cod . 760 - 773
- ۱۶- تحول تلفظکلمات فارسی در دوره اسلامی، نوشته: جلال متینی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره دوم، سال هفتم، ص ۲۷۷ و ۲۷۸ .

فهرست انتشارات دانشگاه پهلوی

شماره کتاب	نام کتاب	مؤلف	قیمت بر ریال
	جامع نسخ حافظ	مسعود فرزاد	۵۶۰
۱	پزشکان نامی پارس	دکتر محمدتقی میر	۱۱۰
۲	اصول و مبانی تعاون	دکتر هوشنگ نهاوندی - چاپ دوم	۸۵
۳	EXPERIMENTAL BIOCHEMISTRY VOL. 1	دکتر محمدعلی قلمبر	۲۵۰ - ۲۱۰
۴	نشانه‌شناسی در طب اطفال	دکتر رضا قریب	۱۱۰
۵	پرستاری روانی	ترجمه دکتر علی اکبر حسینی	۱۴۰ - ۱۷۰
۶	پنج گفتار	استادان دانشگاه پهلوی	۶۰
۷	تفکر خلاق	دکتر علی اکبر حسینی	۹۰ - ۱۱۰
۸	پایتخت‌های شاهنشاهان هخامنشی	علی سامی	۲۱۰
۹	شش‌دانگی (چاپ دوم)	دکتر اسماعیل عجمی	۷۰
۱۰	سه گفتار	استادان دانشگاه پهلوی	۵۰
۱۱	مفسران شیعه	دکتر محمد شفیعی	۱۱۰
۱۲	جغرافیای جهان سوم	دکتر رسول کلاهی	۱۱۰
۱۳	حافظ صحت کلمات و اصالت غزلها الف تا ز	مسعود فرزاد	۳۲۰
۱۴	جمعیت و جامعه	ترجمه اسدالله مغزی	۸۵
۱۵	کینز	ترجمه دکتر هوشنگ نهاوندی	۷۰
۱۶	تحولات سازمان مال متحد	دکتر هوشنگ مقتدر	۱۱۰
۱۷	اقتصاد حمل و نقل در توسعه برنامه‌ها	ترجمه ابوالحسن بهیناء	۱۲۵
۱۸	ترجمه چهار اثر از صادق هدایت آلمانی	ترجمه دورا اسمودا	۷۰
۱۹	کوروش بزرگ	ع - شاپور شهبازی	۲۵۰
۲۰	موسیقی برای همه (جلد اول)	عزیز شعبانی	۷۰
۲۱	تفسیر الکتروکاردیوگرام	دکتر علی محمد هنجبی	۳۵۰
۲۲	کنفرانس ریاضی دانان		۱۴۰
۲۳	حافظ - صحت کلمات و اصالت غزلها س تا ی	مسعود فرزاد	۴۲۰
۲۴	قانونچه	ترجمه و تحشیه دکتر محمدتقی میر	۱۴۰
۲۵	موسیقی برای همه (جلد دوم)	عزیز شعبانی	۲۱۰
۲۶	جهان‌داری داریوش بزرگ	ع - شاپور شهبازی	۱۸۰
۲۷	تعاون (چاپ دوم)	دکتر حسن پورافضل بهاء‌الدین نجفی	۱۴۰
۲۸	تکنولوژی فضا	دکتر علی سبزواری	۱۴۰



شماره کتاب	نام کتاب	مؤلف	قیمت بر ریال
۲۹	یک شاهزاده هخامنشی	م. شاپور شهبازی	۱۴۰
۳۰	موزه‌های جهان و آثار هنری ایران	سعید نژاد - علی اصغر پروینی	۵۰
۳۱	مسجد جامع عتیق	تألیف ویلبرت	۲۵۰
۳۲	حافظ - قصائد و قطعات رباعیات و مثنویات	مسعود فرزاد	۲۱۰
۳۳	روش مسیر بحرانی C-P-M در برنامه‌ریزی مدیریت ساختمان	ترجمه دکتر رضا رازانی	۲۴۰
۳۴	تمدنهای پیش از تاریخ (چاپ دوم)	دکتر حسن خوب‌نظر	۱۷۵-۲۰۵
۳۵	معرفی خطوط عربی در ایران	یوسف غلام	۱۶۰
۳۶	یادگیری و رفتار	ترجمه دکتر مهریار و دکتر شاپوریان	۱۵۰
۳۷	اصلاحات ارضی و واحدهای دسته‌جمعی تولید کشاورزی	دکتر حسن پورافضل - مهندس بهاء‌الدین نجفی	۱۵۰
۳۸	مکتب روانکاو ملانی کلاین	ترجمه احمد اردوبادی	۱۲۰
۳۹	تاریخ ادبیات فارسی	دکتر رضازاده شفق	۳۷۰
۴۰	محاسبه و حل مسئله در شیمی آنالیتیک	دکتر علی معصومی - دکتر محمد ادریسی	۱۲۰
۴۱	۴۴۶ پادشاه ایران (بزربان انگلیسی)	تألیف دونالد ویلبر	۲۴۰
۴۲	روشهای آماری در علوم رفتاری	دکتر مهریار	۳۰۰
۴۳	EXPERIMENTAL BIOCHEMISTRY VOL-2	دکتر محمد علی قلمبر	۳۶۰
۴۴	حافظ‌گزاشی از نیمه‌راه	مسعود فرزاد	۲۸۰-۲۰۰
۴۵	نقوش اقوام شاهنشاهی هخامنشی بنا بر حجاربه‌های تخت جمشید گر و والدوازر	ترجمه دورا اسمودا، شاپور شهبازی	۲۰۰
۴۶	مقالاتی درباره زندگی و شعر حافظ	به کوشش دکتر منصور رستگار	۲۵۰
۴۷	مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی	به کوشش دکتر منصور رستگار	۲۲۰
۴۸	MIGRATION IN IRAN A Quantitative Approach	دکتر محمد حمصی	۱۵۰
۴۹	اصالت و توالی ادبیات درغزلهای حافظ (الف - ب - ت - خ)	مسعود فرزاد (زیر چاپ)	
۵۰	فارسی امروز	دکتر جعفر مؤید	۲۴۰
۵۱	بررسی و نقد تشبیهات در شاهنامه فردوسی	تألیف دکتر منصور رستگار	۳۰۰
۵۲	دانشگاه و آموزش و پرورش در جهان امروز		۱۰۰
۵۳	کاردیوگرام قلب (انگلیسی)		۸۰
۵۴	ماگناکارتا (چاپ دوم)	دکتر ابوالحسن دهقان	۲۲۰
۵۵	اصالت و توالی ابیات غزلهای حافظ	مسعود فرزاد	
۵۶	اصول ریاضیات در آمار مقدماتی	دکتر محمد علی بطحائی	۲۵۰
۵۷	جلداول مقالات کنگره تحقیقات ایرانی	دکتر علی اکبر حسینی - به کوشش محمد علی صادقیان	

**PROCEEDINGS OF THE
FOURTH CONGRESS OF
IRANIAN STUDIES
PAHLAVI UNIVERSITY**

September 1973

edited by

M. H. Eskandari

held under the auspices of the

Pahlavi University